

سخن سردبیر

حکمت و حریت

اصلاح طلبی از وفاداری تا اعتراض و خروج از انقلاب و نظام!

در هر نظام سیاسی و اجتماعی، افراد، جریان‌ها، احزاب، سازمان‌ها و گروه‌های ذی‌نفوذ معمولاً در معرض انحراف از آرمان‌ها، رفتارهای عقلانی، قانون‌پذیری و عدالت‌خواهی می‌باشند. هر قدر هم که نهادهای اجتماعی درست عمل کنند و همه‌چیز قانونمند باشد بی‌تردید برخی از کنشگران در قبال رفتاری که جامعه از آنها انتظار دارد قصور می‌کنند. می‌گویند جامعه مقتدر، جامعه‌ای است که از بطن آن نیروهایی ظهور کنند که چنین کنشگرانی را به رفتارهای عقلایی باز گردانند یا از جامعه طرد کنند تا رفتارهای ناهنجار این جریان‌ها موجب تباهی عمومی و نابودی ارکان وحدت اجتماعی نگردد؛ این مکانیسم را می‌توان مکانیسم تجدید قوای اجتماعی نامید.

مکانیسم تجدید قوای اجتماعی در بازتولید فرهنگی و سیاسی جوامع، نقش بنیادی ایفا می‌کند و در حقیقت رمز تداوم اجتماعی جوامع می‌باشد. هر ایده‌ای که بخواهد این مکانیسم را در جوامع مردم‌سالار، آن هم از نوع مردم‌سالار دینی مخدوش سازد به طور طبیعی از فرآیند بازتولید سیاسی و فرهنگی جامعه خارج خواهد شد و در مقام ستیزه‌جویان قرار خواهد گرفت. این حقیقت دارد که در نظام‌های مردم‌سالار رقابت، یک مکانیسم مهم و سالم در جهت تجدید قوای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است اما آیا همه گروه‌های اجتماعی استعداد و آمادگی این را دارند که در یک مکانیسم قانونمند و سالم به رقابت با گروه‌های رقیب بپردازند و نتایج این رقابت را گردن نهند؟

این دقیقاً نقطه عزیمتی است که ملت ما را در سال گذشته در معرض آزمونی سخت قرار داد و مظهر یگانگی و پیوستگی دینی و ملی ما را با فراز و فرودهای خشونت‌آمیزی روبه‌رو کرد. به راستی علت اینکه بعضی از جریان‌ها و گروه‌ها نتوانستند بلوغ اجتماعی خوش‌ساختی را در این آزمون از خود نشان دهند، چیست؟ چه منطقی باعث شد که بخش قابل توجهی از نیروهای مدعی انقلاب، همه آن آرمان‌هایی را که برای آن مبارزه کرده و خون دل خورده بودند نادیده بگیرند و در صف جریان‌ها و سازمان‌هایی قرار گیرند که دشمنی آنها با آرمان‌های ملت ایران و اندیشه‌های امام تردیدناپذیر است و از همه مهم‌تر اینکه صدها جوان را در کشور به خاک و خون کشیده‌اند؟

به عبارت دیگر رؤیای آرمانشهرگرایانه بخشی از نیروهای متصل به انقلاب که در کشور ما به جریان چپ و یا اصلاح‌طلب شهرت پیدا کرده‌اند چیست که به ناگهان خود را در جرگه ستیزه‌جویان فرومایه‌ای چون منافقین، صهیونیست‌ها، امریکا، انگلیس، سلطنت‌طلب‌ها و غربگرایان قرار دادند و آنها را بلندگوی رسای آرمان‌های خود تلقی کردند؟ آیا جبر تاریخ، آرزوهای شیرین انقلابیون اصلاح‌طلب درون نظام جمهوری اسلامی ایران را که گمان می‌کردند رشد اقتصادی و پیشرفت لاجرم جز در پناه تجدد آمرانه الگوهای غربی امکان‌پذیر نیست، سنگ‌لانه بر باد داد و آنها را برای گریز از استبدادی که به‌زعم خود سرنوشت محتم

تاریخ ایران بوده و هست، در ورطه آنارشیسمی خانمان برانداز و غیرمسئولانه گرفتار آورد و وادار کرد تا شاخه‌هایی را از درخت تنومند و ستبر انقلاب ببرند که خود بر روی آن سوار بودند و لاجرم، بریدن این شاخه به منزله سقوط آنها بود؟

این ملاحظات متضاد و متناقض، حاکی از نوعی عارضه مزمن در جریان مدعی اصلاح‌طلبی در ایران یعنی حاکی از وجود نگرشی اساساً ضد و نقیض با آرمان‌های ملت ایران، آرمان‌های انقلاب کبیر اسلامی و اندیشه‌های بنیانگذار آن، امام‌خیمینی، است که باید به طور جدی مورد توجه قرار گیرد. اتفاقات دو دهه اخیر نشان می‌دهد که جناح چپ و هر جریانی که به جای محور قرار دادن امام، خود، جناح و توهمات خود را محور قرار می‌دهد باید بهای سنگینی را برای تجدیدنظرطلبی و انقلاب‌ستیزی خود پرداخت نماید؛ هر چند خسارت جبران‌ناپذیری را نیز بر مردم وارد خواهد کرد. چه کسی می‌داند شاید همین لَه‌لَه‌زدنی که اصلاح‌طلبان برای خروج از نظام جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی از خود نشان می‌دهند بیانگر ضعف عصبی شدید و ناتوانی تاریخی این جریان در تطبیق وضع خود با آرمان‌های امام‌خیمینی و انقلاب اسلامی باشد!

اگرچه ما رگه‌هایی از این ناتوانی‌ها و ضعف عصبی را در دهه اول انقلاب در بعضی از وقایع مثل پذیرش قطعنامه، استعفای تعجب‌برانگیز نخست‌وزیر در یک شرایط حساس و... دیده بودیم اما کسی تصور نمی‌کرد که این ناتوانی‌ها و ضعف عصبی که ناشی از قدرت‌طلبی‌ها و زیاده‌خواهی‌های فراقانونی بود، در نهایت موجب اختلال کامل قوای عقلانی و حریت تصمیم‌گیری این جریان‌ها شود تا جایی که منافقین، امریکا، اسرائیل، انگلیس و سلطنت‌طلب‌ها، نسبت به نیروهای مخلص انقلاب، مردم ایران و مقام معظم رهبری ارجحیت یابند و اصلاح‌طلبان رادیکال جمهوری اسلامی که زمانی حتی خطای ناچیز بخشی از نیروهای انقلاب را نابخشودنی می‌دانستند و آنها را با مارک اسلام امریکایی مورد تهاجم قرار می‌دادند و سردار سازندگی دوران بعد از دفاع مقدس را عالیجناب سرخپوش و اکبرشاه معرفی می‌کردند، خود مروج بی‌جیره و مواجب اسلام امریکایی و از همکاران ایدئولوژیک و استراتژیک

ضدانقلاب مارکدار، در هجمه به نظام جمهوری اسلامی و ولایت‌فقیه شوند.

امام بزرگوار ما چقدر دقیق به همین آدم‌های عصبی نصیحت کرد که همه باید به خدا پناه بریم و در مواقع عصبانیت دست به کارهایی نزنیم که دشمنان اسلام از آن سوءاستفاده کنند.^۱ ایشان همچنین در همین نامه به نخست‌وزیر مستعفی گوشزد کرد: مردم ما از این‌گونه مسائل در طول انقلاب زیاد دیده‌اند، این حرکات هیچ تأثیری در خطوط اصیل و اساسی انقلاب اسلامی ایران نخواهد گذاشت.

آیا باید این اختلالات عصبی را که نزدیک به دو دهه است آرام‌آرام جریانات مدعی اصلاح‌طلبی را از یک جریان به‌ظاهر معترض درون جمهوری اسلامی به یک جریان معارض خارج از نظام سوق می‌دهد، حاکی از شقاق بنیادی‌تری دانست که فراتر از یک رقابت ساده انتخاباتی و فراز و فرود یک جریان در رأس قدرت است؟

اگرچه می‌توان برای این احتمال، مستندات غیر قابل تردیدی از رفتارهای متناقض گروه‌های منتسب به این جریان در طول سه دهه اخیر ارایه داد که نشان از استحاله تدریجی اصلاح‌طلبان از یک جریان انقلابی به یک جریان ضدانقلاب دارد اما هدف این نوشته، شناخت تغییرات جریان اصلاح‌طلبی در دو دهه اخیر نیست. ظرفیت چنین پژوهشی فراتر از یک مقاله است. پرسش بنیادی مقاله حاضر این است که شقاقی که جریان اصلاح‌طلبی گرفتار آن شد و این جریان را از یک نیروی انقلابی به یک نیروی ضدانقلاب بدل کرد، از چه جنسی است؟ چه استعدادی در شاکله اصلاح‌طلبی در ایران معاصر وجود دارد که پیوسته جریانات مدعی اصلاح را از اصلاح اجتماعی که بسیار مطلوب و قابل دفاع است به انکار دین و باورها و معارف دینی که عموماً در ذهن تاریخی مردم ایران منفور و غیر قابل دفاع و همیشه یادآور از دست دادن فرهنگ و اعتقادات بومی، استقلال سیاسی و فرهنگی و از همه مهم‌تر تداعی سبطره استعمار و استبداد و دیکتاتوری از بالاست، سوق می‌دهد و این جریانات را از فضای اعتراض

به ورطه خروج پرتاب می‌کند؟

ما در دویست سال اخیر نمونه‌های تاریخی زیادی داریم که نشان می‌دهد چگونه اصلاح‌طلبی در ایران از تمنای تکنولوژیک و اجتماعی دستاوردهای فرنگیان به پذیرش تولای ایدئولوژیک و فکری آنها بدل شد و اوضاعی به مراتب سیاه‌تر از اوضاع گذشته بر ملت ایران تحمیل کرد. داعیه‌های اصلاح‌طلبی میرزا حسین‌خان سپه‌سالار، میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله و پیروان خلف آنها هنوز از حافظه تاریخی ملت ایران پاک نشده است که چگونه از تمنای تجدد و ترقی به انعقاد قراردادهای خانمانسوز رویتر، تنباکو، لاتاری، قرارداد و ثوق‌الدوله و دیگر امتیازات و قراردادهایی که در نابودی زیرساخت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ایران هر یک اسارت‌بارتر از دیگری بود، منجر شد و با توجه به سرعت رشد تحولات جهانی ده‌ها سال ایران را به عقب برگرداند.

ملت ما هنوز داعیه‌های مشروطه‌خواهی اصلاح‌طلبان عصر قاجاری را فراموش نکرده است که با مصادره یک نهضت بزرگ اجتماعی که به رهبری نهادهای دینی به انجام رسید، استبداد رضاخانی را که به مراتب سیاه‌تر از استبداد قاجاری بود به ملت ایران تحمیل کرد و تمام آرمان‌های یک جنبش بزرگ اجتماعی را در پای یک دولت مطلقه مجهز به قانون و تفنگ و رئیس‌دو‌ن‌مایه آن قربانی نمود.

ملت ما هنوز داعیه‌های ساده‌لوحانه اصلاح‌طلبان عصر رضاخانی را فراموش نکرده‌اند که تصور می‌کرد می‌توان قله‌های تجدد و پیشرفت را با برداشتن چادر و گذاشتن کلاه فتح نمود و به دروازه‌های تمدن بزرگ رسید! ملت ایران برای این باورهای کودکانه اصلاح‌طلبان عصر رضاخانی بهای سنگینی پرداخت کرد و چه فرصت‌های گرانبهایی به خاطر همین کوته‌فکری‌های اصلاح‌طلبانه از دست رفت و سوخت.

شاید بهتر باشد از طرح‌های اصلاح‌طلبانه دوره محمدرضاشاهی سخنی به میان نیاید زیرا بسترهای عوامانه و مخرب اصلاحات دیکته‌شده امریکاییان در این دوره آن‌قدر ملموس است که حتی نویسندگان ضدانقلاب و جریان‌های معارض جمهوری اسلامی نیز این

اصلاح‌طلبی‌های بی‌ریشه و بنیاد را زمینه‌های انقلاب اسلامی در ایران دانسته‌اند. نتایج اصلاح‌طلبی‌های جریان‌های درون انقلاب اسلامی در طول دو دهه گذشته نیز اظهارمن‌الشمس است. آرمانی‌ترین شعار این جریان، در نهایت بازگشت به دوره جاهلیت عصر شاهنشاهی و عدول از آرمان‌های امام‌خمينی و تبدیل جمهوری اسلامی به جمهوری رضاخانی است. آنچه گفته شد شعار سیاسی نیست؛ مستندات تاریخی غیر قابل انکاری برای آن وجود دارد.

چرا اصلاح‌طلبی در ایران گرفتار این اختلالات عصبی است؟ اجازه بدهید برای پاسخ به این سؤال بنیادی به سراغ اندیشه‌های معمار کبیر انقلاب اسلامی، امام‌خمينی برویم که هیچ شاخصی در نسبت انقلابی بودن یا نبودن و اصلاح‌طلب بودن یا نبودن از شاخص او دقیق‌تر نیست.

◆ جریان اصلاح‌طلبی و غلبه پنداشته‌ها بر دانش‌ها

من از بیان فروع شاخص‌های انقلابی بودن و انقلابی ماندن از دیدگاه امام در این یادداشت عبور می‌نمایم و از میان تمامی اصول به ارکان آن اشاره می‌کنم؛ شاید باعث آرامش روان و مبنای تجدیدنظر اساسی کسانی شود که هنوز کورسویی از عشق به امام و راه و آرمان ایشان در دل آنها زنده باشد.

در تقریرات درس اسفار امام‌خمينی(س) آمده است:

کمال انسانی با دو اصل حکمت و حریت متحقق می‌شود. اما حکمت همان علم رساندن به نظام وجود است و حریت ذاتی؛ یعنی انسان از عبودیت شهوت و حرص بتواند خود را خلاص نماید و هر قدر انسان اسیر شهوت و حرص و طمع و ظلمت و حسد و غیره باشد به کمال نمی‌رسد.^۱

۱. نقل به مضمون از کتاب تقریرات فلسفه امام‌خمينی، اسفار، به اهتمام سیدعبدالغنی اردبیلی، تهران، مؤسسه تنظیم

در ادامه ایشان می‌فرماید:

گفته‌اند برای انسان یک عقل نظری است که آن ادراک است و یک عقل عملی است که کارهای معقوله را عملی می‌کند. ولی ما می‌گوییم در هر دو، عمل لازم است و عقل نظری به عقل عملی بر می‌گردد، چنان‌که عقل عملی هم به عقل نظری بر می‌گردد و در نظری هم که درک و علم است عمل لازم است. آنچه در قرآن از آن به ایمان تعبیر شده است غیر علم است؛ علم به مبدأ و معاد و غیر آنها، ایمان نیست و گرنه ایمان شیطان می‌بایست بهتر باشد و حال آنکه کافر است.^۱

پس به زبان دیگر می‌توان گفت که در منطق امام، حکمت بدون حریت اثر ندارد و حریت بدون حکمت، انسان را به سرمنزل مقصود رهنمون نمی‌گردد؛ یعنی اگر انسان بخواهد در صراط مستقیم صدق و عدم خطا باشد، باید در سایه دو اصل باشد که یکی حکمت و دیگری حریت است.^۲

شاید امام عظیم‌الشأن ما واژه حکمت را به جای واژه‌های دیگر از این جهت برگزید که معرفت حاصل از آن، تکیه بر مبادی خاصی به نام حس، عقل، وحی، شهود، تجربه، قیاس یا استقرا و چیزهایی شبیه به این به تنهایی ندارد. حکمت، معرفت مبتنی بر همه اینهاست؛ معرفتی است که وقتی در انسان حاصل می‌شود، بر مبنای آن شناخت عمیقی به دست می‌آید که این شناخت بر سه پایه استوار است:

۱. دانش‌های گذشته؛

۲. ابتکارات و باورهای زمان حال؛

۳. امیدها و آرزوهای آینده.

شاید حکیم از این جهت با فیلسوف، فقیه، متکلم، ادیب و عالم به علوم طبیعی تفاوت دارد که

و نشر آثار امام‌خمينی، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۳۳۸.

۱. همان، ص ۳۴۱.

۲. همان، ص ۳۳۹.

حکمت می‌داند و حکمت نه فلسفه است نه فقه، نه کلام است نه شعر و نه سیاست. حکمت شاید همه اینها باشد، به اضافه چیزهای دیگر. به نظر می‌رسد که حکیم از ترکیب این دانش‌ها، نمونه‌ها و الگوهای عالی می‌سازد و تلاش می‌کند که هستی، جامعه، انسان و تاریخ را براساس این نمونه‌های عالی، بازشناسی و بازسازی نماید. البته حکیم در این بازشناسی و بازسازی به امکانات هم توجه دارد و با اعتدال و احتیاط عمل می‌کند. پویایی نظام هستی و اجتماعی در نزد حکیم به این انطباق مستمر وابسته است. بر همین اساس، در تفکر توحیدی، حکیم از اسما الهی است و حکمت و حکومت که مغز و هسته سیاست است، از آن حکیم می‌باشد.

نمی‌دانیم معارفی را که بر واژه حکمت حمل نموده‌اند تا چه اندازه با استعداد ذاتی آن همسازی دارد اما می‌دانیم که حکما آنچه در باب حکمت گفته‌اند، قطره‌ای از ژرفای عمیق این واژه قرآنی است. می‌خواهد این تعریف به مفهوم «خروج نفس از نقص و قوه به سوی کمال لایق او در جانب علم و عمل» باشد، یا «گرویدن انسان عالم عقلی مطابق با عالم عینی»؛ می‌خواهد حکمت، «علم به احوال اعیان و ذات موجودات» باشد، یا «علم به اتصاف روح انسان به صفات خداوندی».^۱

همه این تعابیر و تعاریف درست است. اما حکمت فقط اینها نیست؛ حکمت «خیر کثیر»^۲ است. کسی که حکمت دارد خیر کثیر از او ساطع می‌شود. خیر کثیر یکی از زوج‌های متضاد قرآنی در مقابل «متاع قلیل» است. «متاع قلیل»، متاع دنیایی است ولی خیر کثیر نور حکمت^۳ است. پس دنیاگریزی در حکمت توحیدی، گریز از جهان پنداشته‌هاست؛ اگر چه در مشهورات و متواترات، دنیا به معنی مال و دارایی، خانه و مسکن، زن و فرزند، کار و پیشه، قدرت و شوکت، خورشید و ماه و ستاره، زمین و آسمان و همه آن محسوسات یا واقعیاتی که بشر در زندگی خود با آنها سروکار دارد، توصیف شده است. اما در افکار و اندیشه‌های حکیمان الهی، دنیا

۱. محی‌الدین مهدی الهی قمشه‌ای، حکمت الهی، عام و خاص، تهران، اسلامی، بی‌تا، ص ۴-۳.

۲. قرآن کریم، ۲/۳۶۹: یُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَيُؤْتِي الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا.

۳. نامه امام علی(ع) به امام حسن(ع)، نهج‌البلاغه، فیض‌الاسلام، نامه ۳۱.

مترادف با اشیا و واقعیات جهان مادی نیست. دنیا آن پنداشتی است که انسان در نسبت بین خود و واقعیات در ذهن ایجاد می‌کند و پس از برقراری این نسبت، آن را یک حقیقت مسلم تصور نموده و برای آن زندگی می‌کند.

حکیمان تفکر توحیدی، متوجه این تفاوت اساسی بین جهان واقعیات و جهان پنداشته‌ها بوده‌اند. آنها وقتی در مذمت دنیا و مضرات دنیاگرایی صحبت می‌کنند مرادشان اشیا، وسایل و سایر لوازم زندگی نیست، بلکه آن پنداشته‌ها یا اندیشه‌های پنداری است که انسان‌ها از این اشیا اعتبار می‌کنند، آن‌گاه حقایق هستی را مبتنی بر این پنداشته‌ها می‌نمایند و بدتر از همه آرمان‌ها، ارزش‌ها، بینش‌ها، گرایش‌ها و نظام‌های اجتماعی خود را بر اساس این پنداشته‌ها تعیین می‌کنند. نفی دنیا در تفسیر حکیم، نفی این پنداشته‌ها و گذر از پنداشته‌ها به جهان حقیقی است.

معرفت و شناخت در تفسیر هیچ عالمی، معرفت و شناخت پنداشته‌ها نیست. شناخت و معرفت در حقیقت، متعلق به جهان حقیقی و واقعی است. بنابراین جهان پنداشته‌ها، جهانی است ساخته ذهن قوی و خلاق انسانی. جهانی است اعتباری و انتزاعی. پیامبران بزرگ تاریخ در سرلوحه آموزه‌های خود، تلاش می‌کردند که انسان را متوجه تفاوت بین جهان پنداشته‌ها و جهان حقایق نمایند. بخش اعظم آیات الهی در تعالیم انبیا، متوجه این تفاوت‌هاست. حقایق عالم هستی که اشیا جزئی از آن حقایق هستند به خودی خود، مورد مذمت قرار نگرفته‌اند. اعتبار انسان‌ها نسبت به خاصیت ذاتی و جایگاه واقعی این اشیا مورد نکوهش است. بت‌پرستی و اسطوره‌سازی، سلطه و ستم، زور و تزویر، ثروت، قدرت و شوکت، حسن و قبح، مالکیت، ریاست و سیاست، کیفر و پاداش و بسیاری از اعتباریات ذهنی انسان محصول این نسبت است.

امام خمینی (س) در تفسیر سوره حمد می‌نویسند:

تا انسان پشت نکند به آمال خودش، پشت نکند به دنیا که همه‌اش همان آمال آدم است (درست نمی‌شود) دنیای هر کس، همان آمالش است، از دنیا تکذیب شده است. از عالم

طبیعت تکذیب نشده... دنیا همان است که پیش شما است. خود شما توجه وقتی به نفستان دارید، خودتان دنیا کنید، دنیای هر کس آن است که در خودش است، آن تکذیب شده است، اما از شمس و قمر و طبیعت، هیچ تکذیب نشده، تعریف شده است، اینها مظاهر خدا است.^۱

در این تفسیر، به درستی تفاوت بین پنداشته‌های انسان که از آن تعبیر به دنیا شده است با جهان واقعی مشخص گردیده است. دنیا همان آمال و پنداشته‌های انسان از طبیعت و اشیا و نسبت‌های بین انسان‌هاست. در جای دیگری می‌نویسند: «انبیا آمدند مردم را از این دنیا، از این ظلمت‌ها بیرون بکشند و به مبدأ نور برسانند».^۲ اگرچه پنداشته‌ها برای رفع احتیاجات طبیعی انسان در زندگی اجتماعی اهمیت فوق‌العاده دارند، اما به دلیل اینکه فاقد ارزش ذاتی هستند، پایه‌ریزی زندگی اجتماعی، اعتقادات، باورها، آمال و آرزوهای حقیقی انسان بر اساس پنداشته‌ها تکیه بر جهان ظلمت‌ها و تاریکی‌هاست.

امام می‌فرماید: انبیا آمدند تا نگذارند فطرت اشتباه در تطبیق کند؛^۳ و کسی در تطبیق اشتباه نمی‌کند که در زیر سایبان حکمت و حریت باشد؛ یعنی بین این دو اعتدال برقرار کند تا گرفتار پنداشته‌های خود نگردد و دانش را فدای پنداشته نکند. چه حکیمانه فرموده است امام عظیم‌النشآن ما که به تجربه ثابت شده کسی که خیلی تأمل و دقت در عقلیات دارد، از عبادت و تقدس تقریباً دور است و کسی که در این قسمت اشتغال فکری‌اش کم و شعاع فکرش کوتاه است، جنبه تقدسش بیشتر است. چه خوب گفت کسی که گفت: آن که در فقه چندان وارد نیست،

۱. امام خمینی (س)، تفسیر سوره حمد، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۱، ص ۱۳۱.

۲. درخصوص تفاوت بین اندیشه‌های پنداری با اندیشه‌های حقیقی رک: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تهران، صدرا، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۴۵۵-۳۶۹؛ رضا داوری اردکانی، مقاله «ملاحظات در باب ادراکات اعتباری»، مجموعه دومین یادنامه علامه طباطبایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳، ص ۱۳۱.

۳. سید عبدالغنی اردبیلی (به اهتمام)، همان، ص ۳۳۹.

زهادت و تقدسش بیشتر است و آن که اصول نمی‌داند، اخباری می‌شود و آن که حکمت نمی‌داند، عارف می‌شود و آن که هیچ‌کدام را بلد نیست، صوفی می‌شود.^۱

بنابراین باید آگاه باشیم که داعیه پیروی از راه و آرمان امام داعیه سنگینی است که به تنهایی با نقل قول فرمایشات آن بزرگوار متحقق نمی‌شود. امام حکیمی بود که در سلوک فردی و اجتماعی اهل حکمت و مرید حریت بود؛ به همین دلیل افق دیانت و سیاست در دست امام بود و با ابراز احساسات دیگران فریفته نمی‌شد و فریب نمی‌خورد. امام به این دلیل از امور مبتلا به عالمی که با آن درگیر بود و برای آن برنامه داشت، عقب نمی‌ماند که ضعف وجودی در فهم حکمت و حریت نداشت. عقل نظری امام ناظر به عمل و عقل عملی نیز ناظر به حکمت و حریت بود. یکی از دلایلی که تظاهر به دین و ایمان و انقلابی‌گری و اصلاح‌طلبی بعضی‌ها امام را فریب نمی‌داد همین حکمت و حریت امام بود. پنداشته‌های امام هیچ‌گاه بر دانش او غلبه نداشت. همه داستان کسانی که در شعارهای خود داعیه امام و دفاع از خط امام دارند ولی در عمل با تمام وجود در برابر آرمان‌های امام ایستاده و در کنار مارکدارترین ضدانقلاب‌های داخلی و خارجی به تقابل با جمهوری اسلامی برخاسته و به حذف شعارهای اصولی و اساسی امام مثل شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی»، «امریکا شیطان بزرگ است»، «اسرائیل باید از صفحه روزگار محو شود»، «منافقین از کفار بدترند» و یا دیگر شعارها کمر بسته‌اند، این است که فاقد حکمت و حریت هستند. اگر جنس معرفتی این جریان‌ها از جنس حکمت و حریت بود و این معرفت را با حسادت و قدرت جابه‌جا نمی‌کردند به نظر نمی‌رسد اعتراض جریان‌های درون یک نظام که از آبخشور جنس معرفتی یکسان بهره می‌برند به خروج از نظام منتهی شود. در بنیاد معرفت سیاسی امام می‌توان این نتیجه را مفروض دانست که: اعتراض به حیطه اولی تعلق دارد و خروج به حیطه دومی.

اگر فلان جریان فرهنگی، دینی یا سیاسی از رقابت ناخشنود است برای دفاع از حقوق

خویش از مکانیسم حکمت که مبتنی بر دانش است استفاده می‌کند تا وضع خود را بهبود بخشد و این عین حریت و آزادی است. چنین جریانی با این کار نیروی سیاست را به کار می‌اندازد تا بلکه با گریز از خیابانی شدن سیاست، سیستمی را که گرفتار کاهش نسبی عملکرد درست شده است به تجدید قوا و دارد و این همان چیزی است که سیاست با آن شکوفا می‌شود و جریان‌های سیاسی به جای اینکه حرف خود را در خیابان‌ها و در تخریب اموال عمومی و خصوصی بزنند، در مکانیسم رقابت و گفت‌وگو خواهند زد. اما اگر همین جریان سیاسی بخواهد به جای بهره‌گیری از حکمت و حریت با بهره‌گیری از حسادت و قدرت با رقیب خود برخورد کند و کامیابی سیاسی خود را غیرمستقیم از طریق گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار، مطالبه نماید و هر گونه افول سیاسی را به لطف و مدد دست‌های نامریی حل و فصل کند و برای باج‌خواهی از یک نظام مردمی به تئوری چانه‌زنی در بالا و فشار از پایین دل ببندد، تناقض آشکار نظام مردم‌سالاری و قانونگرایی و گام نهادن در مسیر خروج است. یعنی مسیری در هم و برهم‌تر که ممکن است به خشونت منجر شود و این همان آنارشیمی است که اکثر جریان‌هایی که مسیر خروج را بر اعتراض در نظام‌های مردم‌سالار ترجیح می‌دهند، گرفتار آن می‌شوند.

از مولای متقیان حضرت علی(ع) روایت شده است:

«لیس العاقل من يعرف الخیر من الشر و لكن العاقل من يعرف خیر الشرین».^۱ «عاقل آن کس نیست که خوبی را از بدی تشخیص دهد، بلکه عاقل کسی است که اگر در مقابل دو شر قرار گرفت، آن عملی که شرش کمتر است را بشناسد».

بر همین مبنا از حضرت امام جعفر صادق(ع) نقل کرده‌اند:

حضرت امام جعفر صادق(ع) روزی از ابوحنیفه پرسیدند عاقل کیست؟

۱. به نقل از کتاب در دست انتشار انواع عقل در سیاستگذاری‌های ج ۱/۱؛ اثر حسین قریب. این اثر مرجع روایت را کتاب شریف بحار الانوار، ج ۱۷، ص ۱۱۶ اعلام کرد. من نتوانستم این روایت را در آدرس مذکور و مجلدات قبل و بعد و همچنین جلد اول بحار که مربوط به روایت‌های عقل و جهل است پیدا کنم.

گفت آن که تمیز دهد میان خیر و شر.

امام فرمودند بهائیم نیز تمیز توانند داد میان آن که او را بزند و آن که او را علف دهد.

ابوحنیفه گفت پس عاقل کیست؟

امام فرمودند آن که تمیز دهد میان دو خیر و دو شر تا از آن دو خیر «خیرالخیرین» را

اختیار کند و از دو شر «خیرالشیرین» را برگزیند.^۱

بیان مبارک ائمه بزرگوار ما در توصیف عاقل، تفسیر دقیق برخورداری عاقل از دو رکن

حکمت و حریت است و این همان نقصانی است که اغلب گروه‌ها و جریان‌های سیاسی چپ و

راست و نخبگان و خواص وابسته و مدافع آنها که به جای دعوت به امام و ولی، دعوت به

خود، حزب خود و جریان خود می‌کنند، گرفتار آن هستند. بنابراین، خواص، نخبگان،

جریان‌های سیاسی و گروه‌های ذی‌نفوذ و فشار که هنوز داعیه انقلابی‌گری و انقلابی بودن

دارند و هنوز خود را پایبند جمهوری اسلامی، ولایت‌فقیه و آرمان‌های امام‌خمینی می‌دانند اگر

از حیطة اعتراض به ورطه خروج رفتند نه خواب هستند نه غافل؛ بلکه مغرور هستند و غرور

یکی از آفت‌های منزل حریت است؛ همان‌طور که امام عظیم‌الشأن امت فرمودند حسد، حرص،

شهوت، قدرت‌طلبی، فزون‌خواهی و... آفت‌های حریت هستند.

اگر رهبر فرمند و فرهیخته انقلاب در این یک سال، بیش از سال‌های پیش بر مفهوم

بصیرت تأکید دارند، در حقیقت دعوت به حکمت و حریت و بودن در سایه‌های امن این اصول

است. حکمت و حریت موجد بصیرت هستند و بصیرت بدون این دو اصل متحقق نمی‌شود.

انسان بابصیرت انسانی نیست که صرفاً استعداد تشخیص خوب از بد را داشته باشد و گرنه

به فرمایش حضرت صادق(ع)، چنین قوه‌ای در بهائم نیز وجود دارد. بصیر کسی است که میان

دو شر و دو خیر را تشخیص دهد و از آنها خیرتر را گزینش کرده و از شرتر پرهیز نماید.

اگر بر مبنای این شاخص به رفتارهای گروه‌های ستیزه‌جوی مدعی اصلاح‌طلبی و خواص و

نخبگان وابسته یا مدافع آنها در طول این یک سال نظر افکنیم گمان نمی‌رود به نتایجی جز این برسیم که این رفتارها هیچ‌کدام مبتنی بر حکمت و حریت و لاجرم مبتنی بر بصیرت باشد. بیاییم با این شاخص بخشی از این رفتارها را مرور کنیم:

۱. چه شری بدتر از این شر که در تمام این یکسال جریان مدعی اصلاح‌طلبی و رهبران آنها خود شاهد این بودند که دشمنان کینه‌توز و قسم‌خورده امام و انقلاب اسلامی که در این سه دهه از هیچ شقاوتی فروگذار نکردند، بلندگوی تبلیغاتی آنها در خارج از کشور بودند! آیا جریانات اصلاح‌طلبی حمایت بی‌چون‌وچرا و روشمند امریکا، انگلیس، اسرائیل، منافقین و سایر کشورهای اروپایی را که دل خوشی از انقلاب و امام ندارند، در این یکسال انکار می‌کنند؟ اگر انکار نمی‌کنند این بدان معنا نیست که آن شر، شرتر از پاره‌ای از بداخلاقی‌های درون نظام بوده پس لاجرم باید از این شر دوری کرد و اگر چنین اتفاقی نیفتد یعنی از حیثه حکمت و حریت خارج شدیم و لاجرم از شاخص‌های امام عدول کردیم!

۲. چه شری بدتر از شر انکار شعارهای بنیادی انقلاب اسلامی و امام‌خمینی توسط جریان‌ها و نیروهای وابسته به جریان سبز در طول این یکسال! آیا جریان مدعی اصلاح‌طلبی تغییر شعار جمهوری اسلامی به جمهوری ایرانی، ساختن شعار نه غزه، نه لبنان و حذف شعار مبارزه با امریکا و تهاجم به اصل ولایت‌فقیه (نه فردی خاص) و حذف یا تغییر ده‌ها شعار دیگر را که نماد آرمان‌های امام‌خمینی است را در طول این یکسال انکار می‌کند. اگر قبول دارند ولی خود را میرا می‌بینند باید بپذیرند که در بسترسازی‌های آنها چنین شقاوت‌هایی صورت می‌پذیرد.

ما بینه‌های زیادی برای خروج جریانات اصلاح‌طلبی از دایره حکمت و حریت داریم که نمونه‌های مذکور در مقابل آنها بسیار اندک است و جای پرداختن به آنها در این مختصر نیست. با این تفصیل آیا مردم ما حق ندارند فرآیند خروج این جریان را از نظام جمهوری اسلامی به مثابه شکل‌گیری یک جریان نفاق جدید در پوشش اصلاح‌طلبی در ایران قلمداد کنند و اسم این جریان را منافقین اصلاح‌طلب بگذارند؟

چرا مردم و رهبری نظام با کودتای در حال شکل‌گیری بعد از انتخابات شکوهمند و غرورآفرین دهم ریاست‌جمهوری با تمام وجود به مقابله برخاستند و از پذیرش هیچ تهمت و افتزایی ترس به خود راه ندادند؟ خطر کودتای منافقین اصلاح‌طلب پس از انتخابات دهم ریاست‌جمهوری در این حقیقت نهفته بود که سازمان‌دهندگان آن در دل نظام و از پیش‌کسوتان انقلاب بودند. سخت‌ترین تجربه مردم ما در این یک‌سال مسئله فقدان بصیرت بخشی از خواص و اهداف بعضی‌ها برای خروج از نظام بود.

موتور کودتا اگرچه از دوم خرداد سال ۱۳۷۶ به کار افتاد ولی از سال ۱۳۸۸ با شتاب تمام شروع به کار کرد. طی سال‌های اخیر ملت ایران موفق شده بود تا از تغییر مسیر انقلاب و آرمان‌های امام جلوگیری نماید. این‌بار نیز دور از ذهن نبود که همچنان بر این آرمان‌ها پافشاری نموده و اسیر باج‌خواهی‌های منافقین اصلاح‌طلب نشود.

آنهایی که آمده بودند تا برای همیشه انقلاب ایران را به انحصار خود درآوردند عاری از حس مسئولیت بودند و خود را نابود کردند. این مشکل بزرگ جریان مدعی اصلاح‌طلبی است و برای ملت ایران اهمیتی ندارد. اما جریان اصلاح‌طلبی با عدم درک شعارهای اصلی انقلاب و آرمان‌های امام و بازگشت ارتجاعی به آرمان‌های عصر سلطنتی، کشور و همه دستاوردهای آن را داشت به نابودی می‌کشاند.

آیا تجربه سی‌ساله انقلاب این جریان را متوجه نکرد که ضدانقلابیون در هر شکلی چه در درون نظام و چه خارج از نظام، چه در قالب جریان‌های مدعی پیروی از خط امام و چه در قالب یار نزدیک امام بودن و یا از خاندان امام بودن، چیزی به دست نخواهند آورد؟ آنها از کدام وضع حمایت می‌کردند و از چه مشکلاتی بهره‌برداری می‌کردند؟ چرا فکر می‌کردند که مردم خسته و فرسوده شده و آمادگی حمایت از هر دیکتاتور یا هر جریان شقی و جاسوسانی چون منافقین را دارند؟ آنچه بر ملت ایران تأثیر گذاشت و شاید برنامه کودتای اصلاح‌طلبان را خنثی کرد چهره منافقانه کودتاچیان بود نه اظهارات آنها در قبل و بعد از انتخابات.

برای مردم چندان سخت نبود که از حمایت تمام‌عیار و بی‌چون و چرای امریکا، اسرائیل،

انگلیس، منافقین، سلطنت‌طلب‌ها، کمونیست‌ها، بهایی‌ها و حتی طالبانیست‌ها از اصلاح‌طلبان و کاندیداهای آنها تشخیص دهند که این چهره، چهره نفاق جدید است که به صحنه وارد شده است. این کوردلی سیاسی و عدم درک تاریخی منافقین اصلاح‌طلب بود که عمیقاً تکان‌دهنده و باعث عصبانیت بیش از حد ملت ایران شد. مردم ما می‌دانستند که این جریان برای مدت طولانی ادامه نخواهد یافت و دیر یا زود ماهیت این نفاق جدید برملا خواهد شد.

تلاش برای جمع‌آوری و تحلیل اطلاعات و ارزیابی نحوه چرخش جریان اصلاح‌طلبی در ایران از مرحله وفاداری به اعتراض و سپس خروج از نظام، یک رسالت تاریخی است.

اتفاقاتی که در این یک‌سال برای ما به وقوع پیوست نیاز به تجزیه و تحلیل جدی دارد. فرآیند فروغلتیدن جریان اصلاح‌طلب و چپ انقلاب در دل نفاق جدید، شک و تردیدی در رابطه با درستی مواضع اتخاذشده نیروهای اصیل خط امام و اصول‌گرایان عقیدتی (نه سیاسی) و در رأس آنها مقام معظم رهبری در مقابل اقدامات کودتاچیان اصلاح‌طلب باقی نمی‌گذارد و این امکان را به‌وجود می‌آورد تا با اتحاد و تلاش بیشتری بتوانیم از آرمان‌های انقلاب اسلامی دفاع کنیم و از گروه‌گرایی‌های افراطی و دوقطبی کردن جریانی در کشور پرهیز کنیم.

تلاش برای باج‌خواهی از نظام جمهوری اسلامی و مجبور ساختن رهبری انقلاب به صدور فرمان ابطال انتخابات و اعلام وضعیت فوق‌العاده و تفویض قدرت به کودتاچیان و کنارگیری از مقام رهبری و اعلام پایان حکومت جمهوری اسلامی همگی با شکست روبه‌رو شد.

جریان‌های کودتا به هر اقدامی برای طرح توجیحات و تئوری‌های ساده‌لوحانه خود دست زدند. آنها ناشیانه به جعل مطالبی به منظور ایجاد بدگمانی نسبت به نظام و انقلاب اسلامی و لکه‌دار کردن نظام در وجه جهانی پرداختند. در این میان نبرد سازمان‌یافته امریکا و انگلیس و رسانه‌های وابسته به آنها علیه ملت ایران و به نفع کودتاچیان نقش خود را ایفا کرد. رهبر معظم انقلاب مواضع شجاعانه‌ای اتخاذ و با قاطعیت عمل کرد و تمام مسئولیت‌ها را بر دوش گرفت. در آن اوضاع و احوال غیرقابل تصور که پای بسیاری از خواص و نخبگان لغزید، اقدامات رهبر انقلاب در نوع خود بی‌نظیر و یادآور مواضع سازش‌ناپذیر بنیانگذار انقلاب

اسلامی حضرت امام خمینی بود. در آن شرایط که بعضی از خواص در راستای منافع کودتاگران و حامیان خارجی آنها یا سکوت کرده و یا لغزیده بودند، مواضع قاطع رهبری وقوع یک کودتای نرم و مصیبت‌بار را که آغاز دیکتاتوری جدیدی در ایران به شیوه جمهوری رضاخانی بود، خنثی کرد.

در آن دوران دشوار و طاقت‌فرسا که اکثریت خواص در این انتخاب که کجا باشند و در کنار چه کسی باقی بمانند، دچار اشتباه شدند، رهبر انقلاب وحشت نکرد و هرگز به آرمان ملت ایران و اندیشه‌های امام خمینی پشت نکرد. کودتاچیان قصد داشتند به وحشتناک‌ترین اقدام دست بزنند و مردم را در مقابل نظام قرار دهند اما این اقدام نیز برای آنها کارساز نبود. ملت ایران ثابت کرد ملتی تحول‌یافته، متفاوت و دگرگون است. کودتای نافرجام بعد از ۲۲ خرداد سال ۸۸ به نوعی نقطه عزیمت بصیرت جنبش‌های متکی بر مردم در مقابل جنبش‌های متکی به نخبگان و خواص نیز بود. این معنا باید موضوع پژوهش‌هایی جدید باشد.

◆ درس‌های خروج خواص از دایره حکمت و حریت و شکست کودتای

نافرجام

در این یک‌سال هر بار که تلاش کردیم به تجزیه و تحلیل وقایع اخیر پردازیم و عمیقاً آن را دریابیم، نقطه عزیمت این تلاش معطوف به این سؤال بود که چه چیزی انقلاب اسلامی و ملت ایران را درگیر خیانت جریان اصلاح‌طلب به آرمان‌های امام خمینی کرد؟ آیا این مسئله صرفاً مرتبط به اشتباه اصلاح‌طلبان در انتخاب اطرافیان و استراتژی مقابله با جناح رقیب است؟ می‌توان گفت که دو قطبی کردن سیاست در ایران همیشه نتایجی شبیه به آنچه در این دو دهه در ایران اتفاق افتاد، داشته است. اما این مسئله هیچگاه نمی‌تواند درک و پذیرش این حقیقت را که اصلاح‌طلبی در دین و ارزش‌های مردمی، پیروان آن را به کجا خواهد برد، توجیه کند.

فرآیند وقایع سه دهه اخیر در ایران ثابت کرد که تغییرات ناشی از انقلاب اسلامی و آرمان‌های امام‌خمينی غير قابل برگشت است. اين انقلاب- چه دشمنان ملت ايران باور کنند يا نکنند- يک نقطه عطف واقعی در روش نوین زندگی ما پديد آورد که طی آن توده‌های بی‌شماری از مردم به آگاهی دست یافتند؛ مردمی که به رغم کمبودها و کاستی‌های زندگی روزمره خود، استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی را والاترين ارزش‌ها می‌شمارند.

يکی از دلایل بزرگ شکست تمامی توطئه‌ها در ايران، محکومیت پیشینی آنها در باور فرهنگی و اعتقادی ملت ايران است. مواضع مردم ما دفاع از استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی است و اين مواضع بخشی از آرمان‌های الهی مردم ايران به حساب می‌آید. اين مواضع با توجه به تحولات تاریخی دو قرن اخیر کاملاً طبیعی و منطقی است چراکه با ظهور امام‌خمينی و انقلاب اسلامی، ايران به غیبت تاریخی خود در جهان خاتمه داد. چرا ملتی که در طول تاریخ در بزرگراه تولید دانش، معرفت، فرهنگ و حوقلبي قرار داشت با سيطره شاهان بی‌کفایت و خردگريز و اليگارشى وابسته به آن از دسترسى به چنین بزرگراهی محروم گردد؟ تمام هنر امام و انقلاب کبير اسلامی اين بود که برای اين سؤال تاریخی پاسخ بومی داشت و پاسخ‌های بومی امام از جنس فرهنگ مردمی بود نه از جنس طبقات برتر و خواص دور از مردم.

با اين تفصیل به نظر می‌رسد که ما باید هوشمندانۀ اين دستاوردها را پاس داریم و در تجزيه و تحليل جريانات دچار مسامحه و لغزش نشویم. باید نگرشی واقع‌گرایانه نسبت به تحولات سه دهه اخیر داشته باشیم و بپذیریم شرایط و وضعیتی وجود دارد که کودتاچیان توانستند بر بستر آن، نقشه‌ها و برنامه‌هایشان را ساماندهی کنند، اشتباهاتی در زمینه‌های انتقادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و حتی در زمینه برخورد با ميراث فرهنگی خود مرتکب شدیم.

کودتاچیان اصلاح‌طلب در نتیجه تضعیف قانون و نظم در کشور و عدم کارآیی دیوانسالاری دولتی در تضمین امنیت، عدالت و آزادی بر روی پاره‌ای از نارضایتي‌های مردم حساب باز

کردند. آنها درصدد بودند از نگرانی جامعه نسبت به عدول از آرمان‌های انقلاب اسلامی و بازگشت به دوران ارتجاع نظام مشروطه سلطنتی و در نتیجه درگیری‌های حزبی و گروهی و قومی و عدول از سیاست‌های عدالت‌محور و حاکمیت فامیلی و خانوادگی سوءاستفاده نمایند و انقلاب را به نفع ضدانقلاب مصادره کنند.

ملت ایران راهی جز مردم‌سالاری دینی و انقلاب اسلامی ندارد. این راه تنها با وفادار ماندن به آرمان‌های امام‌خمینی و حکومت جمهوری اسلامی تداوم خواهد داشت. این راه تفکر دقیق و عمل می‌طلبد نه روش‌های محتاطانه و عملکرد غیرمعمول و غیرمتداول.

باید بپذیریم که مردم از این واقعیت که زندگی روزمره را به دشواری می‌گذرانند ناراضی هستند. هیچ فرصتی برای از دست دادن و هیچ زمانی برای هدر دادن در دست نداریم. باید وارد عمل شویم و بر مبنای سیاست‌های کلی نظام و برنامه‌های چشم‌انداز و تکیه بر دو اصل حکمت و حریت، اصلاحات را در چارچوب جمهوری اسلامی و نظام ولایت‌فقیه به گونه‌ای جدی پیگیری کنیم.

برای موفقیت جمهوری اسلامی مردم باید به آن اعتقاد و باور داشته باشند. همان‌طوری که امام عظیم‌الشأن ما بارها فرمودند، بدون مردم این جمهوری پیش نخواهد رفت. بدون مشارکت فعال مردم هر جریان اصلاحی فقط روی کاغذ باقی خواهد ماند. ما امکانات عظیمی در اختیار داریم. این امکانات اگرچه از جنس امکانات مادی نیست اما با ظرفیت مردمی نظام جمهوری اسلامی یعنی با سرمایه اجتماعی، سرمایه فرهنگی و سرمایه دینی ملت ایران، هیچ ضدانقلابی در داخل و خارج نمی‌تواند روبه‌رو شود مگر اینکه این سرمایه‌ها را مصرف کنیم و آنها را مبنای بازتولید قرار ندهیم. هیچ عاقلی سرمایه‌های خود را مصرف نمی‌کند بلکه آن را مبنای بازتولید جدید قرار می‌دهد تا هم بر آن سرمایه افزوده شود و هم از فرآیند این بازتولید، امور بسامان گردد.

ضدانقلابیون در هر جریان و لباسی نگران شیوه‌های دستیابی به اهداف خود نیستند زیرا از هر شیوه‌ای برای مصرف این سرمایه‌ها بهره می‌گیرند؛ اما ما نمی‌توانیم برای تحقق آرمان‌های

انقلاب اسلامی از هر طریقی استفاده کنیم، انتخاب ما پایبندی به مردم‌سالاری دینی و اندیشه‌های امام‌خمینی و جمهوری اسلامی و نظام ولایت‌فقیه است. این پایبندی استفاده از روش‌های دیگر را غیرممکن می‌سازد.^۱

۱. این مقاله با الهام از آثار زیر نوشته شده است: آلبرت هیرشمن، خروج، اعتراض و وفاداری، ترجمه محمد مالجو، تهران، شیرازه، ۱۳۸۲؛ میخائیل گورباچف، کودتای اوت، حقایق و درس‌ها، ترجمه کامران وزیری، تهران، ۱۳۸۲. (البته از این اثر ترجمه‌های مختلفی در بازار نشر ایران وجود دارد.)

بازاندیشی نهضت پانزده خرداد

در پرتو تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی دوران معاصر ایران

◆ اشاره

آیا بازاندیشی تاریخ، کشف حقایق نهفته در متن رخدادهاست یا خلق این حقایق؟ هر دو وجه این گزاره سؤالی، ما را متوجه اهمیت بازخوانی و بازاندیشی پیوسته رخدادهای تاریخی می‌کند؛ چه مراد ما از این بازخوانی خلق گفتمان جدید باشد و چه کشف حقایق نهفته در رخدادها.

پانزده خرداد در تاریخ تحولات دوران معاصر ایران یک نقطه عزیمت است و بازخوانی آن لاجرم منشأ کشف یا خلق گفتمان‌های جدید در حوزه اندیشه‌های اجتماعی می‌باشد. شیوه بازخوانی این رخداد بزرگ برای فهم حقایق نهفته در آن اهمیت ویژه‌ای دارد. تاکنون از زوایای متعددی جریان‌های سیاسی و اجتماعی چپ و راست و حتی مورخان و تحلیل‌گران تاریخ، این رخداد را بازخوانی نموده‌اند. در این بازخوانی، عده‌ای آن را یک حرکت قشری، بعضی‌ها آن را یک حرکت کم‌عمق اجتماعی، جریان‌هایی آن را یک «شورش کور»! و جریان‌های دیگری پانزده خرداد را نقطه عطف تاریخ معاصر ایران دانسته‌اند.

هیچ‌کدام از این بازخوانی‌ها بیانگر پیوند ناگسستنی این رخداد با نوزایی ایران در نیم‌قرن گذشته نیست. این نشان می‌دهد که هنوز پانزده خرداد با تمام حقایق پنهان و آشکارش به درستی درک نشده است و هنوز ناگفته‌های زیادی پیرامون این رخداد وجود دارد که می‌تواند کشف و یا خلق شود. در گفت‌وگوی حاضر تلاش کردیم که به پانزده خرداد از این زاویه‌نگاهی داشته باشیم. گفت‌وگوی حاضر، با دو تن از صاحب‌نظران تاریخ تحولات معاصر ایران، در تاریخ سوم خرداد ۱۳۸۹ انجام پذیرفت. دکتر سیدحمید روحانی اولین مورخ انقلاب اسلامی است که تولد سیاسی خود را مرهون ۱۵ خرداد و اندیشه‌های امام می‌داند و پس از خروج از ایران بعد از وقایع ۱۵ خرداد، از اولین افرادی است که در کنار امام خمینی به ثبت و ضبط رخداد‌های نهضت امام خمینی می‌پردازد و از طرف امام ملقب به مورخ انقلاب اسلامی می‌شود. او در امواج متلاطم رخداد‌های سه دهه اخیر انقلاب اسلامی همچنان به آرمان‌های امام وفادار می‌باشد و مروج این آرمان‌هاست و به دلیل همین وفاداری، زخم تهمت‌های جریان‌های چپ، راست، منافق و تجدیدنظرطلب را بر تن دارد.

دکتر موسی فقیه حقانی، محقق و مورخ تاریخ تحولات دوران معاصر و عمیق در شناخت جریان‌های مؤثر در این تحولات و گرایش‌های انحرافی و سرسپرده آن می‌باشد. اگر می‌خواهید درک درستی از نقش جریان‌های فراماسونری و همچنین فرقه‌های ساخته دست استعمار مثل بابیه، بهاییه، ازلیه و وهابیه در ایران و سرزمین‌های اسلامی داشته باشید باید به سراغ دکتر حقانی در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر بروید؛ بی‌تردید از آنجا دست خالی برنخواهید گشت.

گفت‌وگوی حاضر پیرامون سؤالات ذیل انجام گرفته و در جهت احصاء پاسخ‌هایی درخور تلاش شده است:

۱. چرا پانزده خرداد به عنوان نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ایران محسوب می‌شود؟
 ۲. آیا شعار نه شرقی، نه غربی در پانزده خرداد ظهور و بروز داشت؟
 ۳. آیا حضرت امام در مبارزه خود صرفاً قصد نصیحت و اصلاح حکومت را داشتند یا اینکه ایشان خواستار براندازی رژیم بودند؟
 ۴. واکنش گروه‌های سیاسی به قیام پانزده خرداد چه بود؟
 ۵. آیا در دورانی که حضرت امام، نهضت خود را آغاز کردند فضای حوزه علمیه قم سیاسی بود؟ و ...
- فصلنامه پانزده خرداد امید دارد که این گفت‌وگو در بازشناسی بخشی از حقایق ناگفته پیرامون نهضت پانزده خرداد مؤثر واقع شود.

دکتر نامدار: بسم الله الرحمن الرحيم.

جناب دکتر حقانی! لطف فرمودید که به فصلنامه پانزده خرداد وقت دادید تا در محضر جنابعالی باشیم؛ همچنین آقای دکتر روحانی که به رغم مشغله‌های فراوان، زحمت کشیدند و این وقت را به فصلنامه خودشان دادند که با هم مجدداً رخدادهای بزرگ پانزده خرداد، سرآغاز نهضت امام خمینی و انقلاب اسلامی را بازشناسی نماییم. امام بارها فرمودند که پانزده خرداد مبدأ انقلاب اسلامی است و ما نباید شرایطی فراهم کنیم که این واقعه از یاد برود؛ علی‌الخصوص در این دوران و انفسا که امواج فتنه و شبهه به حقیقت جمهوری اسلامی و آرمان‌های امام خمینی حمله آورده و بسیاری از آثار و میراث حضرت امام توسط ضدانقلابیون قسم‌خورده انقلاب مورد تردید قرار گرفته و جریان‌هایی که مدعی طرفداری از امام و متولی رسمی حفظ ارزش‌ها و آرمان‌های امام هستند سکوت اختیار کرده‌اند و یا خودشان هم در ایجاد این شبهات سهیم هستند.

حضرت امام و اغلب آنهایی که نهضت امام خمینی را تحلیل کرده‌اند، نقطه عزیمت انقلاب اسلامی را واقعه ۱۵ خرداد و اتفاقات مربوط به آن و تحولاتی که قبل و بعد از آن اتفاق افتاد، می‌دانند. جا دارد این پرسش مطرح شود که چرا ۱۵ خرداد از میان همه رخدادها یک رخداد تاریخی شد؟ ۱۵ خرداد نسبت به رخدادهای دیگری که قبل و بعد از آن اتفاق افتاد چه ویژگی‌ای داشته است که آن را به عنوان یک نقطه عطف در تاریخ تحولات دوران اخیر، علی‌الخصوص در حوزه انقلاب اسلامی، مطرح کرده‌اند؟

اگر اجازه بفرمایید ابتدا از آقای دکتر روحانی شروع می‌کنیم.

دکتر روحانی: بسم الله الرحمن الرحيم. با سلام و درود به امام و شهدای عزیز ۱۵ خرداد سال ۴۲. قیام ۱۵ خرداد را، همچنان که فرمودید، نقطه عطفی در تاریخ مبارزات ایران دانسته‌اند. به نظر می‌رسد ۱۵ خرداد چند تحول عظیم به همراه داشت که من سعی می‌کنم نقطه عطف بودن این رخداد را از زاویه این تحولات نشان دهم.

◆ مخالفت جریان‌های سیاسی با رژیم پهلوی در چارچوب نظام سلطنتی

پیش از نهضت امام و ۱۵ خرداد مبارزاتی که در ایران دنبال می‌شد مبارزات پارلامنتاریستی بود؛ یعنی مبارزه در چارچوب قانون اساسی و وفاداری به نظام مشروطه سلطنتی معنا داشت و کسی جسارت تردید در نظام شاهنشاهی را نداشت. حتی بعضی از گروه‌ها که در آن روز، تندرو و افراطی هم دانسته می‌شدند، مانند نهضت آزادی، در اساسنامه خود این مطلب را آورده بودند که ما قانون اساسی را در بست قبول داریم و اصل ۳۰، ۳۱ و ۳۲ متمم قانون اساسی که می‌گوید باید سلطنت نسل‌بعد نسل در خاندان پهلوی ادامه پیدا کند را تأیید می‌کنیم. این یک مسئله اساسی بود که کاملاً برای همه گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی جا افتاده بود و آنها به آن اعتقاد داشتند و در چارچوب آن حرکت می‌کردند. بنابراین تا قبل از نهضت پانزده خرداد هیچ جریانی جرئت و جسارت تشکیک و تردید در ارکان نظام سلطنتی را نداشت و نهضت امام از این جنبه یک نقطه عزیمت بنیادی در تاریخ تحولات ایران به‌شمار می‌رود؛ به عبارتی روی کار آمدن یک نظام مردمی که در آن مردم نقش حیاتی در تعیین سرنوشت خود داشته باشند مدیون نهضت امام و جنبش ۱۵ خرداد است.

◆ مبارزه در پناه حمایت یک قدرت خارجی

نکته دومی که تا قبل از ۱۵ خرداد در مبارزات گروه‌های سیاسی مطرح بود و به عنوان یک تز تردیدناپذیر پذیرفته شده بود این بود که مبارزاتی که در ایران انجام می‌گیرد و مبارزانی که در ایران فعالیت می‌کنند باید از حمایت یک قدرت خارجی برخوردار باشند و به یک قدرت خارجی وابسته باشند. نیروهای مبارز چپ و ملی‌گرا و غیره باور نمی‌کردند که بدون حمایت یک قدرت جهانی بتوان در ایران مبارزه کرد و این مبارزه را پیش برد. این فکر نه تنها در میان مبارزان آن روز ایران بلکه در میان مبارزان کشورهای دیگر هم مطرح بود. بعد از جریان ۱۵ خرداد می‌دیدیم که در کشورهای عربی هم همین فکر وجود دارد. گاهی که به دفاتر

سازمان‌های آزادی‌بخش می‌رفتیم اولین سؤالی که از ما می‌پرسیدند این بود که شما در مبارزاتتان از پشتیبانی کدام‌یک از ابرقدرت‌ها برخوردارید؟ وقتی پاسخ می‌دادیم ما در مبارزاتمان از پشتیبانی هیچ قدرتی جز ملتمان برخوردار نیستیم تعجب می‌کردند و پوزخندی می‌زدند و باور نمی‌کردند. حتی یادم است در لبنان با رهبر یکی از گروه‌های مائوئیست ملاقات داشتم. او از ما سؤال کرد که شما در مبارزاتتان از پشتیبانی کدام‌یک از قدرت‌ها برخوردارید؟ گفتم از پشتیبانی هیچ قدرتی برخوردار نیستیم جز قدرت ملتمان! گفت از سیاست هیچ چیزی نفهمیده‌اید! یعنی تا این حد این مسئله پذیرفته شده بود. در نجف بزرگ‌ترین انتقاد گروه‌های سیاسی مثل اخوان المسلمین و حزب‌الدعوه به امام این بود که ایشان لبه تیز حمله را متوجه امریکا و انگلیس کرده‌اند و در نتیجه در ایران این کمونیست‌ها هستند که بهره می‌برند و می‌توانند موفق بشوند و برای آنها زمینه فراهم می‌شود؛ اینها چیزی بود که وجود داشت. امام با نهضت ۱۵ خرداد این توهم را ابطال کرد و این یک نقطه عطف در تاریخ مبارزات ملت ایران و سایر ملت‌های دریند بود.

♦ اهمیت خطر لیبرالیسم نسبت به کمونیسم

مسئله سوم که در میان محافل مذهبی هم جا باز کرده بود و به آن اهتمام می‌ورزیدند و انرژی زیادی هم صرف آن می‌کردند این بود که خطر اصلی برای کشورهای اسلامی، جهان اسلام و خود اسلام خطر کمونیست‌ها است؛ کمونیست‌ها هستند که خطر جدی برای اسلام به حساب می‌آیند و حتی دولت‌های غربی را به نحو غیرمستقیم حامیان اسلام می‌دانستند. همین تصور غلط باعث شده بود که برای مبارزه با کمونیسم به دامن لیبرالیسم سقوط کنند. خدا رحمت کند حاج آقا جمال موسوی، یکی از روحانی‌های عارف‌مسلمی که با مقام معظم رهبری هم در ارتباط بودند، به من گفت داشتم به ایران سفر می‌کردم؛ امام فرمود به دوستان ما در ایران سلام برسانید و بگویید ما در نجف با کسانی مواجه هستیم که امریکا و انگلیس را حامیان اسلام می‌دانند. این مسئله‌ای بود که از قبل جریان ۱۵ خرداد در جامعه جا باز کرده و

پذیرفته شده بود و به صورت یک سنت مبارزه در میان جریان‌های مبارز نقش ایفا می‌کرد ولی امام وقتی نهضت را آغاز کردند به هر سه مسئله کاملاً پشت پا زدند؛ اولاً مبارزه ایشان علیه نظام سلطنتی و رژیم پادشاهی بود بر عکس کسانی که در چارچوب دولت و قانون اساسی مبارزه می‌کردند.

ثانیاً نکته‌ای که امام روی آن خیلی تکیه داشتند مسئله «نه شرقی، نه غربی» بود. امام آمدند و مبارزاتشان را بر پایه اتکا به ملت و اسلام آغاز کردند بدون اینکه از قدرت‌های دیگر کمک بگیرند و یا سیاست‌های آنها را لحاظ کنند.

دکتر نامدار: آیا شعار «نه شرقی، نه غربی» در ۱۵ خرداد هم بروز و ظهوری داشت؟

دکتر روحانی: شعار «نه شرقی، نه غربی» در آن دوره مطرح نبود اما دوری‌گزینی از امریکا، انگلیس و شوروی از نظر امام یک مسئله بود و این سه جریان به عنوان سه نماد استعماری مورد حمله امام قرار داشتند. یادم است در سخنرانی‌ای که در تظاهرات ۱۳ و ۱۴ خرداد در تهران صورت گرفت، جمعیت زیادی از جنوب شهر تهران به شمال آن آمدند و جلوی کاخ شاه شعارهای «مرگ بر دیکتاتور»، «دیکتاتور برو گم‌شو!» و امثال این شعارها را سرمی‌دادند؛ یکی از مبارزان (متأسفانه نمی‌دانیم چه کسی بود) جلوی سفارت انگلستان ظاهراً روی چهارپایه ایستاد و گفت حرف آیت‌الله خمینی این است که سرنوشت ایران نباید در واشنگتن تعیین بشود، نباید در لندن یا در مسکو تعیین بشود؛ سرنوشت ملت ایران در ایران تعیین می‌شود.

دکتر نامدار: به عبارتی تجلی شعار «نه شرقی، نه غربی» در تظاهرات مردم نبود اما در رویکرد مبارزاتی امام نمود مشخص و محسوسی داشت.

دکتر روحانی: همین است! امام کاملاً روی این موضوع حساس بودند و به‌گونه‌ای نظر می‌دادند که ما می‌فهمیدیم باید حسابمان را از اینها جدا کنیم؛ این مسئله دومی بود که امام بر روی آن تکیه داشتند و نکته سوم این بود که امام از روزی که نهضت را آغاز کردند لیبرالیسم را خطر اصلی برای اسلام می‌دانستند و مبارزه با غرب و اندیشه‌های غرب را کاملاً هدف

گرفتند. بعدها هم تاریخ نشان داد که محاسبه‌هایشان درست بود. کمونیست‌ها نمی‌توانستند برای جهان اسلام خطرناک باشند؛ عملاً این را دیدیم. در کشورهای اسلامی هر گاه شوروی پایگاه و جایگاهی به‌دست آورد، نتوانست از نظر اندیشه‌ای پیشرفتی در آنجا داشته باشد و بعد از مدتی با شکست کاملی مواجه شد. اندیشه‌های مارکسیستی نتوانستند در کشورهای اسلامی به طور کامل نفوذ کنند.

◆ استبداد و استعمار؛ خطر اصلی برای استقلال ایران

اگر نگاهی به نهضت‌های سده گذشته داشته باشیم می‌بینیم مبارزاتی که در ایران انجام گرفت یا ضداستبدادی بود یا ضداستعماری؛ نهضت تنباکو یک نهضت ضداستعماری بود و نهضت مشروطه یک نهضت ضداستبدادی. تا آنجا مسئله برای مردم مبارز مبهم بود که به استعمار پناه می‌بردند و به سفارت انگلستان متوسل می‌شدند که به اصطلاح استبداد را از پای در بیاورند. مبارزه ملی شدن صنعت نفت یک مبارزه ضداستعماری بود. به مصدق گفتند کلک این شاه را بکنید، گفت من در مجلس به قرآن قسم یاد کردم که به شاه خیانت نکنم؛ اینها چیزهایی بود که وجود داشت اما می‌بینید که وقتی نهضت امام آغاز شد امام لبه تیز حمله را، هم متوجه استبداد حاکم کرد و هم استعمار را مورد تهاجم قرار داد. چون امام به درستی دریافته بود که این دو مکمل همدیگر هستند؛ هر کدام ضربه بخورد آن یکی می‌آید و آن را ترمیم می‌کند. در تمام تاریخ دوران معاصر ایران تا پیروزی انقلاب اسلامی استبداد و استعمار نقطه اتکای هم بودند و از هم پشتیبانی بی‌قیدوشرط می‌کردند. مفاهیمی چون حقوق بشر، دموکراسی، قانون، آزادی و امثال اینها پیشیزی برای امریکا و انگلیس در حکومت شاه ارزش نداشت.

دکتر نامدار: آقای دکتر حقانی! جنابعالی با نظر دکتر روحانی در خصوص نقطه عطف بودن ۱۵ خرداد موافق هستید یا نظر دیگری دارید؟ مخصوصاً از این جهت که در بخشی از تاریخ‌نگاری‌های مکتوب و شفاهی دوران اخیر بعضی از جریان‌ها و گروه‌ها مطرح می‌کنند که اینکه امام علیه نظام سلطنتی قیام کرده بود حرف بیهوده‌ای است. امام اصلاً برای ساقط کردن

نظام سلطنتی نیامده بود. امام آمده بود تا مثل همه جریان‌های مبارز و به شیوه مبارزه سنتی علما، شاه را نصیحت کند. بنابراین مبارزه امام صرفاً یک اعتراض سنتی بود. امام حرف جدیدی مطرح نکرد؛ آنها حرف‌هایی بود که قبلاً در صحبت‌های جریان‌هایی مثل نهضت آزادی و جبهه ملی وجود داشت. امام حرف جدید، فضا و موارد جدیدی مطرح نکرد و... این بحث‌هایی است که اخیراً در پاره‌ای از تاریخ‌نگاری‌های شفاهی و مکتوب گفته می‌شود.

دکتر حقانی: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. با سلام بر شهدای ۱۵ خرداد، شهدای انقلاب اسلامی و امام شهدا. نقطه عطف بودن ۱۵ خرداد به نظر من هم در بیانات حضرت امام منعکس است و هم در زندگی و هم در رحلت ایشان؛ یعنی همه اینها به نوعی با هم پیوند خورده است. همان‌طور که حاج آقا روحانی اشاره کردند، رویکرد مبارزات سیاسی در کشورمان تا نهضت امام و ۱۵ خرداد اغلب برای به‌دست آوردن امتیازات سیاسی و در چارچوب همان نظام سلطنتی صورت می‌گیرد. اگر کسی نظر دیگری هم داشته باشد حداقل فضا این اجازه را نمی‌دهد. مثلاً شما می‌بینید که توقع حضرت امام در نهضت ملی شدن صنعت نفت از آیت‌الله کاشانی این بود که به سمت این برود که کلک دربار و شاه را بکند. این یکی از نکاتی بود که شدیداً مورد توجه امام بود و شاید مهم‌ترین ایراد نهضت آقای کاشانی باشد. بعداً در نهضت امام می‌بینیم این دو ایراد وجود ندارد. آنها اهداف نهضت را محدود کرده بودند به ملی شدن صنعت نفت و اهداف دیگری که اسلامی و مد نظر امام بود، خیلی در آنجا مطرح نبود. دوم اینکه نهضت آیت‌الله کاشانی از نظام سلطنتی عبور نکرد در حالی که واقعاً شرایطش در اواخر دهه بیست و در اوایل دهه سی وجود داشت مخصوصاً وقتی که شاه از ایران فرار کرد و در ضعیف‌ترین موقعیت خودش بود. به نظر من امام نظرش این بود که می‌بایست همان‌جا کلک شاه کنده می‌شد. در هر صورت از این لحاظ که ۱۵ خرداد به سمت تغییر رویکرد مبارزاتی ملت ایران رفت و آن را عمیق‌تر کرد و شعار ضداستکباری و ضداستبدادی در این حرکت توأم شد نقطه عطفی بود که ما را وارد یک مرحله جدید کرد. بعد از ۱۵ خرداد، رهبر نهضت و مردمی که پیرو رهبر بودند، دیگر نظام پهلوی و رژیم سلطنتی را نمی‌پذیرفتند، حیاتش را

مشروع نمی‌دانستند و ادامه حیات این رژیم را به هیچ‌وجه صلاح نمی‌دانستند. می‌دانید خیلی از گروه‌ها تا سال ۵۷ همچنان دنبال همان نظام مشروطه سلطنتی بودند اما مردم ما در سال ۴۲ از این به اصطلاح مطالبه کهنه و قدیمی عبور کردند و به سمت ایجاد یک نظام دیگر رفتند.

◆ پانزده خرداد و بازیابی هویتی نیروهای دینی

بحث دیگری که در نهضت ۱۵ خرداد وجود دارد ماهیت دینی این نهضت است؛ یعنی درست است که این نهضت دنبال اهداف سیاسی است ولی ماهیت آن دینی است. می‌توان گفت جریان‌های دینی، خودشان را در ۱۵ خرداد پیدا کردند. هر چند در همه تحولات ایران در قبل از نهضت ۱۵ خرداد هم نیروهای دینی حضور فعال داشتند؛ در مشروطه این نیروهای دینی بودند که صحنه اصلی را در دست داشتند و بسیج مردم هم توسط علما صورت می‌گرفت. در نهضت ملی شدن صنعت نفت هم همین‌طور بود اما ماهیت دینی جنبش اجتماعی ایران به صورت تام و تمام در ۱۵ خرداد دیده می‌شود؛ اینها نقاط عطف ۱۵ خرداد است.

◆ پانزده خرداد و عبور از رهبری تلفیقی

بحث بعدی، رهبری دینی خالص است. اگر چه در مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت، رهبری دینی داریم اما این رهبری، رهبری خالص و یکپارچه‌ای نیست؛ تلفیقی است و خود این تلفیقی بودن شاید ضربه‌ای جدی به هر دو نهضت وارد کرد. در نهضت مشروطه جریان‌های منحرف، خودشان را وارد کردند و بعد غلبه پیدا کردند و با حذف علما از صحنه، جریان دینی را از صحنه بیرون کردند. در نهضت ملی شدن صنعت نفت هم همین‌طور؛ از ظرفیت روحانیت استفاده شد اما بعداً از روحانیت به اصطلاح اعلام بی‌نیازی کردند. جریان‌های غیردینی ابتدا نسبت به روحانیت و امکاناتی که روحانیت می‌توانست در مسیر مبارزه با استبداد و استعمار در اختیار جریان‌های سیاسی بگذارد استفاده کامل کرد ولی پس از قبضه قدرت، اعلام بی‌نیازی شد و همین دو تجربه کافی بود که حضرت امام سراغ این جریان‌ها نرود؛ هر چند ایشان از

همه جریان‌ها استفاده می‌کرد و معتقد بود که از هر کسی که به نهضت ملحق می‌شود در حدی که حضورش محل مبانی انقلاب نباشد باید استفاده بشود ولی اینکه آنها بخواهند در سطح رهبری وارد بشوند و در این امور مداخله‌ای داشته باشند خوشبختانه در نهضت امام وجود ندارد.

◆ پانزده خرداد و حاشیه‌نشینی نخبگان سیاسی

بحث بعدی، نقش‌آفرینی مردم مسلمان و حاشیه‌نشینی نخبگان است. در نهضت امام شما می‌بینید که نهضت، کاملاً مردمی است و شاید بعد از رهبری خالص دینی و ماهیت دینی نهضت، رکن بعدی نهضت حضور مردم است. ما می‌بینیم که مردم از پیشوای ورامین با این انگیزه راه می‌افتند که فرزند حضرت زهرا(س) را یاری کنند؛ با این انگیزه که مرجع تقلید ایران در معرض آسیب و خطر قرار دارد، باید از او دفاع کرد و در نتیجه اسلام در معرض آسیب و خطر قرار دارد و باید از آن دفاع کرد به کمک رهبر نهضت می‌آیند.

دکتر نامدار: این در نهضت‌های قبلی هم وجود داشت؛ چرا فکر می‌کنید نقطه عطف، اینجا است؟ در مشروطه هم این بحث‌ها بود؛ شعارهای مردمی، رکن اصلی همه جنبش‌های مردمی است.

دکتر حقانی: بله؛ اما به نظر من نقش‌آفرینی توده‌ها و حاشیه‌نشینی نخبگان در نهضت امام برجسته است. ببینید نخبگان سیاسی اصلاً ورودی ندارند. در ماجرای ۱۵ خرداد نهایتاً بعداً موضع‌گیری می‌کنند. بعضی‌ها هم نسبت به ۱۵ خرداد موضع‌گیری منفی می‌کنند و می‌گویند جنبش فتودال‌ها و حرکت قشری؛ یعنی نهضت امام را یا حرکت قشری می‌بینند یا حرکت فتودالی؛ در حالی که این حرکت یک حرکت خالص مردمی و در جهت آزادی از استبداد و استعمار بود. مردم وقتی می‌بینند که دین به خطر افتاده است و در رأس این حرکت، یک مرجع تقلید و مجتهد شیعه قرار دارد با اطمینان و با تمام خلوص دینی و دارایی‌های خودشان وارد

صحنه می‌شوند. در حالی که جریان‌های سیاسی به اصطلاح مترقی در مقابل این فاجعه‌ای که استبداد به کمک استعمار به وجود می‌آورد سکوت اختیار می‌کنند و حتی به نوعی این نهضت مردمی را تخطئه می‌کنند.

دکتر روحانی: اگر اجازه بدهید همین‌جا در تأیید صحبت‌های دکتر حقانی خاطره‌ای را عرض کنم؛ پس از پانزده خرداد، ساواک به دنبال دستگیری ما بود و ما جایی برای مخفی شدن نداشتیم. قبل از اینکه از ایران خارج شویم، تا مدتی مرحوم داریوش فروهر مادرش را به خانه خودش برد و ما را در خانه مادرش پنهان کرد. ما مدتی در خانه مادر مرحوم فروهر پنهان بودیم.

دکتر نامدار: جالب است تا حالا نشنیده بودم!

دکتر روحانی: بعد ایشان برای ما تعریف کرد که در عصر ۱۵ خرداد ما در منزل یکی از این سران جبهه ملی جمع بودیم. سران جبهه ملی آنجا حضور داشتند و رادیو سخنرانی تیمسار پاکروان رئیس ساواک را پخش می‌کرد و ما گوش می‌کردیم. پاکروان سخنرانی‌هایش را کرد و نسبت‌هایی به امام داد. بعد از اینکه حرف‌هایش را زد باید به سؤالات پاسخ می‌داد. خبرنگارها پرسش‌هایی را مطرح کردند. یکی از خبرنگارها از پاکروان سؤال کرد در برنامه ۱۵ خرداد آیا جبهه ملی هم نقشی داشت؟ پاکروان گفت می‌توانم بگویم نه. وقتی این را گفت سران جبهه ملی در اتاق بلند شدند و شروع کردند به بوسیدن همدیگر که الحمدلله این حرکت قشری و ارتجاعی به ما نچسبید و ما متهم نشدیم که در شورش ۱۵ خرداد شرکت داشته‌ایم. اتفاقاً این مطلب به نوعی در زندگینامه اللهیار صالح نیز آمده است که در گفت‌وگویی با برخی از دیگر سران جبهه ملی می‌گوید خوب شد در جریان ۱۵ خرداد ما به اصرار شماری از جوانان و دانشجویان گوش ندادیم و در قیام ۱۵ خرداد وارد نشدیم. اگر وارد می‌شدیم هم آبروی جبهه ملی می‌رفت و هم کلی قربانی می‌دادیم و هیچ نتیجه‌ای نداشت.

دکتر نامدار: آقای دکتر روحانی! اتفاقاً سؤالی برای من مطرح است که بهتر است در همین‌جا پرسیده شود. به نظر شما آیا همین برخوردهای منافقانه و منفعت‌طلبانه سران جبهه ملی و

بعضی از جریان‌هایی که داعیه مبارزه با استبداد و استعمار را داشتند باعث انشعاب بعضی از جوان‌های وابسته به این جریان‌ها که داعیه مبارزه و ملی‌گرایی داشتند از جبهه ملی و نهضت آزادی نشد؛ جریان‌هایی مثل سازمان مجاهدین خلق؟

دکتر روحانی: چرا؛ اتفاقاً مسئله پایان جبهه ملی دوم و تشکیل جبهه ملی سوم ناشی از همین رفتارها بود. بعد از ۱۵ خرداد به حدی اینها بین مردم و جوان‌ها بی‌اعتبار شدند و شکست خوردند که پایگاه مختصری را که در میان نسل دانشگاهی داشتند، از دست دادند؛ به حدی که دکتر مصدق ناامید شد، جبهه ملی دوم منحل شد و جبهه ملی سوم به‌وجود آمد.

دکتر نامدار: یعنی در حقیقت می‌توان گفت پانزده خرداد از این جهت هم نقطه عطف بود که باعث شد نوعی شکست و گسست در خود جریان‌هایی که داعیه مبارزه داشتند ولی درکی از حرکت‌های مردمی نداشتند، ایجاد شود؟ جریان‌هایی که در مقابل این حرکتی که یک حرکت کاملاً مردمی بود و ناظر به مخالفت با ارکان حکومت شاه بود نه تنها سکوت کرده بودند بلکه حرکت مردم را قشری اعلام کرده بودند. من در خاطرات لطف‌الله میثمی خواندم که آن دورانی که نهضت ۱۵ خرداد اتفاق افتاد جبهه ملی در مقابل ۱۵ خرداد بی‌تفاوت بود و آن را یک حرکت قشری معرفی می‌کرد. اغلب گروه‌های چپ و راست چنین بودند؛ بعضی از جریان‌ها حتی می‌گفتند که ۱۵ خرداد حرکتش خوب است ولی عمق ندارد؛ ما باید وارد این جریان بشویم و به آن عمق بدهیم. اینها توهمات بود که جریان‌های به ظاهر مبارز این دوره که در چارچوب پذیرش نظام سلطنتی فعالیت می‌کردند، داشتند؛ توهمات که در دو قرن اخیر فرصت را از دست ملت ایران گرفت و باعث شد که این رژیم ضدانسانی، ضدعقلی، ضدتاریخی و ضددینی تداوم پیدا کند. به نظر می‌رسد یکی دیگر از دلایل نقطه عطف بودن ۱۵ خرداد این است که مرجعیت خودخوانده و دروغین جریان‌های منورالفکری که در رهبری مبارزات دوران معاصر داعیه واسط بودن بین مردم و نظام حاکم را داشتند مورد تردید قرار گیرد و این مرجعیت زیر سؤال برود. این جریان‌ها تا قبل از پانزده خرداد این‌گونه القا کرده بودند که هیچ جنبش اجتماعی‌ای بدون رهبری آنها اتفاق نمی‌افتد و اگر هم اتفاق بیفتد عمق ندارد. می‌گفتند ما هستیم

که رهبری می‌کنیم؛ ما هستیم که به حرکت‌ها عمق می‌دهیم؛ ما هستیم که تشخیص می‌دهیم که کدام حرکت مترقی و کدام حرکت ارتجاعی است. ۱۵ خرداد در حقیقت این مرجعیت را به زیر سؤال برد؛ خود این هم می‌تواند یک نقطه عطف باشد.

دکتر حقانی: بله همین‌طور است. اغلب این گروه‌ها نسبت به ۱۵ خرداد موضعی منفی داشتند.

بحث بعدی، برملا کردن باطن رژیم پهلوی است. پانزده خرداد خصلت ضدمردمی و ضددینی رژیم پهلوی را بیشتر رو کرد...

دکتر روحانی: این البته در زمره دستاوردهای ۱۵ خرداد قلمداد می‌شود.

دکتر حقانی: به تعبیری شاید فرمایش شما درست باشد ولی از جهت دیگر می‌توان پانزده خرداد را در برملا ساختن ماهیت پلید رژیم پهلوی یک نقطه عطف به حساب آورد؛ تا قبل از پانزده خرداد (همان‌طور که حضرتعالی اشاره کردید) موضع‌گیری بر ضد سلطنت به ندرت به شکل علنی در آرمان‌های رهبری جنبش‌های اجتماعی وجود دارد. امام این مسئله را علنی کرد و در این نهضت تمام خواسته‌های جنبش را متوجه ارکان سلطنت نمود. نهضت‌های قبلی یا ضداستبدادی هستند یا ضداستعماری؛ آنجایی که ضداستبدادی هستند خواسته‌ها به سمت نفی سلطنت نیست و آنجایی که ضداستعماری هستند پیکره استعمار به شکل کلی مورد نظر نیست. حتی نوعی موازنه منفی و یا موازنه مثبت در این جنبش‌ها به چشم می‌خورد اما امام، استکبار شرق و غرب را به عنوان موجودیت واحد استعمار مورد انکار قرار می‌دهد و با عیان کردن نفوذ اسرائیل در ایران از یک توطئه شوم که حاکمیت عوامل صهیونیسم و اسرائیل در ایران داشتند پرده برمی‌دارد. شاید ما هیچ جریان دیگری نداریم که با این شدت و وضوح ساختار استعمار را در تمام شقوق و ترفندهایش بشناسد. ما در نهضت ملی شدن صنعت نفت رویکرد ضداستکباری می‌بینیم که یک رویکرد ضدانگلیسی است اما در همین نهضت ملی شدن صنعت نفت، مبارزان جبهه ملی و در رأس آن مرحوم دکتر مصدق مذاکراتی با امریکا انجام می‌دهد و تلاش می‌کند برای مقابله با انگلیس پای امریکا در ایران باز شود. امریکایی‌ها هم از

خداخواسته برای حمایت از نهضت یک چراغ‌سبزی نشان می‌دهند و همین مسئله بعدها منشأ مصیبت ایران می‌شود.

دکتر نامدار: مرحوم آیت‌الله کاشانی نیز در آن نامه معروف خود یک روز قبل از کودتای ۲۸ مرداد این مسئله را به دکتر مصدق گوشزد می‌کند و می‌گوید امریکایی‌ها در گرفتن نفت از دست انگلیسی‌ها به ما کمک کردند ولی الان به دست شما می‌خواهند تمام نفت ایران را از آن خود کنند.

دکتر حقانی: همین است! آیت‌الله کاشانی چشم‌انداز تاریخ آینده ایران را می‌دید؛ چشم‌اندازی که هیچ‌وقت جریان‌های مبارز به ظاهر ملی استعداد و توانایی دیدن آن را نداشتند. شما ملاحظه کنید در این دوران، حتی مسائلی نظیر نفوذ اسرائیل و دیگر مسائلی که ایران بعد از نهضت پانزده خرداد با آن روبه‌رو شد، مطرح نیست اما امام این مسائل را در چشم‌انداز آینده ایران می‌بیند.

دکتر نامدار: چرا؟ چون از ماهیت استبداد و استعمار خبر دارد. به هیچ رخداد ویژه‌ای نیاز نیست تا امام بفهمد رژیم شاه بعد از کودتا چه به روز ایران خواهد آورد و یا بعد از جابه‌جایی امریکا و انگلیس قرار است چه اتفاق خاصی بیفتد. امام ماهیت استعمار و استبداد را درک می‌کند لذا برای امام فرقی ندارد که انگلیس برود و امریکا جای آن را در ایران بگیرد و یا جبهه ملی منحل شود و جای آن نهضت آزادی یا گروه‌هایی شبیه به اینها متولد شوند. بهایی‌ها بروند و جای آنها صهیونیست‌ها یا اسرائیل بیاید. امام می‌داند اساس اینها یکی است. امریکا و انگلیس و شوروی تفاوتی با هم ندارند. جبهه ملی، نهضت آزادی، سازمان مجاهدین خلق، حزب توده، چریک‌های فدایی خلق و غیره از نظر ذات و ماهیت ضددینی و ضدملی و ضد مردمی فرقی با هم ندارند. بابیه و بهاییه و ازلیه و وهابیه و صهیونیسم فرقی با هم ندارند؛ همه اینها فرقه‌های نژادپرست ساخته دست استعمار هستند.

دکتر حقانی: همین‌طور است. امام آن قدر که بر روی اسرائیل و عوامل آن در این برهه از تاریخ تأکید دارد بر روی بهائیت تأکید نمی‌کند؛ چرا؟ چون می‌داند که این دو فرقه از یک

آبخور ارتزاق می‌کنند و برای نابودی اسلام، مسلمانان و کشورهای اسلامی دست در دست یکدیگر و استعمار و استبداد در داخل دارند. به نظرم از حیث شناخت ذات و ماهیت استعمار و استبداد و گروهک‌های ساخته دست آنها، امام شخصیتی است که در تاریخ نظیر ندارد. نهضت پانزده خرداد در برخورد با دشمنان و دشمن‌شناسی انصافاً یک نقطه عطف در تاریخ جنبش‌های اجتماعی در ایران است.

دکتر نامدار: در حقیقت امام در پانزده خرداد، اتحاد پنهان مثلث شوم لیبرالیسم، صهیونیسم و سوسیالیسم را که دست به دست هم داده و در ساختار حکومت استبدادی شاه ایران جا خوش کرده بودند، برملا کرد.

دکتر حقانی: همین‌طور است. نکته دیگری که در فرمایش‌های آقای دکتر روحانی وجود داشت این بود؛ البته نگاه من کمی متفاوت است که آن را من عرض می‌کنم چون ...

دکتر نامدار: اگر می‌خواهید آن را تحلیل بکنید بفرمایید چون شما در رابطه با این مطلب بحثی را فرمودید که به نظر من باید یک اصلاحیه به آن بخورد. آیا بهتر نیست این‌طوری بگوییم که نه تنها با پانزده خرداد دین وارد صحنه اجتماعی شد بلکه تا این دوره تفسیرهای سلطنتی از دین هم مشکلی شده بود که امام در پانزده خرداد شر این تفسیرها را از سر دین و دینداران رفع کرد؟ در ۳۰۰ سال گذشته اکثر دولتمردان و بعضی از عالمان دینی به هر دلیلی شاه را سایه خدا و مفسر اصلی قدرت دینی در زمین تلقی می‌کردند؛ شاهی که مشروعیتش را از آسمان گرفته است. امام با تهاجمی که به ارکان سلطنت می‌کند این مشروعیت را هم زیر سؤال می‌برد؛ یعنی در حقیقت تفسیرهای سلطنتی در متون و ادبیات دینی و اجتماعی را مورد تردید و انکار قرار می‌دهد. یکی از دلایل نقطه عطف بودن ۱۵ خرداد این است که دیگر کسی تصور نمی‌کرد نظام سلطنتی یک امر مقدس است و اگر این را زیر سؤال ببرند انگار یک امر مقدس را زیر سؤال برده‌اند. در ذهن جریان‌های مذهبی این‌گونه نبود اما در ذهن عوام مردم این بحث بود. خیلی‌ها فکر می‌کردند که اصلاً نمی‌شود ارکان سلطنت را زیر سؤال برد. مگر می‌شود شاه را قبول نداشت؟! امام در پانزده خرداد برای همیشه قدسیت دروغین سلطنت را

ابطال کرد.

دکتر حقانی: یک نکته که می‌خواستم اشاره بکنم نزدیک به همین بود. نکته‌ای که به نظرم می‌رسد این است که در نهضت ملی شدن صنعت نفت یک جاهایی شعارهای تند ضدسلطنتی داده شد البته شاید همین‌ها باعث شد که خیلی از مردم همراهی نکنند. مثلاً در ۲۵ مرداد که آن حرکت اولیه صورت می‌گیرد ما شعارهای تندی علیه سلطنت می‌بینیم، منتها زیاد از آنها استقبال نمی‌شود. در صحبت‌ها و منشورهایی که فداییان اسلام داشتند یک جاهایی خیلی تند با رژیم پهلوی برخورد می‌کنند بنابراین این‌طور نیست که شاه یک هاله‌ای از تقدس به دورش کشیده شده باشد و کسی به آن تعرضی نداشته باشد ...

دکتر نامدار: منظور من شاه نیست، نظام سلطنتی است.

دکتر حقانی: بله؛ حتی نظام سلطنتی. شما در منشورهایی که فداییان اسلام دارند و در بعضی از سخنرانی‌های شهید نواب، می‌بینید که به راحتی و با صراحت، نظام سلطنتی را به زیر سؤال می‌برند ولی همین‌طور که شما اشاره کردید شاید هنوز عمومیت پیدا نکرده بود و زمینه برای طرحش فراهم نبود. نکته‌ای که می‌خواستم عرض کنم این است که در ۱۵ خرداد، همان‌طور که دکتر روحانی اشاره کردند، استبداد و استعمار یکی دانسته شد و هر دو مورد هجوم قرار گرفتند؛ ایشان گفتند که از این جهت پانزده خرداد نقطه عطف است. البته نهضت مشروطه هم فقط ضداستبدادی نبود اگرچه درست است که رویکرد جریان روشنفکری تقریباً محدود کردن استبداد است ولی شما در اعلامیه آخوند خراسانی یا در موضع‌گیری‌های مرحوم شیخ فضل‌الله نوری وجوه ضداستعماری قابل توجهی را می‌بینید. آخوند خراسانی به روشنفکرها و غربگراها در دوره دوم مشروطه می‌گوید عساکر واقعی روس و انگلیس شما باید که به اصطلاح دارید زمینه نفوذ آنها را در ایران فراهم می‌کنید و موجبات اشغال ایران را فراهم می‌کنید. یک جاهایی در بحث تشکیل ارتش و قوای مسلحی که دارای ضابطه و نظم باشد می‌گوید ما اینها را می‌خواهیم برای دفاع از هجوم کفار و هجوم دشمن. به نظر من برای جریان دینی، حداقل در دوره معاصر همیشه کفار و بیگانگان مسئله بوده‌اند منتها حالا در مشروطه

یک مقدار درگیری با دربار عمیق می‌شود و اگر می‌بینید مرحوم شیخ فضل‌الله نوری موضع‌گیری می‌کند یا بعضی از علمای دیگر موضع‌گیری‌هایی علیه مشروطه غربی دارند به خاطر این است که وابستگی‌ها و پیوستگی‌های غربی آنها را می‌بینند. در دوره قاجار ما نمی‌توانیم این حکم را صادر بکنیم یعنی بگوییم استبداد و استعمار یکی هستند؛ در دوره پهلوی می‌شود. حتی در دوره پهلوی ما می‌بینیم که بعضی‌ها دارند تفکیک‌هایی می‌کنند. مثلاً می‌دانید شهید مدرس یک مدت تلاش کرد که رضاخان را از چنگال انگلیسی‌ها بیرون بکشد؛ حتی یک دوره یکسال و نیمه با رضاخان همکاری می‌کند که شاید بتواند او را از چنگال استعمار انگلیس رها سازد. به نظر من تنها کسی هم که علناً به این حداقل همکاری اعتراض کرد مرحوم شاه‌آبادی بود. او به مرحوم مدرس اعتراض کرد و گفت این چاروادار اگر به قدرت برسد اول تو را نابود می‌کند بعداً می‌آید سراغ ما و ما را هم نابود می‌کند. آنجا شهید مدرس دنبال یک آدم قلدردار با اقتداری است که مسائل را پیش می‌برد. مرحوم مدرس ظاهراً معتقد بود که ما اگر رضاخان را از دست انگلیسی‌ها در بیاوریم دو کار کرده‌ایم؛ یکی اینکه ابزار برنده‌ای را از دست انگلیسی‌ها خارج کرده‌ایم و آنها دیگر نمی‌توانند با این ابزار هر کاری انجام بدهند دوم اینکه شاید بتوانیم از این ابزار برای اهداف خودمان هم استفاده بکنیم. در ابتدای دوره پهلوی بعضی‌ها به زعم خود به دنبال جدا کردن استبداد از استعمار هستند در حالی که حداقل در دوره پهلوی، استبداد در ایران کاملاً با بیگانه گره خورده است. اصلاً این رژیم و دولت‌های آن، رژیم و دولت‌هایی هستند که بیگانگان آنها را سر کار آورده‌اند. قاجارها را بیگانگان سر کار نیاوردند؛ یک جاهایی هم انصافاً اینها مقاومت کردند یا با کراهت از سر نلت و اضطراب و ناتوانی سیطره استعمار را پذیرفتند اما امام آمد باطن پیوند استبداد و استعمار را آشکار کرد. به نظر من باید این ملاحظه را در نظر بگیریم.

دکتر روحانی: جای هیچ شبهه‌ای نیست که علمای ما نه طرفدار استبداد بودند نه طرفدار استعمار؛ اگر نامه‌های میرزای شیرازی در تحریم تنباکو را مطالعه بکنید می‌بینید که ایشان خیلی روی این موضوع اصرار دارند که ریشه و عامل این‌گونه قراردادهای خشک بشود. ایشان

به همین استبداد حاکم اشاره داشت. چون می‌دانست یک حکومت ضعیف و خودباخته همیشه بستر این قراردادها را فراهم می‌سازد. در نهضت مشروطه هم این‌طور نبود که رهبران بخواهند با کمک استعمار مثلاً استبداد را محدود کنند. این مسئله صددرصد برای علمای ما روشن است. فکر می‌کردند اگر استعمار را بکوبند و نفی کنند استبداد در ایران ضعیف می‌شود. در نهضت مشروطه تصور این بود که اگر استبداد را بتوانیم تضعیف بکنیم بعد می‌توانیم استعمار را بزنیم. اشتباه آنان در این بود که توجه نداشتند استعمار و استبداد مکمل یکدیگرند؛ اگر هرکدام از اینها تضعیف بشود آن یکی می‌آید و آن را ترمیم می‌کند. آنها فکر می‌کردند اگر یکی را تضعیف بکنند بعداً می‌توانند اهرم دیگر را نیز از میان ببرند. امام با تجربه گرفتن از تاریخ، مبارزه با استبداد و استعمار را همزمان پی گرفتند و مبارزه با این دو اهرم را در رأس برنامه‌های خود قرار دادند.

دکتر حقانی: شاید اگر شرایطی که این وضع را به وجود آورد مورد تحلیل قرار گیرد علت تفاوت جنبش‌های گذشته با نهضت پانزده خرداد بهتر فهمیده شود. به نظر می‌رسد این دوره اصلاً دوره‌ای است که استبداد، بی‌پروا در خدمت استعمار قرار دارد و از پشتیبانی آن بهره می‌برد و بقای خود را وابسته به استعمار می‌بیند. رژیم پهلوی با تمام وجودش در خدمت استعمار و استکبار بوده است و بدون حمایت‌های استعمار نمی‌توانست به روی کار بیاید و به بقای خود ادامه دهد؛ یعنی در این رژیم این رابطه علنی است و قبحی برای آن وجود ندارد بنابراین آنهایی که درکی از سیاست دارند می‌فهمند که قرار است اتفاقات مهمی در ایران رخ دهد، به همین جهت امام با آن صلابت وارد صحنه می‌شود و هر دو رکن عقب‌ماندگی و وابستگی کشور را مورد تهاجم قرار می‌دهد.

دکتر روحانی: عجیب است که در همین مقطعی که استعمار امریکا چهره خودش را نشان داده و با کودتای ۲۸ مرداد آن ضربه سنگین را به نهضت ملی مردم ایران وارد آورده است باز می‌بینید که جبهه ملی و بعضی از جریان‌های مدعی مبارزه و روشنفکرهای کشور ما گوش به زنگ سیاست امریکا هستند و تا سال ۱۳۳۹ که سیاست امریکا، سرکوب و فشار بود نفس

نمی‌کشیدند. در سال ۱۳۳۹ که جان اف کندی به قدرت می‌رسد و فضای باز را ایجاد می‌کند اینها هم با چراغ سبز امریکا به صحنه می‌آیند. مرحوم داریوش فروهر برای من تعریف می‌کرد که وقتی فضای باز مطرح شد مقرر گردید جبهه ملی در میدان جلالیه تهران میتینگ برگزار کند. یکی از مباحث مورد مجادله این بود که در این میتینگ اسمی از دکتر مصدق آورده شود یا نه. چون بعضی از سران جبهه ملی معتقد بودند که ممکن است امریکا بدش بیاید و همین اندازه فضایی را که به روی ما باز کرده‌اند، ببندد. می‌گفت بعد آمدیم در میدان جلالیه. در طول سخنرانی، کسی اسم مصدق را نمی‌آورد. دانشجویان جبهه ملی که از این توافق پشت پرده بین سران خود خبر نداشتند شروع کردند به شعار دادن مصدق، مصدق، مصدق. سران دیدند نمی‌شود چیزی نگفت و نامی از مصدق به میان نیاورد. یکی از اینها رفت در مورد انتخابات صحبت کرد و اعلام کرد در مجلسی که روزی «مصدق»‌ها و «مدرس»‌ها حضور داشتند نباید اجازه داد مشتی عناصر بی‌سر و پا به عنوان وکلای ملت جمع شوند؛ این فضایی بود که جریان‌های مدعی مبارزه در ایران داشتند. در عین حال همین‌طور است که شما می‌فرمایید؛ استبداد چهره‌اش را نشان داده بود اما اینها باور نمی‌کردند که واقعاً استعمار نقشه خطرناکی در ایران دارد بنابراین اینها متأسفانه این‌طور در مقابل استکبار خودشان را باخته بودند و تسلیم بودند. مهم‌تر از آن قضیه کاپیتولاسیون بود که به تعبیر حضرت امام، ملت ایران را از سگ‌های امریکا پست‌تر کردند. هیچ‌کدام از این گروه‌های به اصطلاح ملی و مبارز نفس نکشیدند؛ نه جبهه ملی، نه نهضت آزادی، نه آنهایی که دم از پان‌ایرانیسم می‌زدند، نه چپ‌ها، نه راست‌ها، نه آنهایی که می‌گفتند چو ایران نباشد تن من مباد؛ هیچ‌کدام نفس نکشیدند. چرا؟ برای اینکه مبارزه با کاپیتولاسیون، مخالفت با امریکا بود. ظاهراً الان تمام اسناد نهضت آزادی منتشر شده است؛ نگاه کنید در جریان کاپیتولاسیون کوچک‌ترین اعلامیه‌ای نداده‌اند. جالب اینجاست که من در یک سخنرانی این قضیه را گفتم. مهندس بازرگان گفته بود آقای روحانی بی‌انصافی کرده است ما در این ایام در زندان بودیم. در قضیه کاپیتولاسیون آزاد نبودیم. باید بگویم یک هفته بعد از جریان کاپیتولاسیون که امام تبعید شده بود، بنزین در ایران گران

می‌شود. دولت بنزین را گران می‌کند و تاکسیران‌های تهران اعتصاب می‌کنند. نهضت آزادی برای این اعتصاب اعلامیه می‌دهد، از اعتصابات حمایت می‌کند و از گرانی نرخ بنزین انتقاد می‌کند. چگونه است که نهضت آزادی با اینکه سرانش در زندان بوده‌اند در اعتراض به گرانی بنزین اعلامیه می‌دهد، لیکن در مورد احیای رژیم کاپیتولاسیون که حیثیت ملت ایران را به باد دادند به بهانه اینکه در زندان بودند نفس نکشیدند؟!

دکتر حقانی: یک نکته راجع به حاشیه‌نشینی نخبگان عرض بکنم. من فکر می‌کنم اینها علاوه بر اینکه با حرکت‌های دینی مخالف بودند به نوعی هم در برخی رویکردهای رژیم پهلوی سهیم و شریک بودند. درست است که شاید در حوزه سیاسی با رژیم مخالفت داشتند ولی ببینید در مسائل فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خیلی هم با سیاست‌های رژیم شاه مخالف نبودند و طرح‌ها و برنامه‌هایشان برای اداره کشور همان طرح‌ها و برنامه‌های غربگرایانه رژیم پهلوی بود.

دکتر نامدار: اینها برنامه‌های تجددگرایانه شاه را قبول داشتند.

دکتر حقانی: منظورم همین است. یکی از دلایلی که الان بعد از ۳۰ سال در جمهوری اسلامی، برخی از اینها از رضاشاه و از تجددگرایی دوره پهلوی حمایت می‌کنند همین است زیرا اینها تحقق بعضی از خواسته‌هایشان را خواسته و ناخواسته در موفقیت رژیم پهلوی برای نابودی دین، فرهنگ و روحانیت می‌دیدند و معتقد هستند که بالاخره با این اقدامات، رژیم پهلوی توسعه اجتماعی آورده و زمینه توسعه اقتصادی را فراهم کرده است. از نظر اینها اقتضای توسعه، پذیرش دولت مقتدر مدرن است. این دولت یک فضای جدید به وجود می‌آورد. برای همین است که شما می‌بینید در واقعه ۱۵ خرداد گروه‌های چپ و راست دهان به ناسزاگویی علیه مردم باز می‌کنند زیرا این گروه‌ها از زمانی که رضاخان آمد این را حرکتی در راستای پیشرفت جامعه ایرانی و عبور از فئودالیسم به سرمایه‌داری و فرآیندی مثبت می‌دیدند. لذا به همین اعتبار، نهضت امام را قشری می‌بینند و آن را قبول نمی‌کنند و دست در دست استعمار و استکبار با آن مخالفت می‌کنند. از لحاظ نظری هم آمادگی پذیرش این نهضت و

همراهی با آن را ندارند و اتفاقاً بیشتر احساس همراهی با سیاست‌های تجدیدطلبانه رژیم پهلوی و اقدامات امریکا در ایران دارند.

دکتر روحانی: در تأیید فرمایش شما یک نکته یادم آمد؛ وقتی جریان تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی پیش آمد و به زنان، برخلاف قانون اساسی آن روز حق رأی دادند مجلسین تعطیل بودند. دولت که قوه مجریه است کار قوه مقننه را کرده بود و در اتاق در بسته در کابینه امیراسدالله علم به اصطلاح تصویب‌نامه را تدوین کردند و در یک حرکت نمایشی به زنان حق رأی دادند. نماینده جبهه ملی (آن‌طور که مهندس بازرگان می‌گفت) رسماً به سازمان زنان رفت و به آنها تبریک گفت که به این موفقیت دست پیدا کردند؛ مثل اینکه اصلاً برایشان مهم نبود که همه مصائب این مملکت ناشی از گریز شاه، دربار و دولت از قانون و قانون‌گرایی بود. علاوه بر این سازمان زنان، ساخته و پرداخته ساواک بود و این سازمان هیچ‌گونه ارتباطی با حقوق، منافع و مصالح زنان اصیل و بزرگوار ایران نداشت.

دکتر حقانی به دو مسئله اشاره کردند که من باید در خصوص آنها توضیح بدهم؛ یکی در مورد فداییان اسلام است. درست است که فداییان اسلام موضع خیلی تندی داشتند اما شما اساسنامه این جمعیت را نگاه کنید؛ از وظایفی که برای روحانیت تعریف کردند شما نشانی از دخالت روحانیت در سیاست نمی‌بینید. گویی کار روحانیت فقط نماز، روزه، خمس، زکات و امر به معروف و غیره است و یا وظایفی که برای وزارت دربار تعیین کردند به گونه‌ای است که انگار وجود شاه به عنوان پدر خانواده است. این‌طور نبود که اساس سلطنت را در ساختار دولت پیشنهادی خود نفی کرده باشند؛ اینها با شاه هم در یک مسائلی درگیر می‌شدند، حمله می‌کردند، حتی تهدید می‌کردند و می‌گفتند که شاه و دولت بدانند ما در یک شب تاریک یا در روز روشن می‌توانیم اینها را از پای در بیاوریم اما اساس سلطنت را رد نمی‌کردند.

دکتر نامدار: بهتر است صرف مخالفت با شاه و مخالفت با قداست نظام سلطنت را خوب از هم تفکیک کنیم. یک‌بار شما با فردی به نام محمدرضا یا رضاخان سروکار دارید و با او مخالفت می‌کنید؛ این فرق دارد با این مسئله که شما با اساس سلطنت مخالف باشید و این

اساس را ضدعقلی و ضددینی ببینید. فرق امام با دیگران همین است. اتفاقاً یکی از اشکالاتی که باید به مشروطه گرفت، همین است. مشروطه کار عجیب و غریبی کرد که در تاریخ ایران سابقه نداشت. منورالفکرهایی که آمدند و میراث‌خوار نهضت مشروطه (نهضتی که به رهبری علما بود) شدند در آن مرحله که نظم موجود فرو پاشید و می‌خواستند نظم جدیدی را پایه‌ریزی کنند، یکی از کارهای خطرناک و ساده‌لوحانه‌ای که انجام دادند این بود که سلطنت را مادام‌العمر در یک خانواده، قانونی و تثبیت کردند. اصلاً این در تاریخ ایران سابقه ندارد. یعنی سلطنت در هیچ دورانی در یک خانواده مادام‌العمر قانونی نبود. مشروطه این را قانونی کرد. شاید نفرتی که بعضی از افراد متدین نسبت به نظام مشروطه (نه نهضت مشروطه) پیدا کردند بر سر همین قضیه بود. چرا سلطنت باید مادام‌العمر در یک خانواده مستقر باشد؟ چه دلیل عقلی، منطقی، دینی و تاریخی برای این اقدام وجود دارد؟ در حقیقت منورالفکرانی که برخلاف خواسته علما نظام مشروطه را پایه‌ریزی کردند نه تنها چیزی از قدرت استبداد در ایران نکاستند بلکه دیکتاتوری را هم مجهز به ابزار قانونی و توجیه قانونی خود کردند. دیکتاتوری اگر قبلاً هیچ دلیلی برای دوام خود نداشت و هر لحظه در معرض این مسئله بود که توسط ایل پر قدرت دیگری ساقط شود با نظام مشروطه سلطنتی قانونی شد و دیگر کسی جرئت مخالفت با این سلطنت قانونی را نداشت. رضاخان بر بستر چنین قانونی، خود را تثبیت کرد و به قلع و قمع کردن دیگر مراجع اقتدار ایران یعنی مذهب، روحانیت و ایلات برآمد. بنابراین باید بین آن تهاجمی که به شخص شاه می‌شد و تهاجمی که به نظام سلطنت می‌شد تفکیک قائل شد؛ این واقعاً مهم است. به دلیل اینکه ما جریان‌هایی داشتیم که ممکن است با خود شاه مخالف بودند اما با اینکه باید در ایران یک نظام سلطنتی وجود داشته باشد مخالف نبودند بلکه به این مسئله معتقد بودند. در ساختار فرهنگی ایران اکثر مبارزان چپ و راست تقریباً این اعتقاد را داشتند که ساختار نظام فرهنگی ایران به گونه‌ای است که جز یک نظام سلطنتی ضابطه‌مند (حالا به تعبیر بعضی‌ها) اصلاً یک ساختار دیگر نمی‌تواند حکومت کند. نه ساختار جمهوری می‌تواند حکومت کند نه ساختارهای دیگر؛ باور اینها این بود و در اکثر آثار و نوشته‌های اینها این باور

موج می‌زند.

دکتر حقانی: شما مباحثی را گفتید که من می‌ترسم اگر یک مقدار به آن نپردازیم بعداً ایجاد شبهه کند و آن هم مقدس دانستن نظام سلطنتی توسط بعضی‌هاست. ببینید شاید معدود روحانیانی چنین اعتقادی داشتند ولی در علمای بزرگ این مسئله را نمی‌بینیم که این نظام را ذاتاً مقدس بدانند.

دکتر نامدار: بله؛ من از باب علما عرض نکردم، عرض کردم جریان‌هایی که این دوره در جبهه ملی‌گرایی مبارزه می‌کردند.

دکتر حقانی: بله؛ این درست است که در روحانیت تا قبل از امام اصلاً حرکت براندازی نظام سلطنتی وجود ندارد اما دلایلی دارد؛ یکی اینکه بالاخره اگر ما کاری کردیم و سلطنت ساقط شد چه نظامی باید مستقر بشود.

دکتر روحانی: بحثی در آن دوران بین مذهبی‌ها مطرح بوده که آقای بروجردی گفته است مشکلی ندارم که شاه را سرنگون کنم اما بعدش چه؟ آیا ما می‌توانیم مملکت را حفظ کنیم که مملکت از هم نپاشد؟

دکتر نامدار: تجربه مشروطیت خاطره خوبی برای روحانیت نداشت. در مشروطیت هم همین اتفاق افتاد؛ یعنی رهبری نهضت به عهده علما بود و وقتی نظم موجود به هم ریخت آنجایی که می‌خواستند نظم مطلوب بگذارند جریان‌هایی سر کار آمدند که وضعیت بدتر از گذشته شد؛ یعنی به تعبیر بعضی از علما، استبداد بسیط تبدیل به استبداد مرکب شد؛ این حرف مرحوم جهانگیرخان قشقایی است.

دکتر حقانی: آخوند خراسانی هم حرف‌هایی نزدیک به این مضمون دارد.

دکتر نامدار: مرحوم شیخ فضل‌الله نوری هم نزدیک به همین مضمون مطالبی گفته است. در رابطه با نقطه عطف بودن نهضت پانزده خرداد مباحث خوبی مطرح شد و من فکر می‌کنم تا حدود زیادی تفاوت این نهضت از جنبش‌های گذشته مورد بحث قرار گرفت. در فرمایش دوستان بزرگوار چند سؤال به نظر من حساس و حیاتی است که نباید از آن غفلت کنیم؛ چون

این مباحث در تاریخ‌نگاری دوران معاصر ما هم وجود دارد. در فرمایشات آقای دکتر روحانی یکی از مباحثی که در خصوص نقطه عطف بودن ۱۵ خرداد مطرح شد این بود که تا قبل از ۱۵ خرداد مبارزات عموماً پارلمانتاریستی و در چارچوب نظام سلطنتی بود. یک سؤال اینجا ممکن است برای نسل آینده مطرح بشود و برای خود من هم مطرح است که آیا کمونیست‌ها هم که عموماً داعیه پیروی از جریان مادر خودشان (شوروی) را در خارج از ایران داشتند هم مبارزاتشان را در چارچوب پذیرش نظام سلطنتی ادامه می‌دادند؟ یعنی قرار بود حکومت کارگری را در قالب نظام سلطنتی ایران حاکم کنند یا آنها داستانشان یک چیز دیگری بود؟

دکتر روحانی: اصولاً در جریان ۱۵ خرداد، کمونیست‌ها دیگر وجود نداشتند یعنی اینها بعد از ۲۸ مرداد در ایران نه نقشی داشتند، نه حرفی داشتند، نه موقعیتی و نه فعالیتی.

دکتر نامدار: ولی آثاری از اینها هست؛ نوشته و اعلامیه!

دکتر روحانی: تا آنجایی که من یادم است در ایران به صورت رسمی از کمونیست‌ها هیچ نشانی نیست.

دکتر نامدار: قبل از ۱۵ خرداد یا بعد از ۱۵ خرداد؟

دکتر روحانی: بعد از ۲۸ مرداد، احزابی که در ایران وجود داشتند فقط همین‌هایی بودند که به نام جبهه ملی، نهضت آزادی و ناسیونالیست‌ها و... فعالیت می‌کردند.

دکتر حقانی: منظورتان این است که اینها قانونی نبودند چون حزب توده منحل می‌شود؟

دکتر نامدار: نه؛ سؤال من این بود که در دوران نهضت ملی، کمونیست‌ها در چارچوب نظام سلطنتی عمل می‌کردند یا به دنبال ایجاد حکومتی دیگر و ساقط کردن نظام سلطنتی بودند؟ در این رابطه سند داریم؟ این مسئله در تاریخ مهم است.

دکتر حقانی: حزب توده منتظر این بود که این میوه برسد و سقوط کند. آنها قطعاً دنبال این نبودند که به اصطلاح نظام سلطنتی را حفظ کنند.

دکتر نامدار: اما اسناد تاریخی به جا مانده از اینها نشان می‌دهد که نظام سلطنتی را به

عنوان یک دوره گذار از یک جامعه فئودالیستی به یک جامعه سرمایه‌داری قبول کرده بودند. **دکتر حقانی:** بله؛ ببینید اینکه اینها در ۱۵ خرداد همراهی نمی‌کنند علتش همین است که این گذار قطع می‌شود. روس‌ها در دهه ۳۰ حتی قبل از کودتا می‌گفتند ایران یک سیب رسیده است که به اصطلاح در آستانه افتادن است. اینها منتظر آن هستند که ببینند در دامن چه کسی می‌افتد. مجموعاً تحلیلی که از شرایط ایران داشتند این بود که این کشور به زودی در دامن به اصطلاح جریان کمونیستی سقوط می‌کند و کمونیسم در ایران به روی کار می‌آید.

دکتر نامدار: بنابراین رژیم شاه و آمریکا باید خیلی از این توهّمات کمونیست‌ها و روس‌ها برای تثبیت دوام خود در منطقه استفاده کرده باشند. احزاب کمونیست ایران از این طریق به دوام استبداد و دیکتاتوری و سلطنت در ایران کمک کردند.

دکتر روحانی: یکی از عواملی که آمریکا توانست دست به رفرم در ایران بزند خبری بود که از کاخ کرملین به آنها رسید. خروش‌چف در یک گفت‌وگوی خصوصی گفته بود ما برای تصرف ایران هیچ نیازی به خونریزی و جنگ نداریم؛ این‌قدر نارضایتی در ایران اوج گرفته که به زودی کشور ایران مانند یک سیب گندیده در دامن ما سقوط خواهد کرد. این گزارش وقتی به غرب رسید اینها را دستپاچه کرد که سریع‌تر دست به کار بشوند که در میان قشر ناراضی یعنی کشاورزها و کارگرها اقداماتی صورت پذیرد. برای همین بود که دست به یک سلسله برنامه‌هایی زدند که در رأس این برنامه‌ها تقسیم اراضی یا همان اصلاحات ارضی بود.

دکتر نامدار: یک سؤال مهم دیگر؛ آیا یکی از دلایل نقطه عطف بودن ۱۵ خرداد در تاریخ تحولات و در تاریخ جنبش‌های اجتماعی ایران این نیست که با ۱۵ خرداد امام نشان داد که عمر ایجاد دگرگونی در ایران با تکیه بر مشروطه سلطنتی و سایر ایدئولوژی‌های غربی به پایان رسیده است؟ اگر در جامعه ایرانی قرار است جنبش‌های اجتماعی اتفاق بیفتد (به دلیل مسائلی که در مورد نهضت ملی نفت اتفاق افتاد و به کودتا منجر شد) دیگر از طریق وابستگی به آرمان‌های مشروطه سلطنتی (که آرمان جنبش مشروطه بود) نمی‌توانیم در ایران دگرگونی ایجاد کنیم؛ یعنی در حقیقت کودتای ۲۸ مرداد آخرین ضربه را به این شیوه اصلاح‌طلبی در

ایران زد. ۱۵ خرداد به این اعتبار نقطه عطف است که پایان عصر مشروطه‌خواهی و آغاز یک عصر جدید برای ایران است. این عصر دیگر عصر مشروطه‌خواهی نیست برای همین هم است که جریان‌های مذهبی، دیگر نمی‌خواهند به همان روش مشروطه سلطنتی مبارزه کنند و آرام آرام دارند به سمت اندیشه‌های جدیدی که امام مطرح می‌کند، می‌روند و جریان‌های غیرمذهبی هم دارند از روش‌های گذشته عدول می‌کنند. آیا شکل‌گیری جریان‌های چریکی تحت تأثیر همین دیدگاه نیست؟

دکتر روحانی: این هم از دستاوردهای ۱۵ خرداد و آن برخورد خشن و کشتاری است که رژیم از خودش نشان داد. تقریباً برای همه این موضوع روشن شد که دیگر دوران مبارزات پارلمانتاریستی پایان یافته و نتیجه‌ای ندارد. در میان همه قشرهای جامعه این فکر مطرح شده بود که با رژیم شاه فقط می‌شود با زبان خودش حرف زد. لذا می‌بینید از بازار گرفته تا دانشگاه و حوزه، همه اندیشه حرکت مسلحانه را مطرح می‌کنند. شهید صادق امانی که یک پارچه‌فروش بازاری بود زمینه حرکت مسلحانه را فراهم کرد.

دکتر نامدار: آیا به نظر شما برای بعضی از گروه‌هایی که عموماً مرجعیت تحول اندیشه سیاسی آنها غرب است مبارزه مسلحانه بیش از اینکه یک امر ضروری ناشی از شرایط بعد از پانزده خرداد باشد، یک مد نبود؟ چون عموماً چنین گروه‌هایی که مبارزه را تحت تأثیر غرب ادامه می‌دهند به این نگاه می‌کنند که در غرب چه چیزی مد شده است. این دوره دوره‌ای است که جنبش‌های چپ در دنیای غرب به رهبری جریان‌های مارکسیستی و مائوئیستی شدت دارد، این هیجان دارد بخشی از اروپا، امریکای مرکزی و امریکای لاتین، آفریقا و بخش قابل توجهی از آسیا را در بر می‌گیرد یعنی این برای آنها یک مد بود.

دکتر روحانی: قبول دارم ولی در عین حال بین گروه‌های سنتی این مد پذیرفته نشد.

دکتر نامدار: در گروه‌های مذهبی مبارز درست می‌فرمایید ولی در گروه‌های غربی و غربگرا یک مد جدید بود.

دکتر روحانی: در بین نسل جوان اگر مد هم بود در ایران زمینه‌اش فراهم شده بود یعنی ۱۵

خرداد شرایطش را فراهم کرده بود اما در میان سران گروه‌هایی مثل جبهه ملی یا نهضت آزادی حرکت مسلحانه به هیچ نحوی مورد تأیید قرار نگرفت.

دکتر نامدار: بله؛ درست است. یک سؤال مهم دیگر این است که در دورانی که همه تبلیغ می‌کردند و باور داشتند که خطر اصلی برای جوامع اسلامی و اسلام، خطر کمونیسم است چرا امام روی لیبرالیسم متمرکز شد؟ این خیلی برای ما مهم است. چه تصویری در ذهن امام بود؟ چه چشم‌اندازی در این دوران برای امام مطرح بود که خطر اصلی را بیش از اینکه کمونیسم و شوروی بداند اسرائیل و امریکا می‌دانند؟ برای امام، دایره خطر برای ایران و اسلام هیچ‌وقت در محدوده دایره کمونیسم قرار نمی‌گیرد.

دکتر روحانی: حقیقت این است که امام به اعتقادات مردم خیلی باورمند بود و می‌دانست اعتقادات دینی مردم عمیق و ریشه‌دار است. شما اگر سخنرانی حضرت امام را نگاه کنید در جای‌جای آن می‌گویید که مردم به اسلام اعتقاد دارند و هیچ جریان غیراسلامی‌ای را نمی‌پذیرند. به رژیم توصیه و نصیحت می‌کند که شما فکر نکنید می‌توانید با کارهای ضداسلامی بین مردم اعتباری کسب کنید؛ اعتقادات مردم به دین عمیق است به همین دلیل امام معتقد بود که مردم مسلمان هیچ‌وقت از ایمان و اعتقادات دینی دست برنمی‌دارند و راه الحاد در پیش نمی‌گیرند و گروه‌های ملحد کمونیست و مارکسیست و احزاب توده و چریک‌های مارکسیست و مائوئیست نمی‌توانند در میان مردم مسلمان پایگاه و جایگاهی به‌دست بیاورند.

دکتر نامدار: یعنی امام می‌دانست که بی‌دینی نمی‌تواند دین را ابطال کند؛ اگر قرار است با دین مبارزه کنند در پوشش دین می‌آیند نه بی‌دینی.

دکتر روحانی: درست است. امام این مسئله را کاملاً باور داشت که اندیشه‌های الحادی نمی‌تواند در میان جامعه اسلامی نفوذ پیدا کند و جلو برود، اما جریان لیبرالیسم خطری بود که کادوپیچ ظاهر فریبی روی آن وجود داشت یعنی رسماً علیه اسلام موضع‌گیری نمی‌کرد تا مردم از آن فرار کنند. همچنان که امام در نجف به حاج آقا جمال موسوی می‌گوید ما در اینجا با کسانی مواجه هستیم که امریکا و انگلیس را حامیان اسلام می‌دانند؛ یعنی اندیشه لیبرالیستی

تا این حد در جامعه ما جا باز کرده بود که خیلی‌ها فکر می‌کردند این اندیشه می‌تواند با مسائل اسلامی، آیین الهی و با مکاتب قرآنی تا حدی همخوانی داشته باشد؛ مثلاً ببینید در لبنان آقا موسی صدر به شدت طرفدار لیبرالیسم بود و به شدت هم ضدکمونیسم بود بعد از آنکه فالانژها و عوامل صهیونیسم، لبنان را به حمام خون تبدیل کردند و بعد از آنکه یک آتش‌بسی به وجود آمد ایشان آمد در اولین نطقش گفت خدا را شکر که لبنان از خطر کمونیسم نجات پیدا کرد. تمام مصیبت‌های جهان اسلام را در کمونیسم می‌دیدند و اندیشه لیبرالیسم را به عنوان چیزی که می‌تواند برای جامعه اسلامی مفید باشد و مضر نباشد می‌دانستند. امام با دید عمیقی که داشتند دریافتند که خطر اصلی برای جهان اسلام همین غرب، اندیشه‌های غربی و اندیشه‌های لیبرالیستی است که می‌تواند به ظاهر با شعار همخوانی با دین جلو بیاید و بدترین ضربه‌ها را به دین وارد کند. بحث همان جریان کفر و نفاق است. همیشه خطر نفاق بیشتر از کفر است. آن مقداری که نفاق می‌تواند به اسلام ضربه بزند و در طول تاریخ ضربه زده است، کفر نتوانسته است ضربه بزند.

دکتر نامدار: این دیدگاه همان دوره هم تفسیر شد یا امروز ما تفسیرش را خیلی راحت‌تر می‌فهمیم؟

دکتر روحانی: آن روز وضع به این شکل نبود؛ امام فقط خطر غرب را به شدت مطرح می‌کردند و موضع‌گیری‌شان علیه غرب بود و خطر استکبار جهانی را مطرح می‌کردند نهایتاً این بود که در کنارش اعلام می‌کردند که هم شوروی و هم امریکا همه اینها دشمنان ما هستند یا این تعبیر جالب را به کار می‌بردند که امریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از امریکا بدتر، شوروی از هر دو بدتر، همه از هم بدتر همه از هم پلیدتر؛ ولی امروز سر و کار ما با امریکا است؛ به این نحو خطر اصلی و دشمن اصلی را نشان می‌دادند اما در سال‌های اخیر رسماً خطر لیبرالیسم را گوشزد می‌کردند.

دکتر نامدار: ولی نهایتاً این دیدگاه تفسیر شد؛ عملاً در دوره‌ای که ما واقع شده‌ایم فهمیدیم که این درست بود، آن دیدگاهی که امام ۴۰ سال پیش داشتند امروز تفسیر شد.

دکتر روحانی: و امروز می‌بینیم خطری که ما کاملاً با آن مواجه هستیم، خطر لیبرالیسم است.

دکتر حقانی: به نظر من همانند دیدگاه امام که حاج آقا بیان کردند همه اینها خطرناک هستند؛ یعنی هم کمونیسم خطرناک است هم لیبرالیسم. با این تفاوت که برای جوامعی نظیر جامعه ایران با توجه به سابقه تاریخی‌اش، امریکا و جریان لیبرالیستی خطرناک‌تر است؛ به ویژه از دوره‌ای که انقلاب اسلامی در ایران موفق می‌شود و مسائلی که منجر به فروپاشی اعتبار جهانی شوروی می‌شود، شاید چیزی که عملاً دنیا را تهدید می‌کند همین تفکرات لیبرالیستی باشد. اساساً امام این را خوب فهمیده بود که در ایران کمونیست‌ها نیستند که صحنه‌گردان هستند؛ همه کار دست غربی‌هاست؛ یعنی از مشروطه این ماجرا شروع می‌شود یکی، دو بار هم که اینها تلاش کردند کاری در ایران بکنند عملاً به خاطر اینکه اصلاً جامعه ایرانی زیر بار آن حرف‌ها نمی‌رفت خیلی موفق نشدند. در طول دوران رضاخان شما می‌بینید که این تفکر که دنبال مدرنیزاسیون در ایران است به اصطلاح تجددخواهان که اینها ریشه‌های غربی و لیبرالیستی دارند حرف اول و آخر را اینها می‌زنند و اتفاقاً شدیدترین لطمات را هم به جامعه دینی با ترفندهای مختلف وارد کردند. بعد از ۲۸ مرداد هم ایران عملاً دست اینها است. اینها همه کارها را در ایران انجام می‌دهند، اتفاقاً به نظر من این هوشمندی حضرت امام را نشان می‌دهد که کمونیست‌ها را خطرناک نمی‌بیند. البته این‌طور نیست که خطری را از آن سو نبیند. وقتی می‌گوید شوروی از این بدتر آن از این بدتر، ولی امروز مسئله ما امریکاست، غرب است، به خاطر تاریخی است که غرب در ایران دارد و عملاً همه کارها را در دست گرفته است، حالا اینکه بعد از یک دوره خطر کمونیسم عملاً مرتفع شد. به نظر من این یک بحث دیگر است؛ شاید شرایط خود ایران بود و یک نکته دیگر که حاج آقا هم اشاره کردند باور و شناخت امام از جامعه ایرانی است که این جامعه به سمت کمونیسم نمی‌رود. البته این نکته را خدمتتان عرض کنم که عاملی که معمولاً علما را می‌ترساند از اینکه کار جدی در صحنه سیاسی ایران انجام بدهند همان بزرگ کردن خطر کمونیسم بود که امام متوجه شده بود که این برای جامعه ما

خطر نیست و با توجه به عمق شناخت دینی مردم یا نفوذ دین در اعماق وجود آنان این نمی‌توانست در ایران پیش برود.

دکتر نامدار: اصلاً در نوشته‌های حضرت امام ما چیزی داریم که کمونیسم را به عنوان یک خطر دیده باشد؟ در فرمایشات امام من با چنین چیزی برخورد نکرده‌ام.

دکتر حقانی: چرا؛ همین که می‌گوید این از آن بدتر، آن از این بدتر.

دکتر نامدار: این صرفاً برای این است که می‌خواهد بفرماید استعمارگران، جهانخواران و استکبار جهانی با هر مرام و مشربی و در هر کشوری همه سر و ته یک کرباس‌اند.

دکتر روحانی: نمی‌توانم قاطعانه بگویم نداریم ولی در مصاحبه‌ای که روزنامه *لوموند* با ایشان انجام داد این سؤال را مطرح کرد که اگر شما در ایران به قدرت برسید با کمونیست‌ها چه کار خواهید کرد؟ امام جواب داد کمونیست‌ها در اظهار نظر آزاد هستند اما در توطئه آزاد نیستند بعد این را می‌گوید که اسلام قدرت این را دارد که به حرف‌ها و نظریات آنها پاسخ بدهد...

دکتر نامدار: یعنی کمونیسم را هیچ حساب می‌کند و شأنی برای آن در ایران قائل نیست.

دکتر روحانی: مشکلی از ناحیه کمونیست‌ها احساس نمی‌کند و با اعتماد و اطمینان کامل می‌گوید کمونیست‌ها در اظهار نظر آزادند؛ البته در همین مصاحبه با *لوموند* امام هرگونه همکاری با مارکسیست‌ها را رد می‌کند و می‌گوید که آنها از پشت به ما خنجر می‌زنند لیکن آزادی آنها را در اظهار نظر رد نمی‌کند و صریحاً اعلام می‌دارد که ما اطمینان داریم اسلام قادر است با ایدئولوژی آنها مقابله کند.

دکتر نامدار: عجیب است؛ یعنی درست در آن دورانی که همه ما را از کمونیسم می‌ترسانند یک آدمی نشسته آنجا می‌گوید اینها در بیان عقاید خود آزاد هستند. اسلام خیلی قدرت دارد جواب بدهد اینها نمی‌توانند توطئه بکنند؛ این یعنی اینها خیلی بی‌اهمیت هستند.

دکتر روحانی: یکی از دانشمندان می‌گوید (هر چه فکر می‌کنم یادم نمی‌آید در چه کتابی خوانده‌ام) که جوان‌ها در سن ۱۷-۱۶ سالگی کمونیست می‌شوند، در سن ۳۰ سالگی

ضدکمونیست می‌شوند و در مقابل قدرت حاکم سر تسلیم فرود می‌آورند. شما ببینید اکثر شکنجه‌گران ساواک یک دوره‌ای کمونیست بوده‌اند.

دکتر نامدار: الان هم زیاد داریم. در خود رژیم شاه افراد زیادی بودند. خود فرح در دوره‌ای سابقه شرکت در راهپیمایی‌های کمونیست‌ها در فرانسه را دارد و کسان دیگری که می‌توان پیرامون آنها صحبت کرد و از ارکان رژیم ارتجاعی پهلوی بودند.

یکی از بحث‌هایی که اکنون در پاره‌ای از تاریخ‌نگاری‌های دوران جدید آمده و به عنوان یک سؤال در ذهن نسل جوان مطرح می‌شود این است که از زمانی که حضرت امام وارد صحنه مبارزات سیاسی در تاریخ تحولات ایران شد از همان ابتدا قصد براندازی نظام سلطنتی را داشت یا ابتدا به دنبال اصلاح این نظام بوده است و بعدها به این نتیجه رسیده که این نظام یک نظام اصلاح‌پذیر نیست و دیگر باید برود؟ این سؤالی است که در ذهن خیلی‌ها وجود دارد. نظرتان را بفرمایید.

دکتر روحانی: در مورد اینکه آیا حضرت امام از آغاز نهضت در اندیشه براندازی بودند یا مسئله براندازی در طول مبارزه کم‌کم مطرح شد و در آغاز، مبارزه جنبه اعتراض و اصلاح داشت من فقط یک نکته از خاطراتم را بگویم؛ روز ۱۶ مهر ۱۳۴۱ که روز آغاز نهضت امام بود امام رفتند در منزل بنیانگذار حوزه علمیه قم آقای حائری «اعلی‌الله مقامه» نشستند و مراجع را هم دعوت کردند. خیلی جالب بود که نه مراجع را به خانه خودشان دعوت کردند و نه به منزل یکی از آنان رفتند که دیگران گله‌مند شوند. ایشان در آنجا گفتند اگر ما می‌خواهیم اسلام و ایران از اضمحلال نجات پیدا کند باید این دودمان پهلوی را از بین ببریم، استعمار انگلیس اینها را در ایران به قدرت رسانده است که به دست اینها هم اسلام را از بین ببرد و هم ایران را به روز سیاه بکشاند؛ این سخن امام با شگفتی مواجه شده بود. آقای شریعتمداری گفته بود ما با کدام قدرت و نیرو می‌توانیم چنین هدفی را بر زبان بیاوریم. ما که بمب در جیبمان نیست که بیرون بیاوریم و تو کله شاه بکویم. امام پاسخ داده بود ما قدرتی داریم که از بمب قوی‌تر است، گفتند چه قدرتی؟ فرمود مردم؛ این سخن امام به بیرون درز کرد و به ساواک رسید؛

سندی داریم که آن را در کتاب نهضت هم چاپ کرده‌ام. سازمان امنیت گزارش می‌دهد که آیت‌الله خمینی در جمع علما گفته است من برای سرنگونی سلطنت اقدام می‌کنم حتی حاضریم در این راه زندانی و تبعید شوم. خیلی جالب است نمی‌گویند کشته شوم می‌گویند حتی حاضر هستم در این راه زندانی و تبعید شوم و همان‌طور اتفاق افتاد و امام در راه اهداف مقدس خود به زندان و تبعید کشیده شد؛ این را از روز آغاز نهضت پیش‌بینی کرده بود. این نشان‌دهنده این است که امام از همان آغاز در جهت براندازی حرکت می‌کردند. علاوه بر این اگر به سوابق هم نگاه کنید می‌بینید که امام در کتاب کشف/اسرار که در سال ۱۳۲۲ منتشر شده است و مانیفست اندیشه‌های ایشان است، نه تنها بحث حکومت اسلامی را با استدلال قرآن و غیره ثابت می‌کند، نه تنها سلطنت را از نظر اسلام مطرود اعلام می‌کند حتی مسئله آن بسیج ۲۰ میلیونی را که بعد از انقلاب مطرح شد امام در آنجا مطرح کرده است؛ با این مضمون که باید همه افراد ایرانی دوره و آموزش نظامی ببینند و برای جنگ آمادگی داشته باشند؛ از اینها گذشته امام در مبارزه در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی سعی می‌کند مبارزه را به هر نحوی است به سمت شاه بکشانند. شما اگر سخنرانی امام را در اسفند سال ۱۳۴۱ ملاحظه کنید می‌بینید در آنجا امام کاملاً شاه را مورد حمله قرار می‌دهد. در روز عید فطر ۱۳۴۱، امام باز هم شاه را مورد حمله قرار می‌دهد و ساواک در گزارشاتش آورده است که امام به شخص شاه حمله کردند. بعد از جریان حمله به مدرسه فیضیه امام آن اعلامیه تاریخی را صادر می‌کند که در آن می‌گوید شاهدوستی یعنی غارتگری، شاهدوستی یعنی آدمکشی، شاهدوستی یعنی هدم اسلام و آثار رسالت؛ این کاملاً نشان‌دهنده این موضوع است که امام لبه تیز حمله را متوجه شاه می‌کند یا آن سخنرانی دیگرشان بعد از همین جریان مدرسه فیضیه که می‌گوید با هر که صحبت می‌کنیم می‌گویند اینهایی که شده به دست اعلیحضرت است، او دستور داده است، این است وضع ما با این اعلیحضرت! ایشان کاملاً سعی می‌کند ماهیت اصلی و چهره حقیقی شاه را مشخص کند چون در خیلی از موارد این مسائل را مطرح می‌کردند که شاه خبر ندارد اطرافیان هستند که این کار را می‌کنند و در ادامه در چهل فاجعه فیضیه می‌گویند اشکال

بزرگ آن است، به هر دستگاهی که رجوع می‌شود می‌گویند اینهایی که شده است به امر اعلیحضرت است؛ از نخست‌وزیر تا رئیس شهربانی تا فرماندار قم همه می‌گویند فرمان مبارک است، می‌گویند به دستور ایشان مدرسه فیضیه قم را کوبیدند، دستور ایشان است؛ به دانشگاه می‌ریزند و دانشجو را می‌کوبند. اگر اینها درست است پس باید فاتحه اسلام، ایران و قوانین را خواند همان تعبیر حضرت اباعبدالله‌الحسین که «و علی الاسلام السلام از قد بلیت الامه براع مثل یزید» و اگر دروغ است چرا ایشان از خودشان دفاع نمی‌کنند تا مردم عوامل جرم را بشناسند و در موقع مناسب به سزای عمل خود برسازند، امام با این پرسش معنی‌دار در واقع شاه را کاملاً خلع سلاح می‌کند و بعد هم در سخنرانی ۱۳ خرداد ۴۲، که به تعبیر بسیاری از سیاستمداران، شمارش معکوس سقوط شاه از همان سخنرانی تاریخی شروع شد، فرمودند بدبخت! بیچاره! ۴۵ سال از عمرت می‌رود هر چه به تو دیکته می‌کنند و دستور می‌دهند بر زبان نیار. الان کسانی که اینجا می‌خواهند توجیه کنند می‌گویند امام آنجا شاه را نصیحت کرد معنایش این است که امام می‌خواست شاه بماند. در صورتی که امام همراه با بت‌شکنی و زمینه‌سازی برای کشاندن مبارزه به سمت شاه و دربار، از تاکتیک پیشگیری از متهم شدن به مخالفت با اساس سلطنت غافل نیست و چنین وانمود می‌کند که این سخنان کوبنده جنبه نصیحت دارد! از این‌رو می‌بینیم وقتی رئیس سازمان امنیت، تیمسار پاکروان، این ندا را در زندان به امام می‌دهد که سخنرانی شما در روز عاشورا خیلی تند بود، شما در دنیا هیچ کشوری را پیدا نمی‌کنید چه جمهوری باشد چه پادشاهی که نسبت به رئیس مملکتشان چنین حرف‌های اهانت‌آمیزی را بزنند، امام بلافاصله می‌گوید ممکن است تند بوده باشد ولی نصیحت بود، شما هم شاه را نصیحت کنید یعنی کاملاً جواب را در آستین دارد که دشمن اگر یک وقتی بخواهد که ایشان را به اصطلاح به محاکمه بکشاند نتواند آتویی از ایشان بگیرد و ایشان را به انجام حرکتی غیرقانونی متهم سازد؛ در واقع این برنامه کاملاً نشان‌دهنده این است که امام نقشه براندازی را داشتند و در همین مسیر حرکت می‌کردند.

دکتر نامدار: ولی باز آقای دکتر سؤال در نوشته‌های بعضی از آقایان است که می‌گویند امام

با نظام سلطنتی مخالف نبود با این خانواده مخالف بود، سؤال را این‌طوری طرح می‌کنند؛ می‌گویند با نظام سلطانی مخالف نبود ولی با این خانواده مخالف بود.

دکتر روحانی: امام در کتاب *کشف/سرار* با قاطعیت می‌گوید سلطنت در اسلام مردود است.

دکتر نامدار: یا در یک سخنرانی می‌گوید سلطنت ضدعقل است.

دکتر روحانی: آن پیام امام یادم نمی‌رود که در آن گفت اصولاً اسلام با اساس شاهنشاهی مخالف است، هرکس سیره رسول اکرم را در وضع حکومت ملاحظه کند می‌بیند اسلام آمده است کاخ‌های ظلم شاهنشاهی را سرنگون کند، شاهنشاهی از ننگین‌ترین و مبتذل‌ترین مظاهر ارتجاع است، هیچ‌چیز بدتر از شاه‌بازی نیست. (امام روی این جمله آخر خط کشید).

دکتر نامدار: این منتشر شده است؟

دکتر روحانی: عین دستخط ایشان در جلد دوم کتاب *نهضت/امام* آورده شده است. این مسئله مفصل است جای بحثش اینجا نیست.

دکتر نامدار: این کدام اعلامیه است؟

دکتر روحانی: اعلامیه‌ای که در سال ۱۳۴۹ برای حجاج بیت‌الله‌الحرام فرستادند.

دکتر نامدار: جناب آقای حقانی! حضرتعالی نظری ندارید؟

دکتر حقانی: به نکات اصلی اشاره کردند. امام اساساً با سلطنت مخالف بود، با نظام سلطانی به قول شما مخالف بود، فکر نمی‌کنم در علمای بزرگ ما هم چنین چیزی وجود داشته باشد که عالمی نظام سلطنتی را شرعی بداند. شیعه اساساً حکومت غیرمعصوم را غاصب می‌داند. امام در *کشف/سرار* انواع و اقسام حکومت‌ها را تحلیل می‌کنند و نهایتاً می‌گویند محبوب‌ترین حکومت از نظر ما حکومتی است که یک فقیه در رأس آن قرار داشته باشد و بعد هم خوب همین نظریه بسط و گسترش پیدا می‌کند و براساس همان، نظام اسلامی تأسیس می‌شود. یک نکته در مدیریت امام در پیشبرد اهداف نهضت وجود دارد که به نظر می‌رسد ایشان به نوعی سعی دارد بدنه اجتماعی و برخی از نخبگان به ویژه نخبگان دینی را با خود همراه کند. ما در

شرایطی قرار داشتیم که به هر دلیلی پذیرفته شده بود که مثلاً نظام سلطنتی می‌تواند ایران را حفظ کند، می‌تواند از نفوذ کمونیسم در ایران جلوگیری کند و حالا بعضی از تظاهراتی که پهلوی‌ها داشتند شاید بعضی را به این اشتباه انداخته بود که اینها با دین کار ندارند. شما مسیر مبارزه و مبارزان را می‌خواهید از این منزل که حضور دارند وارد یک منزلی کنید که اساساً سلطنت را نفی کنند و به سمت نظام‌سازی و تثبیت نظام خوب بروند. این به نظرم مدیریت می‌خواهد. شما نمی‌توانید همین‌طوری وارد این صحنه بشوید و توقع داشته باشید که جامعه و نخبگان با شما همراهی بکنند. ببینید حضرت امام در بحث انجمن‌های ایالتی و ولایتی در آنجا اتفاقاً سعی دارد حساب شاه را از نوسازی جدا کند.

دکتر نامدار: خود سلطنت نمی‌خواهد این اتفاق بیفتد.

دکتر حقانی: بله؛ یعنی می‌خواهد جدا کند. این بدان معنی نیست که امام سلطنت را قبول دارد. اگر عبارت نامه امام به شاه را نگاه کنید می‌بینید که امام در آن مقطع عبارت محترمانه‌ای به کار برده است ولی باز ما نمی‌توانیم نتیجه بگیریم که امام ابتدا سلطنت را قبول داشت بعداً دید که اینها به هیچ صراطی مستقیم نیستند و به سمت این رفت. امام اساساً سلطنت را از لحاظ نظری قبول نداشت اما از این جهت که بتواند جامعه و نخبگان را طوری مدیریت بکند که دچار یک نوع شکاف نشود، آمد و تمام آن شرایطی را که می‌باید در نظر بگیرد در نظر گرفت. مثلاً آمد حساب اسدالله علم را از شاه جدا کرد، می‌داند که شاه پشت ماجراست ولی می‌خواهد بگوید که آقای شاه شما خودت را وارد این مسائل نکن. می‌خواهد حتی اگر ممکن است به دست خود رژیم پهلوی جلوی این روند فروپاشی اسلام و ایران یا به قول حاج آقا به ذلت نشاندن ایران را بگیرد، امام می‌داند که این رژیم، رژیم نیست که به این حرف‌ها گوش بکند؛ این رژیم، رژیم نیست که بخواهد در راستای مصالح مردم ایران حرکت کند؛ ما دیدیم حضرت امام در بحث انجمن‌های ایالتی و ولایتی با همین حربه توانست پیروز بشود و این مراحل را طی کند اما در مرحله بعد دیدیم که شاه خودش آمد جلو، مأموریتی بوده که امریکا به او داده بود که می‌بایست انجام می‌داد، به قول خودش در یکی از این گفت‌وگوها حیات و

مماش در گرو انجام این اقدامات بود. از اینجا دیگر صحبت‌های قاطع و انقلابی امام را داریم که در تاریخ ایران واقعاً کسی چنین برخوردی با سلطنت و با شاه نکرده بود. مخصوصاً آن سخنرانی ۱۳ آبان یا سخنرانی ۱۵ خرداد که می‌گویند به عنوان برترین سخنرانی قرن معرفی می‌شود. آن عبارت‌ها، هم در ۱۳ آبان و هم در ۱۵ خرداد واقعاً عبارت‌های کوبنده و شکننده‌ای است. به نظر من امام می‌خواست مسیر را طبیعی مدیریت کند و با مدیریت عالی خود توانست مبارزه را از نصیحت شاه به سمت فروپاشی ببرد.

دکتر نامدار: بسیار خوب، کمی از این فضا خارج شویم؛ درباره قیام ۱۵ خرداد مباحث، خیلی زیاد است. شاید اگر ده‌ها جلسه هم بگذاریم و پیرامون این قضایا صحبت کنیم باز هم کم باشد. واقعاً بعضی از نقاط برای تاریخ معاصر ما و برای ملت ما هنوز تاریک است. هنوز خیلی از چیزهایش روشن نشده است. شاید هم سندهایی باشد که منتشر نشده باشد. خاطراتی در دل خیلی از کسانی که در واقعه بودند و واقعه را دیدند وجود دارد که هنوز بیان نشده است. این هم نقاط ضعفی است که ما در تاریخ‌نگاری خودمان داریم. یکی از سؤال‌هایی که در اغلب نوشته‌ها به نوعی به آن می‌پردازند و مخصوصاً جریان‌های سکولار و آنهایی که اصولاً حضور دین در صحنه اجتماعی را قبول ندارند، برای اینکه شاهدهی برای ادعاهای خودشان بیاورند این را خیلی تبلیغ می‌کنند و در خاطرات بعضی از کسانی که در حوزه انقلاب اسلامی هم داعیه حضور و رهبری دارند وجود دارد این است که چگونه در دورانی که حوزه هیچ تحرک سیاسی‌ای نداشت و عموماً سیاسی نبود، امام چنین جنبشی در حوزه به‌راه انداخت؟ اینها ادعا می‌کنند در دورانی که امام نهضت ۱۵ خرداد را شروع کرد اصلاً حوزه، سیاسی نبود و اصلاً حوزه دستی در سیاست نداشت؛ سال‌ها بود که خودش را کنار کشیده بود. به هر حال از سال‌های ۱۳۰۰-۱۲۹۹ که حوزه علمیه قم پایه‌گذاری شد تا دوران حضور مرحوم آیت‌الله بروجردی، یعنی حدود چهل سال، حوزه سعی می‌کرد وارد سیاست نشود و در آن دخالت نکند؛ سیاست را امر کثیفی می‌دانست. چگونه در چنین فضایی شخصیتی مثل حضرت امام از دل همین حوزه در می‌آید و سیاست را جز تجلی احکام دینی نمی‌بیند؟ یعنی اگر واقعاً این

فضایی که برای ما توصیف می‌کنند فضای غیرسیاسی است چطوری می‌شود که در این فضا شخصیتی مثل امام طلع می‌کند؟ اگر این فضا سیاسی است چرا ما واکنشی از ناحیه شخصیت‌های بزرگی مثل مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم یزدی یا مرحوم آیت‌الله بروجردی نمی‌بینیم؟ اگر غیرسیاسی است چطور از دل چنین تشکیلاتی چنین شخصیتی ظهور می‌کند؟

دکتر روحانی: حقیقت این است که قبل از اینکه حتی حوزه علمیه قم تشکیل شود، شهر قم پایگاهی بوده است که جریان‌ها و شخصیت‌های سیاسی برای پیشبرد اهداف مقدس خود در آنجا پناه می‌گرفتند. وقتی رهبران مشروطه از تهران کوچ می‌کنند، به قم می‌روند، در آنجا درنگ می‌کنند و از آنجا نهضت را پی می‌گیرند و یا وقتی که مدرس «رحمت‌الله علیه» در جریان اولتیماتوم روس‌ها به قم می‌رود در قم کمیته دفاع ملی تشکیل می‌دهد؛ یعنی قم همیشه پایگاهی بوده است که مبارزان و رهبران مذهبی از آنجا استفاده می‌کردند. سال ۱۲۹۹ که حوزه تشکیل می‌شود ما می‌بینیم که همزمان، یک سلسله جریان‌های سیاسی خیلی تند با تشکیل حوزه علمیه قم شکل می‌گیرد. مرحوم آقا سیدابوالحسن اصفهانی، آیت‌الله نائینی، آیت‌الله صاحب‌جواهر، آیت‌الله خالصی و... از نجف تبعید می‌شوند و مدتی در قم می‌مانند. خوب اینها صاحب‌نظران سیاسی بودند که با انگلیس جنگیدند و مبارزه کردند. طبیعی است که ورود آنها به قم می‌توانست تأثیر گسترده‌ای در قم داشته باشد. زمانی که حوزه به تازگی تشکیل شده بود، علمایی مثل آیت‌الله انگجی و آیت‌الله میرزا صادق آقا تبریزی از تبریز به قم تبعید می‌شوند. آیت‌الله انگجی بعداً بر می‌گردد ولی آیت‌الله میرزا صادق آقا تبریزی تا آخر عمرش در قم می‌ماند. خوب معلوم است که این مبارزان برجسته تأثیر بسزایی در آنجا داشتند. هجرت حاج آقا نورالله اصفهانی به قم و داستان قیام قم واقعه دیگری است که در تاریخ ایران اهمیت حوزه را در سیاست نشان می‌دهد. جالب است که بیشتر کسانی را که سابقه مبارزه داشتند به قم تبعید می‌کنند. علمای تبریز را به قم تبعید می‌کنند یا آیت‌الله شیخ محمدحسین برازجانی که حکم جهاد را علیه انگلیسی‌ها در برازجان می‌دهد و از یاران رئیسعلی دلواری است به تهران تبعید می‌کنند و ایشان در قم از دنیا رحلت می‌کنند این از اشتباهات رژیم رضاخانی بوده است که با

این تبعیدها حوزه قم را به کانون سیاست بدل کرده است یا حرکت شیخ محمدتقی بافقی در قم که کلاً معلوم است که چه موجی می‌تواند ایجاد کند و چه تأثیری می‌تواند داشته باشد؛ شخصیتی مثل محمدتقی خوانساری را که با انگلیس می‌جنگد دستگیر می‌کنند و در هند مدتی زندانی می‌کنند که امام می‌گوید وقتی خدمت ایشان درس می‌خواندیم آیت‌الله محمدتقی خوانساری می‌گفت که انگلیسی‌ها درباره ما به سربازان هندی گفته بودند که اینها آدم‌خوارند اگر غل از دست و پای اینها باز کنید شما را می‌خورند؛ این‌طوری آنها را از ما می‌ترساندند. حساب کنید سیدمحمدتقی خوانساری با آن سوابق و با آن مبارزه در قم می‌ماند و تدریس می‌کند. معلوم است که ایشان بر روی شاگردانش از جمله امام چه تأثیر عمیقی می‌توانست داشته باشد. از آن مهم‌تر آمدن آیت‌الله شاه‌آبادی به قم از سال ۱۳۰۷ شمسی است. حاج شیخ عبدالکریم از او دعوت می‌کنند و او به قم می‌آید و در آنجا تدریس را شروع می‌کند که امام یکی از شاگردان ایشان بودند. بعد سیاسی این مرد بزرگ متأسفانه تحت‌الشعاع بعد عرفانی ایشان قرار گرفته و شناخته نشده است که ایشان چقدر عمیق فکر می‌کرد. آن زمانی که بسیاری از روحانیان ما تحت تأثیر عوام‌فریبی و ریاکاری‌های رضاخان بودند و زمانی که او گل به سر می‌مالید و با پای برهنه تا حضرت عبدالعظیم می‌رفت و شمع در دست می‌گرفت و این کارهایش برای برخی گیرایی و جاذبه داشت، آیت‌الله شاه‌آبادی نسبت به او شناخت داشت و خطر او را به علما هشدار می‌داد. جمله‌ای از مرحوم شاه‌آبادی باقی است که می‌گوید «ما وارث دینی هستیم که از زمان رسول اکرم تاکنون گذشته از شهادت ائمه اطهار علیهم‌السلام و اصحاب و یارانشان هزاران شهید از علمای بزرگ در صحنه داشته که در به ثمر رساندن آن نقش مهمی داشته و اکنون ما هستیم که ثمره فداکاری و جان‌نثاری در اختیار داریم و اینک می‌بینیم که این امانت الهی در معرض دستبرد و نابودی از ناحیه این حکومت جبار است» ایشان همچنین می‌گوید «اغلب احکام واقعه چون روزه، نماز، زکات، حج، جهاد مشتمل بر سیاست است»؛ همه اینها در حوزه از لحاظ سیاسی تأثیری عمیق داشته‌اند و حوزه قم را از بدو تأسیس به کانونی سیاسی تبدیل کرده‌اند. از همه مهم‌تر اینکه بعد از سقوط رضاخان

پاتوق و پایگاه فداییان اسلام در قم بود و مبارزاتشان از قم شروع شد. من در آن زمان نبودم اما وقتی در سال ۱۳۴۰ وارد حوزه علمیه قم شدم واقعاً تا آن زمان نه اسم نواب را شنیده بودم و نه آثاری از آنها دیده بودم و نه خبری داشتم ولی وقتی وارد حوزه شدم دیدم حوزه کاملاً متأثر از اندیشه‌های نواب صفوی است، صحبت‌های زیادی در محافل مختلف روحانی از آنها می‌شد. در سالگرد شهادت نواب، طلبه‌ها در مدرسه فیضیه مجلس بزرگداشت می‌گرفتند. کسانی که دوران نواب و فداییان اسلام را درک کرده بودند منبر می‌رفتند و در رابطه با نواب حرف می‌زدند. حوزه کاملاً از اندیشه‌های اینها متأثر بود و خود آیت‌الله کاشانی نیز در فضای قم تأثیر عمیقی داشت. طلاب قم بعد از شهریور ۲۰ با جریان حزب توده و کمونیست‌ها مبارزه کردند و تظاهراتی علیه سیدعلی اکبر برقی در قم به راه انداختند که منجر به تیراندازی و درگیری شد و عده‌ای از طلبه‌ها مجروح و یا شهید شدند... امام در این قضیه از طرف آیت‌الله بروجردی به صحنه می‌آید و مسائل را پیگیری می‌کند. مبارزات طلاب برای جلوگیری از دفن رضاخان در قم خیلی مهم بوده است. وقتی رضاخان را از خارج می‌آورند و می‌خواهند در قم دفن کنند طلاب شلوغ می‌کنند و اجازه نمی‌دهند که او را در قم دفن کنند و مقامات دولتی ناچار می‌شوند جسد رضاخان را به تهران ببرند؛ اینها کاملاً نشان می‌دهد که حوزه قم بر خلاف نظر خیلی‌ها با تمام ظرفیتش از آغاز تأسیسش کاملاً با سیاست توأم بود.

در سال ۱۳۳۶ هـ.ش، شخصی به نام سرهنگ قلقلسه به قم می‌رود. من اسنادش را در چاپ پانزدهم یا شانزدهم جلد اول کتاب نهضت آورده‌ام. اصلاً مشخص نیست که او از کجا مأوریت دارد. فقط گزارش می‌دهد که من دو ماهی در قم بودم با لباس شخصی، کفش پاشنه‌خوابیده و با پیراهن یقه‌آخوندی. روزها در بیت علما و در مدارس حضور پیدا می‌کردم و شب‌ها در قهوه‌خانه‌ها پرسه می‌زدم. او ارزیابی خیلی عمیقی درباره موقعیت آقای بروجردی و محبوبیتش در میان مردم، نقش ایشان در انسجام حوزه قم و اینکه بعد از او چه کسانی احتمال جانشینی او را دارند انجام داده بود. او ذکر می‌کند که اولین کسی که بعد از فوت آقای بروجردی ممکن است جانشین ایشان بشود حاج آقا روح‌الله خمینی است که ۵۰۰ شاگرد دارد،

دومین نفر آیت‌الله گلپایگانی است که ۳۰۰ شاگرد دارد، سومین نفر سیدکاظم شریعتمداری است که ۲۰۰ شاگرد دارد و چهارمین نفر آیت‌الله نجفی است که ۱۰۰ شاگرد دارد. نکته اینجاست که او می‌گوید طلاب حوزه علمیه قم متأسفانه به علت تأثیرپذیری از حوزه به شدت ضدنظام هستند و در ماه‌های محرم، صفر و ماه مبارک رمضان که در اطراف و اکناف کشور پراکنده می‌شوند این اندیشه‌ها را که از حوزه علمیه قم گرفته‌اند در سراسر کشور منتشر می‌کنند و گسترش می‌دهند و این خطرناک است؛ او پیشنهاد می‌دهد که دولت در تهران مدرسه‌ای بنا کند و طلابی را تربیت کند که طرفدار نظام باشند و بتوانند جای طلاب قم را در ایام عزاداری و سوگواری بگیرند؛ این اتفاق واقعاً نشان می‌دهد که جریان حوزه یک جریان کاملاً سیاسی بوده است. کتاب‌هایی مانند *تنبيه‌الامة و تنزيه‌المله* آیت‌الله نائینی در حوزه مطرح بوده، کتاب *رساله انصافیه* نوشته ملا عبدالرسول کاشانی که تفکیک قوای سه‌گانه را مطرح می‌کند و کتاب *کشف اسرار* حضرت امام از کتاب‌هایی بودند که در حوزه گسترش داشتند و طلاب علوم اسلامی را به سیاست روز به درستی آشنا می‌کرده و آنان را سیاسی بار می‌آورده است. منتها در خصوص اینکه در چنین شرایطی چرا آقای بروجردی و یا مرحوم شیخ عبدالکریم حائری وارد مبارزه نشدند نکته‌ای که وجود دارد این است که دو نهضت گذشته (یکی جریان مشروطه و دیگری جریان ملی شدن صنعت نفت) تأثیر بسیار تلخی بر حوزه گذاشته بود. بزرگ‌ترین حرفی که در حوزه‌های علمیه در میان علما و مراجع مطرح بود این بود که ما هر کاری بکنیم آلت دست قرار می‌گیریم و آنها برد می‌کنند؛ معنایش این نبود که آنها از سیاست‌گریزان بودند، سیاست را قبول نداشتند یا دین را از سیاست جدا می‌دانستند بلکه حرف آنها این بود که اگر ما بخواهیم در جریان مبارزه وارد بشویم دشمن برد می‌کند و ما را آلت دست قرار می‌دهد. من خودم واقعاً مرهون اندیشه‌های نواب هستم. قبلاً اشاره کردم که نه نواب را دیده بودم نه از سوابق او اطلاعی داشتم. وقتی وارد حوزه علمیه قم شدم یک هم‌مباحثه داشتم به نام آقای نورالله طباطبایی‌نژاد که خدا رحمتشان کند. ایشان همراه ۷۲ نفر در دفتر حزب جمهوری شهید شد. مقدمات را با ایشان شروع کردم و تا سطح را با هم مباحثه

می‌کردیم. او هم سن و سال من بود و نواب را ندیده بود منتها برادران بزرگترش برای او تعریف کرده بودند و او برای من تعریف کرد و من را از این رو به آن رو کرد و در من یک تحول عجیبی به وجود آورد. همیشه در فکر این بودم که نواب چه کسی بوده؟ کتاب‌هایش را خواندم، اعلامیه‌هایش را خواندم، حتی نحوه عمامه گذاشتن او برای من جذاب بود و در من تأثیر داشت. اولین بار که در سال ۱۳۴۱ دستگیر شدم رئیس شهربانی سرهنگ پرتو بود. عده‌ای آمدند که برای آزادی من واسطه شوند. سرهنگ پرتو به من اشاره کرد و به حاج آقا مهدی حائری تهرانی «رحمت‌الله علیه» گفت که وقتی من ایشان را دیدم، یاد نواب افتادم. نحوه عمامه بستن و خلاصه روحیه من شبیه ایشان بود. منظور این است که من تحت تأثیر قرار گرفته بودم. آن موقع جو این‌طوری بود، منتها علما حرفشان این بود که ما در مبارزه تجربه نداریم و دشمن در این زمینه کاملاً مسلط است؛ مار خورده و افعی شده. آنها سوءاستفاده می‌کنند و ما ضرر می‌کنیم. آقای بروجردی گاهی با امام بحث داشتند و همین مسائل را مطرح می‌کردند که سرنگونی شاه کاری ندارد اما بعدش ما می‌توانیم حکومت را به‌گونه‌ای نگه داریم که شیرازه کشور از هم نپاشد؟ این مسئله‌ای بود که برایشان کاملاً مهم بود. در نجف هم وقتی حزب بعث به قدرت رسید علیه آیت‌الله حکیم به شدت جوسازی کردند و پسرش را متهم به جاسوسی کردند. امام در ملاقاتی که با آقای حکیم در کوفه داشت به ایشان هم پیشنهاد داد که شما مبارزه عمیقی را علیه اینها شروع کنید. مرحوم حکیم به ایشان گفته بودند که این مشکلی نیست، اما بعدش چه؟ اگر ما خدای نخواستیم نتوانیم کشور را حفظ کنیم و شیرازه کشور از هم بپاشد چه چیزی پیش می‌آید؟ جواب خدا را چه کسی می‌دهد؟ خلاصه این دغدغه‌ای بود که اینها داشتند وگرنه هیچ‌کدام از اینها دین را از سیاست جدا نمی‌دانستند یا این‌طور نبود که با سیاست کار نداشته باشند. علاوه بر این، این نکته را باید در نظر گرفت که آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری با تأسیس حوزه قم بزرگ‌ترین ضربه را به استعمار انگلیس، که می‌خواست به نقشه دیرینه‌اش جامه عمل بپوشاند و اسلام و روحانیت را از میان ببرد، وارد کرد. تأسیس حوزه قم هم‌زمان با کودتای رضاخانی بهترین رویارویی با توطئه اسلام‌ستیزی و

روحانیت‌زدایی استعمار انگلیس بود و حفظ آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود که آیت‌الله حائری آن را به درستی انجام داد و نیز آن روزی که آقای بروجردی وارد حوزه علمیه قم شدند با حوزه‌ای مواجه بودند که تقریباً در مرحله فروپاشی بود. رضاخان با ضربه‌هایی که زده بود واقعاً حوزه را در مرحله زوال قرار داده بود و بزرگ‌ترین رسالتی که آقای بروجردی به پایان بردند این بود که از این حوزه تضعیف‌شده پایگاهی درست کردند که امام با استفاده از آن پایگاه توانست چنین نهضتی را جلو ببرد. اگر آن حوزه نبود، اگر چنین پایگاه عظیم علمی‌ای وجود نداشت شاید چنین زمینه‌ای برای امام فراهم نمی‌شد. آقای بروجردی بزرگ‌ترین خدمت را کردند و حرفشان همین بود که ما باید اول حوزه را تقویت کنیم، حوزه را آماده سازیم و انصافاً هم در این زمینه موفق بودند.

دکتر حقانی: این فکر که حوزه قم سیاسی نبود، به نظر من یک فکر انحرافی است که توسط گروه خاصی در ایران رواج داده شد.

دکتر نامدار: در مصاحبه آقای صادق زیباکلام با آقای هاشمی رفسنجانی که تحت عنوان «هاشمی بدون روتوش» منتشر شد وی تلاش می‌کند این تفکر را القا کند که حوزه تا قبل از نهضت امام هیچ نسبتی با سیاست ندارد در حالی که مسئله برعکس است. یعنی به دلیل اینکه از نهضت تحریم میرزای شیرازی تا نهضت امام خمینی حوزه با تمام ظرفیت در سیاست وارد می‌شود، از آموزش‌های اساسی که مقدمات ورود به سیاست است باز می‌ماند. به نظر من آنچه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و آیت‌الله بروجردی انجام می‌دهند همین است که فضای حوزه را برای این مقدمات، آموزش‌ها، پژوهش‌ها و نیروسازی‌ها آماده می‌سازند. همین زمینه‌هایی که فراهم می‌شود بعدها بستر برنامه‌های امام می‌گردد.

دکتر حقانی: تاریخ‌نگاران غربی و آنهایی که بالاخره مسائل ایران را مطالعه و بررسی می‌کنند عموماً به این مسئله اذعان دارند که تنها نهاد مدنی در ایران که ضدسلطنت هم هست، روحانیت شیعه است و این را، هم از دوره مشروطه می‌گویند هم بعد از مشروطه در دوره رضاخان و الان هم می‌گویند. واقعاً شما وقتی چنین نهادی دارید که حتی مخالفان هم اذعان

می‌کنند که این نهاد، تنها نهاد مدنی در ایران است، نشان می‌دهد این نهاد چقدر در حوزه سیاسی وارد شده است ولی متأسفانه توسط برخی از افراد که به نحوی تز اسلام منهای روحانیت را دنبال می‌کردند این نظریه مطرح شد که حوزه قبرستانی است که هیچ چیزی در این قبرستان نمی‌روید و نهایتاً وقتی با پدیده‌ای نظیر امام خمینی مواجه می‌شوند، مرحوم نائینی را می‌بینند یا مرحوم مدرس را می‌بینند، دچار یک نوع تناقض می‌شوند که آقا تو می‌گویی قبرستان است پس این چهره‌ها از کجا می‌آیند؟ می‌گویند اینها تکستاره‌هایی هستند که در این آسمان تیره و تار می‌درخشند و درخششان هم به این علت است که خودشان ویژگی‌ها و قابلیت‌هایی دارند؛ این دقیقاً همان تز اسلام منهای روحانیت است. اما همان‌طور که آقای دکتر روحانی اشاره کردند اساساً از دوره صفویه، روحانیت شیعه در ایران یک مجالی پیدا می‌کند و از آن شرایط تقیه‌ای که به آن تحمیل شده بود (حالا همان شرایط تقیه را هم شما بررسی کنید که یک شرایط کاملاً سیاسی است) وارد فضای جدیدی می‌شود. به محض اینکه شرایط تقیه برطرف می‌شود می‌بینید که علما در حوزه سیاست فعال‌اند و از روش‌های مختلفی برای پیشبرد آرمان‌های دینی در حوزه اجتماع استفاده می‌کنند. در نهضت تحریم تنباکو شما این را می‌بینید. قبل از آن هم در مبارزات مرحوم حاج ملاعلی کنی با قرارداد رویترو فراموشخانه و زمینه‌های فراماسونری در ایران و هجوم استعمار در ابعاد مختلف این را مشاهده می‌کنید. حضور علما در جنگ‌های ایران و روس حتی در خط مقدم نشان می‌دهد که ما نمی‌توانیم واقعاً حوزه دینی را از سیاست جدا کنیم. در مشروطه ما شاهد حضور گسترده علما هستیم. فرمان مشروطه وقتی گرفته می‌شود که علما به حرم حضرت معصومه و شهر مقدس قم مهاجرت می‌کنند و دربار از این مهاجرت به وحشت می‌افتد و نهایتاً مجبور می‌شود زیر بار خواسته مردم و علما برود. در خصوص خود حوزه علمیه قم باید عرض کنم که اتفاقاً تأسیس این حوزه در شرایطی است که این شرایط کاملاً سیاسی است؛ یعنی در شرایطی که رضاخان را انگلیسی‌ها روی کار می‌آورند و مأموریت رضاخان نابودی تشیع، اسلام، شعائر دینی و فرهنگ ریشه‌دار ملت ایران می‌باشد. شما می‌بینید که حوزه علمیه در ایران تأسیس

می‌شود. در سال ۱۳۰۱ هـ ش حوزه علمیه قم توسط مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در همین شرایط عجیب و غریب که همه صداها خفه شده است تأسیس می‌گردد.

دکتر نامدار: در حقیقت از آن طرف شخصی به نام رضاخان به کمک انگلیس قدرت را در دست می‌گیرد. مأموریتش این است که دو مرجع قدرت در ایران را از بین ببرد؛ یکی دین و نهادهای دینی و دیگری ایلات؛ اما درست در همین دوران حوزه علمیه قم برای تقویت یکی از مراجع اقتدار ایران تأسیس می‌شود، آن هم درست در دل حکومت کودتا. خوب، به تعبیر غربی‌ها این پارادوکس را چگونه می‌توان حل کرد؟! قاعداً دولت کودتا نباید اجازه بدهد که این تمرکز ایجاد شود؛ این را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟

دکتر حقانی: سؤال بسیار مهمی است ولی من می‌گویم دولت کودتا به شرطی می‌تواند اجازه ندهد که پایه‌هایش محکم شده باشد و به یک اقتداری رسیده باشد که بتواند جلوی این ماجرا را بگیرد. سابقه نشان می‌دهد که این‌طور نیست؛ حتی رضاخان برای اینکه از سردارسپهی و وزیرالوزرای به شاهی برسد دست به تظاهرات مذهبی می‌زند زیرا می‌داند برای رسیدن به قدرت، داشتن چهره مذهبی در ایران تأثیر دارد. در چنین شرایطی ممانعت از فعالیت مرحوم حاج شیخ عبدالکریم ساده‌لوحی است. بنابراین، این ادعا که قبل از نهضت امام در حوزه قم هیچ سابقه‌ای برای ورود به سیاست وجود ندارد یا سوابق مبارزاتی در قم وجود نداشته، ادعای بی‌مبنایی است و خلاف متن تاریخ است. حاج آقا هم اشاره کردند منتها ببینید شرایطی در بین‌النهرین به وجود می‌آید که علما مصمم می‌شوند پایگاه جدی‌تری در ایران و شهر مقدس قم ایجاد کنند. دوره، دوره گذار است. دوره گذار این شرایط و امکان را به اصحاب کودتا نمی‌دهد که بخواهند بیایند و جلوگیری کنند. البته دولت کودتا شاید این فکر را می‌کرد که بعد از سوار شدن بر اوضاع می‌توانند بساط یک نهال نوپا را جمع کنند و از بین ببرند. اتفاقاً این راز مبارزه خاموش علمای قم است. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری در همین فرصت گذار، نهاد نوپایی را تأسیس می‌کند. آن هم در بدترین شرایط؛ یعنی شرایطی که کودتا در ایران رخ داده و انگلیسی‌ها آمده‌اند که همه‌چیز را جمع بکنند. حالا چطوری می‌شود این نهال را پرورش

داد که طوفان کودتا آن را از بین نبرد؟ رضاخان ابتدا هنوز خودش جای پای محکمی نداشت و احتیاج داشت که بیشتر اطمینان انگلیسی‌ها را جلب کند. این‌طور نبود که انگلیسی‌ها بعد از اینکه رضاخان را انتخاب کردند یکدفعه همه امکانات را در اختیارش قرار دهند. او گام‌به‌گام پیش می‌آید. شما ببینید حتی در ماجرای خزعل، انگلیسی‌ها و رضاخان و خزعل و همچنین بختیاری‌ها با همدیگر بازی‌هایی دارند. هنوز انگلیسی‌ها دارند آزمایش می‌کنند که آیا می‌ارزد که عوامل داخلی‌ای را که سیاست‌گریز از مرکز دارند و در بسیاری از وقایع به دلیل همین سیاست در اختیار منافع استعمار قرار داشتند زیر پای رضاخان قربانی کنند یا نه. آنها نهایتاً به این نتیجه می‌رسند که این کار را نکنند. از طرف دیگر همان‌طوری که گفته شد خود رضاخان هم برای اینکه بتواند مشروعیت بگیرد می‌خواهد خودش را به نحوی به نهاد دینی منتسب کند و اتفاقاً این قدرت نهاد دین و نهادهای دینی در ایران است. اینکه می‌آید تظاهرات راه می‌اندازد و شام غریبان می‌گیرد به همین دلیل است. ظاهراً می‌گویند که مراسم شام غریبان به این شکلی که الان دارد در ایران اجرا می‌شود مربوط به همین دوره است؛ یعنی قزاق‌ها شروع کردند به گرفتن شام غریبان. آنها شمع روشن می‌کردند و در خیابان‌ها راه می‌رفتند. خود رضاخان جلوی دسته‌های عزاداری می‌آمد و گل به سرش می‌مالید. بنابراین، او هنوز می‌خواست پایه‌های خودش را محکم کند. او نمی‌توانست به مصاف جریانی بیاید که در ایران ریشه دارد. جریان کودتا جریانی است که استعمار در کشور ما به‌وجود آورد. جریان دین جریانی است که در کشور ما سابقه‌ای طولانی دارد و ریشه‌دار است. در هر صورت در همین دوره ما می‌بینیم که حوزه به‌وجود می‌آید و در جاهایی هم قدرت‌نمایی می‌کند؛ مثلاً در بحث جمهوری‌خواهی این حوزه قم است که جلوی این جمهوری‌قلابی رضاخان را می‌گیرد. در همان ابتدا شما می‌بینید که واقعاً یک فضای ضداستعماری و ضداستبدادی در ایران حاکم است. منابع آن دوره گزارش می‌دهند که بعد از کودتا با توجه به اینکه حوزه قم هم تأسیس شده است و آن اتفاقات در بین‌النهرین می‌افتد، ضداستعماری‌ترین شرایط در ایران حاکم بود. به واسطه حضور علمای مجاهد که از بین‌النهرین تبعید شدند و به قم آمدند ظرفیتی در این

شهر به وجود آمد که خیلی تأثیرگذار بود. ما اگر لابه لای تاریخ را جست و جو کنیم می بینیم که علما در همین دوره ای که متهم به سکوت هستند و ظاهراً هیچ کاری نمی کنند، دارند جلوی پیشرفت صهیونیسم را در ایران می گیرند. بعد از آمدن رضاخان، جنبش صهیونیستی، فعالیتش را در ایران به شدت گسترش می دهد. عمده مهاجرت ها از طریق ایران صورت می گیرد. حداقل سه نشریه صهیونیستی در ایران منتشر می شود. بعضی از آنها عکس هرتسل را می زدند. بعد شما می شنوید که مثلاً در محله یهودی ها در تهران درگیری بزرگی بین مسلمان ها و یهودی ها رخ داده است. این درگیری ها بین طرفداران دو دین نیست. پشت این درگیری ها تکاپوهای صهیونیستی قرار دارد و علما هوشیارند. که یک چنین اتفاقی دارد در ایران رخ می دهد. اگر ما کمی وارد زوایای تاریخ ایران در این دوره بشویم می بینیم برعکس آنچه گفته می شود که خمودگی وجود دارد، فضای مذهبی ها خیلی پویاست و به نظرم مبارزه خیلی هم عمیق است.

دکتر نامدار: یعنی بیش از ظرفیتی است که هنوز در حوزه علمیه قم پایه ریزی شده است؟
دکتر حقانی: بله.

دکتر روحانی: در جریان وعده بالفور و توطئه گسیل صهیونیست ها به سوی فلسطین می بینیم که آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری طی تلگرامی به رضاخان، اعلام موضع می کنند.
دکتر حقانی: من این را دیدم. مرحوم حاج شیخ عبدالکریم نکات دیگری هم دارد که به نظرم می آید اگر ما به تعبیر حضرت امام در جواب آقای شریعتمداری که می گوید ما یک امکان و یک قدرتی داریم که از بمب بالاتر است و آن مردم هستند، توجه کنیم و آن را ملاک قرار بدهیم، آن موقع می فهمیم که حضرت آیت الله العظمی حائری و مرحوم آیت الله العظمی بروجردی چه کار بزرگی کردند؛ یک نهاد دینی پر قدرت در ایران تأسیس کردند و سعی کردند آن را در دوره رضاخان و دوره محمدرضا پهلوی از آفات دور نگه دارند و آن نهاد را که در دوره رضاخان ضربه خورده بود احیا و بازسازی کردند. همین نهاد بازسازی شده توسط آیت الله بروجردی، اتفاقاً معرفت دینی را در ایران گسترش داد و عمیق کرد و اجازه نداد آن اتفاقی که در ترکیه

رخ داد در کشور ما رخ بدهد. رضاخان بعد از تثبیت دیکتاتوری خود همیشه دنبال این بود که حوزه علمیه قم را به هر بهانه‌ای که شده سرکوب کند و از بین ببرد؛ اینکه با کفش وارد حرم حضرت معصومه می‌شود و مرحوم حاج شیخ محمدتقی بافقی را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد یک اتفاق ساده و معمولی نیست. معلوم بود که رضاخان دنبال بهانه است تا از حوزه زهرچشمی بگیرد. می‌شنویم در قم به خانواده وی یک تشری زده شد، یا به قول خودشان اهانتی شد او رأساً با توپ و تانک به قم می‌رفت تا یک طلبه ساده را دستگیر کند! چه کسی باور می‌کند که رضاخان آن رفتار وقیح و وحشیانه را فقط برای دستگیری مرحوم بافقی انجام می‌دهد؟ در ماجرای قیام قم به رهبری حاج آقا نورالله و در ماجرای کشف حجاب، رضاخان متوجه شد با ساختار قدرتمند روحانیت روبه‌رو است. او تصمیم گرفت که کلک حوزه علمیه قم را بکند. مرحوم حاج عبدالکریم حائری در این وقایع از دو جهت خیلی تحت فشار بود؛ یک جهت مؤمنان بودند که می‌گفتند آقا یک چنین اتفاقی دارد می‌افتد و نمی‌شود سکوت کرد، باید رفت و به هر قیمتی که شده مبارزه کرد و یک طرف هم خود رضاشاه است. بدترین روش رضاخان برای تحقیر حوزه این بود که نزد مرجع تقلید شیعیان نماینده فرستاد که بگوید آقا من می‌خواهم کشف حجاب بکنم. خوب اگر می‌خواهی انجام بدهی برو انجام بده؛ چرا نماینده می‌فرستی و به نماینده می‌گویی برو به او بگو من می‌خواهم این کار را انجام بدهم! مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری خیلی با بی‌اعتنایی با نماینده رضاشاه برخورد می‌کند و یک عبارتی را هم می‌گوید که حالا اینجا جایش نیست که من عرض بکنم... می‌گویند آن شخص موضوع را به رضاشاه می‌گوید؛ البته ابتدا می‌ترسد که به رضاشاه بگوید که رئیس حوزه چه گفته است ولی رضاشاه اصرار می‌کند و این فرستاده هم موضوع را تعریف می‌کند. رضاشاه می‌زند زیر خنده و می‌گوید این شیخ خیلی زرنکه! من بارها خواستم او را بکشانم در موضعی که بزنم حوزه را درب و داغان کنم ولی هم خودش و هم حوزه را زیر بار این شرایط نمی‌برد.

رضاخان گفت مدرس کم بود حالا آخوندها هم در قم علیه لشکرکشی کرده‌اند ولی این ماجرا را نشنیده بودم.

دکتر حقانی: بله؛ یک روایت دیگری هم هست که در فشاری که به حاج شیخ عبدالکریم حائری می‌آید که برود تا این مبارزه خاموش را به یک مبارزه پرسروصدا تبدیل کند، می‌گویند که آقا! رضاشاه دارد این کارها را می‌کند... حاج شیخ عبدالکریم حائری با تأثر زیاد می‌گوید که شما فکر می‌کنید ما با رضاخان طرفیم؟ و می‌گوید پشت کودتا و پشت رژیم پهلوی، استعمار انگلستان قرار دارد و دشمن پر قدرت ما آنها هستند، فکر نکنید ما با این طرفیم.

در هر صورت اینکه شما جامعه‌ای دارید که پادشاه آن می‌آید عزاداری را ممنوع می‌کند، از سر زن‌ها چادر و روسری را با وقاحت و وحشی‌گری و بربریت تمام بر می‌دارد و به هیچ‌کسی احترامی نمی‌گذارد و اعتنایی ندارد، حتی مرجع بزرگ شیعیان را از بین می‌برد، بعضی از حوزه‌های علمیه شهرستان‌ها را تبدیل به اصطبل و طویله می‌کند و به هیچ منطق و قواعدی پایبند نیست، با او باید با چه سیاستی مواجه شد؟ ما یک جلسه خدمت حضرت آیت‌الله صافی گلپایگانی بودیم ایشان گفتند بعد از رفتن رضاخان پدرمان ما را صدا کرد و گفت بروید گلپایگان، حوزه را تحویل بگیرید. ما به اتفاق اخوی به آنجا رفتیم و دیدیم حوزه اصطبل شده. تعداد زیادی کارگر آوردیم و این فضولات را بیرون ریختیم و دوباره آنجا را مثلاً گچ و خاک کردیم، گل‌مالی کردیم تا به شکل مدرسه درآمد. رضاخان چنین رفتاری با دین و اعتقادات مردم داشت. شما نگاه کنید اگر مرحوم شیخ عبدالکریم حائری می‌خواست برود وارد فضایی که رضاخان برایش تعریف می‌کرد بشود این نهادی که آن نیروی برتر از بمب را می‌سازد عملاً در ایران از بین می‌رفت. ما باید این را بفهمیم و عظمت کار آیت‌الله حائری و آیت‌الله بروجردی را در نهضت امام درک کنیم. شما همین نگاه اسلام منهای روحانیت را که امروز ترویج می‌کنند ملاحظه بفرمایید؛ مهم‌ترین کینه‌ای که در دوران پهلوی از طرف غربگرایان نسبت به روحانیت ابراز می‌شود این است که *مفاتیح‌الجنان* مرحوم حاج شیخ عباس قمی را به عنوان مرامنامه تشیع صفوی یا تشیع غالی قلمداد می‌کنند؛ *مفاتیح* در سال ۱۳۱۷ در ایران چاپ

می‌شود؛ یعنی در بدترین شرایط، یعنی در اوج قدرت رضاخان چنین متنی گردآوری و چاپ می‌شود که امروزه تمام دشمنان مذهب اهل بیت به آن تهاجم می‌کنند. این کتاب در دورانی منتشر می‌شود که افرادی نظیر شریعت سنگلجی، احمد کسروی، حکمی‌زاده و سایر دین‌ستیزان با حمایت رضاخان و تحریک وی به جان دین و ایمان مردم افتاده‌اند. اینها کسانی هستند که از پشتوانه حکومت رضاخانی برخوردارند ولی در همین شرایط سخت شما تیراژ *مفاتیح* را نگاه کنید! در همین دوره کتابی که شامل دعاها و دستورالعمل‌های عبادی است به یک محموله کاملاً سیاسی تبدیل می‌شود؛ یعنی شما وقتی *مفاتیح* می‌خوانید دارید با رژیم شاه مبارزه می‌کنید. می‌گویند در سال ۱۳۱۹ تیراژ *مفاتیح* بالای صد هزار نسخه بود.

دکتر نامدار: یعنی در دوره‌ای که حکومت رضاخان دارد برای وهابیت تبلیغ می‌کند و بسیاری از متون را از طریق عواملی چون شریعت سنگلجی، احمد کسروی و حکمی‌زاده و امثال اینها از صحنه خارج می‌سازد ناگهان کتاب گرانقدری مثل *مفاتیح‌الجنان* نوشته می‌شود. یکی از اسنادی که من درباره مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری دیدم و نشان از هوشیاری بالای او در عدم ورود به مناقشاتی است که رضاخان برای او و حوزه تدارک می‌دید، سندی است درباره انکار رجعت ائمه در زمان ظهور امام زمان توسط شریعت سنگلجی؛ می‌دانید که دولت کودتای رضاخان برای سرکوب مذهب و مذهبی‌ها کسانی شبیه کسروی، سنگلجی، حکمی‌زاده و... را وارد صحنه می‌کرد و از این فضا برای تشتت نیروهای مذهبی استفاده می‌کرد. ظاهراً در این واقعه شخصی از مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری سؤال می‌کند که نظر شما در مورد انکار رجعت جسمانی ائمه در زمان ظهور چیست؟ حاج شیخ در پاسخ به این سؤال، هوشمندانه جواب می‌دهد که «احقر به واسطه کثرت اخبار اعتقاد به رجعت دارم ولی این مطلب نه از اصول دین و مذهب است که فرضاً اگر کسی معتقد به آن نباشد خارج از دین یا مذهب شمرده شود و نه از مسائل عملیه است که بر افراد مکلف، لازم باشد اجتهاداً یا تقلیداً به‌دست آورند.» آنچه در این پرسش و پاسخ اهمیت دارد و نشان از هوشمندی و آگاهی کامل این مرجع بزرگ به مقتضیات زمان است دنباله این پاسخ است که می‌فرماید «در مثل این زمان

باید به نحو دیگری حفظ دیانت مردم نمود و گفت‌وگوی این نحو از مطالب به جز تفرقه کلمه مسلمین و ایجاد عداوت مضره بین آنها فایده ندارد.» یعنی همان روشی است که در دوره رهبری امام خمینی عده‌ای می‌خواستند در خصوص مسئله کتاب شهید جاوید و مسئله دکتر شریعتی و مسئله سازمان مجاهدین خلق و... ایجاد شبهه کنند و امام وارد این‌گونه داستان‌ها که عموماً به نفع استبداد و دیکتاتوری تمام می‌شد و موجب تفرقه مسلمانان در آن شرایط سخت مبارزه می‌گردید، نمی‌شد.

دکتر حقانی: آیا این مبارزه نیست؟ آیا با این مقاومت‌ها می‌توان گفت حوزه ساکت و از سیاست، گریزان است؟ ما اسم مبارزه در این شرایط را می‌گذاریم مبارزه خاموش. البته در دوره مرحوم آیت‌الله بروجردی، ایشان فراتر از مبارزه خاموش عمل می‌کند؛ یعنی یک جاهایی واقعاً به شاه تشر می‌زند و از شاه چیزهایی را می‌خواهد. ظاهراً تا سال ۱۳۳۹ این روند به رغم تلخ بودن آن ادامه دارد. مرحوم آیت‌الله بروجردی راضی نیست که به شاه چیزی بنویسد و از او چیزی بخواهد. در اسناد ساواک که مربوط به سال ۱۳۳۹ می‌شود آمده که آیت‌الله بروجردی در جریان یک صحبت گفته دیگر از دست این شاه خسته شدم هر چه به او می‌نویسم و هر کاری می‌کنیم راه خود را می‌رود. مخصوصاً آن سال‌های آخر که شاه مأموریت پیدا می‌کند اصلاحات امریکایی را در ایران اعمال کند. اینها همه زمینه‌های ورود به نهضت حضرت امام است. خود حضرت آیت‌الله بروجردی در اواخر عمرشان می‌گوید که با آن روش‌ها دیگر نمی‌شود جلوی این روند را که رژیم دارد می‌رود گرفت.

دکتر نامدار: یک سؤال دیگر هم مطرح است که چرا رژیم‌های غیرمردمی و جریان‌های منورالفکری در تمام جنبش‌های اجتماعی‌ای که روحانیت، رهبری آنها را برعهده دارد، وقتی توده‌ها به خیابان می‌ریزند و بساط اینها و جریان‌های منتسب به آنها را جمع می‌کنند از یک اصطلاح استفاده می‌کنند و مسئله جالب این است که در فتنه اخیر هم از آن اصطلاح استفاده می‌کنند و بعد از ۱۵ خرداد هم از آن استفاده کردند و آن این است که به مردم پول داده شده که به صحنه بیایند. در اینجا وقتی بساط آنها در ۹ دی جمع شد گفتند که به مردم کیک و

ساندیس داده شده و درباره ۱۵ خرداد هم همین داستان را داریم و شاه هم از این قضایا استفاده می‌کند و دو روز بعد از ۱۵ خرداد در نطقی که در همدان انجام می‌دهد می‌گوید کسانی که در ۱۵ خرداد دستگیر شده‌اند اقرار کرده‌اند که نفری ۲۵ ریال پول گرفته‌اند که فقط به خیابان بیایند و بدون و شعار دهند و بگویند زنده‌باد فلانی. بعد جالب این است که وقتی این مطرح می‌شود نقض غرض می‌شود؛ یعنی فرصت جدیدی به دست مبارزان می‌آید و می‌آیند از این استفاده می‌کنند و می‌گویند که به شاه بگویید که ببین تو چقدر مملکت ویران و رشکسته‌ای درست کرده‌ای که مردمش این قدر بدبخت‌اند که برای ۲۵ ریال حاضرند جانشان را مقابل گلوله قرار دهند. چرا در اکثر تاریخ‌نگاری‌های جریان‌های وابسته به سلطنت و جریان منورالفکری هر جایی که در مقابل مردم و رهبری مردمی، کم می‌آورند اصطلاح پول گرفتن را به‌کار می‌برند؟ آیا چنین چیزی در تاریخ هست؟ سندی در این حوزه داریم یا این از آن فرارهای به جلویی است که متأسفانه عموماً تاریخ‌نگاری رسمی در دوره مشروطه و پهلوی در ایران اعمال کرده و اکنون هم یک سلسله از این رگه‌ها در تاریخ‌نگاری کشور ما هست و در وقایع اخیر هم خودش را نشان داده است.

دکتر حقانی: به نظر من بخشی از این بر می‌گردد به عدم درک پیوند مردم با مفاهیم دینی و روحانیت شیعه و بخشی از آن هم فرار به جلو یا فرار از واقعیتی است که شما به آن اشاره کردید. وقتی در ۱۵ خرداد پیوستگی مردم را با حضرت امام و نهضت ایشان می‌بینند چطور می‌خواهند آن را تحلیل کنند؟ زمانی آنها دین را افیون توده‌ها، مذهب را عقب‌مانده و حوزه را قبرستان می‌دانستند. شما حتی تا این اواخر یعنی تا سال ۵۷ می‌بینید مجتبی طالقانی به پدرش، آیت‌الله طالقانی، نامه می‌نویسد که من به دنبال مکتب مبارزه می‌گردم. اسلام مکتب مبارزه نیست، مارکسیسم را انتخاب کرده‌ام و می‌رود مارکسیست می‌شود؛ یعنی چنین تفکری در آنها وجود دارد. حالا اگر ببینند که در رأس یک حرکت ضداستعماری، ضداستبدادی و ضداستکباری، جریان دینی قرار دارد چطور می‌خواهند آن را برای خودشان تحلیل بکنند؟ فکر می‌کنم سران این جریان می‌دانند که این حرف‌ها بی‌پایه و سخیف است که دین را افیون

توده‌ها بدانند یا روحانیت را پاسدار قدرت حاکم بدانند. همان حرف‌هایی که تحت عنوان زر و زور و تزویر متأسفانه به خورد برخی از نیروهای مذهبی در آن دوره داده می‌شد؛ این را می‌خواهند چطور توجیه کنند؟ اساس تئوری آنها بر این بنا شده است؛ حالا آن تئوری دچار فروپاشی شده است. من فکر می‌کنم که در سطح رهبری برای فریب گروه‌هایی که پیرامون آنها حضور دارند این پاسخ را می‌دهند. هم در آن وقایع و هم در این بحث‌های اخیر که شما فرمودید صدها شبکه ماهواره‌ای و هزاران سایت دارند داد می‌زنند که نظام، مقبولیت و مشروعیت خود را از دست داده است و مردم هر روز دارند بیشتر از این نظام فاصله می‌گیرند. بعد شما یک‌دفعه تظاهرات ۲۲ بهمن را می‌بینید؛ چطور می‌خواهند آن را توجیه کنند؟ همه اینها روش‌های جنگ نرم و جنگ روانی است. یکی از این روش‌ها این است که بگویند کیک و ساندیس دادند. یکی از روش‌ها این است که بگویند در راهپیمایی روز ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ چند صد هزار نفر جمعیت در میدان آزادی بودند در حالی که شواهد نشان می‌دهد که بالای ۲-۳ میلیون نفر جمعیت در آنجا بود. متأسفانه یکی از دکترهای جامعه‌شناسی از یکی از دانشگاه‌های امریکا تحلیلی درباره تحولات اخیر ایران داشت و می‌گفت که کل جریانی که با نظام همراه هستند دو میلیون نفر بیشتر نیستند؛ آنها هم یا اطلاعاتی هستند یا بسیجی یا سپاهی و یا خانواده شهید؛ ببینید درک آنها تا چه اندازه بی‌اساس، سست و ساده‌لوحانه است! بعضی‌ها از درک عاجزند و نمی‌توانند بفهمند؛ یعنی یک حصار از لحاظ فکری و ایدئولوژیک دور خودشان کشیده‌اند که نمی‌توانند ببینند. بعد که بین باور خود و آنچه در جامعه رخ می‌دهد این تناقض را می‌بینند باید آن را به نحوی توجیه کنند. دیگر ناجوانمردانه‌ترین شکلش همین است که بگویند پول گرفته‌اند.

دکتر روحانی: بله؛ در مورد پیرایه‌ای که آقای دکتر نامدار به آن اشاره کردند حقیقت این است که اگر شما در طول تاریخ نگاه کنید می‌بینید که در هر مقطعی از زمان، چه در حرکت‌های دینی و چه در حرکت‌های مردمی یکی از حربه‌هایی که دشمن به‌کار می‌گرفت همین پیرایه بستن بود؛ این چیزی است که به عنوان یک حربه همیشه مورد استفاده دشمن بوده است.

آنجایی که سرنیزه و سرکوب جواب نمی‌داد از این مسئله استفاده می‌کردند و گاهی خوب نتیجه می‌گرفتند. در دوران حضرت علی(ع) کار تبلیغات بر ضد آن حضرت به جایی می‌رسد که وقتی حضرت علی شهید می‌شود و مردم شام می‌شنوند که در محراب عبادت شهید شده است می‌گویند علی مسجد رفت چه کار کند؟ در محراب چه کار داشت؟ یعنی تا این حد این حربه کارآیی داشته که علیه حضرت هم تأثیر می‌گذارد. شما می‌بینید که شیخ فضل‌الله نوری را به عنوان یک آدم مستبد ضدآزادی‌خواهی معرفی می‌کنند. تبلیغات به حدی وسیع است که اصلاً صدایش به جایی نمی‌رسد. شما به تاریخ نگاه کنید! کمتر شخصیتی وجود دارد که در طول تاریخ در مبارزات ضداستعماری و ضداستبدادی نقشی ایفا کرده باشد و در تاریخ او را به رشوه‌خواری یا وابستگی به بیگانگان متهم نکرده باشند؛ از میرزای شیرازی شروع کنید تا میرزا آشتیانی و شیخ فضل‌الله نوری و دیگران و حتی مدرس؛ درباره آقای مدرس گفته‌اند که ایشان از آلمان رشوه گرفته بودند. از این مسائل در تاریخ زیاد می‌بینیم. چنین چیزهایی همیشه وجود داشته است. درباره آیت‌الله کاشانی کار را به جایی رساندند که فرمود لکه حیضم کردند. در نامه‌ای که در روز ۲۷ مرداد به مصدق می‌نویسد این اتهامات را گوشزد می‌کند. یادم است در سال ۱۳۳۹ به اتفاق یکی از روحانیان که از علاقه‌مندان به آقای کاشانی بود قرار شد برویم خدمت آقای کاشانی. یک تاکسی گرفتیم و رسیدیم در خانه ایشان؛ گفتند آقا منزل هستند، ماشینشان هست. راننده تاکسی گفت خانه این انگلیسی می‌خواهید بروید؟ ولش کنید! آیت‌الله کاشانی نستوه و ضدانگلیسی را که پدرش را در مبارزه با انگلیس استعمارگر از دست داده بود این‌طوری نابود کردند. حقیقت این است که اتهام حربه‌ای بوده که همیشه از آن استفاده می‌کردند. در جریان ۱۵ خرداد رژیم شاه به گونه‌ای وحشت‌زده و بیمناک شده بود که برای سرکوب نهضت با توپ و تانک به جنگ مردم آمد. اکثر گزارش‌های خارجی نشان می‌دهد که قیام مردم به حدی عمیق و برای رژیم خطرناک بوده است که برای سرکوب آن از توپ و تانک استفاده کردند. بعد از آن کشتار، شاه دستپاچه می‌شود و برای اینکه یک چیزی بگوید این مطلب را مطرح می‌کند (که بهترین راه هم همین است) که بگویند

عبدالقیس جوجو از مصر آمده پول آورده و ... بعد هم شما اگر کتاب نهضت را مطالعه کنید می‌بینید تمام گزارش‌هایی را که ساواک از زبان مردم نوشته بود در آن کتاب آورده شده است. این گزارش‌ها به خوبی رشد و آگاهی مردم ایران در آن زمان را به نمایش می‌گذارد. در این گزارش‌ها نوشته شده است که مردم به این مسئله می‌خندیدند که خمینی که ماهی چند میلیون به حوزه‌های علمیه شهریه می‌دهد حالا محتاج مثلاً یک میلیون تومان باشد که از خارج بگیرد تا بلوا راه بیندازد، این چیزی بود که دشمن می‌خواست از آن استفاده بکند. حالا رژیم شاه در جریان ۱۵ خرداد خیلی دستپاچه شده بود و به صورت مسخره‌ای یک چیز را سوژه کرد که مردم نفری ۲۵ ریال گرفته بودند؛ این موضوع خیلی به ضررش تمام شد و ناچار شد آن را جمع کند، اما دشمنان ایران و قلم به مزدان وابسته به بیگانه این اتهام شاهانه را در هر مقطعی نشخوار می‌کنند و می‌کوشند و انمود کنند که قیام ۱۵ خرداد با تحریک ملاکین صورت گرفته است. زهرا شجیعی در کتاب *نخبگان سیاسی ایران* می‌نویسد که «بلوای ۱۵ خرداد به دست تنی چند از ملایان که از ملاکین پول گرفته بودند به‌وجود آمد. دولت تلاش کرد متجاسرین را بدون خونریزی از صحنه کنار بزند که اینها کار را به درگیری کشاندند!» این‌گونه دروغ‌ها، پیرایه‌ها و تحریف‌گری‌ها امروز نیز به شدت دنبال می‌شود.

دکتر نامدار: در حوزه مسائل مربوط به اصلاحات ارضی اصطلاحی را فرمودید که به نظر من مسئله درستی است و نیاز هم دارد در این حوزه مطالعه دقیقی بشود؛ آن چیزی که شاه انجام داده بود نه ایده بکری بود که از ذهن مترقی ایشان در بیاید نه تحت مفهوم اصلاحات ارضی بود. پیش از اینکه اصلاحات ارضی باشد تقسیم ارضی بود که در حقیقت برای خودش معنایی داشت و درست هم بود. پیش از اینکه اصلاحات ارضی باشد تقسیم ارضی بود. اصلاحات ارضی معنای وسیعی دارد یعنی اصلاحاتی که در حقیقت برای ایجاد تحول در حوزه تولید علی‌الخصوص در حوزه تولید کشاورزی اتفاق می‌افتد که اتفاقاً اصلاحات ارضی ضد تقسیم ارضی است؛ یعنی وقتی شما می‌خواهید اصلاحات ارضی بکنید یکی از روش‌هایش این است که تمام اراضی‌ای را که مالکیت منفک دارد و این مالکیت منفک بخشی از بهره‌وری

زمین را از بین می‌برد یک‌سطح و یکپارچه کنید تا بازدهی تولید را بالا ببرید و بهره‌برداری بیشتری بکنید. وقتی شما عملاً زمین را به قطعات کوچک در بین خانواده‌ها تقسیم می‌کنید و هر کس را مالک این قطعات کوچک می‌سازید ضد قضیه اصلاحات ارضی دارید کار می‌کنید. این را هم از نظر علمی خیلی‌ها گفتند. همین‌طور پیرامون کاری که شاه در حوزه تقسیم اراضی در ایران انجام داد تحلیل‌هایی انجام گرفته که قوی‌ترین آنها کتابی است که در نقد این کار نوشته شده (ما آن را نوشته‌ایم خود خارجی‌ها و خود کارگزاران تقسیم اراضی آن را نوشته‌اند یعنی با وجود اینکه نسخه، نسخه امریکایی بود ولی خود امریکایی‌ها نوشتند و این را تحلیل کردند) به نام *دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران* نوشته فرد هالیدی و نطق‌ها و همچنین نطق‌ها و نوشته‌های حسن ارسنجانی، وزیر کشاورزی دولت امینی و متولی اجرای طرح تقسیم اراضی، که این نوشته‌ها درباره آثار سوئی است که این تقسیم اراضی (نه اصلاحات ارضی) در نابودی کشاورزی ایران داشت و اثرات شومی که بر فضای اقتصادی ایران باقی گذاشت؛ یعنی اقتصاد معیشتی ایران را نابود کرد و اقتصاد مصرفی و مونتاژی را جایگزین آن نمود؛ چون اصلاً اقتصاد ایران در این دوره اقتصاد معیشتی است. اصلاحات ارضی در حقیقت طرحی بوده که از قبل به شکل خیلی مترقی‌تری در کشورهای مثل مکزیک، برزیل، امریکای جنوبی تا حدودی اجرا شده بود و علتش حرکت‌هایی بود که نهضت‌های چپ در آنجا شروع کرده بودند؛ برای اینکه از این فضا استفاده کنند و به تعبیر خودشان شرایط فئودالی را تبدیل به شرایط سرمایه‌داری کنند و فضا برای جنبش‌های سوسیالیستی فراهم نشود؛ همان ایده را آوردند و در آسیا و هند هم آن را اجرا کردند منتها خودشان اجرا کردند و موفق بودند برای اینکه اصلاحات ارضی انجام دادند ولی تقسیم اراضی نکردند؛ یعنی در خود هند اصلاحات ارضی اتفاق افتاد اما تقسیم اراضی اتفاق نیفتاد. اما وقتی این طرح به ایران آمد از نظر من یک پیش‌زمینه‌ای بود برای ورود به فضای تولید سرمایه‌داری در غرب. اکثر آنهایی که تحلیل کردند این را قبول کردند که اگرچه این طرح به بهانه جلوگیری از پیشروی کمونیسم در آسیا عملیاتی شد اما آن چیزی که در ایران اتفاق افتاد عموماً تحت عنوان تقسیم اراضی

اتفاق افتاد نه اصلاحات ارضی و تفاوتشان را هم من خدمت شما عرض کردم.

تنها زمزمه مخالفتی که با طرح تقسیم اراضی بود ظاهراً مخالفت آیت‌الله بروجردی در مرحله ابتدایی این طرح در سال ۱۳۳۸ است. شاید تنها دلیلی که می‌خواهند روحانیت را مخالف این طرح و همراه با ملاکین معرفی کنند همین مخالفت‌های آقای بروجردی بود که با اجرا شدن این طرح مخالفت کرده بود که این مخالفت دلایل خودش را دارد. ببینیم چرا آقای بروجردی مخالفت کرد. دلیلش چه بوده است؟ خوب بعدها دوباره وقتی این طرح مطرح شد قرار شد امینی مجری‌اش بشود. امینی، وزیر کشاورزی خودش را مأمور انجام این کار می‌کند. نطق‌های حسن ارسنجانی را نمی‌دانم در این حوزه خوانده‌اید یا نه. بعدها که این طرح بدون حسن ارسنجانی اجرا شد یکی از بزرگ‌ترین منتقدهای اجرایی این طرح بود. او می‌گفت ما قرار بود اصلاحات ارضی کنیم، قرار نبود تقسیم اراضی کنیم؛ این تقسیم اراضی اصلاً کشاورزی را نابود کرده است. در اینکه این طرح امریکایی است هیچ تردیدی نیست. هیچ کسی در تاریخ به آن شک نکرد. آن چیزی که الان برای ما مطرح است این است که چرا امام در رابطه با اصلاحات ارضی سکوت کرد؟ آیا امام موافق بود یا مخالف بود؟ اگر مخالف بود چرا سکوت کرد و درباره این بحث نظر نداد؟ اگر موافق بود این ادعا چیست که بعضی‌ها پخش کردند که اصلاً عده‌ای از ملاکین به کمک روحانیت با این طرح مخالفت کردند؟ تنها نشانی که ما در تاریخ داریم که کسی با طرح اصلاحات ارضی در روحانیت به طور علنی مخالفت کرده باشد فقط مرحوم آقای بروجردی است آن هم در سال ۱۳۳۸. ما هیچ سند دیگری نداریم که روحانی خاصی به شکل سازماندهی شده با وجهه عمومی‌ای که دارد با این موضوع مخالفت کرده باشد. این همیشه برای خود من هم سؤال بود. مخصوصاً آن زمانی که جناب‌عالی آن اسناد مربوط به اصلاحات ارضی را جمع کرده بودید و به شکل یک کتاب مستقل هم درآوردید برای خود من سؤال بود که در یک جاهایی از حضرت امام اشاره‌ای می‌دیدیم که می‌فرمود این طرح، طرح خوبی است، منظورش طرح اصلاحات ارضی است نه تقسیم اراضی. فرموده بودند طرح اصلاحات ارضی طرح بسیار خوبی است اما شاه، کننده این کار نیست و با این کار کشور

ایران را نابود می‌کند (نزدیک به این مضامین). بعدها عده‌ای تحلیل کردند که چگونه اصلاحات ارضی (تقسیم اراضی) اقتصاد معیشتی ایران را نابود کرد. برای هر دهقان طوری زمین را تقسیم اراضی کردند که این حداقل معیشت را برای یک خانواده مثلاً چهارنفره تأمین نمی‌کرد؛ بعد از یک مدتی آن دهقان مجبور بود دست از سر این زمین بردارد و آن را به همان تعاونی‌های کشاورزی که ارباب‌ها در آن سهم عمده داشتند بدهد. حالا اینها داستان‌هایی است که به اندازه کافی در تاریخ ایران تحلیل شده است. شما از جنبه تاریخی یک مقدار بحث بفرمایید.

دکتر حقانی: من یک نکته را ابتدا بگویم اساساً اعتقادی به این ندارم که غربی‌ها در ایران در هیچ دوره‌ای درصدد انجام اصلاحات به معنی واقعی کلمه بودند چه برسد به اصلاحات ارضی.

دکتر نامدار: تقسیم اراضی اصلاحات ارضی نیست.

دکتر حقانی: حالا آن هم یک بحثی دارد. من چند نکته به نظرم می‌رسد که خدمتتان خواهم گفت. ببینید ۱۵۰ سال در ایران شعار دادند که می‌خواهند به دروازه‌های سعادت و تمدن برسند، غربی بشوند از فرق سر تا ناخن پا فرنگی بشوید و ... اینها هم همین‌طور به ما می‌گفتند. بالاخره ما به کجا رسیدیم؟ عمده کارهایی که اینها کردند با حمایت نیم‌بند انگلیسی‌ها (از مشروطه بگیرد تا بقیه کارهایشان) فقط ساختار شکنی و تخریب ساختارهای موجود است. حالا احتمال دارد ساختار موجود ما ایراداتی داشته باشد که دارد ولی در مقابل حرکتی که شما می‌خواهید برای بهسازی و بازسازی یک‌دفعه انجام دهید و وارد می‌شوید و یک طرحی پیشنهاد می‌دهید که آن طرح همه‌چیز کشور را به هم می‌ریزد... آن‌گاه چه خواهد شد؟ ببینید ما در مشروطه داشتیم می‌رفتیم که عدالتخانه ایجاد کنیم. به شکل طبیعی، معنی عدالتخانه را همه می‌فهمند، بندهایش مشخص است، تفاسیر چندپهلوی از آن نمی‌شود لیکن از عدالتخانه بحث مشروطه درآمد، یکی قانون اساسی انگلیس را ملاک قرار می‌داد، یکی قانون اساسی بلژیک را ملاک قرار می‌داد، یکی می‌گفت نه قانون اساسی ما قرآن است و ده‌ها مسئله‌ای که شما

می‌بینید در آن دوره پیش آمد. نظر من این است که ما در آستانه مشروطه می‌خواستیم یک تجربه بومی کسب کنیم که نگذاشتند. آخوند خراسانی می‌گوید از ۱۳۱۷ نسبت به مسائل ایران نگران شدیم. نگرانی وجود داشت ولی تشدید شد. ۱۳۱۷ مقطعی است که انجمن اخوت در ایران فعالیت می‌کند؛ هم فعالیت درویشی دارد، هم فعالیت ماسونی دارد. انواع و اقسام گروه‌ها فعال‌اند. حاج آقا اشاره کردند که هر عالمی را که مبارزه ضداستعماری داشته است یک طور خراب می‌کنند. اوج این مسئله ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ است. بعدش هم ادامه دارد ولی اوجش این زمان است. از چه کسی انتقام می‌گیرند؟ از میرزا حسن آشتیانی انتقام می‌گیرند، از مرحوم شیخ فضل‌الله نوری انتقام می‌گیرند، از آخوند خراسانی انتقام می‌گیرند. نمی‌دانم مرحوم مامقانی یا شریانی است که نامه می‌نویسند می‌گویند در ایران چه شده؟ مگر ایرانی‌ها تغییر مذهب داده‌اند که این همه دارد به دین و علمای دین در ایران حمله می‌شود؟ اینها احساس خطر کردند بعد هم می‌بینند این ساختار موجود یعنی ساختار رژیم قاجار نمی‌تواند از پس این همه مشکل و معضل برآید. هم از شرایط بین‌المللی درکی ندارد و هم افراد تا بن دندان نفوذ کرده‌اند.

دکتر نامدار: نظام قاجار را همان روشنفکرها اداره می‌کردند.

دکتر حقانی: بله؛ منتها بحث من این است که قاجاریه توان اداره این ماجرا را ندارد و علما این را فهمیدند و اتفاقاً برای همین است که علی اصغرخان اتابک، صدراعظم مشروطه را تکفیر می‌کنند و می‌گویند آقا این را بیرون بیندازید. می‌روند به دنبال کسی می‌گردند که حداقل به بیگانه وابستگی نداشته باشد؛ یک مقدار عرق ملی داشته باشد. دنبال یک چنین گزینه‌هایی می‌گردند. حالا نمی‌خواهم از بحث منحرف بشویم. به همان بحث اصلاحات ارضی برگردیم. منتها نباید فراموش کرد که هر وقت ما خواستیم یک تحول بزرگ را تجربه کنیم اینها به اسم اصلاحات یا به هر اسمی وارد شدند و مسیر را تغییر دادند. مشروطه هم همین‌طور با کودتای رضاخانی از دست ملت ایران گرفته شد. ما اگر دقت بکنیم در مواضعی که شهید مدرس دارد، می‌بینیم وقتی افرادی نظیر اینها به نحوی دنبال اعاده مشروطیت هستند (حالا منظور من این نیست که بخواهیم نظام سلطنتی را تعظیم بکنیم اینها نگاهشان این‌طوری نیست واقعاً نه دنبال

براندازی سلطنت هستند نه به دنبال تقدیس و تکریم پادشاه و سلطنت) اینها می‌خواهند قاعده‌ای را که قدرت را محدود می‌کند و رضاخان دارد آن را از بین می‌برد دوباره احیا بکنند؛ یعنی ما خودمان در آستانه یک تصمیم‌گیری هستیم و رضاخان به ما تحمیل می‌شود. به نظرم این چیزی هم که امریکایی‌ها در ۱۳۳۹ و بعد در دهه ۴۰ و بعد هم در دهه ۵۰ دنبال می‌کردند همین بود؛ یعنی می‌دیدند که ایران در آستانه یک تحول قرار دارد و اگر ما خودمان این تغییرات را در ایران ایجاد نکنیم احتمال دارد این جریان بیاید و غلبه کند. این نگاه کلی من به این‌گونه طرح‌هاست. بنابراین اینها هر کاری کردند جنبه ضد اصلاحات دارد و جنبه اصلاحاتی ندارد. یک بحثی در اصلاحات ارضی مطرح است که به نظر من امام هوشمندانه با این ماجرا برخورد کرد. ما بالاخره در اسلام یک اصلی داریم به نام اصل مالکیت؛ این را نمی‌توانیم رد بکنیم. اگر کسی از راه مشروع مالک یک چیزی شده باشد اسلام این را به رسمیت می‌شناسد. در آن ماجرا بین این مسئله قرار گرفتند که آیا باید چشم را در مقابل ظلم خوانین یا بعضی از مالکین بست یا روی اصل مالکیت؟ بالاخره می‌بینید ما نمی‌توانیم هر دوی اینها را انکار کنیم. ما فئودال و فئودالیسم نداشتیم؛ هر کسی هم می‌گوید داشته‌ایم درک درستی از جامعه ایران ندارد. ولی بعضی از مالکین ما ظالم بودند همه مالکین که ظالم نبودند. اتفاقاً بعضی از مالکین آدم‌هایی بودند که در راستای رشد اقتصاد ملی در ایران فعالیت می‌کردند. شما چطور با این برخورد می‌کنید؟ اگر بیاوید از این طرح حمایت بکنید، آن بحث طرح تقسیم اراضی، مسئله مالکیت را زیر سؤال می‌برید، اگر نکنید هم متهم می‌شوید به اینکه با خوانین همدستی دارید و از آنها پول می‌گیرید و متهم می‌شوید به اینکه در مظالم آنها شریک هستید چون آنها بالاخره حرفشان چنین مضامینی داشت. به نظرم امام از کنار این ماجرا هوشمندانه عبور می‌کنند. علتش این است که واقعاً به اصلاحات واقعی در سیستم شاهنشاهی اعتقاد داشتند یعنی مایل بودند که ظلم و ستمی وجود نداشته باشد. اما آیا مبارزه با این ظلم و ستم لزوماً با تقسیم زمین‌ها برطرف می‌شد؟ اجرای تقسیم اراضی نشان داد که داستان، الغای رژیم ارباب و رعیتی نبود. واقعاً چنین نگاهی حداقل در آن دوران وجود نداشت. مشخص بود با تقسیم زمین‌ها، ظلم

و ستم به زارعان برطرف نمی‌شود. امام قائل به این بود که بعضی از این خوانین ظالم‌اند و اتفاقاً در ظلمشان، دولتی‌ها و مأموران شاه هم شریک‌اند. خان‌ها در روستا با چه نیرویی کارشان را پیش می‌بردند؟ با اسلحه ژاندارم شاه پیش می‌بردند. ژاندارم کارش را با چه کسی پیش می‌برد؟ با وکیل آن شهر و نماینده آن شهر؛ دست همه آنها در دست حکومت است و حکومت دارد این مسائل را خودش پیش می‌برد اساساً خود پهلوی‌ها بزرگ‌ترین زمیندارهای ایران بودند؛ ما زمینداری نظیر شاه در ایران سراغ نداریم اصلاً کسی در ایران نیست که به اندازه شاه زمین داشته باشد...

دکتر نامدار: شاه می‌گوید اولین تقسیم اراضی را من کردم؛ من در مرحله اول بیش از هزار هکتار از اراضی پدرم را تقسیم کردم.

دکتر حقانی: آن هم زمین‌های بنجل و غیر بنجل پدرش بود و در مقابل آن پول کلان گرفت. در قالب اعتبارهای بانکی از محل طرح اصلاحات ارضی پول آنها را گرفتند. بحث من این است که اصلاح ارضی، با تقسیم زمین و نفی مالکیت دو مطلب است و رخ نخواهد داد و برای همین امام با این پدیده، هوشمندانه برخورد کردند. یک بحث دیگر این است که واقعاً ما در ایران چند بزرگ‌مالک داریم؟ اصلاً سیستم ایران، سیستم مالکیت‌های بزرگ است؟ زمین‌ها در ایران چطوری بوده است؟ شما اگر نگاه بکنید عمده‌اش نوعی خرده‌مالکی است نه عمده‌مالکی.

دکتر نامدار: عمده‌مالکی دست خود دولت است. دولت، موقوفات، خالصه‌جات دولتی که اراضی بزرگ هستند و... را در دست دارد.

دکتر حقانی: بله؛ بقیه خرده‌مالک هستند. اصلاً در ایران عمده‌مالکی به آن معنا نداریم. اینها به دنبال اصلاح نبودند. امریکایی‌ها اساساً نمی‌خواستند شرایط ایران را کاملاً تغییر بدهند؛ می‌خواستند به قول شما اقتصاد نیمه‌معیشتی را هم از ما بگیرند و ما را به یک زائده تبدیل کنند که یک تولیدکننده مواد خام کارخانه اینها باشیم، کارگر مفت صنایع مونتاژ اینها تأمین بشود، نیروی کار ارزان آنها را تأمین کنیم و بازار مصرف محصولات شویم. آرام آرام ما بشویم یک زائده‌ای که فقط مصرف‌کننده است؛ یعنی آنها در مصرف با ما مشکل ندارند. شما الان نگاه

کنید مثلاً در حوزه مصرف، لوکس‌ترین کالاها وارد ایران می‌شود زمان شاه هم می‌شد؛ در این موضوع با ما مشکلی ندارند، تحریم هم نمی‌کنند، اما وقتی می‌خواهیم به سراغ یک تکنولوژی برویم آنجا اصلاً محدوده ممنوع است. در آن ماجرای اصلاحات ارضی اینها قصدشان به هم زدن این ساختار است. ضمن اینکه عرض کردم دو، سه مسئله را هم نادیده می‌گیرند. بالاخره اینجا بحث مالکیت چه می‌شود؟ این را باید تکلیفش را روشن بکنیم. به هم زدن آن ساختار، فروش اجباری زمین‌های بی‌باروبر خودشان به کشاورزها و عدم اجرای طرح اصلاحات ارضی و تبدیل آن به تقسیم اراضی. شما حرف‌های بعضی از کسانی را که متصدی همین اصلاحات ارضی هستند بشنوید؛ آقای سالور که ما با او مصاحبه کردیم می‌گوید این طرح بخش‌های دیگری هم داشت که اجرا نشد. حالا شما زمین‌ها را تقسیم کردید، دست مالک را هم که تأمین‌کننده بذر، مسائل مالی، کود، سم و... است قطع کردید. کارگر بیچاره و آن کشاورز را گذاشتید سر این زمین، زمینی که نه از عهده اداره‌اش بر می‌آید، نه می‌تواند آبرسانی آن را کامل بکند، نه می‌تواند بذرش را بخرد و نه می‌تواند کود و آب و سایر هزینه‌های آن را تأمین کند. چه اتفاقی می‌افتد؟ نهایتاً زمین را رها می‌کنند و می‌آیند در شهرهای بزرگ ما حاشیه‌نشین می‌شوند.

دکتر نامدار: مکملش قانون تعاونی زراعی بود که تشکیل ندادند و همین ارسنجانی ادعا می‌کند من آدمی از همین نیم‌بندهایی که تشکیل داده بودم یک سمینار درست کردم، یک نشست در تهران گذاشتم. شاه اعصابش به هم ریخت که همین فردا ممکن است علیه خودش از این نشست استفاده بکنم و (اینها نوشته‌های آقای ارسنجانی است) از دست من عیبانی شد که چرا از طریق افراد عضو تعاونی‌ها در تهران این همایش عظیم را برگزار کردی؟ برای همین من را عزل کردند.

دکتر حقانی: اصلاً قرار نیست در ایران از قالب تقسیم اراضی تحولی ایجاد بشود، کشاورزی شکوفا و مکانیزه بشود! در این زمینه فقط باید این ساختار باید به هم بخورد و به نظر من اینها موفق شدند.

دکتر روحانی: ابتدا باید عرض کنم علت مخالفت آقای بروجردی با برنامه اصلاحات اراضی یا تقسیم اراضی - همچنان که آقای حقانی اشاره کردند - اصل مالکیت بود؛ ایشان چند دغدغه داشتند. امام هم در این مسئله (خودشان برای من تعریف کردند) کاملاً نقش داشتند. اولین دغدغه ایشان اصل مالکیت بود مخصوصاً چون جریان حزب توده در ایران قوی بود و این مسئله تقسیم اراضی که در سال ۱۳۳۸ مطرح شد اصل مالکیت را زیر سؤال می‌برد، از این‌رو آقای بروجردی با آن برخورد کرد. دکتر اقبال آمده بود به آقای بروجردی گفته بود که خیلی از این زمین‌ها را به زور گرفتند و آقای بروجردی جواب دادند که خوب دزد را بگیرد چرا می‌خواهید همه را به یک چوب برانید. دومین نکته‌ای که درباره آن نگران بودند این بود که رژیم شاه با این کار در مراحل بعدی، برای از بین بردن قوانین اسلام گام دیگری بردارد. امام خودش فرمود من از طرف آقای بروجردی با دکتر اقبال صحبت کردم و به او گفتم که ما به شما اجازه نمی‌دهیم این کار را بکنید برای اینکه این کار افتتاحیه‌ای خواهد بود در جهت دست‌درازی به قوانین اسلام. سومین نکته‌ای که در ذهن آقای بروجردی بود این بود که رژیم شاه اصولاً و شرعاً حق ندارد چنین کاری بکند.

دکتر حقانی: در ید فقیه است که می‌تواند این حکم را صادر کند.

دکتر روحانی: حکومت غاصب حتی اگر مسجد بسازد، حتی اگر قرآن چاپ کند، اینها نامشروع است و جالب این است که از نظر فقهای ما اگر کسی زمینتان یا کلاهتان را دزدید یا از خانه‌تان دزدی کرد و شما رفتید از یک حکومت ظالم استمداد کردید و آن حکومت آمد زمین شما را از متجاوزان گرفت و به شما برگرداند این زمین و متاع آلوده شده است، شما نمی‌توانید از آن استفاده بکنید. در زمان شاه اگر چنین اتفاقی می‌افتاد بعداً مردم می‌رفتند و برای تصرف در آنچه از طریق حاکم ظالم پس گرفته بودند از حاکم شرع اجازه می‌گرفتند. خوب وقتی یک حکومت غاصب حتی اگر مال شما را، که دزد برده است بیاید پس بگیرد آن مال، نامشروع می‌شود دیگر حساب کنید اینها بیایند کاری انجام بدهند؛ این مسائلی بود که آقای بروجردی با آنها درگیر بود. وقتی جریان تقسیم اراضی پیش آمد امام نیز به همین عللی

که ذکر شد با آن مخالف بود، علاوه بر این امام چنان‌که در سخنرانی و موضع‌گیری خود در سال ۱۳۴۱ بیان کرد، به خوبی می‌دانست که هدف امریکا از رفرمی که زیر عنوان «اصلاحات» به شاه تحمیل کرد وابسته کردن هرچه بیشتر ملت ایران به امریکا و فلج کردن کشاورزی ایران بود، با وجود این امام به مبارزه با آن برخاستند چون می‌فرمودند مبارزه به نفع خود شاه است. مسئله اصلاحات ارضی، تحمیل امریکا بود و شاه خودش نمی‌خواست این طرح اجرا شود چون ملاکین، ستون فقرات نظام شاه بودند. امیراسدالله علم در بیرجند خودش از ملاکین معروف بود، چاقو دسته‌اش را نمی‌برد. اینها نمی‌خواستند این کار بشود و منتظر بودند از طرف علما مخالفت بشود تا به امریکا بگویند ما نمی‌توانیم انجام بدهیم چون علما مخالفت می‌کنند چنان‌که این مسئله را در سال ۱۳۳۸ عنوان کردند، آقای بروجردی مخالفت کرد و اینها سریع از زیرش در رفتند. بنابراین امام به خاطر اینکه در این جریان، شاه را از مخصصه‌ای که به آن دچار شده بود رهایی نبخشد به مبارزه با آن برخاست. من در جلد اول کتاب نهضت امام آورده‌ام که امام فرمود اگر این برنامه به نفع دهقانان نیست و نخواهد بود به نفع رژیم شاه هم نیست و اینها به چالش کشیده می‌شوند؛ امام به این علل علیه رفرم ارضی شاه به مبارزه برخاست اما ایشان دستخطی دارند که خیلی جالب است؛ از ایشان در همان سال ۱۳۴۰ سؤال کرده بودند که نظرتان در مورد اصلاحات ارضی چیست؟ ایشان گفتند هر گونه زمینی که ملاکین حق فقرا را نداده باشند، به زور گرفته باشند و یا اینکه چیزهایی مثل زکات را نپرداخته باشند، نماز در آنجا باطل است، نمی‌توانند استفاده بکنند و نامشروع است. از آن طرف هم اگر زمینی که حکومت از ملاکینش بگیرد و به دهقان بدهد این هم نامشروع است و استفاده از آن اشکال دارد و نماز در آن جایز نیست. فتوایی که امام دادند به گونه‌ای بود که هیچ‌کس آن را چاپ نکرد، نه خوانین، نه ملاکین، نه هیچ‌کس دیگر. این مسئله در تاریخ مسکوت ماند و در جایی پیدا نمی‌شود. اخیراً من آن را پیدا کردم و جالب هم است...

دکتر حقانی: این همین هوشمندی‌ای است که عرض کردم.

دکتر روحانی: امام به گونه‌ای پاسخ داده‌اند که ملاکین نمی‌توانند از آن استفاده بکنند.

هواداران تقسیم اراضی شاهانه هم نتوانستند از آن بهره‌برداری بکنند، این موضوع را همین طور مسکوت گذاشتند. همان‌طور که آقای دکتر حقانی اشاره کردند امریکا نمی‌خواست واقعاً در این مملکت اصلاحاتی صورت بگیرد هدفشان از این کار در گام نخست فلج کردن کشاورزی ما بود که عجیب است امام در همان سال ۱۳۴۱ در چند سخنرانی می‌گوید امریکا می‌خواهد کاری بکند که ما برای نان شب محتاج آنها باشیم، نفت ما را ببرند و گندم سیاه را که می‌ریختند در دریا و قابل استفاده نبود به ما بفروشند الان نفت ما را می‌برند و در مقابل به ما این گندم را می‌دهند بعد می‌فرمایند یک استان ایران مانند سیستان و بلوچستان غله کشور را تأمین می‌کرد.

دکتر حقانی: انبار غله ایران بود.

دکتر روحانی: این نعمت و این موهبت را اصلاحات ارضی شاه از ما سلب کرد. خوب اینها کاملاً مشخص بود که یک برنامه فرمالیته است. اگر شما دقت کنید کاری که انجام دادند حتی آن تقسیم اراضی به صورت واقعاً درستی انجام نگرفت؛ اولاً آمدند استثنائاتی قائل شدند و گفتند تمام زمین‌هایی که به صورت مکانیزه کشت و زرع می‌شود استثنا و ...

دکتر نامدار: که معلوم است این زمین‌ها متعلق به چه کسانی است!

دکتر روحانی: زمین‌هایی را که در آن باغ بود یا در آن ساخت‌وساز شده بود استثنا کردند و به هر مالکی نیز اجازه دادند یک ۶دانگ را نیز برای خود حفظ کند. بعد آمدند زمین‌های بایر را به طور رایگان به دست دهقان ندادند. از مالک با پول مردم یکجا خریدند و یکجا پولش را دادند و با اقساط ۱۵ساله به دهقان فروختند. از آن طرف مالک، آن پولی را که از فروش زمین‌های بی‌مصرف خود گرفت در تعاونی‌های زراعی و در کارخانه‌های مونتاژ، سرمایه‌گذاری کرد و کلی به نفع امریکا و خاندان سلطنتی و مأموران درجه اول حکومتی شد که خود، سهامداران این تعاونی‌ها و کارخانه‌های بنجل بودند.

دکتر نامدار: به هر خانوار ۵ هزار متر دادند. باید در گیلان به هر خانواده ۷ هزار متر می‌دادند برای اینکه بتواند معیشت خود را تأمین کند چون برنج زیر ۵ هزار متر جواب نمی‌داد.

۵ هزار متر دادند بعد از مدتی آنها زمین را رها کردند چون نمی‌توانستند کاری بکنند؛ هزینه تولیدش بالا بود و درآمدها کفاف هزینه تولید را نمی‌داد.

دکتر روحانی: کشاورزی که تا دیروز بالاخره یک لقمه نانی می‌خورد، بذری از مالک می‌گرفت و با تراکتور یا وسیله دیگری که مالک در اختیارش قرار می‌داد زمین‌ها را شخم می‌زد وقتی آمدند این زمین را در اختیارش قرار دادند، نه بذر داشت، نه امکان کشت و زرع داشت، نه آب داشت، هر ماه هم به جای ملاکین دیروز، ژاندارم بالای سرشان بود که قسط ماهانه را بگیرد و لذا بعد از مدتی از گرسنگی و بدبختی دست زن و بچه‌هایشان را گرفتند، از روستاها کوچ کردند، به شهرها روی آوردند و حلبی‌آبادنشین شدند و کپرنشینی در کنار شهر گسترش پیدا کرد. پس بنابراین نکته اینجا است آیا به منافع ملاکین آسیبی رسیده بود که اینها بیایند به کسی پولی بدهند و کسی را تحریک کنند برنامه‌ای را راه بیندازد؟ این برنامه‌شان بود. دولت با قانون به اصطلاح اصلاحات ارضی آن زمین‌های ارزشمندی را که در اختیار ملاکین بود استثنا کرد. از آن طرف زمین‌های بایری را هم که گرفت از ملاکین، یکجا خرید و پولش را داد تازه کلی پول گیر ملاکین آمد. ملاکین چه زیانی دیده بودند که بیایند پول بدهند تا روحانیت از آنها حمایت کند؟

دکتر نامدار: ملاکین مال کجا بودند؟ هم‌سفره حکومت بودند. آمارهای رسمی نشان می‌دهد که پس از اجرای طرح تقسیم اراضی، از درآمد نفت برای وارد کردن مواد غذایی استفاده می‌شد. در ظرف ۵ سال بعد از اجرای تقسیم اراضی ۲۴۵ میلیارد ریال از درآمدهای نفتی صرف واردات مواد غذایی شد و برآورد گردید که این مبلغ تا سال ۱۳۵۶ ده برابر شود.

دکتر روحانی: تازه کسانی که از این واردات سود می‌بردند و به طور کلی سودبرندگان اصلی طرح تقسیم اراضی، همه در خدمت خود رژیم و وابستگان به خانواده سلطنتی و دولت بودند. حساب بعضی خرده‌مالکینی را که با رژیم سر ناسازگاری داشتند و تسلیم نبودند رسیدند. بنابراین در اینجا ضروری برای ملاکین پیش نیامده بود که حالا پولی بدهند و کسی را تحریک بکنند و از آن طرف هم اگر قرار بود امام از ملاکین پول بگیرد خود شاه حاضر بود

بیشتر از آنها به امام و دیگر علما پول بدهد تا فقط سکوت کنند و حرفی نزنند. دیگر نیازی نبود که بیایند از ملاکین پول بگیرند. خود رژیم شاه حاضر بود ۱۰ برابر آن پول را بدهد تا اینها در خدمت رژیم قرار بگیرند و نیازی نبود آنها خود را به خطر بیندازند.

دکتر حقانی: البته این به عدم درک قوانین و ضوابط دینی و تحلیل غلطی که هم مارکسیست‌ها و هم التقاطی‌ها در این زمینه‌ها دارند هم برمی‌گردد. ببینید مثلاً یک کسی بیاید حقوق شرعی خودش را مثلاً خمس خودش را پرداخت بکند بعد این تعبیر می‌شود به اینکه بین علما، تجار و بازرگانان از اول هم پیوند بوده است؛ این پول می‌داده و آن هم توجیه می‌کرده است. این نشان‌دهنده عدم درک به اصطلاح قوانین دینی و مناسباتی است که در ایران حاکم است. در ماجرای تنباکو اینها خواستند همین حرف را بزنند ولی یک تاجری را می‌آوردند که می‌گفت آقا در معامله با امام زمان با آن حکمی که میرزای شیرازی داده انبار تنباکوی خودم را آتش زدم. تاجر دنبال این است که یک ریال به دارایی‌های خودش اضافه کند و یک پولی اضافه کند یا آن مالکی که با شاه درگیر می‌شود تمام فکرش این است که زمینش را اضافه بکند، برای دنیایشان است؛ پس این چه انگیزه‌ای است که آن تاجر تنباکو را وادار می‌کند انبارش را آتش بزند؟ اینها مسائلی است که متأسفانه مارکسیست‌ها نمی‌فهمند. تاریخ‌نگاری ما متأسفانه یا چپ است یا لیبرال. در دوران پهلوی تاریخ‌نگاری ما تحت تأثیر این دو جریان است. نگاه این دو جریان به مقولات دینی بسیار سطحی است...

دکتر روحانی: بله؛ اکنون نیز متأسفانه غالب تاریخ‌نگاران کشور ما تحت تأثیر سبک و سیاق تاریخ‌نگاری فراماسون‌ها و مارکسیست‌ها هستند. نکته دیگر اینکه وقتی ما به دفاتر مالی علما در حوزه‌ها مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که کمتر مالک بزرگی با حوزه علمیه در ارتباط بوده یا اهل وجوهات بوده؛ اتفاقاً آنهایی که می‌آمدند به حوزه‌ها کمک می‌کردند پول می‌دادند اینها خرده‌دهقانان و کشاورزانی بودند که اگر واقعاً چیزی به نفع آنها بود به نفع حوزه‌های علمیه هم بود. اگر به این موضوع دقیق‌تر نگاه بکنیم تقسیم اراضی و مالک شدن کشاورزان به نفع حوزه و به نفع روحانی بود چون اینها زیاد با حوزه‌ها در ارتباط بودند. ملاکین بزرگ که با

حوزه‌های علمیه کاری نداشتند.

دکتر حقانی: امام به موقعیت آیت‌الله بروجردی و بعضی از علمای بزرگ اشاره می‌کنند که اگر مثلاً ما دنبال مال‌اندوزی و دنیاطلبی باشیم این وضعیت آیت‌الله بروجردی نمی‌شود که بعد از فوتش این‌قدر بدهی داشته باشد. ببینید همین عدم درک است که باعث عدم فهم رفتار اجتماعی می‌شود. طرف دارد حقوق شرعی‌اش را پرداخت می‌کند و کسی که این پول را می‌گیرد انصافاً بار مسئولیتش به مراتب سنگین‌تر از آن کسی است که دارد پرداخت می‌کند و این وجوه باید در مواردی مصرف بشود که عمدتاً موارد شخصی نیست. راجع به خود حضرت امام می‌گوییم؛ از یکی از آقایان شنیدیم که می‌گفت مرحوم حاج آقا مصطفی عبا‌ی خیلی مناسبی نداشت بعد به امام گفتیم شما بالاخره مرجع تقلید هستید و می‌توانید یک عبا برای ایشان تهیه کنید. خیلی تلاش کردیم که امام رضایت بدهد که ما مثلاً از محل وجوهات، عبا‌یی بخریم و به حاج آقا مصطفی بدهیم چون آن عبا در شأن ایشان نبود اما امام به هیچ‌وجه زیر بار نرفت.

دکتر روحانی: در همان نامه‌ای که حاج آقا مصطفی هنگامی که به ترکیه تبعید شده بود به مادرش می‌نویسد می‌گوید فلان مبلغ به داروخانه پاستور بدهکارم، فلان مبلغ به حمام (یعنی حتی پول حمام نداشته و بدهکار می‌شده است) فلان مبلغ به بقال سر کوچه بدهکارم، یعنی آن زمان با وجود اینکه امام در اوج قدرت و مبارزه بود و پول زیادی در دستش بود حاج آقا مصطفی این وضع را داشت که به حمامی، داروخانه و بقال سرکوچه بدهکار بود و مجبور می‌شد به مادرش نامه بنویسد که این بدهی‌های او را بدهند.

نکته دیگری که درباره اتهامات شاه به امام درخور توجه است این است که یک جا ادعا می‌کند که خمینی از جمال عبدالناصر پول گرفته است تا علیه کشورش بلوا به راه بیندازد! در جای دیگری می‌گوید خمینی با پول ملاکین بلوا به پا کرده است. در جای دیگری ادعا می‌کند که این حزب توده و عمال شوروی بودند که مقام او را به عرش رسانیدند و در جای دیگری می‌گوید تیمور بختیار در پشت حرکت خمینی بوده است؛ این‌گونه پیرایه‌تراشی‌ها و

یاوه‌گویی‌ها نشان از استیصال شاه در برابر امام و احساس خطر او از قیام مقدس ۱۵ خرداد دارد. شاه با این اتهامات تلاش داشت آن قیام را در هم بشکند و از پیامدهای انقلاب‌آفرین آن پیشگیری کند، لیکن دیدیم که آن طرفندهای شاهانه سست‌تر از آن بود که بتواند موج بیداری را که قیام ۱۵ خرداد آفرید از میان ببرد. قیام ۱۵ خرداد شالوده انقلاب اسلامی را ریخت و خون شهدای ۱۵ خرداد در ۲۲ بهمن ۵۷ به بار نشست و پیروزی انقلاب اسلامی را به‌همراه آورد.

دکتر نامدار: خسته نباشید! پیرامون ۱۵ خرداد، مسائل خیلی زیاد است. بزرگواری فرمودید که وقت خودتان را در اختیار فصلنامه پانزده خرداد قرار دادید. این جلسه به پایان رسید. امیدوارم توفیقی حاصل بشود تا در نشست دیگری باز هم بعضی از نکات ناگفته تاریخ ایران، که سؤالات زیادی پیرامون آنها وجود دارد، مورد ارزیابی قرار گیرد.

حساسیت‌های غرب به گستره نفوذ انقلاب اسلامی

جستارهایی پیرامون پروژه «اسلام‌هراسی» و «ایران‌هراسی»

غربی‌ها علیه انقلاب اسلامی

حمید حاذق‌نیکرو*

◆ مقدمه

رخداد کم‌نظیر انقلاب اسلامی ایران در جهان دین‌گریز و دین‌ستیز قرن بیستم، نشانه بحرانی جدی در جریان غالب سکولاریزه نمودن حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها به‌شمار می‌رود. هر چند فوری‌ترین اثر پیروزی انقلاب اسلامی تغییر نظام سیاسی بود اما روشن است که بدون پایه‌ها و مبانی فکری متقن و استوار، وقوع چنین تحول عظیمی ناممکن بود؛ به عبارت دیگر،

* دانشجوی دکتری اطلاعات راهبردی فرهنگی

«انقلاب فکری» مقدمه و زیربنای قیام ملت ایران علیه نظام استبداد شاهنشاهی است. بنابراین بدیهی بود که پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی نیز این تحول فکری رو به گسترش باشد و بستر رشد و شکوفایی هرچه بیشتر را طلب نماید.

انقلاب اسلامی در دهه‌های پایانی قرن بیستم، قرنی که از آن به عصر پایان ایدئولوژی‌ها و پایان تاریخ تعبیر می‌شد، بسان موجی خروشان بر اندیشه‌ها و نظریه‌های مادی‌گرایانه غربی و شرقی فرود آمد و بساطی نو در افکند. این انقلاب برخلاف دیگر انقلاب‌های مدرن، از رویکردی دینی و معنوی برخوردار بود؛ از اساس، نگرش دنیامحورانه و مادی‌گرایانه حاکم بر نظام تعامل جهانی را به چالش کشانید و موجی از امید و شور در میان ملل محروم جهان و جوامع اسلامی به وجود آورد لذا از همان ابتدا با مخالفت‌ها، کارشکنی‌ها، فضا سازی‌ها و فشارهای سیاسی، تبلیغاتی، نظامی، فرهنگی و اقتصادی قدرت‌های سلطه‌جو به خصوص دولت فزون طلب امریکا و رسانه‌های صهیونیستی جهان مواجه گردید. لیکن به رغم این اقدامات و فشارها امروز پس از سه دهه از تحقق این معجزه قرن بیستم شاهد به بار نشستن ثمرات سیاسی و فرهنگی آن در اقصی نقاط جهان در قالب راهپیمایی‌ها و ابراز انزجار از اقدامات یکجانبه و استکباری امریکا و حمایت فراگیر از ملت مظلوم فلسطین در مبارزه با رژیم اشغالگر صهیونیستی و افزایش روند بیداری اسلامی در قالب تجدید حیات اسلام در جهان اسلام هستیم.

انقلاب اسلامی ایران نقطه عطفی در تاریخ ایران، اسلام و جهان بوده است و رخدادی زلزله خیز و موج افکن در دهه های پایانی قرن بیستم محسوب می‌شود که بسیاری از رخدادهای جهان جدید را موجب شده است. این انقلاب در یک فرآیند تاریخی به تدریج نضج گرفت و بارور گردید.

اکنون پروژه «اسلام‌هراسی» شایع‌ترین اقدام غربی‌ها برای مقابله با گستره نفوذ انقلاب اسلامی در جهان است که تلاش می‌کنیم در این مقاله به بخش‌هایی از این پروژه بپردازیم.

◆ حساسیت‌های غرب و گستره نفوذ انقلاب اسلامی

پیروزی انقلاب اسلامی ایران در داخل و خارج از کشور، ناظران جهانی را با پدیده‌ای نو در گستره فرهنگی و سیاسی جهان مواجه نمود. این پدیده بنا به ماهیت، اهداف و فطرت خود در هیچ‌یک از معیارهای فرهنگی و سیاسی جهان نمی‌گنجد؛ از این‌رو، شناخت عمیق و همه‌جانبه از راهبرد ها، ابعاد، عرصه، وجوه، ایدئولوژی، انعکاس، دستاوردهای سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و ویژگی‌های رهبری و عناصر موثر و شیوه‌های مبارزاتی در آن، همواره در سه دهه گذشته قابل تامل و توجه بوده است.

این نگرش بیانگر آن است که انقلاب اسلامی به عنوان یکی از مؤثرترین پدیده‌های دهه‌های پایانی قرن بیستم، تأثیرات و بازتاب‌های گسترده‌ای در ایران، منطقه و جهان داشته و از ابعاد و جهات گوناگون مورد توجه و مطالعه صاحب‌نظران، ناظران، سیاستمداران و نظریه‌پردازان ایرانی به ویژه غیرایرانی واقع شده است. به طوری که طی سه دهه گذشته از وقوع انقلاب اسلامی، هزاران کتاب و مقاله تحقیقی و تحلیلی در توصیف، توضیح و تبیین آن به زبان‌های مختلف، به‌ویژه در دانشگاه‌ها و محافل آکادمیک غرب نگاشته شده که نشان از اهمیت و توجه مستمر به این پدیده شگرف و تاریخ‌ساز دارد. برای درک گستره توجه به انقلاب اسلامی، اطلاع از این آثار و محتوای آنها و مطالعه و ترجمه این گفته‌ها و نوشته‌ها، برای ایرانیان که پدیدآورندگان و صاحبان این انقلاب‌اند، ضروری و رهگشاست و در شناخت دقیق‌تر مسیر تکامل انقلاب اسلامی نیکو و مفید خواهد بود. این مطالعات و پژوهش‌ها تنها در یک کشور یا یک مجمع و محفل خاص چهره نبسته، بلکه در مراکز و مؤسسات پژوهشی و دانشگاهی کشورهای اسلامی، اروپایی، امریکایی، آفریقایی و آسیایی صورت گرفته است. پاره‌ای از این پژوهش‌ها از سوی اسلام‌شناسان و ایران‌شناسان علاقه‌مند به ایران نگاشته شده و پاره‌ای نیز از سوی ایرانیان خارج از کشور؛ همچنین شماری از نوشته‌ها از سوی جامعه‌شناسان، محققان دنیای ارتباطات و استادان روابط بین‌الملل، علوم سیاسی، اقتصاد و فرهنگ پدید آمده‌اند.

پرپیادست در میان این افراد عده‌ای به تبیین علمی پدیده انقلاب پرداخته‌اند و گروهی نیز با هدف شناخت برای مواجهه، مبارزه، ارتباط یا اثرگذاری، پژوهش‌هایی را سامان داده‌اند. بسیاری از آثار منتشرشده، با ابتدا بر روش‌های علمی، نظریات جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و ارتباطات، تدوین یافته‌اند و تلاش داشته‌اند تا موضوع و مقوله مشخصی را مورد بررسی قرار دهند؛ پس باید گفت که برخی از این آثار می‌توانند گوشه‌هایی از واقعیت‌های انقلاب اسلامی را بنمایانند.

برای دستیابی بدین هدف، ابتدا نمونه کتاب‌هایی که در خارج از کشور در خصوص انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی و شخصیت، افکار و اندیشه‌های امام‌خمينی منتشر شده بود شناسایی گردید و پس از آن، یک گروه علمی صاحب‌نظر و متخصص در زمینه انقلاب اسلامی از بین ۵۷۰۰ کتاب در دسترس، براساس شاخص‌هایی، کتاب‌های تبلیغی و سطحی و عوامانه را کنار نهاد و از بین آنها ۵۰۰ کتاب به زبان‌های انگلیسی، فرانسه، آلمانی، عربی و ترکی را انتخاب نمود. در مرحله بعد، از بین این کتاب‌ها، کتاب‌هایی انتخاب گردید که در آنها صبغه روش تحقیق علمی رعایت شده بود و مؤلفان بر آن بوده‌اند تا به‌زعم خود، بعدی از ابعاد انقلاب اسلامی را بازگو نمایند.^۱

در یک بررسی اجمالی در منابع موجود و همچنین کنکاش و بررسی موتورهای جست‌وجوی اینترنتی، آمار قابل توجهی در خصوص حوزه‌های نفوذ انقلاب اسلامی و مفاهیم و محورهای مرتبط به آن به‌دست می‌آید؛ بخشی از آن آمار چنین است:

الف. جست‌وجو در منابع فارسی

- صدور انقلاب اسلامی ایران ۳۹۳۰۰۰ رکورد
- صدور انقلاب از نظر امام‌خمينی ۵۴۰۰۰۰ رکورد

۱. جان. ال. اسپوزیتو، *انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن*، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی، یادداشت ناشر، تهران، باز،

- صدور انقلاب اسلامی ایران از دیدگاه امام خمینی ۳۲۰۰۰۰ رکورد
 - حوزه‌های نفوذ انقلاب اسلامی ۶۵۵۰۰ رکورد
 - تأثیر انقلاب اسلامی در مناطق جهان ۵۲۲ رکورد
 - تأثیر انقلاب اسلامی در کشورهای مختلف جهان ۱۰۱۰۰ رکورد
- ب. جست‌وجو در منابع لاتین (بررسی تحقیقات کشورهای غربی به‌ویژه امریکا و رژیم صهیونیستی در خصوص مبانی انقلاب اسلامی بر اساس تعداد رکوردها)
- با بررسی اجمالی تعداد رکوردهای کتب و تحقیقات انجام‌شده طی سال‌های گذشته نتایج زیر به‌دست آمده است:
- تحقیقات با کلیدواژه islamic revolution in iran (انقلاب اسلامی در ایران) ۲۹۵۰۰۰ رکورد
 - کتاب با کلیدواژه islamic revolution in iran (انقلاب اسلامی در ایران) ۴۹۳۰ رکورد
 - تحقیقات با کلیدواژه khomeini islamic revolution (انقلاب اسلامی خمینی) ۵۹۹۰۰ رکورد
 - کتاب با کلیدواژه khomeini islamic revolution (انقلاب اسلامی خمینی) ۲۴۶۰ رکورد
 - تحقیقات با کلیدواژه khomeini islamic revolution foundations (مبانی انقلاب اسلامی خمینی) ۶۵۷۰۰ رکورد
 - کتاب با کلیدواژه khomeini islamic revolution foundations (مبانی انقلاب اسلامی خمینی) ۷۳۴ رکورد
 - تحقیقات با کلیدواژه khomeini foundations (مبانی خمینی) ۱۰۵۰۰۰۰ رکورد
 - کتاب با کلیدواژه khomeini foundations (مبانی خمینی) ۸۹۰ رکورد
 - تحقیقات با کلیدواژه islamic revolution doctrines (دکترین انقلاب اسلامی)

- ۵۸۰۰ رکورد
 - کتاب با کلیدواژه islamic revolution doctrines (دکترین انقلاب اسلامی) ۱۰۱۱ رکورد
 - تحقیقات با کلیدواژه khomeini doctrines (دکترین خمینی) ۶۰۰۰۰ رکورد
 - کتاب با کلیدواژه khomeini doctrines (دکترین خمینی) ۱۱۰۶ رکورد
 - تحقیقات با کلیدواژه shattered khomeini foundations (متلاشی کردن/ از بین بردن مبانی خمینی) ۱۴۲۰۰ رکورد
 - کتاب با کلیدواژه shattered khomeini foundations (متلاشی کردن/ از بین بردن مبانی خمینی) ۸۱ رکورد
 - تحقیقات با کلیدواژه shattered khomeini islamic revolution (متلاشی کردن/ از بین بردن انقلاب اسلامی خمینی) ۵۹۳۰ رکورد
 - کتاب با کلیدواژه shattered khomeini islamic revolution (متلاشی کردن/ از بین بردن انقلاب اسلامی خمینی) ۳۹۱ رکورد
 - تحقیقات با کلیدواژه shattered islamic revolution in iran (متلاشی کردن/ از بین بردن انقلاب اسلامی ایران) ۱۳۵۰۰ رکورد
 - کتاب با کلیدواژه shattered islamic revolution in iran (متلاشی کردن/ از بین بردن انقلاب اسلامی ایران) ۶۳ رکورد
- بررسی رکوردها حاکی از آن است که کشورهای غربی به ویژه امریکا با همکاری رژیم صهیونیستی در دو مقطع، تحقیقات بسیار متنوعی در خصوص انقلاب اسلامی ایران انجام داده‌اند؛ مقطع اول؛ دهه اول انقلاب و مقطع دوم دهه اخیر می‌باشد. نتایج مطالعات و تحقیقات اخیر کشورهای غربی به طور عمومی نشان می‌دهد که لیبرالیسم غرب برای دفاع از تئوری‌های پوسیده و دموکراسی رنگورورفته خود در رأس این تحقیقات تخریب چهره آزادی‌بخش و عدالت‌خواه انقلاب اسلامی را هدف قرار داده است.

بر کسی پوشیده نیست که امروزه رسانه‌های غربی نقشی اساسی در ایجاد و تغییر نگرش افراد نسبت به جهان پیرامون و واقعیت‌های زندگی دارند، زیرا رخدادهای آن‌گونه که می‌خواهند بازنمایی می‌کنند. از همین رو رسانه‌ها یکی از عوامل مؤثر بر ساخت ذهنیت تک‌تک افراد جامعه نسبت به یک موضوع مشخص و به عنوان ابزار بازنمایی جهان واقعی و پیرامونی به‌شمار می‌روند. در این راستا رسانه‌های وابسته به نظام پوسیده سرمایه‌داری، متناسب با اهداف و ایدئولوژی خاص خود، تصویری از ایران و انقلاب اسلامی بازنمایی می‌کنند که میان آن تصویر بازنمایی‌شده و روایت شکل‌گرفته از آن با واقعیت، تفاوتی آشکار وجود دارد. نمونه‌هایی از عملیات روانی غرب علیه انقلاب اسلامی به شرح زیر است:

- نادیده گرفتن نقش روحانیان و امام‌خمينی(س)
- طرح عناصر فرهنگ غربی(دموکراسی، آزادی) به‌عنوان مهم‌ترین مطالبات مردم
- سهیم دانستن عوامل خارجی در پیروزی انقلاب
- القای ناتوانی انقلاب اسلامی در تربیت دینی مردم
- اعتراض مردم به نبود دموکراسی در جامعه
- گسترش فساد و انحطاط اخلاقی جامعه
- روی‌گردانی جوانان و نسل‌های بعد، از انقلاب
- بازنمایی تصویری اغراق‌آمیز و غلط از دین و دستورات دینی در ایران
- القای مورد ظلم واقع شدن زنان در جامعه ایران
- القای فقر و اوضاع نامساعد اقتصادی در ایران
- تحریف تاریخ و تمدن ایران و ترسیم چهره‌های خونریز و وحشی از اقوام ایرانی
- ترسیم فضایی قدیمی و عقب‌مانده از ایران و ...
- اثبات حمایت از تروریست‌ها و اقدامات تروریستی

بررسی آثار موجود نشان می‌دهد که امروزه رسانه‌های غربی، وقایع و حوادث جهان را با نگاه خود رصد و به مخاطبان منعکس می‌کنند و مخاطبان‌شان عموماً واقعیتی تخریب‌شده را

درمی‌یابند و فهم ناقصی از یک رویداد واقعی کسب می‌کنند. در اغلب این متون هدف اصلی، مقابله با جمهوری اسلامی ایران و مهار و جلوگیری از گسترش و نفوذ معنوی ایران در منطقه است؛ تئوری پردازان غرب و جهت‌دهندگان به رسانه‌های ارتباط جمعی کاملاً به این نکته اساسی واقف‌اند که تغییر در واقعیت‌ها دشوار و گاهی عملاً ناممکن است، اما تغییر دنیای ذهنی انسان‌ها و افکار عمومی با رایج داده‌های غلط به آنها امکان‌پذیر است؛ بنابراین کاملاً مشخص است که هدف از القای سوژه‌های تکراری غیرواقعی، ایجاد یک تصویر منفی وارونه و ذخیره و بازیابی اطلاعات در مورد محرک‌ها و داده‌های مربوط به آن تصویر است و در مقابل داده‌های عینی، حتی اگر این داده‌های جدید مغایر با تصاویر ذخیره‌شده باشند، نوعی سوگیری در پردازش اطلاعات جدید به نفع تصاویر ذخیره‌شده قبلی دیده می‌شود.

با عنایت به این سوگیری‌ها و تحریف‌هاست که تصوراتی قالبی نسبت به ایران و مردم شکل می‌گیرد، درحالی‌که واقعیت چیز دیگری است. در پس این تحریفات، القای وارونه مفهوم صدور انقلاب در آرمان‌های ملت ایران و ترویج «اسلام‌هراسی» و «اسلام‌ستیزی» در رأس اهداف قرار دارد که اجمالاً به این نظریه‌های کاذب می‌پردازیم.

◆ اسلام‌هراسی، ایران‌هراسی و مفهوم صدور انقلاب

در این زمینه نظریه‌های مختلفی مطرح شده است که سه نظریه در اینجا ارایه می‌شود: نظریه اول: انقلاب اسلامی به اعتبار مکتب خود که اسلام می‌باشد و دارای رسالت جهانی است به دنبال گسترش افکار و اندیشه‌هایش حتی به قیمت اعمال زور و به‌کار بردن اسلحه می‌باشد.

کسانی که این نظریه را القا می‌کنند عموماً یهودیان افراطی می‌باشند که از گذشته دور نیز با تبلیغات گسترده در غرب، اسلام را دین شمشیر معرفی کرده‌اند و معتقدند که اسلام با ضرب شمشیر گسترش پیدا کرده است بنابراین انقلاب اسلامی هم درصدد اعمال زور و تجاوز به

منظور برقراری حاکمیت اسلام و ارزش‌های اسلامی می‌باشد. این امر خود موجبات نگرانی دولت‌های حاکم بر کشورهای اسلامی را فراهم می‌کرد؛ به طوری که می‌توان گفت کمک کشورهای عربی به عراق در آغاز جنگ تحمیلی به‌طور عمده ناشی از این نظریه بود.

نظریه دوم: به‌رغم مطرح شدن ایدئولوژی اسلامی در انقلاب، زمامداران ایران همچنان به دنبال سلطه و برتری ایران و در رؤیای بازگشت به امپراتوری عهد باستان می‌باشند.

نظریه سوم: انقلاب اسلامی با پیروزی خود بر یکی از خشن‌ترین و قدرتمندترین دیکتاتورها، راه آزادی از قید استبداد و امپریالیسم را بر ملت‌های محروم و ستمدیده گشود و به آنها نشان داد که چگونه می‌توان بر ابرقدرت‌های شیطانی غلبه کرد؛ همچنین پیام انقلاب اسلامی را به گوش آنها رساند تا راه و مسیر آزادی را به آنها نشان بدهد؛ این هدف در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز آمده است.

انقلاب اسلامی در جهانی که تغییر و تحولات مستمر، مرزهای طبیعی جوامع را در نور دیده و سرنوشت همگان را به هم پیوند زده، با این گستردگی و عظمت نه تنها نهادها و نظام‌های یک ملت و اقوام آن را در هم ریخته و سرنوشت و تاریخ آنها را در مسیر تغییرات بنیادین قرار داده است، بلکه دامنه آن بسی فراتر از یک کشور رفته و ملت‌هایی را در سمت‌وسوی شکل‌دهی دنیای نو به حرکت درآورده و در همین راستا، برای بسیاری از دولت‌ها مسئله‌آفرین بوده است. گری سیک، مشاور وقت کاخ سفید در امور ایران، در کتاب *زمانی که هر چیز فرو می‌پاشد* در همین باره می‌نویسد از هنگام سقوط شهر سایگون هیچ واقعه‌ای به اندازه انقلاب ایران، آمریکا را تحت تأثیر قرار نداده است؛ به بیان دیگر، نه تنها یک ملت و یک تاریخ کهن در معرض دگرگونی قرار گرفت بلکه بسیاری از روندها، تئوری‌ها و موجودیت‌های مبتنی بر سیاست‌ها و سیاستگذاری شرق و غرب و ساختار تقسیم قدرت در نظام بین‌الملل آن زمان در سطوح مختلف به چالش فرا خوانده شد. به گفته یکی از مفسران، انقلاب اسلامی به‌طور کلی برای آمریکا و جامعه بین‌الملل حادثه‌ای پیش‌بینی نشده بود و متحدی وابسته در منطقه را به دشمنی ناآرام مبدل ساخت. انقلاب اسلامی نه تنها برای بسیاری از انقلابیون و اندیشمندان

متحیرکننده بود، بلکه جهانیان را نیز غافلگیر و متعجب کرد.

میشل فوکو نظریه‌پرداز فرانسوی در خصوص تأثیر انقلاب اسلامی بر نظام جهانی چنین می‌گوید:

این انقلاب، قیام انسان‌های دست خالی است که می‌خواهند باری که بر پشت همه ما و به ویژه بر پشت ایشان، بر پشت این کارگران نفت، این کشاورزهای مرزهای امپراتوری‌ها سنگینی می‌کند از میان بردارند؛ بار نظم جهانی را؛ شاید این نخستین قیام بزرگ بر ضد نظام‌های جهانی باشد؛ مدرن‌ترین و دیوانه‌ترین صورت شورش. در واقع در حساب سیاست، چنین جنبشی را در کجا باید نشانند؟ جنبشی که نمی‌گذارد انتخاب‌های سیاسی پراکنده‌اش کند. جنبشی که در آن نفس مذهبی دمیده شده است که بیش از آنکه از عالم بالا سخن بگوید به دگرگونی دنیا می‌اندیشد.^۱

لس اسپین، رئیس کمیته نیروهای مسلح مجلس نمایندگان امریکا، تأکید دارد: «باید هدف استراتژی امریکا متوقف کردن ایران در گسترش انقلاب اسلامی بنیادگرای خود به جهان عرب به ویژه خلیج‌فارس باشد حتی اگر در این راه استفاده از نیروهای نظامی لازم گردد.»^۲

ویلیام کوانت، عضو شورای امنیت امریکا در زمان کارتر، می‌گوید: «انقلاب ایران، واشنگتن را به وحشت انداخت... تصمیم گرفتیم یک ساختار امنیتی در داخل و اطراف شبه جزیره عربستان به‌وجود آوریم تا مطمئن شویم انقلاب ایران به خارج سرایت نخواهد کرد.»^۳

به تبع موج هیجان و شور و شعفی که تمام مسلمانان جهان را در اثر پیروزی انقلاب فرا گرفته بود، اثرات این موج در منطقه خلیج‌فارس و به ویژه در میان شیعیان، بسیار قوی و قدرتمند بود به نحوی که آنها با امیدواری بسیار زیادی به فعالیت‌های خود جدیت بخشیدند. اما تنها شیعیان نبودند که شدیداً از انقلاب اسلامی تأثیر گرفتند بلکه در میان جوانان

۱. میشل فوکو، *ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند*، ترجمه حسین معصومی همدانی، هرمس، ۱۳۷۷، ص ۴۳.

۲. منوچهر محمدی، *بازتاب جهانی انقلاب اسلامی*، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۹۶.

۳. همان، ص ۱۰۲.

سنی‌مذهب (سلفی و غیرسلفی) نیز حرکت‌هایی برای برپایی شریعت اسلامی متکی بر جهاد مردمی و مشارکت عمومی به‌وجود آمد. در نظر جوانان مسلمان، انقلاب اسلامی سمبل عزت و کرامت اسلامی در مقابل غرب و ابرقدرت‌ها بود و احساسات خدشه‌دار شده آنان را التیام می‌بخشید.^۱

زیاد ابو عمر در کتاب خود *جنبش‌های اسلامی در فلسطین* می‌نویسد: هیچ چیز به اندازه انقلاب امام‌خیمینی نتوانست ملت فلسطین را به هیجان آورد و احساسات آنها را برانگیزد و امید را در دل‌هایشان زنده کند. با پیروزی انقلاب اسلامی ما به خود آمدم و دریافتم که امریکا و اسرائیل نیز قابل شکست هستند. ما فهمیدیم که با الهام از دین اسلام می‌توانیم معجزه کنیم و از این رو ملت مجاهدان در فلسطین، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را به دیده تقدیر می‌نگرند و امام‌خیمینی را از رهبران جاوید تاریخ اسلام می‌دانند.^۲

◆ نفوذ انقلاب اسلامی در قلوب ملتها

جهان در قرن بیستم، تحولات گسترده و وقایع متنوع، متضاد، تأثیرگذار و در عین حال خیره‌کننده‌ای را شاهد بود. سرعت و ابعاد گسترده این دگرگونی‌ها در قرن بیستم به تنهایی با آنچه در قرون پیشین بر جهان گذشته برابری می‌کند. جنگ‌های جهانی، انقلاب‌ها، تعارضات و درگیری‌های میان جوامع بخش قابل توجهی از تحولات قرن گذشته را به خود اختصاص داد. برخی از این رخدادها با تمامی اهمیتشان، دامنه اثر محدودی از خود بر جای نهاد و برخی پویایی جریان‌های درونی خود را حفظ نمود و گستره کلانی از ساختارها و فرآیندهای نظام بین‌الملل را تحت تأثیر قرار داد. وقوع انقلاب اسلامی در کنار فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از جمله حوادثی است که تأثیر فوق‌العاده و شگفت‌آوری در ورای مرزها و نظام بین‌الملل بر

جای گذارده است؛ تحولات و وقایع فوق، عناصر درونی نظام بین‌الملل را به شکل عمیقی تحت تأثیر قرار داده‌اند.

از منظر میشل فوکو انقلاب سال ۹-۱۹۷۸، متضمن امتناع کل یک فرهنگ و یک ملت از رفتن زیر بار یک نوع نوسازی است که در نفس خود کهنه‌گرایی است. چنین انقلابی به مثابه انقلابی بدون تشکیلات، غیرحزبی و در نوع خود بی‌نظیر است.^۱

در تحلیل خصایص و ویژگی‌های انقلاب می‌بایست به عناصری همچون جایگاه ایران در نظام بین‌الملل، وضعیت و سطح توسعه جوامع، مفاهیم و ادبیات مرتبط با آن توجه نمود.

انقلاب اسلامی در برهه‌ای از زمان به وقوع پیوست که به اعتقاد فوکو برای سرنگونی یک رژیم بیش از اینکه احساسات تند لازم باشد اسلحه، ستاد فرماندهی تدارکات و... لازم است. آنچه در ایران اتفاق می‌افتد باعث سردرگمی ناظران امروزی است. نه نشانی از چین در آن می‌بینند، نه از کوبا و نه از ویتنام؛ بلکه زلزله‌ای است بدون دستگاه و نظام، بدون پیشرو و بدون حزب؛ در فرآیند این انقلاب، انسان تهی از هر طبقه و صنف، در سلسله‌ای سازواره با مشتکی واحد (بدون توسل به مبارزه مسلحانه) در مقابل رژیم کاملاً مسلح صف‌آرایی کرد.

به تعبیر دیگری از فوکو این پدیده، «انقلابی با دست‌های تهی» بود که ویژگی‌های متضادی را در دل خود جای داده بود؛ نخست تناقض منازعه مردمی پابرنه با دست‌های خالی با یکی از مجهزترین رژیم‌های عالم است. دوم فقدان هرگونه تضاد و تعارض در شبکه‌های مختلف اجتماع در تدبیر تحرک انقلابی است؛ چرا که در خلال توسعه و بسط منازعات، هیچ‌گونه مخالفتی بین نهادهای واپسگرا و پیشرو و عناصر درونی جامعه بروز نکرد. در این میان اسلام در کنش مردم در صحنه و در شکل‌دهی آگاهی ملی و جمعی و تبدیل آن به یک منبع تحریک، تهییج، تغییر و دگرگونی نقشی مهم ایفا نموده است.

از جمله ویژگی‌های تأثیرگذار و حیرت‌آور انقلاب اسلامی برای غرب و حتی جهان اسلام،

احیای افکار و اندیشه‌های اسلامی در سراسر جهان بود. مهم‌ترین تأثیر انقلاب اسلامی بر احیای ارزش‌ها و آگاهی‌های اسلامی، القای تفکر اسلام سیاسی بود. اسلامی که به‌زعم بسیاری در صفحات کهن تاریخ، فرتوت شده و از اذهان رخت بر بسته بود اینک با هسته‌ای قدرتمند و امواجی فراتر از مرزهای ملی بازگشته و به جریان افتاده بود. در واقع پیروزی انقلاب اسلامی نشان داد که ادیان به‌ویژه دین اسلام با گذشت زمان و توسعه مدرنیزاسیون نه تنها به پایان راه نرسیده‌اند بلکه مجدداً به عنوان مهم‌ترین راه نجات بشریت از ظلم و بیدادگری احیا شده و دنیای مادی‌گرای معنویت‌گریز را متوقف ساخته و دریچه‌ای از معنویات و اعتقادات مذهبی، در راستای رستگاری و رهایی بشریت از قید قدرت‌های استعمارگر گشوده‌اند.^۱

به اعتراف دوستان و دشمنان، مخالفان و موافقان انقلاب، بیشترین تأثیر این انقلاب در جهان اسلام و عرب مشهود است. در بخشی از این منطقه، انقلاب اسلامی ایران منبع الهام و تحرک و برای برخی دیگر انقلاب و امواج حاصل از آن منبع تهدیدی جدی برای ثبات بوده است. هراس دولت‌های خاورمیانه و عرب، ناشی از احساس جنبه‌های تهدیدی انقلاب اسلامی بوده است.

تمام کسانی که از مادی‌گرایی افراطی در رویکرد به غرب، نفرت و انزجار پیدا کرده بودند، با پیروزی انقلاب اسلامی شادمان گشتند، تشویق شدند و روحیه و هویت جدیدی یافتند؛ در حقیقت انقلاب اسلامی برای آنها الهام‌بخش بود و موجب ایجاد حرکت‌های نوین و قابل ملاحظه‌ای در جهان اسلام شد. پیروزی انقلاب اسلامی، آموزه‌های جدیدی در بعد نظری و عملی در اختیار آنها قرار داد تا از مواضع انفعال خارج شوند و خود را در حالت تهاجمی و دارای نقش بازیگری ببینند. فعالان اسلامی نیز در سراسر جهان توانستند خودشان را با بسیاری از اصول ارزشی انقلاب اسلامی همخوان و هم‌آواز ببینند.

در میان این اصول، چند مورد را می‌توان نام برد:

- طرح مجدد اسلام به عنوان مجموعه کاملی از شیوه زندگی؛
 - اعتقاد بر این اصل که مدل غربی جدایی دین از سیاست موجب ایجاد مشکلات و نابسامانی‌های اجتماعی، اقتصادی، نظامی و سیاسی جوامع اسلامی بوده است؛
 - این عقیده که قدرت و موفقیت مسلمانان در بازگشت به اسلام که بر اساس وعده و تضمینی الهی می‌باشد، تنها جایگزین مناسب سرمایه‌داری غربی و سوسیالیسم و مارکسیسم شرقی است؛
 - طرح مجدد شریعت به عنوان قوانین الهی برای ایجاد جامعه مطلوب و برقراری جامعه‌ای بر پایه عدالت اجتماعی و اخلاقیات؛
 - طرح مجدد جهاد مقدس علیه همه بت‌ها و آمادگی برای شهادت در راه خدا به عنوان تنها راه مبارزه و پیروزی.^۱
 آبراهامیان بر این اعتقاد است که یکی از نکات قابل توجه در خصوص انقلاب اسلامی ایران، توانایی بالای گفتمان اسلام‌گرایی در خلق یک ذهنیت جدید بود؛ یعنی پرورش یک مسلمان به عنوان یک عنصر سیاسی ضددیکتاتوری و ضدامپریالیستی. اصولاً مسلمان بودن به معنای ضدیت با پهلوی، امریکا، صهیونیسم و در نهایت حمایت از امام(س) و جمهوری اسلامی بود. بدون شک، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تبعات ناشی از آن تا انتشار کتاب کفرآمیز آیات شیطانی توسط سلمان رشدی اوج تقابل اسلام و غرب بود.^۲
 هراس غرب از اسلام، ناشی از ریشه‌های صرفاً سیاسی آن نیست، بلکه ریشه‌های اسلامی سیاست، غرب را به وحشت افکنده است. مذهب و سیاست همیشه بوده‌اند، اما برداشت مذهبی از سیاست برای غرب مشکل‌آفرین گردید.
 ما باید سعی کنیم انقلابمان را صادر کنیم. تمام ابرقدرت‌ها و قدرت‌های دیگر درصدد

۱. همان، ص ۲۹-۲۸.

۲. رک: یرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*.

نابودی ما هستند، اگر ما در یک محیط بسته بمانیم عاقبت با شکست مواجه خواهیم شد.

نویسنده کتاب بازتاب جهانی انقلاب اسلامی پژوهش خود را به انگاره‌هایی استواری داند که در پیوستگی درونی با یکدیگر قرار داشته و در این خصوص محور هایی را بدین شرح برشماری می‌کند:

۱. با وجود تمام سوءبرداشت‌ها، برآوردها و برخوردهای غرب به عنوان مرکزیت نظام بین‌الملل، انقلاب اسلامی با به چالش کشیدن این گفتمان، بسیاری از عناصر مرکز محوریت غرب را تحت تأثیر قرار داده است.

بازیگران نظام بین‌الملل (قدرت‌های بزرگ و ابرقدرت‌ها)، محیط بازی و قواعد نظام بین‌الملل تحت تأثیر این انقلاب قرار گرفته و به آن واکنش نشان داده‌اند. غرب‌ستیزی و گفتمان رقیبی که اسلام سیاسی ارایه داده، بنیادهای نظام و ستفالیایی را هدف قرار داده و در پی ستیز با نظم کهن به دنبال ایجاد نظم جدید برای اسلام و بر اساس اصول اسلامی می‌باشد.

۲. انقلاب اسلامی با احیای تفکر اسلامی، نقش اسلام و مسلمانان را در عرصه‌های مختلف اجتماعی برجسته ساخته و عنصر هویت اسلامی را به عنوان واقعیتی پذیرفته‌شده در برابر هویت غربی جهان شمولی که اندیشه غرب ارایه می‌دهد قرار داده است.

۳. هر چند انقلاب اسلامی ایران با احیای اسلام و تفکر اسلام سیاسی، خود را در مقابل غرب و فشارهای شدید نظام بین‌الملل قرار داد، اما همین امر غرب را در شناخت بهتر و جامع‌تر اسلام ترغیب کرد و مطالعات اسلامی و اسلام‌شناسی به سرعت جای شرق‌شناسی را گرفت.

۴. گفتمانی که انقلاب اسلامی ایجاد نموده است، قادر به تبیین یک نظریه کلان سیاسی می‌باشد.^۱

بخش عمده‌ای از ادبیات مطالعات انقلاب اسلامی به بررسی ابعاد نظری و علل پیدایش و

ظهور انقلاب معطوف شده است. نوشته‌های پژوهشگرانی همچون اولیور روا، جیمز دو فرونزو، باری روزن، اسکاچپل، اسپوزیتو، همایون کاتوزیان، فرهاد کاظمی، سعید امیر ارجمند، حامد الگار و در این مجموعه قرار می‌گیرند. بخش عمده‌ای از نوشته‌ها نیز به سیاست‌های ایران و تحولات داخلی ایران پس از انقلاب پرداخته و روابط جمهوری اسلامی ایران را با قدرت‌های بزرگ مورد بررسی قرار داده‌اند. غالب پژوهش‌ها به رفتار خارجی ایران و اعمال سیاست خارجی آن پرداخته‌اند. بخش فوق با بیشترین تنگ‌نظری و نقد مواجه شده است. برای مثال نوشته‌های خلیل‌زاد و فرهاد هالیدی به وضوح تحلیل‌های یک‌جانبه‌ای از انقلاب ارایه نموده‌اند.^۱

برنارد هورکاد از دیگر ایران‌شناسان مشهور فرانسوی نیز در یکی از آثار خود، انقلاب اسلامی ایران را به لحاظ تأثیرات بیرونی آن چنین ارزیابی می‌کند: سرنگونی شاه ایران در ۱۹۷۹ عکس‌العمل‌هایی توأم با شگفتی و عدم درک و حتی شیفتگی را در سراسر جهان برانگیخت. برخی در انقلاب ایران طغیان اسلامی را می‌دیدند که صلح جهانی را به خطر می‌انداخت.^۲

انقلاب اسلامی ایران به تعبیر ماکسیم رودینسون «فسونگری اسلامی» را زنده کرده و حیاتی دوباره بخشید. سه تن از ایران‌شناسان فرانسوی در بخشی از کتاب *ایران در قرن بیستم*، انقلاب اسلامی را این گونه ارزیابی می‌کنند: «حداقل چیزی که در مورد انقلاب اسلامی ایران می‌توان گفت این است که این انقلاب جایگاه عظیمی را در تاریخ پایان قرن بیستم به خود اختصاص داده است».^۳

مولانا بشیرالرحمن از رهبران مسلمان اهل سنت پاکستان، علاقه مردم پاکستان به انقلاب اسلامی ایران را چنین توصیف می‌کند: «هر روز که از انقلاب شکوهمند اسلامی ایران می‌گذرد،

۱. همان، ص ۳۷.

۲. همان، ص ۴۳.

۳. همان.

مردم ما علاقه بیشتری به آن پیدا کرده و بیشتر شیفته این انقلاب می‌شوند.»

مولانا بشیرالرحمن اهمیت این انقلاب و علت علاقه به آن را «احیای اسلام و پیاده کردن احکام اسلام» ذکر می‌کند. به اعتقاد او انقلاب اسلامی ایران و رهبر آن حضرت امام خمینی (ره)، راهی را به مسلمین جهان نشان دادند تا آن را ببینند و به هدف خود که نجات یافتن از زیر یوغ ابرقدرت‌ها است برسند.^۱

ریچارد کاتم بحث قابل تأملی دارد مبنی بر اینکه می‌توان امام خمینی را به عنوان یک مؤمن واقعی که هیچ برنامه عملیاتی‌ای ندارد و به داشتن یک ایدئولوژی می‌بالد، مورد ملاحظه قرار داد؛ با وجود این، او نشان می‌دهد که رهبر ایران برای پیدا کردن متحد تا چه حد عملگرایی سیاسی پیش می‌گیرد؛ نمونه آن حمایت ایران از حکومت غیر دینی حافظ اسد در سوریه است؛ به رغم آنکه رژیم اسد به سال ۱۹۸۲ اعتراض‌کنندگان بنیادگرای مسلمان در [شهر] نحماء را با بی‌رحمی سرکوب کرد ... چرا ایرانی‌ها با تأکید بر تعبیر خاص خود از رستگاری اسلامی، دشمنان بسیاری در میان دولت‌های اطراف خود به وجود آورده‌اند. شاید سودمند باشد که متغیرهای ایدئولوژیک را، نه به عنوان تعیین‌کننده رفتار واقعی بلکه به مثابه زمینه‌ساز ایمان تلقی کنیم که بر پایه آن از یک رشته کارها، پرهیز می‌شود. از این دیدگاه، روشن‌تر می‌شود که چرا رهبران ایران پیشنهاد برقراری رابطه خوب با اتحاد شوروی را تا هنگامی که نیروهای آن کشور در افغانستان بودند رد کرد و همچنین چرا مسئله افغان‌ها موجب نشد تهران ائتلافی بر ضد شوروی بر پا کند.^۲

جیمان تقوی اگرچه شرحی واقعی ارائه می‌دهد، ولی خاطرنشان می‌کند که عوامل ایدئولوژیک در جریان جنگ ایران و عراق و در مسئله با اهمیت‌تری مانند مشروعیت رژیم، اهمیت داشته است.

۱. همان، ص ۴۸.

۲. باری روزن (گردآورنده)، *انقلاب ایران: ایدئولوژی و نمادپردازی*، ترجمه سیاوش مریدی، «ایدئولوژی و انقلاب

ایران»، شاهرخ اخوی، تهران، باز، ۱۳۷۹، ص ۱۶-۱۵.

ریچارد کاتم یک گام به جلو بر می‌دارد و استدلال می‌کند: رژیم‌های ایران در گذشته روابطضعیفی با دو قدرت بزرگ خارجی که برای نفوذ در سیاست و سیاستگذاران ایرانی با یکدیگر رقابت می‌کردند، داشتند؛ رژیم مذهبی درباره این الگوی تاریخی جوارو جنجال راه انداخته و رویکرد و اخلاقی ستیزه‌جویانه را نسبت به هر دو در پیش گرفته است.

ویلیام بی‌کواندت نشان می‌دهد که نخبگان عربستان سعودی از تهدید ایران مبنی‌بر صدور انقلاب، هم خشمگین هستند و هم می‌ترسند. مضحک‌تر آنکه، سعودی‌ها از لحاظ تاریخی، خود را رهبران بزرگ اسلامی در منطقه می‌انگارند، ولی واکنش آنان در برابر رویدادهای آن طرف خلیج [فارس] گویای آن است که نقش قدرتمندی که رهبران ایران پیدا کرده‌اند، بینش اخلاقی آنها را درباره جهان تحت‌الشعاع خود قرار داده است.^۱

از نظر نیکی کدی انقلاب ایران احتمالاً تنها نمونه نوین از یک جنبش مذهبی احیاگری است که موفق شده قدرت را به دست گیرد. این انقلاب به‌رغم مشابهت‌هایی که با جنبش‌های احیاگری پیشین دارد، در برخی زمینه‌ها بی‌همتا است. به دلایل زیر، روحانیت شیعی ایران (و نه همتایان سنی آنان) قدرت تاکتیکی انطباق را دارند:

۱. اصول مهدویت دکترین امامت؛

۲. استقلال مالی روحانیت؛

۳. وجود حق روحانیان بلندمرتبه برای قضاوت مستقل از حکومت؛

۴. اجبار مؤمنان برای پیروی از یک مجتهد در شعائر و احکام [شرعی].

اکثر موارد فوق تحت تأثیر عقاید قرار دارند و این نیز مثال دیگری از اهمیت عقاید، ارزش‌ها، استنباطات و نمادهای فعالیت‌های اجتماعی شیعه می‌باشد.

حاصل سخن آنکه نویسندگان این مقالات به روابط خارجی ایران پرداخته‌اند و به‌طور ضمنی نشان داده‌اند که ایدئولوژی یک عامل مهم در پویای سیاسی ایران بعد از ۱۹۷۹ بوده

۱. همان، «دیدگاه‌های عربستان سعودی درباره انقلاب ایران»، ویلیام بی‌کواندت، ص ۹۳-۷۹.

است و نتیجه‌گیری کرده‌اند که ایدئولوژی در بحران قرار دارد.^۱

نیکی آرکدی در مقاله خود تحت عنوان «احیای مجدد اسلام در گذشته و حال با تأکید بر ایران» در خصوص احیای اسلام اینگونه می‌نویسد:

عامل ثابت دیگر انقلاب اسلامی که آن را به جنبش‌های احیای اسلامی پیوند می‌زند، جاذبه ضدامپریالیستی انقلاب است. علاوه بر این انقلابیون استدلال می‌کنند که احساسات ضداسرائیلی در ایران بیش از آن حدی است که اکثر خارجی‌ها درک می‌کنند. من شاهد نخستین مراسم سالانه «روز قدس» در چهارمین جمعه ماه رمضان بودم. جمعیت داخل و اطراف دانشگاه تهران حدود دو میلیون نفر برآورد می‌شد. پلاکاردهای [امام] خمینی و عرفات علی‌الظاهر از زمانی که عرفات به عنوان خیانتکار معرفی شده، تغییر کرده است؛ ولی به نظر نمی‌رسد که احساسات ضدخشونت‌آمیز برای پس‌گیری بیت‌المقدس و ساحل غربی رود اردن فروکش کرده باشد.^۲

به نظر می‌رسد که احساسات ضدامپریالیستی که اکنون متوجه ایالات متحده امریکا و اسرائیل است، در هر یک از کشورها و در درون جنبش‌های احیای اسلامی و انقلاب اسلامی، از آغاز احیای نوین اسلامی تاکنون، به عنوان یک خصلت باقی مانده است. اگر رهبران اسلامی حاکم بیش از [رهبران] غیرمذهبی به مشکلات مردم خود بپردازند، می‌توان انتظار داشت که دست‌کم در جایی که احیاگران مزه قدرت را چشیده‌اند [جنبش] احیایگری رو به افول گذارد ولی تا زمانی که اقتصادها و فرهنگ‌های بومی متحول شوند و به تدارک نیازهای اساسی اکثریت مردم و نیز کاهش هژمونی نیروهای خارجی بپردازند پدیده احیایگری ممکن است همچنان در غلیان باشد.^۳

۱. همان، ص ۲۷-۱۶.

۲. باری روزن (گردآورنده)، همان، «احیای مجدد اسلام در گذشته و حال با تأکید بر ایران»، نیکی آرکدی، ص ۵۳-۵۲.

۳. همان، ص ۵۳-۵۲.

بر عکس مذهب سنی، شیعه در فرآیند شکل‌گیری خود امکان پرورش مفهوم رهبری آرمانی را به‌وجود آورده است. آرمان انتزاعی امام غایب (یعنی این پندار که دوازدهمین جانشین حضرت محمد(ص) نمرده بلکه غایب است) توانسته یک دلیل اصولی برای اعتراض اجتماعی-سیاسی بر ضد نظم حاکم به‌دست دهد.^۱

◆ بازتاب جهانی انقلاب اسلامی در القائات نویسندگان غربی

دوست و دشمن معتقدند که انقلاب ایران تأثیر بسزایی بر جهان اسلام و غرب داشته است. این انقلاب برای برخی منبع الهام و انگیزش بوده است و برای گروهی دیگر، نماد تهدیدی جدی علیه نظم استعماری موجود.

ایران معاصر، نخستین دهه حیات خود را با دو هدف توأم نهادینه کردن انقلاب و صدور آن آغاز کرد. برای جمهوری نوپای اسلامی، قانونی اساسی فراهم آمد که یک حکومت پارلمانی انتخابی را تحت هدایت شرع اسلام پیش‌بینی کرده بود. انقلاب علاوه بر جنبه نظری، به صورت واقعی نیز تغییرات عمیقی در چشم‌اندازهای اجتماعی ایران پدید آورده است.^۲

◆ خاورمیانه

جان. ال. اسپوزیتو و جیمز پی. پیسکاتوری می‌گویند: خاورمیانه آشکارترین نمونه تأثیر مستقیم و غیرمستقیم ایران بر سیاست‌های مسلمانان را به‌دست می‌دهد. همان‌طور که دیوید ای. لانگ در کتاب *بازتاب انقلاب ایران بر شبه جزیره عربستان و کشورهای خلیج [فارس]* خاطر نشان می‌کند، بسیاری در منطقه و در پایتخت‌های عربی، «همه» پادشاهی‌های محافظه‌کار خلیج [فارس] را ایران‌های کوچکی می‌پنداشتند که در معرض انقلاب است و سرنوشت آنها

۱. باری روزن (گردآورنده)، همان، «اسلام شیعه به عنوان ایدئولوژی کارکردی در ایران»، منگول بیات، ص ۶۳.

۲. جان. ال. اسپوزیتو، همان، ص ۲۲۶-۳۲۵.

فروپاشی است و کسی نمی‌توانست اخبار خوب درباره خلیج [فارس] بدهد.^۱

در بحث تأثیر انقلاب اسلامی ایران در خاورمیانه همان‌طور که جان ال. اسپوزیتو در کتاب *انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن* و دیوید ای. لانگ در کتاب *بازتاب انقلاب ایران بر شبه جزیره عربستان و کشورهای خلیج [فارس]* می‌گویند این تأثیرها در عربستان، بحرین، کویت، عراق، لبنان، مصر، تونس، لیبی و... متفاوت بوده است. عراق به دلیل داشتن اکثریت شیعه که تحت حاکمیت دولتی سنی اداره می‌شود بیشترین ترس را از انقلاب اسلامی ایران احساس می‌کند؛ در این خصوص فلیپ رابینز در کتاب خود *عراق تهدید نظامی و پاسخ‌های رژیم می‌گوید تا زمان آتش‌بس ۱۹۸۹* بسیاری، از بازتاب اندک انقلاب ایران بر سیاست و جامعه عراق متعجب بودند. رابینز علت این موضوع را عدم درک مناسب ایران از جامعه شیعه عراق و همچنین از سرراه برداشتن رهبران ستیزه‌جوی شیعه عراقی توسط صدام می‌داند؛ به همین جهت کشوری که به دلیل هم‌مرز بودن و داشتن جمعیت بالای شیعه و وجود دو شهر مقدس نجف و کربلا باید بیشترین و زودترین تأثیر را بپذیرد اما در آن چنین اتفاقی نمی‌افتد.^۲

◆ دیدگاه‌های عربستان سعودی درباره انقلاب ایران

هنگامی که انقلاب ایران در سال ۱۹۷۸ رو به بالندگی گذاشت، چند کشور بیش از پادشاهی عربستان سعودی نگران شدند. از نظر رژیم سعودی، ایران همسایه‌ای مهم و مسئله‌ساز بود. از نظر عربستان سعودی، سقوط شاه در زمان بسیار بدی رخ داد. فقط هفته پیش از آن، انور سادات رئیس‌جمهور مصر، به عنوان یکی دیگر از رهبران طرفدار غرب که با عربستان در مخالفت با شوروی و دوستانش شریک بود، در کمپ‌دیوید پیمانی را با اسرائیل امضا کرده بود که در جهان عرب به طور کامل تقبیح شد. سعودی‌ها به‌رغم فشار و اشنگتن برای حمایت

۱. همان، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۲۰-۱۹.

از توافق کمپ‌دوید، نظر خود را با نظر اکثریت اعراب در جلسه سران [عرب] در بغداد انطباق داده بودند. روابط دیپلماتیک عربستان با مصر به حال تعلیق درآمد و پیوندهای تنگاتنگ پیشین بین دو کشور تقریباً از بین رفت. به این ترتیب در فوریه ۱۹۷۹ سعودی‌ها دیگر نمی‌توانستند روی مصر یا ایران در زمینه دفع بسیاری از تهدیداتی که ثبات منطقه را به مخاطره انداخته بود حساب کنند.^۱

ویلیام بی کواندت در مقاله‌ای تحت عنوان «دیدگاه‌های عربستان سعودی درباره انقلاب ایران» که در کتاب *انقلاب ایران: ایدئولوژی و نادرپذیری* آمده، در خصوص رویکرد عربستان به انقلاب اسلامی ایران چنین می‌نویسد:

عربستان سعودی به عنوان رژیم محافظه‌کاری که وضع موجود را ترویج می‌داد، قیام در ایران را به مثابه تهدیدی جدی برای توازن قدرت موجود می‌انگاشت. جنبه مثبت انقلاب ایران برای سعودی‌ها این بود که بحران در درون ایران می‌توانست به طور موقت، توان ایران را برای ایجاد بحران در جاهای دیگر خاورمیانه کاهش دهد و این امر مطلوب و خوشایند سعودی‌ها بود.

جدی‌ترین چالشی که ایرانیان انقلابی با پادشاهی عربستان سعودی داشتند در خصوص عدم سازگاری اسلام و پادشاهی است؛ امام هنگامی که دست به طرح این دیدگاه زد آن را بی‌امان مطرح می‌کرد. ویلیام بی‌کواندت می‌گوید تبلیغات ایران پس از به قدرت رسیدن [آیت‌الله] خمینی در فوریه ۱۹۷۹، این موضوع را بار دیگر مطرح کرد و از اعراب سراسر خلیج فارس خواست تا بر ضد رهبران فاسد خود قیام کنند. پس از چندی سعودی‌ها اعلام کردند که ایران برای بی‌ثبات کردن همسایگان عرب خود می‌کوشد.^۲

بیشترین نفوذ مستقیم، نیرومند و پایدار انقلاب اسلامی ایران در لبنان بوده است که از اوج

۱. باری روزن (گردآورنده)، همان، «دیدگاه‌های عربستان سعودی درباره انقلاب ایران»، ویلیام بی‌کواندت، ص ۸۰ -

۷۹.

۲. همان، ص ۸۳.

اقدامات امام موسی صدر، حمله اسرائیل به لبنان و کشتارهای صبرا و شتیلا به تأثیرپذیری از انقلاب اسلامی کمک کرده است. در این خصوص ریچارد تورتون در کتاب خود با عنوان *لبنان؛ جدال داخلی و ارتباط با ایران* به چگونگی کمک‌های ایران به ایجاد زیرساخت‌های گسترش انقلاب اسلامی ایران در لبنان می‌پردازد و به الهام‌بخشی، هدایت مبارزات و تأثیرپذیری فرهنگی مردم لبنان از انقلاب ایران اذعان می‌نماید و حضور و ظهور عکس‌های امام‌خمینی در خانه‌ها و مطبوعات حزب‌الله را نشان از نفوذ انقلاب اسلامی ایران در لبنان بیان می‌کند.^۱

تأثیرپذیری مصر از انقلاب اسلامی ایران متفاوت با دیگر کشورها بوده که بیشتر منجر به تقویت گروه‌های اسلامی مخالف رژیم مصر شده است. مصر در زمره کشورهایی است که در آن الهام‌پذیری از انقلاب به تقویت مخالفان اسلامی موجود انجامیده است، بی‌آنکه حکومت ایران مداخله مهمی کرده باشد.^۲

البته بیشترین تأثیر را اخوان‌المسلمین و سازمان‌های دانشجویی اسلامی پذیرفته‌اند. در این خصوص شاهرخ اخوی در کتاب خود با عنوان *بازتاب انقلاب اسلامی بر مصر* می‌گوید: در نخستین فوران شور و شوق سال‌های اولیه انقلاب، اخوان‌المسلمین، گروه‌های رادیکال، سازمان‌های دانشجویی و چپ اسلامی همه به این نتیجه رسیدند که مصر نیز می‌تواند سامان سیاسی خود را از اساس تغییر دهد یا تنها اگر پیشگامان منسجمی برای اشاعه پیام و بسیج توده‌ها وجود داشته‌باشد، آنان از روح و راه انقلاب الهام می‌گرفتند اما خواهان بازتولید مدل ایران نبودند. این نگرش در واکنش اولیه اخوان‌المسلمین متجلی است.^۳

اما در کشورهای دوردست، یعنی در تونس و لیبی نیز تفاوت زیاد بیشتری دیده نمی‌شد، تونس به ریاست جمهوری حبیب بورقبیه معمولاً غیرمذهبی‌ترین حکومت جهان عرب تلقی می‌شد. برعکس، معمر قذافی در لیبی در دهه ۱۹۷۰، اصلاحات و قوانین اسلامی را معمول کرد.

۱. جان. ال. اسپوزیتو، همان، ص ۲۱.

۲. همان، ص ۲۲.

۳. همان، ص ۲۲.

به همین نحو، یعنی در تونس حیب بورقبیه به مخالفت با ایران برخاست و حال آنکه در لیبی، قذافی در طول جنگ ایران و عراق از ایران حمایت کرد... با این حال هر دو رهبر، الگوی این انقلاب را تهدیدی برای رهبری سیاسی خود تلقی می‌کردند و گروه‌های مخالف هر دو کشور لیبی و تونس، در الگوی ایران ضرورت کلی پاسخگو شدن و مسئولیت‌پذیری اسلامی رهبران سیاسی را می‌دیدند. در حالی‌که انقلاب اسلامی ایران نتوانست به مداخله مستقیم یا تشکیل گروه‌های فعال جدیدی با پشتیبانی ایران بینجامد، به گرایش‌های مخالفت‌آمیزی که از پیش در هر کشوری بود، شتاب بخشید. البته فعالان مسلمان تونس از تجربه ایران تشویق شدند و جسارت بیان خواسته‌های خود را یافتند.^۱

◆ آسیای شرقی و مرکزی

تهاجم شوروی و اشغال افغانستان در سال ۱۹۷۹، در زمره معدود مواردی در جهان اسلام بوده است که غرب و جهان اسلام هر دو به یکسان با آن مخالفت ورزیدند. الیویه روا در کتاب خود با عنوان *مجاهدین و آینده افغانستان* بر این نظر است که به‌رغم مجاورت افغانستان با ایران، بازتاب کلی انقلاب بر مجاهدین که اکثر آنان سنی هستند، جزئی بوده و تأثیر ایران در میان شیعیان که تقریباً ۱۵ درصد جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند، بسیار محسوس‌تر بوده است.

تأثیر ایران بر افغانستان محدود بوده است. رژیم ایران موضع شدیدی در برابر تهاجم شوروی اتخاذ کرد و از مجاهدین افغان خواست که انقلابی اسلامی به پا دارند. ایران همچنین از طریق ایرانی کردن روحانیان شیعه، بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ که آنان نزد آیت‌الله‌های ایران درس می‌خواندند، و با ترغیب احزاب سیاسی طرفدار ایران به تشکیل اتحاد هشت‌گانه که در سال ۱۹۸۶ در ایران برای حفظ موازنه با اتحاد هفت‌گانه (سنی) در

پاکستان تشکیل شد، نفوذ خود را اعمال کرد. با این حال، برخی محافل در ایران، مجاهدین را به دلیل پذیرش کمک ایالات متحده، بیش از حد طرفدار غرب می‌دانستند. الیویه روا بر این نظر است که موضع ضدامریکایی ایران در حقیقت قوی‌تر از همبستگی این کشور با مسلمانان است و به این ترتیب ایران پیوسته از هرگونه مداخله مستقیم به نفع مجاهدین می‌پرهیزد.^۱

◆ آسیای جنوب شرقی

بازتاب انقلاب ایران بر جوامع مسلمان جنوب‌شرقی آسیا عمدتاً غیرمستقیم بوده است. در مالزی و اندونزی، انقلاب، هم‌ایدئولوژی و عقاید سیاسی اسلامی را برانگیخته و هم‌توانایی حکومت محلی را در توجیه نظارت و سرکوب جنبش‌های مخالفان اسلام‌گرا تقویت کرده است. در فیلیپین، ایران با حمایت معنوی و پشتیبانی از مبارزه جبهه آزادی‌بخش ملی مورو گرایش‌های سیاسی از پیش موجود را قوت دوباره‌ای بخشیده است.

فعالان مسلمان در آسیای جنوب شرقی همچون همگان خود به انقلاب ۱۳۵۷ متوسل شدند و تهران را واداشتند توجهات و احترامات آنها را به آیت‌الله خمینی پاسخ دهد. با این حال، در مدت زمان کوتاهی، فعالان در مالزی و اندونزی سریعاً از امام‌خمینی فاصله گرفتند زیرا نسبت به جهت‌گیری و زیاده‌روی‌های حکومت روحانی ایران نگرانی داشتند و حکومت‌های مالزی و اندونزی نیز برای بی‌اعتبار ساختن هرگونه مخالفت اسلامی به طرح اتهاماتی چون «خمینیسیم» یا «اسلام رادیکال» می‌پرداختند. همان‌طور که فردفون در مهند در کتاب خود با عنوان «جنبش‌های اسلامی مالزی و اندونزی و ارتباط با ایران» نشان می‌دهد در حالی که برخی «ایران دیگری» را در کشورهایی چون اندونزی پیش‌بینی می‌کردند، لیکن در حقیقت مستندات، مخالفت کمتری را نشان داده است. انقلاب ایران همچون دیگر موقعیت‌های اسلامی، اثر مهمی بر عناصر آگاه مذهبی داشت... این انقلاب، یک سلسله نیروهای دیگر را تقویت کرد که از

احیای اسلام در این منطقه قوت گرفتند. در همان حال که زیاده‌روی‌های نسبت داده شده به رژیم جدید در تهران و جنگ طولانی ایران و عراق جاذبه انگیزشی اولیه بسیاری از فعالان را نسبت به تجربه ایران تضعیف کرد، خود انقلاب هنوز از سوی طیف وسیعی از مسلمانان آسیای جنوب شرقی به عنوان یکی از مهم‌ترین پدیده‌های قرن بیستم حمایت می‌شود. اسلام در هیچ جای دیگری چنین پیروزی قاطعی بر نیروهای اقتصادی، سیاسی و اخلاقی غرب نداشته است.^۱

◆ آفریقا

چرخش جعفر نمیری به سوی اسلام آشکارا حاصل عوامل داخلی بود؛ اما از واقعیت‌های وسیع‌تر رستاخیز اسلام در سیاست مسلمانان در میان همسایگان سودان (مصر و لیبی) و جهان گسترده‌تر اسلام نیز تأثیر پذیرفت. انقلاب ایران تحولات و تمایلات موجود را تقویت کرد اما نقش تعیین‌کننده در نوپیدایی اسلام در سیاست سودان نداشت. اگرچه رهبران مسلمانی چون ترابی و صادق‌المهدی (رهبر مهدیون و نخست‌وزیر سودان در سال‌های ۶۷-۱۹۶۶ و ۱۹۸۹-۱۹۸۶) اندکی پس از انقلاب با امام‌خمينی(ره) در ایران دیدار کردند اما هدف آنها بیشتر ابراز همبستگی با اهداف و آرمان‌های انقلاب بود تا اعلام تعهد به امام‌خمينی(ره) یا کسب حمایت ایران.

همچنان که جان ا. وُل در کتاب *اسلامی کردن امور در سودان و انقلاب ایران* نشان می‌دهد، سودان از سنت اسلامی سرشاری برخوردار است. این نقش تاریخی اسلام در تشکیل و توسعه سودان نوین، حضور سازمان‌های اسلامی نظیر مهدیه، ختمیه و اخوان‌المسلمین و سنت حکومت اسلامی، علاوه بر اعتراض و مخالفت اسلامی، همه به پیش از انقلاب ایران برمی‌گردد؛ در نتیجه نه حکومت نمیری و نه مخالفان، لازم یا مفید ندیدند که زیاد به حمایت

ایران یا بی‌اعتبار کردن مخالفان از طریق حمله به نفوذ «خمینیسیم» اتکا کنند. اول نتیجه می‌گیرد که تجربه اسلامی کردن در سودان پیوندی با ایران نداشت، بر عکس آن دسته از فرضیات که در آنها بر نظریاتی چون احیاءگری بین‌المللی یا تبانی از سوی ایران، بیش از اندازه تأکید می‌شود.^۱

احیاءگری اسلامی در نیجریه همچون دیگر کشورهای مسلمان عمدتاً درون‌زا است. با این حال، ابراهیم ای. گامباری معتقد است که رهبری آیت‌الله خمینی (ره) و فکر انقلاب اسلامی در جامعه اسلامی نیجریه و به ویژه در میان مسلمانان محروم شمال، احساسات و واکنش‌هایی را برانگیخت... و در جهت پوشش بخشیدن به مبارزه علیه فساد فزاینده و مادی‌گرایی بیش از حد تشکیلات سیاسی نیجریه، ماهرانه به کار گرفته شد.

پیروزی انقلاب ایران بسیاری از رهبران مسلمان نیجریه را ترغیب کرد و آنها از این نمونه الهام گرفتند. بسیاری از مضامین این انقلاب همچون تقبیح فساد اداری، رد مادی‌گرایی فزونی‌خواهانه، انتقاد از غربزدگی و اجرای قوانین اسلامی مورد استقبال آنان قرار گرفت. به هر حال، همان طور که گامباری به ما می‌گوید اکثر مسلمانان نیجریه با آن‌که به نوعی خواستار معمول شدن قوانین اسلامی هستند، همچنان به جای ایجاد جمهوری اسلامی به دولتی کثرت‌گرا پایبندند. بازتاب انقلاب ایران در مکان‌ها و زمان‌های مختلف متفاوت بوده است. در این میان، این نکته از اهمیت پایداری برخوردار است که نفوذ ایران دامنه وسیعی را از الهام‌بخشی تا مداخله دربر می‌گیرد.^۲

◆ نمونه‌هایی از حوزه نفوذ انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی با رهبری امام‌خمینی به ملل تحت ستم جهان نشان داد که می‌توان با توکل به

خدا، استقامت و پایداری مردم و عدم وابستگی به مکاتب مادی شرق و غرب و با تکیه بر مکتب رهایی‌بخش اسلام بر قوی‌ترین رژیم‌های وابسته به استکبار نیز پیروز شد. این پیروزی شوق و اشتیاق عجیبی در بین ملل تحت ستم، نهضت‌های آزادی‌بخش و تمام آزادی‌خواهان جهان به وجود آورد و در بیداری، امید و اعتماد به نفس مسلمانان - بدون توجه به ملیت یا تمایلات سیاسی ملت‌ها- نقش بسزایی ایفا کرد. از اندونزی تا جوامع اسلامی در غرب، پیروزی انقلاب اسلامی در حکم پیروزی اسلام بود و توانایی اسلام را برای رهبری مردم سرکوب‌شده جهت مقابله با رژیم‌های فاسد و تحت سلطه خارجی آشکار نمود. انقلاب اسلامی به عنوان نقطه عطف احیای تفکر اسلامی و تحقق عینی آن به‌شمار رفت که پس از قرن‌ها به مسلمانان امید و تحرک بخشید و ضمن ایجاد تحول عمیق فکری و فرهنگی، اسلام را دوباره زنده کرد و فکر ایجاد حکومت اسلامی را به عنوان نیاز مبرم زندگی انسان‌ها تجلی بخشید. از همین رو مسلمانان آفریقا و مبارزان این قاره مشتاقانه درصدد شناخت انقلابی که از ارزش و تقدس فراوانی برخوردار بود برآمدند و موج اسلام‌گرایی و رشد بیداری اسلامی به عنوان شاخص اصلی و مهم منطقه شمال آفریقا درآمد. همچنین تاریخ تمدن دیرینه و کهن آن و پایبندی مردم منطقه به اسلام که نقش تاریخی و مهم خود را در جریان رشد جنبش‌های اسلامی ایفا کرده بودند، این منطقه را به صورت کانون تلاش برای بازیافتن هویت اسلامی مردم و بازگشت به اسلام پویا و فعال درآورد. در همین راستا بررسی نهضت‌های اسلامی در تونس روشنگر احیای تفکر و بیداری در این کشور است.^۱

انقلاب اسلامی در ایران مهم‌ترین عامل الهام‌بخش جنبش اسلامی مردم الجزایر بود. پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تأسیس جمهوری اسلامی ایران با پیام‌ها و رسالت ویژه خود، محرومان و مستضعفان سایر کشورها را به از بین بردن فاصله‌های طبقاتی و ایجاد جامعه‌ای عادلانه نوید داد. جوانان طرفدار گرایش اسلامی با تأثیر گرفتن از الگوی انقلاب ایران، روش

قهرآمیزی در برابر رژیم‌های حاکم در پیش گرفتند که مهم‌ترین مورد آن را می‌توان رویارویی گروه‌های دانشجویی مسلمان و حرکت علما و روشنفکران مذهبی در الجزایر دانست.

تأثیر مستقیم انقلاب اسلامی ایران بر حرکت اسلامی الجزایر در مواضع جبهه نجات اسلامی این کشور به خوبی مشاهده می‌شود. این جبهه سرانجام هدف حرکتش را برقراری یک «حکومت اسلامی» اعلام کرد. بدین ترتیب که مبارزان اسلامی به چیزی کمتر از برقراری جمهوری اسلامی در الجزایر رضایت ندادند و این نشان‌دهنده آن است که تجربه انقلابی جمهوری اسلامی ایران الگوی موفق بوده است.^۱

انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ تحول تازه‌ای در سیاست خارجی ایران ایجاد کرد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران محتوای اسلامی انقلاب ایران را حرکتی برای پیروزی نهایی مستضعفان بر مستکبران می‌داند که در این راستا گسترش روابط با دیگر جنبش‌های اسلامی و مردمی، راه را برای تشکیل امت واحد جهانی هموار می‌سازد. مطابق قانون اساسی، هدف نهایی حرکت به سوی «الله» است. با چنین بینشی آشکار است که سایر اهداف نظام در کلیه زمینه‌ها در راستای تحقق این هدف نهایی خواهد بود؛ بدیهی است سیاست خارجی نیز از این امر مستثنی نیست. پر واضح است که با توجه به اسلامی بودن انقلاب و جهان‌شمولی این مکتب، سیاست خارجی کشور نمی‌توانست خود را در محدوده اهداف ملی و یا حتی منطقه‌ای محبوس نماید. با توجه به این رسالت مهم و غیر قابل تغییر، سیاست خارجی جمهوری اسلامی از نظر فکری و ایدئولوژیک باید سیاستی پیشرو، فعال و پویا باشد. از این رو بود که با طرح شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» نفی مکاتب غیر الهی را اعلام و به عنوان پیش‌قراولان و احیاگران مکتبی جهانی که سعادت همه ابنای بشر را در بر می‌گیرد، حکومت اسلامی را مطرح می‌کند، لیکن به منظور تحقق هدف فوق در درازمدت، برداشتن قدم‌های اساسی دیگر ضروری بود؛ از جمله نزدیکی هر چه بیشتر و وحدت ملت‌های مسلمان، حمایت

از مردم مستضعف دنیا در هر نقطه‌ای با هر نژاد، زبان و مذهب در مقابل مستکبران جهان و دعوت غیرمسلمین به اسلام در قالب امور تبلیغاتی و صدور انقلاب. به این ترتیب سیاستگذاران ایران با الهام از تعالیم اسلامی، برقراری روابط با کشورهای جهان سوم به‌ویژه ممالک آفریقایی را در تقدم قرار دادند.^۱

نلسون ماندلا می‌گوید انقلاب اسلامی ایران تحت رهبری امام‌خمينی(ره)، امیدهای فراوانی را برای قیام مردم آفریقای جنوبی در مبارزه علیه بی‌عدالتی به همراه داشته است و بدون تردید تاریخ هرگز نقش ایران اسلامی را فراموش نخواهد کرد.^۲

امام سلیمان از علما و رهبران برجسته مسلمانان آفریقای جنوبی و عضو کنگره ملی آفریقا نیز درخصوص تأثیر انقلاب اسلامی در این کشور خطاب به آقای هاشمی رفسنجانی می‌گوید: پس از انقلاب اسلامی، بسیاری از مسلمانان آفریقا دریافتند که باید برای کسب آزادی به شدت بر تلاش‌های خود بیفزایند... من بهترین سلام‌های مسلمانان آفریقای جنوبی را به حضرتعالی ابلاغ می‌کنم زیرا مردم ما از برادران و خواهران مسلمان خود در ایران الگو گرفته‌اند که باید برای ایجاد عدالت و احقاق حقوق مسلم خود به‌پا خیزند و تا پای جان در راه آرمان خود فداکاری کنند.^۳

سام نجومی که پس از پیروزی، اولین رئیس‌جمهور نامیبیا شد به الگوبرداری از انقلاب ایران اشاره دارد و می‌گوید: شیوه‌های مبارزاتی انقلاب اسلامی، الگو و امیدبخش مبارزات مردم تحت ستم آفریقا است و ما را برای مبارزه و مقاومت در برابر دشمن ترغیب می‌کند.^۴

رابرت موگابه رئیس‌جمهور زیمبابوه و مبارز قدیمی و ضداستعمار قاره آفریقا، پیروزی انقلاب اسلامی را الهام‌بخش نهضت مردمی زیمبابوه می‌داند: پیروزی انقلاب اسلامی در ایران،

۱. همان، ص ۳۲۰.

۲. همان، ص ۳۲۴.

۳. همان، ص ۳۲۵.

۴. همان، ص ۳۲۵.

یک پیروزی بزرگ برای نیروهای انقلاب در اقصی نقاط جهان محسوب می‌شود زیرا این انقلاب برای تمامی مردم تحت ستم دنیا الهام‌بخش بوده است.^۱

همچنین داود جاوارا رئیس‌جمهور وقت گامیبا نیز جنبش‌های آزادی‌بخش در آفریقا را الهام‌گرفته از انقلاب اسلامی می‌داند: «جنبش‌های آزادی‌بخش در آفریقا از انقلاب اسلامی ایران الهام گرفته‌اند و این بدان خاطر بود که انقلاب شما، انقلابی واقعی بر ضد دشمنان قوی (اعم از داخل و خارج) مانند امریکا بود».^۲

انقلاب اسلامی ایران بدون تردید یکی از بزرگ‌ترین انقلاب‌ها و حوادث جهان در قرن بیستم محسوب می‌گردد و به تعبیر امام «معجزه قرن» است که انعکاس زیادی در ورای مرزهای ایران داشت و در بیداری، امید و اعتماد به نفس مسلمانان بدون توجه به ملیت یا تمایلات سیاسی ملت‌ها، نقش بسزایی ایفا کرد. پیروزی این انقلاب در حکم پیروزی اسلام بود و توانایی اسلام را برای رهبری مردم سرکوب‌شده جهت مقابله با رژیم‌های فاسد و تحت سلطه خارجی آشکار نمود و به عنوان نقطه عطف احیای تفکر اسلامی و تحقق عینی آن به‌شمار می‌رود که به مسلمانان امید و تحرک بخشید و ضمن ایجاد تحول عمیق فکری و فرهنگی، اسلام را دوباره زنده کرد.^۳

◆ فلسطین و مردم فلسطین

مردم مسلمان فلسطین از مدت‌ها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی درگیر مبارزه با غاصبان صهیونیست بودند و جهت‌دهی و سازماندهی این مبارزات با گروه‌ها و تشکل‌های مختلف فلسطینی بود. پس از گذشت مدتی از این فعالیت‌ها این‌گونه اندیشه‌ها و استراتژی‌ها به بن‌بست

۱. همان، ص ۳۲۵.

۲. همان.

۳. همان.

رسید و خلاء بزرگی در اندیشه مبارزه با صهیونیسم و رهاسازی بیت المقدس به وجود آمد که اوج این خلاء با واقعه تاریخی کمپدیوید و صلح سادات با اسرائیل در مارس ۱۹۷۹ پدیدار شد. در چنین وضعیتی برای مبارزان فلسطینی دو راه در پیش بود؛ یا باید همه چیز را تمام شده می دیدند و به صلح با رژیم غاصب تن می دادند یا اینکه با توجه به شکست و ناکامی گذشته طرحی نو در مبارزه ترسیم می کردند. در این وضع دشوار، تجربه انقلاب اسلامی با برانداختن بزرگترین حامی منطقه ای اسرائیل ظهور یافت و با توجه به ابعاد منطقه ای و جهانی آن بسیار سریع جای خود را در فلسطین پیدا کرد. حدوث انقلاب و برانداختن یکی از ستون های حمایت کننده اسرائیل، یعنی محمدرضا شاه، فلسطینی ها را متوجه مبانی فکری و اعتقادی انقلاب نمود.

انقلاب اسلامی ایران نمونه ای اسلامی عرضه کرد که می شد به آن اقتدا کرد.^۱ این بدیل و جایگزین با کتابی که فتحی شقاقی تحت عنوان *الخمینی الحل الاسلامی و البدیل نوشت*، تحقق یافت. این اثر را شقاقی در دوران دانشجویی اش در مصر بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران تألیف کرد و بنا به گفته خودش اولین کتابی است که در جهان در خصوص انقلاب اسلامی ایران تألیف شده است.^۲

امام خمینی (س) در مورد تأثیر انقلاب اسلامی بر مردم فلسطین و حرکت انقلابی آنها می فرماید:

با اینکه بیشتر از یک سال از حماسه برائت از مشرکان نگذشته است عطر خون های پاک شهدای عزیز ما در تمامی جهان پیچیده و اثرات آن را در اقصی نقاط عالم مشاهده می کنیم. حماسه مردم فلسطین یک پدیده تصادفی نیست، آیا دنیا تصور می کند که این حماسه را چه کسانی سروده اند و هم اکنون مردم فلسطین به چه آرمانی تکیه کرده اند که بی محابا و با دست خالی در برابر حملات وحشیانه صهیونیست ها مقاومت می کنند؟

۱. زیاد ابو عمرو، جنبش های اسلامی در فلسطین، ص ۸۴.

۲. فتحی شقاقی، *انتفاضه و طرح اسلامی معاصر*، ص ۱۲۷.

آیا تنها آوای وطن‌گرایی است که از وجود آنان دنیایی از صلابت آفریده است؟ آیا از درخت سیاست‌بازان خود فروخته است که بر دامن فلسطینیان میوه استقامت و زیتون نور و امید می‌ریزد؟ اگر چنین بود اینها که سال‌هاست در کنار فلسطینیان و به نام ملت فلسطین نان خورده‌اند! شکی نیست که این آوای الله‌اکبر است؛ این همان فریاد ملت ماست که در ایران شاه را و در بیت‌المقدس غاصبین را به نومیدی کشاند. و این تحقق همان شعار براثت است که ملت فلسطین در تظاهرات حج ... سرداد.^۱

تأثیر انقلاب اسلامی به رهبری امام‌خمینی(س) در فلسطین قوی‌تر از هر مکان دیگری بود؛ زیرا مسلمانان فلسطین در حالی که تحت اشغال و حشیانه صهیونیستی به‌سر می‌بردند، ناامیدتر و فروپاشیده‌تر از تمامی ملل مسلمان بودند. در چنین شرایطی، سرزمین‌های اشغالی شاهد حرکت بزرگ و عظیم بیداری اسلامی به عنوان بخشی از نهضت اسلامی گسترش‌یافته در منطقه بودند که با قیامت و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران آغاز شد و بدین‌سان، اسلام ثابت کرد که قادر به حرکت مردم و انقلاب و به‌دست آوردن پیروزی و تأسیس جمهوری اسلامی است. از همین رو، همان‌گونه که امام‌خمینی(س) به زندگی ایرانیان معنا و مفهوم بخشید، به میلیون‌ها انسان مسلمان و مستضعف نیز امید بخشید و مسلمانان فلسطین نیز احساس کردند که می‌توان اسرائیل را از میان برد.

یکی از پدیده‌هایی که تأثیر انقلاب اسلامی را بهتر از هر چیزی در فلسطین نشان می‌دهد، قیام مردم فلسطین در قالب جنبش «انتفاضه» است. این جنبش در میان سخت‌ترین شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای و محلی، همچنان در طی مسیر خود تا رسیدن به احقاق حقوق مردم فلسطین، اصرار دارد.

همچنین انقلاب اسلامی موجب گسترش مفاهیم و اصول مذهب شیعه از جمله اصول جهاد، شهادت و فداکاری در راه هدف که از نمادهای شیعیان و شعارهای انقلاب ایران بود، در بین

طرفداران جنبش‌های اسلامی اهل سنت در فلسطین گردید.^۱

حضرت امام در سخنرانی خودشان در جمع نمایندگان شیعیان جنوب لبنان بر ضرورت این بیداری تأکید می‌کنند و می‌فرمایند:

اصلاً باید مسلمین باید بیدار بشوند! امروز روزی نیست که مسلمان‌ها هرکدام یک گوشه‌ای زندگی ... خاص به خود داشته باشند. نمی‌شود این معنا در یک همچو زمانی که سیاست‌های ابرقدرت‌ها بلعیدن همه‌جاست؛ مسلمین باید بیدار بشوند ... ملت‌ها باید بیدار بشوند و همه تحت لوای اسلام و تحت سیطره قرآن باشند.^۲

جیمز بیل محقق امریکایی در خصوص فلسطین و وضعیت نابسامان مبارزاتی چنین می‌نویسد: جنبش فلسطین که تا حد زیادی غیرمذهبی است و به لحاظ سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از هم پاشیده و عمیقاً دچار چنددستگی شده است، آشکارا نشانه‌هایی از علایق اسلامی را در خود دارد. در ساحل غربی رود اردن ... نسل جوان فلسطینی‌های بی‌وطن در کنار مجامع و انجمن‌های ملی، سازمان‌های مختلف اسلامی را نیز تشکیل می‌دهند... الیاس فریح، شهردار بیت‌الحم و رشاد شاوله، شهردار سابق غزه چنین اعلام کرده‌اند که به نحو فزاینده‌ای جوانان فلسطینی در سرزمین‌های اشغالی به سوی اسلام آمده و با خواست اصلاح، آن را به مثابه راه نجات از فقر و بدبختی خود می‌دانند.

مهم‌ترین اثر انقلاب اسلامی ایران بر مردم فلسطین در بعد داخلی ایجاد بیداری و آگاهی اسلامی در مردم این سرزمین است که این بیداری و آگاهی اثرات بسیاری در متن زندگی مردم فلسطین داشته است. از جمله:

- احیای مفاهیم سیاسی و اجتماعی اسلام (عدم جدایی دین از سیاست)؛
- تأثیر در گسترش کمی و کیفی حرکت‌ها و تشکیلات آزادی‌بخش اسلامی؛
- ایجاد حساسیت اسلامی و حمایت از مقدسات مذهبی؛

۱. حمزه امرایی، انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های اسلامی معاصر، ص ۲۳۰.

۲. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۳۱۹ - ۳۱۸.

- ایجاد روحیه شهادت‌طلبی؛

- مساجد کانون مبارزه و فعالیت سیاسی؛

- سازماندهی و بسیج توده‌ها.

◆ افغانستان

در افغانستان به دلیل اشتراکات فرهنگی و زبانی، تأثیربخشی انقلاب اسلامی حتی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز شد و در مقاومت مردم در برابر کودتای کمونیستی طرفدار شوروی (سابق) نمود یافت. اگرچه قسمت اعظم مردم افغانستان را اهل تسنن تشکیل می‌دهند، اما سرنگونی شاه را از طریق بسیج سراسری مسلمانان مورد تحسین قرار دادند. افغان‌ها به دلیل آنکه خود سرگرم مبارزه با یک رژیم سرکوبگر و دست‌نشانده بودند، انقلاب ایران را مایه الهام خویش قرار دادند و برخی از تاکتیک‌های موفقیت‌آمیز ایرانیان مخالف شاه را در پیش گرفتند. در یک مورد، شهروندان کابل بر فراز بام‌های منازل خود، فریاد «الله‌اکبر» سردادند.^۱

در عین حال، شیعیان افغان با شور و حرارت بیشتری نسبت به دیگران، به انقلاب اسلامی ایران پاسخ گفتند. از مدت‌ها پیش، بسیاری از شیعیان افغانستان مرجعیت شرعی و مذهبی ایران از جمله امام‌خمینی (س) را پذیرا شده بودند. پس از انقلاب، پشتیبانی از امام‌خمینی (س) به شدت افزایش یافت و همچنان که حمایت از گروه‌های سیاسی اسلام افزایش یافت، ناسیونالیسم هزاره و گروه‌های مائوئیست که واکنش‌هایی در مقابل روند مدرنیزه شدن کشور بودند تضعیف گردیدند.^۲

ملت مسلمان افغانستان مسائل انقلاب ایران را از طریق رسانه‌ها دنبال می‌کردند و در بسیاری از موارد از آن الهام گرفتند. به گفته آقای هادی، رهبری انقلاب اسلامی در ایران نیز

میان شهروندان مسلمان افغانستان از محبوبیت خاصی برخوردار بود.

آقای هادی می‌گوید: پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، نه تنها افغانستان بلکه مسلمانان جهان را بیدار ساخت. مولوی مختار مفلح، رهبر حزب نهضت آزادی اسلامی و مدیر مسئول مجله فکر بر این باور است که امام‌خمینی یک رهبر بزرگ اسلامی در جهان معاصر است و بسیاری از جنبش‌های اسلامی از افکار و اندیشه‌های ایشان الهام گرفته‌اند. وی در مورد شخصیت امام‌خمینی(ره) می‌گوید: او دیدگاهش از مرزهای قومی، مذهبی و جغرافیایی فراتر می‌رفت و تنها به جهان اسلام می‌اندیشید.

دکتر مهدی، استاد سابق دانشگاه و عضو شورای متحد ملی، به ابعاد بزرگ و جهانی انقلاب ایران اشاره می‌کند و می‌گوید: انقلاب اسلامی ایران علاوه بر دستاوردهای کلان برای ملت این کشور، در برجسته ساختن نقش ایران در میان کشورهای اسلامی نیز اثرات شایانی داشت؛ طوری که اکنون بسیاری از اندیشمندان کشورهای اسلامی از افکار و اندیشه‌های دانشمندان و فرهنگیان ایرانی تأثیر می‌پذیرند.

◆ لبنان

وقوع انقلاب اسلامی زمینه‌ساز نهضت شیعی در کشور لبنان و الهام‌بخش رهایی مردم شیعه مناطق جنوب این کشور شد. گروه امل آشکارا از اندیشه‌های پان‌اسلامیسم حمایت می‌کرد و از اندیشه‌های انقلابی ایران متأثر بودند.^۱

انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک الگوی مهم، به شیعیان لبنان نشان داد که یک نهضت اسلامی خالص و کاملاً سازمان‌یافته و دارای انگیزه می‌تواند دستاورد عظیمی در مقابله با ستمگری و بی‌عدالتی داشته باشد.^۲

۱. جمیله کدیور، رویارویی انقلاب اسلامی ایران و امریکا، ص ۱۱۶.

۲. آگستوس ریچارد نورتون، تشیع، مقاومت و انقلاب، «منشأ و تجدید حیات امل»، ص ۲۹۱.

اما ملموس‌ترین پدیده متأثر از انقلاب اسلامی، سازمان «حزب‌الله» لبنان است. این سازمان به عنوان یک جنبش مخالف سیاسی و اجتماعی، به دنبال شکست لبنان از اسرائیل و تحت تأثیر آرمان‌های انقلاب اسلامی در میان شیعیان پدید آمد. سید عباس موسوی، رهبر سابق «حزب‌الله» می‌گوید: پیروزی انقلاب اسلامی ایران اعتماد به نفس را به مسلمانان بازگرداند و آنها را از میزان قدرت و توانایی‌ای که در اسلام و اندیشه‌های اسلامی نهضت است، آگاه ساخت. مقاومت اسلامی در لبنان ملهم از انقلاب اسلامی شکل گرفت.

سید حسن نصرالله، دبیرکل «حزب‌الله» نیز حرکت «مقاومت» را به عنوان پاسخگویی و استجابت به یک تکلیف الهی می‌داند که امام‌خمینی(س) معین کرد که واجب است با رژیم اشغالگر قدس مبارزه کنیم و سرزمینمان را از اشغال آزاد نماییم. وی می‌گوید:

گروه‌های مختلف معتقدی که با عناوین مختلفی فعالیت می‌کردند، بر اساس دو محور هماهنگ شدند و به یکدیگر پیوستند؛ محور نخست ایمان به ولایت فقیه و التزام به رهبری حکیمانه امام‌خمینی و محور دوم ضرورت قیام و مبارزه با دشمن اسرائیلی؛ بر اساس این دو محور، تمام گروه‌های اسلامی به یکدیگر پیوستند و حرکت واحدی را سازمان دادند که امروز به «حزب‌الله» معروف است.^۱

◆ پاکستان

حادثه انقلاب اسلامی به دلیل ویژگی‌های خاص خودش، مناسبات جهانی، منطقه‌ای و روابط فیما بین کشورها مردم منطقه را تحت تأثیر قرار داد؛ از جمله کشورهایی که به دلیل وجود زمینه‌های مناسب تحت تأثیر قرار گرفت کشور پاکستان بود.

پیروزی انقلاب اسلامی و تثبیت مردمی آن به واسطه انتخابات مکرری که پس از پیروزی انقلاب صورت گرفت، به مردم پاکستان برای حضور در صحنه سیاسی کشورشان انگیزه‌ای

جدی داد. مردم پاکستان، ایران و تحولات مردمی آن را برای خود الگو قرار دادند و خواستار آن شدند که کشورشان نیز همانند کشور همسایه بر مبنای اصول اسلامی اداره شود و آنها را در امور دخالت دهد و اراده‌شان را جاری سازد.

بی‌قانونی‌ها، تعلیق انتخابات، نبودن دولت مردمی، گرایش‌های مستبدانه‌ای که در حکومت ضیاءالحق مشاهده می‌شد و اظهارات او مبنی بر اینکه ما با وجود قرآن به قانون نیازی نداریم یا اینکه حکومت اسلامی به معنای حکومت مورد قبول اکثریت نیست و از این قبیل، با توجه و ملاحظه کشور ایران، سخت مورد انتقاد و ایراد واقع شد.

بعد از انقلاب اسلامی ایران، حرکت‌هایی در سطح مردمی آن کشور و در اعتراض به اعمال و سیاست دولت پاکستان شکل می‌گیرد و در تیر ماه ۱۳۵۹ شاهد تظاهرات نیم‌میلیونی شیعیان در اسلام‌آباد هستیم. این تظاهرات در اعتراض به تصمیماتی که می‌خواست بر شیعیان تحمیل گردد و درخواست رعایت حقوق آنها، برگزار شد. در همین دوران راهپیمایی‌های مردمی در کراچی، اسلام‌آباد و ... در اعتراض به سیاست امریکا در منطقه و کشور پاکستان انجام می‌شود. لذا ظهور انقلاب اسلامی ایران نقطه عطفی در حیات سیاسی ملت پاکستان محسوب می‌شود. تأثیرگذاری انقلاب در سطح کلان تا اندازه‌ای قابل پیش‌بینی بود اما مسئله مهم‌تر، متأثر شدن شیعیان بیش از پیروان سایر مذاهب این کشور از نهضت اسلامی در ایران بود.

در پاکستان، پیروزی انقلاب ایران موجب ارتقای سطح فکری و بینش سیاسی نسل جوان شیعه و پیدایش «نهضت اجرای فقه جعفری» گردید که از افق مشابهی با انقلاب اسلامی برخوردار است. اما پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، علمای شیعه پاکستان حضور چندانی در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی نداشتند و بیشتر به اجرای مراسم سنتی، ضیافت و اعیاد معصومان(ع) و به‌ویژه عزاداری سیدالشهدا(ع) اکتفا می‌کردند و در این امور هم نقش سازنده‌ای نداشتند؛ زیرا در خلال این‌گونه فعالیت‌ها، به اختلافات بین شیعه و سنی بیشتر توجه می‌شد. اما پس از وقوع انقلاب اسلامی، علمای شیعه در حرکت‌های مذهبی و اجتماعی خود،

مردم را به مشارکت در مسائل سیاسی دعوت می‌کردند.^۱

تأثیر انقلاب در این کشور به شیعیان ختم نمی‌شود، بلکه پیروان اهل سنت هم حمایت خود را از آن اعلام کردند. همچنین بیشتر جمعیت اهل تسنن پاکستان نیز انقلاب اسلامی ایران را به دیده احترام می‌نگرند. موضع «جماعت اسلامی» در برابر انقلاب اسلامی در فتوای ابوالاعلی مودودی تجلی یافت که گفت: انقلاب امام‌خمینی یک انقلاب اسلامی است و دست‌اندرکار آن، جماعت اسلامی و جوانانی هستند که در دامن حرکت‌های اسلامی تربیت شده‌اند و بر تمامی مسلمانان و حرکت‌های اسلامی واجب است که آن را تأیید و با آن همکاری کنند.^۲

◆ تأثیرگذاری انقلاب اسلامی در آفریقا

در بررسی تأثیرگذاری انقلاب اسلامی بر تحولات بلاد مختلف می‌توان به نظریات اندیشمندان در کشورهای آفریقایی اشاره کرد. یکی از علاقه‌مندان امام‌خمینی (ره) و انقلاب اسلامی به نام مصطفی کامل امین، مدیر مدرسه وطنی منطقه‌ای مجلس علما و ائمه در غنا می‌گوید: «فتوای امام‌خمینی درباره سلمان رشدی در آستانه دهه دوم انقلاب ملاکی برای سنجش پتانسیل جهان اسلام و تمرکز و تجلی آن محسوب می‌شود. وجود انقلاب اسلامی و همچنین فتوای امام‌خمینی علیه سلمان رشدی باعث شد که ملت آفریقا توجه خاصی به انقلاب و امام کند.»^۳

شیوه‌های خاص انقلاب و محتوای دینی آن، مقوله‌هایی هستند که به عنوان علت‌های اثرگذاری انقلاب در آفریقا از آن یاد می‌شود. بر این اساس، پس از جنگ دوم و رواج جنبش‌های استقلال‌طلب در آفریقا، اینک مردم این قاره نیازمند فهم و تعریفی برای هویت‌یابی هستند و این زمینه و نیاز می‌تواند عامل اصلی اثرپذیری آفریقا از انقلاب اسلامی ایران باشد

۱. حمزه امرایی، همان، ص ۲۵۲.

۲. همان.

۳. منوچهر محمدی، همان، ص ۳۳۰.

زیرا دین اسلام مایه‌هایی قوی برای هویت‌بخشی دارد. می‌توان نتیجه گرفت که انقلاب اسلامی ایران در اواخر قرن بیستم نشانه مهمی از آغاز تجدید حیات اسلام بود که زنجیروار در پی خود در سایر بلاد اسلامی موجب بیداری اسلام و جنبش‌های اصلاحی و انقلابی گردیده است.

◆ تونس

در رأس امواج اولیه جنبش اسلامی تونس، نام شیخ راشد الغنوشی قرار دارد. او بازداشت و محاکمه شد و حبسش مدت‌ها جزء اخبار مهم جنبش جهانی اسلام قرار داشت. تحلیل و جمع‌بندی گوشه‌هایی از افکار و گفتار غنوشی حاوی نکاتی است که پاسخ‌گوی ابعادی از چگونگی پیروزی و تأثیرگذاری انقلاب اسلامی در سطوح مختلف و همچنین زنده کردن اسلام توسط امام‌خمینی(ره) می‌باشد؛ او چنین می‌گوید:

«نقش امام‌خمینی(ره) در ایجاد حکومت اسلامی ایران به راستی فوق‌العاده عظیم بود. او توانست با زبان توده‌ها با ایرانیان سخن گوید و در نتیجه به بهترین وجه ممکن آنان را علیه دشمن داخلی و خارجی بسیج نماید. مردم شیعه در طی تاریخ، پیوسته از علمای خود پیروی و اطاعت کرده‌اند، امام‌خمینی(ره) و خط مشی او توانسته است پس از قرن‌ها، شیعه را به جایگاه خود در تاریخ اسلام باز گرداند. او توانست این کار را با زنده کردن فلسفه غیبت امام در قالب «ولایت فقیه» به انجام برساند... پدیده امام‌خمینی(ره) نمایانگر تحولی مهم در سطح بین‌المللی و منطقه بود. به حق پدیده‌ای به این گستردگی را نمی‌توان با سخنان کوتاه بیان کرد.^۱

همچنین راشد الغنوشی در سال ۱۳۷۰ در خصوص امام‌خمینی(ره) چنین می‌گوید: «امام‌خمینی پرچم آزادی فلسطین را برافراشت و مسئله فلسطین تمام فکر امام را به خود مشغول کرده بود. مسئله فلسطین محور ستیز جهانی امروز است. صهیونیسم یک اختاپوس است. ما باید آگاه باشیم و باید از خود شروع کنیم. ما باید نظامی پیشرفته‌تر از غرب - که

اسرائیل هم غربی است- داشته باشیم تا بتوانیم فلسطین را آزاد کنیم.^۱

از دیگر نمودهایی که تأثیر انقلاب اسلامی را بر مردم تونس نشان می‌دهد اظهارات وزیر کشور تونس می‌باشد که اعلام کرده بود مسلمانان آن کشور در حرکت خود هنوز از روش انقلاب اسلامی ایران الهام می‌گیرند.

◆ سودان

امروزه اجماع نظر آن است که سودان از مهم‌ترین کشورهای اسلامی است که به طور جدی از انقلاب اسلامی ایران متأثر شده است. صادق المهدی در زمینه تأثیر انقلاب اسلامی در سودان می‌گوید: انقلاب ایران بر مردم سودان تأثیر عمیقی داشته است؛ آنان بسیاری از پدیده‌های تاریخی خود را در انقلاب ایران یافته‌اند. زیرا آنان صد سال پیش دست به انقلاب زدند و دولت‌های انگلستان، بلژیک و ایتالیا را شکست دادند. همچنین مردم سودان علیه حکام غیرقانونی عثمانی دست به انقلاب زدند و توانستند شریعت اسلام را در این کشور پیاده کنند. در سودان عده‌ای بودند که اسلام را به عنوان یک راه حل برای مشکلات نمی‌پذیرفتند... ولی انقلاب ایران این افکار را به کلی دگرگون کرد و ثابت کرد که اسلام زنده و متحرک است و می‌تواند در مقابل امواج ایدئولوژیک ایستادگی کند.^۲

سقوط جعفر نمیری، رئیس‌جمهور نظامی سودان که به وسیله کودتا، اعتراضات و شورش‌های مردمی به‌وقوع پیوست، تا حدودی از انقلاب اسلامی متأثر بوده است؛ همچنین دولت فعلی سودان با رهبرانی چون عمر البشیر و دکتر حسن الترابی و با علقه‌های انقلابی و اسلامی، رابطه‌ای نزدیک با دولت جمهوری اسلامی ایران دارد.

سودان در نیمه‌های دوم دهه انقلاب به سر پلی برای نشر و بسط انقلاب اسلامی در آفریقا

۱. راشد الغنوشی، سالگرد رحلت امام خمینی(ره)، میزگرد فلسطین، ۱۳۷۰.

۲. سیدباقر سیدجوادی، *شناسنامه مطبوعات جهان سودان*، بنیاد اندیشه اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۴۷-۲۲.

مبدل شده است و همین موقعیت، فرصت‌ها و تهدیدهایی جدی برای کشور سودان فراهم کرده است.

◆ الجزایر

بازتاب‌های انقلاب اسلامی در متن جامعه الجزایر، با زمینه‌ها و استعدادهایی که در آنجا موجود بود نقش مؤثری در توسعه و تحکیم جنبش اسلامی الجزایر داشته است؛ در واقع بذرهایی که به طرق مختلف در دهه اول انقلاب در مزرعه مساعد تاریخی و اجتماعی الجزایر پاشیده شد در دهه دوم به صورت جبهه نجات اسلامی و جنبش‌های الجزایر بروز و ظهور کرده است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، استقبال و خوشحالی مردم الجزایر به خصوص طبقه جوان به حدی بود که هر روز در برابر سفارت ایران برای دریافت نشریات و خبرهای واصله از ایران صف می‌کشیدند، اما حکومت الجزایر نتوانست این اوضاع را تحمل کند لذا طی تماس با سفارت ایران محدودیت‌هایی ایجاد کرد.

علاقه جوانان مذهبی به حدی رسیده بود که به جای هلال بر بالای گنبد و مناره مسجد دانشگاه عنابه، آرم جمهوری اسلامی را نصب کردند؛ هر چند مأموران امنیتی پس از درگیری با دانشجویان آرم را بر می‌دارند، اما انعکاس حقیقتی زیبا در حرکت‌هایی این‌چنینی قابل پنهان کردن نیست.

◆ مصر

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، اخوان‌المسلمین با خوشحالی از آن استقبال کردند و آرزوهای بزرگ خود را برای استقرار جمهوری اسلامی در ایران ابراز داشتند. جریان‌های دیگری که با جنبش اسلامی ایران در کنش متقابل بودند، ناصریسم، سوسیالیسم و ناسیونالیسم عربی وابسته به آن بود. از دید خبرنگاران و تحلیل‌گران سیاسی، برخی از

شاخص‌های تأثیر انقلاب اسلامی ایران در مصر و احیا و تشدید جنبش اسلامی آن کشور به این شکل نمود پیدا می‌کرد که مردم شعارهایی از جمله «لا اله الا الله محمد رسول الله»، آیات قرآن و تصاویر آیت‌الله خمینی را روی شیشه اتومبیل‌هایشان می‌چسبانند.

سرکوب جنبش اخوان‌المسلمین با اعدام سران اخوان، مرگ ناصر در سال ۱۹۷۰، روی کار آمدن انور سادات و تشدید همگرایی او با ایران و غرب، سفر وی به اسرائیل و امضای پیمان کمپدیوید در سال ۱۹۷۸ درست هم‌زمان با اوج انقلاب اسلامی در ایران، حکومت مصر و شخص سادات را به منفورترین موجودات در ذهن مسلمانان و مبارزان مبدل کرد. با موضعی که امام در مورد آزادی قدس و مبارزه با اسرائیل اتخاذ کردند، رویارویی انقلاب اسلامی با دولت مصر بسیار حاد و جدی شد. طبعاً آن دسته از مردم مصر که از روند سازش مصر با اسرائیل ناخرسند بودند، به سمت ایران متمایل شدند، که ترور انور سادات توسط گروه‌های عقیدتی و مبارز برخاسته از ارتش مصر توسط خالد اسلامبولی، نمود واقعی این تمایل است. امواج اولیه احیای اسلام‌گرایی مصر و ترور سادات و حوادث پس از آن، موجب پیدایش این باور شده بود که انقلاب اسلامی در همه‌جا فراگیر خواهد شد.

نشست قاهره هم‌زمان با اوج‌گیری جنبش اسلامی الجزایر و پیروزی جبهه نجات اسلامی در انتخابات صورت گرفت. نشست قاهره با حضور نمایندگان چند کشور عربی همچون مصر، الجزایر، تونس، عربستان، عمان و... با هدف اندیشیدن به تدابیر امنیتی در جهت مقابله با بنیادگرایان در کشور‌هایشان برگزار شد. این واقعه بار دیگر اذهان را متوجه انقلاب اسلامی ایران و پتانسیل جنبش اسلامی در جهان عرب کرد.

◆ تأثیر انقلاب اسلامی در آسیای مرکزی و قفقاز

وقوع انقلاب اسلامی تأثیر عمیقی بر احیای اسلامی در آسیای مرکزی و قفقاز بر جا گذاشته است. گزارش‌های زیادی نشان می‌دهد که در میان تمام قشرهای این منطقه تمایل به مذهب

به‌ویژه اسلام روبه رشد بوده است و به‌رغم بیش از نیم قرن آموزش و القای تئوریهای حزبی و طراحی‌های اجتماعی و اقتصادی که با حمایت دولت و سرکوب شدید اسلام صورت می‌گرفت، نه تنها ایده انکار خداوند و عدم فایده مذهب به شکست انجامید بلکه مردم آشکارا و رسماً به سوی مذهب و اسلام گرایش می‌یابند. روزنامه تاجیکستان کمونیست در مقاله‌ای آورده است: اکنون موارد بیشتری از معتقدات مذهبی توسط مسلمانان فعال به جوانان مسلمان آموخته می‌شود. جزوات و نوارهای کاست با محتوای ایدئولوژی مخرب که آموزش‌های اسلامی است کپی می‌شود و پخش می‌گردد، حتی فیلم‌های ویدئویی با مضامین اسلامی از خارج می‌رسد و نمایش داده می‌شود. مردم جمهوری‌ها همچنین به رادیوهای خارجی که با هدف گسترش و توسعه عقاید مذهبی برنامه پخش می‌کنند گوش فرا می‌دهند.^۱

◆ تأثیر انقلاب اسلامی ایران در ترکیه

انقلاب اسلامی ایران پس از گذشت سال‌های اولیه، برای بسیاری از مسلمانان جهان بیش از آنکه به عنوان الگویی اجتماعی قابل تکرار باشد به مثابه منبعی الهام‌بخش تلقی گردیده که موجب تجدید توان حرکت اسلامی در این جوامع شده است. برخی از جلوه‌های اجتماعی این فرآیند در ترکیه، رشد رو به افزایش استفاده از پوشش اسلامی توسط زنان است. با پیروزی انقلاب اسلامی و به دنبال کودتای نظامیان در ترکیه، سرفصل جدیدی در مبارزه با اسلام‌گرایی تحت عنوان مبارزه با ارتجاع در این کشور آغاز شد.

در رابطه با گرایش‌های اسلامی در جامعه ترکیه، شاهد تظاهرات مسلمانان این کشور علیه امریکا و رژیم اشغالگر قدس بودیم و نمازهای جمعه بعضی از شهرستان‌های این کشور - به‌ویژه شهر استانبول - صحنه‌های باشکوهی از راهپیمایی و تظاهرات چشمگیر را در حمایت از مردم بوسنی و هرزگوین و محکوم کردن جنایات صرب‌ها به نمایش گذارده است. مردم

مسلمان ترکیه همچنین با برپایی تظاهرات مکرر، ضمن دفاع از آرمان‌های مردم مسلمان مصر و الجزایر، اقدامات ضداسلامی دولت‌های قاهره و الجزایر را محکوم کردند.^۱

◆ تأثیر انقلاب اسلامی در خاور دور

انقلاب اسلامی ایران برای بسیاری از مسلمانان جنوب شرقی آسیا پس از گذشت سال‌های اولیه، پیش از آنکه به عنوان یک الگوی اجتماعی و قابل تکرار مطرح باشد، به مثابه منبعی الهام‌بخش تلقی گردید. انقلاب در ابتدا به منزله نمونه‌ای از پیروزی اسلام بر نیروهای امپریالیستی و غیراخلاقی پدیدار شد؛ چنین زمینه‌ای سبب شد که واکنش‌های عمومی اولیه نسبت به انقلاب اسلامی بسیار مثبت باشد و رهبران مذهبی را مجذوب نماید. چنین استقبالی لزوماً به معنای اعلام موافقت با ساختارهای نهادی مشخصی که در ایران برقرار شد و یا دفاع از ترویج قوانین مذهبی نبود، بلکه برای بسیاری از مردم آسیای جنوب شرقی این انقلاب بیشتر به منزله یک نماد، جلب توجه می‌کرد و موجب تجدید توان حرکت اسلامی در این جوامع شد.

◆ تأثیرات انقلاب اسلامی در اندونزی

انقلاب اسلامی ایران تأثیرات عمیقی در حیات فکری مسلمانان در جنوب شرقی آسیا و از جمله اندونزی به‌جا گذارده است. ترجمه و انتشار آثار امام‌خمينی(ره) و دیگر متفکران ایرانی مثل شریعتی و مطهری باعث تغییر تدریجی گفتمان رایج اسلامی در منطقه شده است. البته از آنجا که عقاید امام‌خمينی(ره) از سوی مقامات آن کشور به دقت کنترل و مهار می‌شود آثار محدودی در مورد فلسفه و اهداف امام منتشر شده است که علت آن عمدتاً به خاطر ترس از مقابله حکومت‌ها بوده است؛ ضمن اینکه در زمینه توصیف انقلاب و نقش امام آثار متعددی به

۱. همان.

چشم می‌خورد، اما آثار کسانی که در تدوین ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران مؤثر بوده‌اند در اندونزی دارای بازار خوبی است.

◆ امریکای لاتین

نماینده ولی‌فقیه در امریکای لاتین با اشاره به اثرات فرهنگی انقلاب اسلامی در داخل و خارج از کشور چنین اظهار نموده است: تعدد مؤسسات فرهنگی، پژوهشی و تبلیغی، وجود کتابخانه‌های مجهز، باز شدن دست بزرگان و علما و بیشتر شدن ارتباط مردم با آنها از اثرات فرهنگی انقلاب اسلامی در کشور ماست.

تأسیس مراکز، مؤسسات و مساجد اسلامی در سراسر دنیا و فراهم کردن امکانات برای تحقیق غیرمسلمانان درباره اسلام از جمله اقدامات و اثرات فرهنگی انقلاب اسلامی است. به‌وجود آمدن حزب‌الله و احیای دین، قرآن، اسلام و آزادی مستضعفان در اکثر نقاط دنیا یکی دیگر از اثرات فرهنگی انقلاب در خارج از کشور است و همان شعارهای دوران انقلاب که موجب فروپاشی طاغوت و شاهنشاهی ایران شد امروز توسط آزادی‌خواهان جهان در کشورهای دنیا طنین‌انداز شده است که نشانگر صدور انقلاب به دنیا خصوصاً امریکای لاتین است.^۱

◆ چگونگی شکل‌گیری پیمان‌های جدید در پرتو انقلاب اسلامی

انقلاب اسلامی ایران که در بهمن‌ماه سال ۵۷ متولد شد در عین داشتن اهداف سیاسی و اجتماعی نگاه خاصی به تمدن و جهان‌بینی اسلامی داشت. این رویداد در بیداری مسلمانان جهان و نوزایی باورهای دینی نقش عمده‌ای ایفا کرد.

هر چند تلاش زورمندان جهان به ویژه در غرب بر آن بوده است که همواره از انقلاب

اسلامی ایران چهره‌ای ضدفرهنگی و متجاوز ترسیم نمایند ولی رهبری فرزانه آن بر مفاهیم بکر و تازه‌ای که در روح انقلاب اسلامی موج می‌زند تکیه نموده و بر مشترکات آن با دنیا و اختصاصات منحصر به فرد آن که در مکاتب گوناگون و جریان‌های فکری و نحله‌های مختلف دنیا موجود نیست اصرار می‌ورزند به گونه‌ای که معتقد به پویایی و برجسته کردن و مقاومت و بیان نمودن و ترویج آن اختصاصات هستند.

از منظر امام‌راحل(س) مفهوم صدور انقلاب در واقع انتقال ارزش‌های معنوی و الهی آن و رساندن این رسالت به گوش جهانیان از طریق استفاده از امکانات و ابزارهای پیام‌رسانی می‌باشد که باید این هدف با استفاده از راهکارهای موجود مانند دعوت و تبیین مفاهیم و معارف اسلامی در جهان، معرفی و تبیین فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی، فراهم آوردن زمینه‌های مناسب برای گفت‌وگوی تمدن‌ها و فرهنگ‌ها، تقویت وحدت امت اسلامی، احیای فرهنگ اهل بیت(ع) و ترویج و گسترش زبان و ادبیات فارسی تحقق یابد.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران سرمنشأ تحولات عظیمی در منطقه و جهان گردیده و تأثیرات شگرف بین‌المللی را به دنبال داشته است. انقلابی که با تکیه بر ایمان و باورهای اسلامی و با شعار «نه شرقی، نه غربی» رژیم خودکامه شاه را سرنگون کرد و حکومت جمهوری اسلامی را در این سرزمین محقق ساخت. انقلاب اسلامی به عنوان یکی از مهم‌ترین و عظیم‌ترین رویدادهای قرن معاصر دارای برکات و نتایج بسیار بزرگ و درخشانی در ایران و جهان بود.

روژه گارودی، اندیشمند مسلمان فرانسوی، در یکی از مقالات خود انقلاب اسلامی ایران را این‌چنین توصیف می‌کند: به راستی انقلاب اسلامی که امام‌خمینی(ره) آن را رهبری کرد به هیچ‌یک از انقلاب‌هایی که در قبل برپا گردیدند شبیه نیست. در طول تاریخ انقلاب‌هایی بودند که به هدف تغییر نظام سیاسی برپا گردیدند. انقلاب‌های اجتماعی هم در جهان رخ داده است و نشانگر خشم فقرا علیه اغنیا بود. انقلاب‌های ملی هم خشم خود را علیه استعمارگران و غاصبان خالی کردند. اما انقلاب اسلامی ایران نیز دارای تمامی این انگیزه‌ها بود. این انقلاب علاوه بر موضوعاتی که گفته شد دارای معانی جدیدی بود که نه فقط حکومت سیاسی

اجتماعی استعماری را سرنگون کرد بلکه مهم‌تر از آن تمدن و جهان‌بینی خاصی را که در مقابل دین علم شده بود واژگون ساخت.^۱

انقلاب اسلامی ایران تأثیرات زیادی در بیداری مسلمانان جهان و احیای باورهای دینی داشت. در عصری که می‌رفت عزت و شوکت اسلامی توسط استعمارگران و دشمنان اسلام پایمال گردد و اخلاق و ارزش‌های اسلامی به بوته فراموشی سپرده شود انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام‌خمينی(س) به وقوع پیوست که فرهنگ و تمدن اصیل اسلامی را به ارمغان آورد و بارقه‌ای از امید را در دل میلیون‌ها مسلمان در گوشه و کنار دنیا زنده کرد و باعث تجدید حیات اسلام و زنده شدن مجد و عظمت دیرینه جهان اسلام گردید.

صدور انقلاب در منظر و اندیشه امام راحل(س) و مقام معظم رهبری، صدور پیام و رسالت انقلاب اسلامی و انتقال ارزش‌های معنوی و الهی به گوش جهانیان است که این امر در سایه زور و لشکرکشی انجام نمی‌شود بلکه جهت نیل به این هدف باید کلیه امکانات و ابزارهای پیام‌رسانی، محتوای پیام، موقعیت زمان و مکان و نیازهای مخاطبان در مناطق مختلف دنیا مورد توجه و دقت قرار گیرد.

انقلاب ما یک انقلاب فرهنگی بود و به تعبیر شهید دکتر بهشتی «انقلاب ارزش‌ها» محسوب می‌شود. اکنون به طور اجمال به گوشه‌هایی از وظایف و اهداف استراتژیک نظام در خصوص انتقال و ابلاغ ارزش‌های والای فرهنگی در عرصه بین‌الملل اشاره می‌کنیم.

بدیهی است که مهم‌ترین بعد تأثیرگذاری نظام در دنیا همان بعد فکر، فرهنگ و اندیشه است که در این خصوص فرموده رهبر معظم انقلاب اسلامی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد: «اگر ما بتوانیم در صحنه فکر و فرهنگ کار شایسته‌ای انجام دهیم همه تهدیدهای مادی دنیا خنثی خواهد شد!»^۲

۱. نشریه شما، مورخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۰.

۲. مقام معظم رهبری، ۱۳۸۰/۱۱/۱۷.

۱. دعوت و تبیین مفاهیم و معارف اسلامی در جهان

یکی از رسالت‌های مهم انقلاب اسلامی‌مان در عرصه بین‌الملل، معرفی، احیا و گسترش تفکر و معارف اسلامی است. دشمنان و معاندان اسلام همواره می‌کوشند چهره اسلام را مخدوش سازند و حقایق را وارونه جلوه دهند. بر اثر پیروزی انقلاب اسلامی دین و دینداری در سراسر جهان احیا گردید و دین و معنویت به صحنه اجتماع بازگشت. اصلاح تفکر دینی و زدودن خرافات و بدعت‌ها از چهره دین اسلام و پاسخگویی دینی به نیازهای فکری جامعه بشری از جمله اهداف اساسی انقلاب به شمار می‌رود.

امام خمینی(س) در این زمینه می‌فرماید: «ما موظف ایم که اسلام را در همه جای دنیا معرفی کنیم. اسلام مظلوم است الان در دنیا، غریب است در دنیا.»^۱

«مقصد این است که اسلام و احکام جهانگیر اسلام زنده بشود و پیاده بشود و همه در رفاه باشند و همه آزاد باشند همه مستقل باشند.»^۲

۲. بهره‌گیری از ابزار و شیوه‌های مناسب

رهبر معظم انقلاب نیز با تأکید بر رعایت موقعیت‌ها و ابزار و شیوه‌های ابلاغ پیام، به دیگر کشورها تصریح می‌کنند:

امروز در دنیا برای اثرگذاری کارها، پی‌درپی تئوری‌های فکری ساخته و پرداخته و القا می‌شود؛ برای اینکه ذهن‌ها که مخاطب و آماج این حمله فکری و معنوی هستند، خاضع و قانع و تسلیم شوند تا آنها بتوانند با امکان مادی و ثروتی که در اختیار دارند به مقاصد خود برسند. ماییم و تفکر و معارف اسلامی. ماییم و پیام انقلاب اسلامی. ما باید بتوانیم اینها را درست به دنیا برسانیم... ما باید بتوانیم مفاهیم و معارف اسلامی و آنچه را که متعلق به ماست بیان کنیم؛ البته باید با لحن و بیان روشنفکرانه و کاملاً

۱. صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۱۰۹.

۲. همان، ج ۷، ص ۳۱.

مترقی و با استفاده از واژگان متناسب با هر دوره و زمان باشد.^۱

۳. چگونگی رساندن پیام انسان‌ساز انقلاب اسلامی به گوش مسلمانان و جهانیان

چه تدبیری اندیشیده شود تا ارزش‌های فرهنگی انقلاب را به صورت مطلوب و منطقی به دنیا ابلاغ نماییم و مخاطبان و مشتاقان انقلاب را از آماج حملات فکری و فرهنگی دشمنان برهانیم؟ می‌بایست به صدور انقلاب مبادرت نمود، زیرا انقلابی که بر پایه مایه‌های فکری و فرهنگی نضج گرفته و رشد یافته است به جهت احساس رسالت انقلابی و وظیفه شرعی و انسانی‌ای که برای خود می‌بیند برای نشر و ترویج اندیشه‌های خود اقدام خواهد نمود و این مفهوم یعنی صدور انقلاب. صدور افکار و اندیشه‌هایی که انقلاب اسلامی براساس آنها و برای آنها صورت گرفته است، کسب استقلال و آزادی با تکیه بر اسلام می‌باشد. یکی از دستاوردهای ارزشمند انقلاب در منطقه و جهان، صدور انقلاب اسلامی است.

امام‌خمینی(س) و مسئولان برجسته نظام بارها روی این موضوع مهم تکیه کرده‌اند و در بیانات و نوشته‌های متعددی نسبت به صدور انقلاب اسلامی اظهارنظرهایی داشته‌اند. در ابتدای پیروزی انقلاب حضرت امام(س) فرمودند:

ما به تمام جهان تجربه‌هایمان را صادر می‌کنیم و نتیجه مبارزه و دفاع با ستمگران را بدون کوچکترین چشم‌داشتی به مبارزان راه حق انتقال می‌دهیم و مسلماً محصول صدور این تجربه‌ها جز شکوفه‌های پیروزی و استقلال و پیاده شدن احکام اسلام برای ملت‌های دربند نیست.^۲

ایشان همچنین در بخش دیگری از بیانات خویش در مورد صدور انقلاب می‌فرمایند:
بحمدالله امروز قدرت ایرانی و قدرت اسلام در ایران به طوری است که توجه همه ملت‌های ضعیف را به خودش معطوف کرده است و اسلام صادر شد در سرتاسر دنیا.
از این سیاه‌های عزیزی که در امریکا هستند و تا آفریقا و تا شوروی و همه‌جا نور

۱. مقام معظم رهبری، ۱۳۸۰/۱۱/۱۷.

۲. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۲۵.

اسلام تابیده است و توجه مردم به اسلام شده است و منظور از صدور انقلاب همین بود و تحقق پیدا کرد و ان شاء الله اسلام در همه جا غلبه بر کفر خواهد پیدا کرد.^۱

۴. تبیین معنا و مفهوم صدور انقلاب

پیروزی انقلاب اسلامی ایران سرآغاز تحقق وعده الهی برای رهایی مستضعفان بود. این انقلاب همچون مشعل فروزانی راه رهایی ملت‌ها را از قیدوبند استکبار جهانی روشن کرد و به گفته شهید والامقام محمدجواد باهنر «انقلاب ایران اسلام عزیز را در دنیا حیات تازه‌ای بخشید».^۲

در این خصوص آقای گیز لاکرافت دانشمند آلمانی شرکت‌کننده در همایش بین‌المللی گفت‌وگوی فرهنگ‌ها «حافظ، گوته و پوشکین» با اعلام این مطلب گفت: «اسلام در دهه‌های اخیر به الگو و مکتب نیرومندی تبدیل شده که در سایه آن، مبارزه شدید با مادیگری و برای احیای معنویت جریان دارد».

تجدید حیات جوامع اسلامی و رشد روزافزون معنویت و بیداری ملت‌های تحت ستم در سایه پیروزی انقلاب اسلامی باعث شد تا ماشین جنگ روانی غرب با تمام قدرت و توان خویش فرآیند مخدوش‌سازی چهره انقلاب اسلامی را با شیوه‌ها و ابزارهای مختلف درپیش‌گیرد تا در ارزش‌های اسلامی و امکان اجرای آنها در قرن بیستم شک و تردید ایجاد کند. یکی از توطئه‌های استعماری آنان تحریف و وارونه جلوه دادن صدور انقلاب بود به گونه‌ای که هدف از صدور انقلاب را که دعوت به اسلام بود به معنای تجاوز به سرزمین دیگران و جنگ و زورگیری معرفی کردند.

امام خمینی(س) در مقام تبیین معنا و مفهوم صدور انقلاب اسلامی تصریح می‌کنند:

ما که می‌گوییم اسلام را می‌خواهیم صادر کنیم معنایش این نیست که ما سوار طیاره

۱. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۴۱۵.

۲. محمدجواد باهنر، مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی، «نقش قیامتی انقلاب اسلامی»، فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.

بشویم و بریزیم به ممالک دیگر؛ یک همچو چیزی نه ما گفتیم و نه ما می‌توانیم؛ اما آنکه ما می‌توانیم این است که می‌توانیم به وسیله دستگاه‌هایی که داریم به وسیله همین صدا و سیما، به وسیله مطبوعات، به وسیله گروه‌هایی که به خارج می‌روند اسلام را آن‌طوری که هست معرفی کنیم. اگر آن‌طوری که هست معرفی بشود مورد قبول همه خواهد شد.^۱

شهید محمدجواد باهنر می‌گوید: صدور انقلاب صدور تجاوز و جنگ و به معنای گرفتن زمین‌های دیگران نیست... صدور انقلاب به معنای صدور پیام و صدور رسالت انقلاب است؛ صدور ارزش‌هایی مانند استقلال، عدم وابستگی، خودکفایی، خصلت‌های انسانی پاک، ایمان، شرف، افتخار حمایت از مستضعفان و...^۲

امام خمینی(س) در جایی دیگر به منظور جلوگیری از هرگونه برداشت غلط از معنای صدور انقلاب خاطر نشان می‌سازند که معنی صدور انقلاب ما این است که این بیداری اسلامی در همه ملت‌ها ایجاد شود و صدور انقلاب با زور و کشورگشایی نیست بلکه در پرتو اسلام و اخلاق اسلامی است.

ایشان می‌فرمایند:

اینکه می‌گوییم باید انقلاب ما به همه‌جا صادر بشود این معنی غلط را از او برداشت نکنند که ما می‌خواهیم کشورگشایی کنیم. ما همه کشورهای مسلمین را از خودمان می‌دانیم. همه کشورها باید در محل خودشان باشند. ما می‌خواهیم این چیزی که در ایران واقع شد و این بیداری که در ایران واقع شد و خودشان از ابرقدرت‌ها فاصله گرفتند و دست آنها را از مخازن خودشان کوتاه کردند، این در همه ملت‌ها و در همه دولت‌ها بشود. آرزوی ما این است...^۳

۱. صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۳۶۴.

۲. محمدجواد باهنر، همان، ص ۳۶۶ - ۳۶۴.

۳. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۲۱۸.

همچنین مقام معظم رهبری با اشاره به ضرورت شناسایی مفاهیم جدید انقلاب و عرضه آنها به مشتاقان و طالبان حقیقت در سطح جهان می‌فرمایند:

انقلاب اسلامی و نظام اسلامی مفاهیم بکر و تازه‌ای در دنیا دارد. مفاهیمی دارد که اگرچه مشترکاتی با دنیا دارد اما اختصاصاتی دارد که این را از شبیه خودش در مکاتب گوناگون و جریان‌های فکری و نحله‌های فکری دنیا جدا می‌کند؛ باید آن را در بیاوریم و پایش هم بایستیم و بیان کنیم.^۱

ایشان می‌فرمایند:

ماییم و تفکر و معارف اسلامی. ماییم و پیام انقلاب اسلامی. ما باید بتوانیم اینها را درست به دنیا برسانیم. انقلاب اسلامی ایران در عین داشتن اهداف سیاسی و اجتماعی نگاه خاصی به جهان‌بینی و تمدن اسلامی داشت. این رویداد در بیداری مسلمانان جهان و نوزایی باورهای دینی نقش عمده‌ای ایفا کرد.^۲

حضرت امام(س) می‌فرمایند:

صدور انقلاب به لشکرکشی نیست بلکه می‌خواهیم حرفمان را به دنیا برسانیم که یکی از آن مراکز، وزارت امور خارجه است که باید مسائل ایران و اسلام و گرفتاری‌هایی که ایران از شرق و غرب داشته است، به دنیا برساند و به دنیا بگوید که می‌خواهیم این‌گونه عمل کنیم.^۳

از منظر امام‌راحل(س) مفهوم صدور انقلاب در واقع شناخت و انتقال ارزش‌های الهی و معنوی آن و رساندن این رسالت به گوش جهانیان است که این هدف باید در محورهای تبیین مفاهیم و معارف اسلامی برگرفته از انقلاب اسلامی در جهان و دعوت به آن، معرفی و تبیین فرهنگ و تمدن اسلامی- ایرانی، فراهم آوردن زمینه‌های مناسب برای گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و

۱. مقام معظم رهبری، ۱۳۸۰/۱۱/۱۷.

۲. همان.

۳. صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۴۱۴.

ملت‌ها، تقویت وحدت میان امت اسلامی و احیای فرهنگ اهل بیت(ع) از طریق هنر و ادبیات مناسب و به‌روز و با بهره‌گیری از تمامی امکانات تبلیغی، رسانه‌ای، ارتباطات جمعی و... تحقق یابد.

ایشان در این خصوص همواره به مسائل روز دنیا و نقش جمهوری اسلامی در حمایت از محرومان و مستضعفان جهان و کمک به ملت‌های دربند به منظور رهایی و تلاش در جهت وحدت زیر سایه کلمه «لا اله الا الله» تأکید داشتند و یکی از سیاست‌های خارجی اصولی را تلاش در جهت صدور انقلاب و تبیین مواضع عدالت‌خواهانه و اسلام‌محور و همچنین رمز ماندگاری در مسیر درست انقلاب را تداوم در این مبارزه تا پیروزی نهایی بر مستکبران و فراگیری شدن اسلام می‌دانستند. کلام نافذ امام‌خمينی(س) در این‌باره بسیار راه‌گشا است که می‌فرمایند:

ما که نهضت کردیم، برای اسلام نهضت کردیم. جمهوری، جمهوری اسلامی است. نهضت برای اسلام نمی‌تواند محصور باشد در یک کشور، و نمی‌تواند محصور باشد در حتی کشورهای اسلامی. نهضت برای اسلام همان دنباله نهضت انبیا است. نهضت انبیا برای یک محل نبوده است. پیغمبر اکرم اهل عربستان است... دعوتش مال همه عالم است.^۱

تأکید حضرت امام همواره بر دوری از الگوگیری و متأثر شدن از فرهنگ‌های بیگانه و حفظ روحیه انقلابی و ایمان برای الگوشدن در میان سایر کشورها بود.

با این ایمان، با این انقلاب و روح انقلابی شما ان‌شاء‌الله پیروز می‌شوید، پیروزی را به آخر می‌رسانید و ان‌شاء‌الله از کشورهای خودتان به کشورهای خارجی، کشورهای اسلامی سرایت می‌کند.^۲

از اقدامات مهم در خصوص بهره‌گیری از این موقعیت (تبیین معنا و مفهوم صدور انقلاب) توجه به سخن و پیام نو انقلاب است که برای دنیا ویژه است. رهبر انقلاب در این‌باره

۱. صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۴۴۶.

۲. صحیفه امام، ج ۹، ص ۱۵۲.

می‌فرمایند:

انقلاب، دو جهت داشت؛ یک جهت، مبارزه با استبداد داخلی و حکومت فاسد و ابسته‌ای [بود] که مردم و کشور را بدبخت و بیچاره کرده بود. انقلاب می‌خواست کشور و ملت را نجات دهد؛ در دامن اسلام، مردم اداره شوند و حکومت، اسلامی باشد. جهت دیگر، وجهه سخن و پیام نو برای دنیا و بشریت است؛ این چیزی است که دنیا را به خود جذب کرد و الا فلان متفکر اروپایی یا غربی یا آفریقایی یا امریکایی لاتین که امام و انقلاب و نظام اسلامی و حرکت مردم را ستایش می‌کند، او که داخل کشور ما نیست تا از حکومت، چیزی فهمیده باشد؛ پیام جهانی و انسانی اسلام است که او را به ستایش وادار می‌کند. جنبه دوم، بسیار مهم است؛ ما باید بتوانیم این را بیان کنیم.^۱

از جمله این اقدامات (حفظ و صدور پیام و سخن نو برای دنیا و بشریت)، پایداری و مقاومت در راه حفظ انقلاب است که امام(س) می‌فرمایند:

ملت ما در این انقلابی که کرده است، تا حالا استقامت کرده است و بحمدالله تا حالا پیروز شده است. شما پیروزید در دنیا، شما مطرح شده‌اید در دنیا، در همه گوشه‌های دنیا، دولت‌های دنیا از شما یک نحو هراسی دارند که مبادا یک وقت ملت‌هایشان مثل شما بشود. شما تا حالا پیروزید. استقامت کنید تا پیروزی نهایی به دستتان بیاید.^۲

◆ نتیجه‌گیری

انقلاب اسلامی ایران، که برخی از آن به عنوان آخرین انقلاب قرن بیستم یاد می‌کنند و برخی آن را انقلاب دوران پست‌مدرن می‌دانند، بدون تردید یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخی قرن بیستم می‌باشد که خود سازنده بسیاری از حوادث تاریخی و تحولات سیاسی و اجتماعی است. این واقعه نه تنها موجب سرنگونی نظام شاهنشاهی و تحولات بنیادین در عرصه‌های اجتماعی و

۱. مقام معظم رهبری، ۸۰/۱۱/۱۷.

۲. صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۵۰۸.

سیاسی در ایران شد، بلکه در خارج از مرزهای ایران نیز بازتاب‌ها و آثار فراوان و متنوعی را از خود به‌جای گذاشت. بسیاری از نظریه‌پردازان غربی معتقدند انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی که به دنبال این انقلاب بر ایران حاکم شد، الگو و نمونه مناسبی برای کشورهای مسلمان نبوده و هیچ‌یک از ملت‌ها و کشورهای مسلمان خواهان ایجاد نمونه‌ای مشابه نظام جمهوری اسلامی ایران در کشور خود نیستند؛ بنابراین این انقلاب، تأثیر مثبتی در جهان اسلام نداشته است و به تعبیری اندیشه صدور انقلاب که توسط حضرت امام(س) مطرح شد، به شکست انجامیده است.^۱

در حالی که به نظر می‌رسد برعکس آنچه این نظریه‌پردازان تصور کرده‌اند، اسلامی و ایدئولوژیک بودن این انقلاب، موجب تأثیر ویژه آن در جهان اسلام و کشورها و ملت‌های مسلمان شده است؛ در این زمینه می‌توان به تأثیرات شگرف و مهم انقلاب اسلامی ایران بر مبارزات مردم فلسطین که یکی از همین کشورهاست، اشاره کرد.

انقلاب ایران در بیرون از مرزهای این کشور نیز مورد توجه مبارزان و کسانی که طرفدار دگرگونی و تغییر در ساختار سیاسی کشورهایشان بودند قرار گرفت. الگوبرداری از مبارزات ملت ایران برای سرنگونی دولت‌های دست‌نشانده در منطقه و جهان شروع شد و جنبش‌ها و احزاب زیادی در گوشه و کنار جهان با الهام از پیروزی انقلاب ایران به‌وجود آمد.

◆ بازتاب عمومی انقلاب اسلامی در بین سران و دولت‌ها

مطالعه و بررسی واکنش دولت‌های جهان که همگی عضو سازمان ملل هستند اعم از دولت‌های غربی، شرقی، جهان سوم و حتی دولت‌های اسلامی، نشان می‌دهد که در مجموع دولت‌های معاصر عموماً از پیروزی انقلاب اسلامی (این تحول و رخداد عظیم تاریخی) استقبال به‌عمل

۱. باری رزن (گردآورنده)، همان، «احیای مجدد اسلام در گذشته و حال با تأکید بر ایران»، نیکی آرکدی، ص ۵۳ -

نیاوردند و با نوعی حیرت، سرگردانی و حتی شگفتی به این پدیده نوظهور که برای هیچ‌کدام از آنها قابل پیش‌بینی و تصور نبود نظر می‌افکندند. از طرف دیگر هرکدام از آنها به نوعی نگران اثرات انقلاب بر جامعه خود و آینده ثبات نظام حاکم بر کشورشان بودند.

◆ ملتها

از آنجا که انقلاب اسلامی، انقلابی مردمی و در واقع از مردمی‌ترین انقلاب‌ها بوده است، طبیعتاً توجه ملتها را بیشتر به خود جلب نموده و آنها را تحت تأثیر قرار داده است لذا آنها نیز با نگرشی مثبت از انقلاب اسلامی استقبال کرده‌اند. این استقبال و عطف توجه با درجاتی متفاوت عمومیت داشته است و انقلاب اسلامی با نسبتی معکوس نسبت به دولت‌ها مورد استقبال ملتها قرار گرفته است. هر اندازه که ملت ایران در نیل به اهداف انقلابی خود با ملتهاى دیگر وجه اشتراك داشته، به همان نسبت استقبال گسترده‌تر بوده است.

◆ نظام بین‌الملل

انقلاب اسلامی در زمانی شکل گرفت که نظام جهانی بر پایه غرب‌محوری نزدیک به چهار قرن به عنوان یک امر بدیهی و تثبیت‌شده توسط جامعه جهانی پذیرفته شده بود. هر نوع تحولی که در این نظام در ابعاد گوناگون فکری، فرهنگی، اقتصادی و گفت‌وگوهای جدید مطرح می‌گردید، نشئت‌گرفته از غرب بود و هیچ‌گاه غرب‌محوری را به چالش نکشیده بود؛ حتی انقلاب‌های بزرگ جهان که در خارج از جهان غرب به‌وقوع پیوست مانند آنچه در ۱۹۴۹ در چین و یا در ۱۹۵۹ در کوبا رخ داد تابعی از نظام‌های فکری و قانونمندی‌های برخاسته از غرب بوده است؛ در حالی که انقلاب اسلامی به عنوان تحولی جدید توانست نظام جهانی غرب‌محور را در ابعاد مختلف به چالش بکشانند. از این ابعاد می‌توان به عنوان اطلاعات استراتژیک فرهنگی نام برد:

۱. احیای اسلام به عنوان یک مکتب جامع و جهانی؛

۲. فروپاشی نظام دوقطبی و ایجاد چالش برای نظام‌های طراحی‌شده در غرب؛
۳. تغییر گفتمان منازعات جهانی؛
۴. خیزش جهانی مستضعفان علیه مستکبران؛
۵. طرح اسلام سیاسی به عنوان گفتمان جدید؛
۶. نفی نظام غرب‌محور؛
۷. جهان اسلام به عنوان قدرت مطرح در نظام جهانی؛
۸. تغییر معیارهای قدرت در نظام بین‌الملل؛
۹. طرح سه عنصر معنویت، اخلاق و عدالت در نظام بین‌المللی؛
۱۰. آغاز تهاجم جهان اسلام؛
۱۱. بازگشت به شکوه و عظمت تمدن اسلامی؛
۱۲. تغییر گفتمان انقلاب؛
۱۳. جمهوری اسلامی به عنوان یک الگو از نظام سیاسی اسلامی و قدرت منطقه‌ای؛
۱۴. رهبران انقلاب اسلامی به عنوان الگوهای جدید رهبری؛
۱۵. طرح الهیات رهایی‌بخش.

نگاهی اجمالی به زمینه‌های تشکیل انجمن حجتیه

و رویکرد آن به انقلاب اسلامی

حسن شمس‌آبادی

◆ اشاره

تشکیل فرقه بهائیت و نفوذ و گسترش آن در جامعه ایران حساسیت و تقابل روحانیت شیعه را به دنبال داشت. در تقابل با این فرقه، شیخ محمود حلبی تشکیلاتی را تأسیس کرد و نام انجمن حجتیه را بر آن نهاد. برداشت انجمن از اصل تقیه، اهمیت بیش از اندازه به مبارزه با بهائیت و غفلت از علل گسترش این فرقه و همچنین برداشتی که انجمن از مقوله مهدویت، انتظار و تشکیل حکومت اسلامی قبل از ظهور داشت مجالی به آن نداد تا با نهضت امام و انقلاب همراهی نماید.

در مقاله پیش رو سعی شده با بررسی بسترها و زمینه‌های تشکیل انجمن حجتیه و مبانی فکری آن، رویکرد این انجمن نسبت به مبارزه، انقلاب و امام روشن گردد.

◆ زمینه‌های شکل‌گیری انجمن حجتیه

زمینه‌های شکل‌گیری انجمن حجتیه را می‌توان در دو حوزه، مورد بررسی قرار داد. حوزه اول، پیدایش و گسترش فرقه بهائیت بود. بیش از یک قرن پیش، شخصی به نام علی‌محمد باب، ادعای بابیت امام زمان (عج)، نمایندگی ایشان و پس از مدتی ادعای مهدویت را مطرح کرد. این مسئله باعث به‌وجود آمدن فرقه بابیه و پس از مدتی فرقه بهائیت گردید. پس از مطرح شدن بهائیت بنابر دلایلی که بیشتر جنبه سیاسی داشت این فرقه مورد حمایت‌های پنهان و حتی در بعضی موارد، آشکار قدرت‌های حاکمه و استعمار واقع گردید و به دنبال آن تبلیغات وسیعی در سراسر کشور جهت گرایش به بهائیت صورت پذیرفت. غیر از حمایت‌های مادی و معنوی استعمار و رژیم پهلوی از این فرقه، تشکیلات خاص این فرقه که آن را به صورت یک حزب متشکل درآورده بود در پیشرفت آن مؤثر افتاد. حال آنکه در جبهه مخالف بهائیت که علما و مجتهدان شیعه قرار داشتند هیچ‌گونه تشکیلاتی وجود نداشت. در دهه ۱۳۲۰ هـ ش با رفتن رضاشاه و اشغال کشور توسط قوای متفقین، از اعمال فشارهای حکومتی بسیار کاسته شد و توده‌ها، احزاب و فرقه‌های مذهبی این تحول را به فال نیک گرفتند چراکه باعث می‌شد آنها آزادانه به برپایی جلسات و مراسم مذهبی خود بپردازند.^۱

پس از این دهه و همزمان با رونق گرفتن فعالیت فرقه بهائیت و نفوذ روزافزون معتقدان آن در عرصه حاکمیت، بسیاری از روحانیان و قشرهای مذهبی درصدد مبارزه و مقابله با آن برآمدند. استفاده از وعظ، منبر و ایراد خطابه از سوی علما، شیوه معمول آنها برای ایجاد ارتباط با مردم بود و از این طریق آنها می‌توانستند تا حدودی ترفندهای عناصر بهایی را خنثی سازند. نقش عمده برگزاری چنین جلساتی به عهده هیئت‌های مذهبی بود. در مشهد به علت وجود عناصر بهایی حرکتی منظم از سوی مراکز علمی و فرهنگی برای نشر فرهنگ اسلامی و

۱. «انجمن حجتیه در بستر زمان» گفت‌وگو با طاهر احمدزاده، چشم‌انداز/یران، سال اول، شماره دوم، مهر و آبان

مبارزه با مظاهر غیردینی صورت گرفت. از مهم‌ترین جمعیت‌ها و انجمن‌هایی که در مشهد پا به عرصه ظهور گذاشت، هیئت‌های مؤتلفه اسلامی بود.

این هیئت‌ها با هیئت مؤتلفه اسلامی که توسط فداییان اسلام پس از دهه چهل تشکیل گردید متفاوت است. جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی که در این زمان در مشهد تشکیل شد، ترکیبی از شش تشکل بود:

۱. کانون نشر حقایق اسلامی به رهبری محمدتقی شریعتی؛
 ۲. انجمن پیروان قرآن به رهبری حاجی عابدزاده؛
 ۳. انجمن تبلیغات اسلامی که شعبه‌ای در مشهد داشت و برخی از اعضای آن مانند آقای امیرپور در کانون نشر حقایق اسلامی نیز عضو بودند؛
 ۴. جمعیت طلاب علوم دینی که آقای مصباحی عضو شاخص آن بود؛
 ۵. جمعیت مبارزین اسلام که علامت مشخص آنها کلاه‌های پوستی بود و در واقع شاخه‌ای از فداییان اسلام در مشهد بودند (البته اینها از طرف مرحوم حلبی دعوت شدند)؛
 ۶. هیئت ابوالفضل‌ی سراب که در واقع نماینده هیئت‌های مذهبی مشهد در این جمعیت بود.^۱
- شیخ محمود حلبی نیز در این هیئت‌های مؤتلفه اسلامی عضویت داشت. او در آغان، روحانی هیئت مسلم بن عقیل بود و همه‌ساله در نیمه شعبان، در خیابان گوهرشاد (صاحب‌الزمان فعلی) که محل سکونت عده‌ای از بهاییان بود، مراسم باشکوهی برگزار می‌کرد. با افزایش دامنه تبلیغات بهاییان، شیخ محمود ذاکرزاده تولایی مشهور به شیخ محمود حلبی فعالیت‌های خود را علیه آنها آغاز کرد. او در این کار تنها نبود و در این زمان هم نامی از انجمن حجّتیّه و تشکیلات آن وجود نداشت.

غیر از مرحوم حلبی افراد دیگری مانند شیخ علی‌اکبر نوقانی بودند که به این موضوع توجه نشان می‌دادند. من به یاد دارم که در مسجد گوهرشاد، در شبستان کوچکی که از

سمت بازار وارد آنجا می‌شدیم، ایشان مدت‌ها در جلساتی راجع به بهائیت و تاریخچه آنها صحبت می‌کرد. حتی گاهی بعضی از جوان‌ها از استاد محمدتقی شریعتی خواهش می‌کردند که در جلساتی با مبلغین بهائیت روبه‌رو شود و حرف‌های آنها را پاسخ دهد. مرحوم حلبی هم در یک چنین وضعیتی قرار داشت. ما می‌شنیدیم که ایشان گاهی به جلسات بهایی‌ها رفته و با آنها صحبت کرده است. اما در آن شرایط صحبت از تشکیلاتی که بعداً انجمن حجتیه نام گرفت، نبود.^۱

در این زمان محمود حلبی، طلبه‌ای بود که در حوزه مشهد تحصیل می‌کرد. او و طلبه دیگری به نام سیدعباس علوی توسط مبلغی بهایی به بهائیت دعوت شدند، لذا شش ماه مشغول مطالعه کتب این فرقه گردیدند. پس از گذشت این مدت، سیدعباس علوی با زمینه‌های مادی و دنیوی‌ای که بهائیان در اختیار او گذاشتند به بهائیت متمایل شد و بعدها از مبلغان بزرگ این فرقه گردید و حتی کتبی هم در اثبات آن نوشت. حلبی که قبلاً از این مسئله احساس خطر کرده بود پس از این ماجرا نگران‌تر شد. لذا شروع به کسب اطلاعات بیشتر پیرامون فرقه مزبور نموده و ضمن آشنایی و همراه شدن با اعضای آن، به تدریج به جلسات تبلیغی که اصطلاحاً «بیت‌التبلیغ» نامیده می‌شد راه یافت؛ طی بحث‌ها و مناظراتی که با آنها داشت در این کار تبحر یافت. در این مدت محمدتقی شریعتی و امیرپور نیز او را همراهی می‌کردند.^۲

حوزه دوم قابل بررسی جهت زمینه‌های شکل‌گیری انجمن حجتیه، بررسی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هـ.ش و شکست نهضت ملی و فضای سیاسی حاکم بر جامعه پس از آن است. پس از کودتا اختناق شدیدی بر جامعه حاکم شد به طوری که کلیه فعالیت‌های سیاسی را مختل نمود و حتی جمعی از فضلا و علمای حوزه از جمله هاشمی رفسنجانی، باهنر، بهشتی و حجتی کرمانی را که در زمره طلاب جوان و فعال سیاسی بودند به انزوای سیاسی کشاند و آنها را به انتشار مجله مکتب تشیع در سال ۱۳۳۶ هـ.ش با خط مشی کاملاً فرهنگی سوق داد. در اثر

۱. همان، ص ۲۸.

۲. مصاحبه با مهندس طبیب عضو سابق انجمن حجتیه (بخش اول)، صبح آزادگان، شماره ۵۹۰، ص ۱۰.

شکست نهضت ملی، جو یأس و ناامیدی بر جامعه مستولی گردید. عده‌ای از روحانیان با توجه به دو تجربه تلخ مشروطه و نهضت ملی به این نتیجه رسیدند که دخالت علما در امور سیاسی باعث کاسته شدن مقام و جایگاه آنان و همچنین ضربه خوردن اعتقادات مردم می‌گردد لذا آنها مهم‌ترین وظیفه روحانیت را موعظه و ارشاد عوام و ابلاغ احکام و رسالت فرهنگی می‌دانستند. این مسئله به نوعی تفکر جدایی دین از سیاست منجر شد.^۱

در این بستر و فضای اجتماعی بود که شیخ محمود حلبی که قبلاً به عنوان یک فعال سیاسی مطرح بود و حتی در خرداد یا تیرماه ۱۳۳۰ هـ ش در مسجد گوهرشاد از نهضت ملی و آیت‌الله کاشانی حمایت کرد و یا روز ۲۳ تیرماه در میدان شهدای مشهد طی یک میتینگ در حمایت از مصدق سخنرانی کرد، پس از شکست نهضت ملی به انزوا کشیده شد و فعالیت‌های خود را به مسائل فرهنگی اختصاص داد و از فعالیت‌های سیاسی اجتناب نمود.

گروهی نیز درباره زمینه‌های پیدایش انجمن حجّیه معتقد به حضور قدرتهای استعمارگر هستند. بر اساس این اعتقاد، ساختن فرقه و ضدفرقه یکی از شیوه‌های استعمارگران برای سرگرم ساختن مبارزان و ملت‌هاست و پیدایش بهائیت و ضدبهائیت در همین راستا قابل تبیین است زیرا استعمار برای سرمایه‌گذاری در ایران و تبدیل این کشور به بازار فروش کالاهایش احتیاج به یک طبقه مصرف‌زده و عاقبت‌طلب داشت اما مانع اصلی، نهضت بیداری اسلامی بود. لذا جهت به انزوا کشاندن آن، با کودتا و اعدام نیروها^۲ و از سویی با مشغول کردن و بی‌تفاوت نمودن نیروهای مبارز نسبت به توطئه سلطنت و امپریالیسم گام برداشت و بهائیت و ضدبهائیت را ساخته و پرداخته کرد. در این حوزه می‌توان رژیم و حکومت حاکم بر ایران را هم دخیل دانست. چنانچه رژیم با رو در رو قرار دادن این دو، قصد رسیدن به اهداف خود را داشت؛ گاه بهائیت را مورد حمایت قرار می‌داد و چون کفه ترازو به نفع آنها سنگین می‌شد

۱. انجمن حجّیه؛ نسلی مأیوس از حرکت و انقلاب (مجموعه مقالاتی از نشریه راه مجاهد)، بی‌جا، راه مجاهد، ۱۳۶۸.

ص ۱۶-۱۹

۲. تشکیل ساواک در سال ۱۳۳۵ هـ ش نیز در همین راستا بود.

انجمن ضدبهاپیت را؛ و با چنین رفتاری بین این دو، توازن به وجود می‌آورد. آقای علی‌اکبر پرورش از اعضای سابق انجمن حجتیه طی سخنانی درباره دستمایه قرار گرفتن انجمن حجتیه و بهاپیت از سوی ساواک چنین می‌گوید:

ساواک برادران انجمن را محدود می‌کرد حتی کنفرانس‌ها و فعالیت دوستان را کنترل می‌کرد. بعضی از افراد را دستگیر می‌کردند... و فشار ایجاد می‌کردند. بعد از دو الی سه ماهی که فشار ایجاد می‌شد نقطه مقابل (بهایی‌ها) را آزاد می‌گذاشتند و آنها آزادانه محافل و مجالس داشتند... بعد از دو ماهی که فعالیت‌های بهایی‌ها آزاد می‌شد آنها را ساواک شدیداً محدود می‌کرد و در مقابل به برادران انجمن حجتیه اجازه فعالیت می‌دادند.^۱

اما نظر خود انجمن این است که شیخ محمود حلبی طی خوابی از سوی امام زمان (عج) مأموریت یافته است که جهت مبارزه با بهاپیت تشکیلاتی را تأسیس نماید.^۲

◆ شکل‌گیری انجمن حجتیه و اهداف آن

نام اصلی و کامل انجمن، چنانچه در اساسنامه آن نیز آمده «انجمن خیریه حجتیه مهدویه» قید گردیده، که به اختصار، انجمن نام گرفته است. (پیوست شماره ۱) این انجمن چنانچه ذکر گردید توسط شیخ محمود ذاکرزاده تولایی تأسیس شد. او شاگرد میرزا مهدی اصفهانی بود که در حوزه مشهد تحصیل کرده بود و قبل از کودتای ۲۸ مرداد در رادیو مشهد برنامه سخنرانی داشت.^۳

حلبی از جایگاه والای علمی برخوردار بود چراکه از محضر بزرگانی چون محمد کفایی خراسانی، حاج حسین قمی، ادیب نیشابوری، آقابزرگ شهیدی، میرزا مهدی اصفهانی و

۱. بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده انجمن حجتیه، کد ۷۱۵.

۲. عمادالدین باقی، در شناخت حزب قاعدین زمان (موسوم به انجمن حجتیه)، بی‌جا، دانش اسلامی، ۱۳۶۳.

۳. محمدرضا اخگری، ولایتی‌های بی‌ولایت (انجمن حجتیه)، بی‌جا، بی‌نا، ج ۱، ۱۳۶۷، ص ۲۱.

حسنعلی نخودکی اصفهانی بهره برده بود.^۱

حلبی در سال ۱۳۳۰ هـ ش مشهد را ترک و به تهران عزیمت کرد. هدف او فراهم ساختن مقدمات تشکیل انجمن حجتیه بود چنانچه در مجالسی که در خانه‌اش برگزار می‌کرد، افراد را جهت مبارزه با بهائیت آموزش می‌داد. ایشان با رفتن به تهران صحنه سیاست را کنار گذاشت. در واقع حضور او در تهران پس از یک دوره سیاست‌زدگی و تمرکز بر روی یک مؤلفه (ضدبهائیت) طی جلساتی در منزلش که ابتدا در خیابان لرزاده و بعدها در میدان حسن‌آباد تشکیل می‌شد، مقدمه تشکیل انجمن گردید.^۲

در آستانه پیمان بغداد^۳ و الحاق ایران به این پیمان‌نامه، حجت‌الاسلام محمدتقی فلسفی در مسجد شاه سابق (مسجد امام) طی یک سخنرانی، موضع شدیدی علیه بهائیت اتخاذ و متعاقب آن آیت‌الله بروجردی هم طی مکتوبی فرقه بهائیت را رد کرد. این مکتوب در یکی از سخنرانی‌های فلسفی که از رادیو هم پخش شد قرائت گردید و جو مبارزه با بهائیت را تشدید کرد. در پی این تحریکات، تیمسار باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش و از کودتاچیان ۲۸ مرداد، مرکز بهائیت در تهران را تخریب کرد. بعد از امضا شدن پیمان بغداد در سال ۱۳۳۴ هـ ش تب و تاب مبارزه با بهائیت فروکش نمود؛ هر چند این مسئله چندان به طول نینجامید چراکه حلبی به تشکیلات خود سر و سامان داد و در ۱۳۳۶ هـ ش آن را با نام «انجمن حجتیه» مطرح ساخت. انجمن در واقع همان تداوم تشکیلات ضدبهائیت بود که در مشهد فعالیت داشت. از این زمان بود که انجمن از لحاظ تشکیلاتی روندی صعودی را طی کرد چنانچه در تمام مراکز استان‌ها شعبه‌هایی تأسیس کرد و جلساتی تشکیل داد. هر یک این شعبات توسط یکی از سخنرانان

۱. جزوه منتشره از سوی مؤسسه خیریه یکتا مهدویه، موجود در بایگانی تاریخ شفاهی مرکز اسناد قدس رضوی، شماره پرونده ۱۰/۲، ص ۱-۲.

۲. «انجمن حجتیه در بستر زمان» گفت‌وگو با طاهر احمدزاده، همان، ص ۳۰.

۳. پیمان بغداد یا سنتو بین کشورهای ایران، پاکستان، ترکیه و عراق با حمایت‌های دول آمریکا و انگلیس به منظور جلوگیری از کمونیسم تشکیل گردید.

اداره می‌شد. سخنگوی انجمن در مشهد سجادی نامی بود که او را مهندس خطاب می‌کردند.^۱ انجمن در هر شهر، دفتری داشت که تحت عنوان بیت امام زمان شناخته می‌شد. این بیت مسئولی داشت و زیر نظر وی سه گروه تدریس، تحقیق و ارشاد فعالیت می‌کردند. گروه نخست به آموزش نیروها در سه مرحله ابتدایی، متوسط و عالی می‌پرداختند. گروه دوم در پی یافتن افرادی از مسلمانان بودند که تحت تأثیر بهائیت به این آیین گرویده بودند و گروه، کار ارشاد این افراد را با شیوه خاص خود دنبال می‌کرد. سخنرانی‌های عمومی نیز بیشتر در منازل برگزار می‌شد و از سخنرانان معروف استفاده می‌گردید.^۲



گروهی درباره زمینه‌های پیدایش انجمن حجتیه معتقد به حضور قدرت‌های استعمارگر هستند. بر اساس این اعتقاد، ساختن فرقه و ضدفرقه یکی از شیوه‌های استعمارگران برای سرگرم ساختن مبارزان و ملت‌هاست و پیدایش بهائیت و ضدبهائیت در همین راستا قابل تبیین است



پس از تشکیل انجمن، حلبی به جذب نیرو پرداخت. او خود به عنوان فعال‌ترین عضو انجمن ایفای نقش می‌کرد. چنانچه در مناظرات علمی با بزرگان بهایی شرکت و در یک جلسه مناظره با سیزده نفر از آنها چون شهاب فردوس، کلیم‌الله معانی، عبدالحمید اشراق خاوری، بدیع‌الله معانی و... بحث و جدل می‌کند و کار به جایی می‌رسد که رهبر بهاییان، شوقی افندی، از مرکز تشکیلات بهایی مستقر در اسراییل طی تلگرافی به مرکز تشکیلات بهاییان در خراسان، تأکید کرد که از حلبی و یاران

۱. «انجمن حجتیه در بستر زمان» گفت‌وگو با طاهر احمدزاده، همان، ص ۳۶.

۲. رسول جعفریان، *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی-سیاسی ایران سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۲۰*، تهران، پژوهشگاه

فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۲۲۹.

او باید دوری نمایند.^۱

با حمایت‌های علما از حلبی و تعلق گرفتن سهم امام برای کارهای تبلیغی آنها، انجمن شروع به ایجاد سازمانی گسترده نمود. آیت‌الله بروجردی و مرحوم آیت‌الله حکیم و اغلب مراجع این کاری را که انجمن با موفقیت انجام داده بود تأیید کردند و بدین‌گونه انجمن توانست خودش را توسعه بدهد؛ حتی بعضی از مراجع اجازه دادند که از سهم امام برای کارهای تبلیغی انجمن استفاده بشود و بالطبع کم‌کم افراد بیشتری جذب شدند.^۲

البته ویژگی‌های ذاتی مؤسس انجمن هم در گسترش این تشکیلات بی‌تأثیر نبود. چنانچه میان او و اعضای انجمن رابطه مرید و مرادی حاکم بود. حلبی حتی از جفت کردن کفش اعضا پیش پای آنها هم ابایی نداشت.

هدف از تأسیس انجمن در اساسنامه این‌گونه ذکر شده است:

به منظور فعالیت‌های علمی، آموزشی و خدمات مفید اجتماعی با الهام از تعالیم عالیّه اسلام و مذهب شیعه جعفری جهت پرورش استعداد و تربیت انسان‌های لایق و کاردان و مقید به تقوا و ایمان و اصلاح جهات مادی و معنوی جامعه، مؤسسه‌ای به نام انجمن خیریه حجّتیّه مهدویه به قصد صددرصد غیرانتفاعی تأسیس می‌گردد.

و در چند سطر پایین‌تر از ذیل ماده دوم که به موضوع و هدف انجمن پرداخته شده است دوباره تأکید می‌گردد:

«تبلیغ دین اسلام و مذهب جعفری و دفاع علمی از آن با رعایت مقتضیات زمان به روش‌های مختلف» (پیوست شماره ۱)

انجمن بارها در نشریاتی که منتشر کرده بر هدف خود مبنی بر انجام فعالیت‌های علمی و مذهبی در دوران غیبت تأکید ورزیده است. چنانچه در نشریه همگام با انقلاب اسلامی در

۱. جزوه منتشره از سوی مؤسسه خیریه یکتا مهدویه، همان، ص ۳.

۲. صبح آزادگان، شماره ۵۹۰، ص ۱۰.

سال‌گی که گذشت^۱ بر اهداف فوق تأکید می‌کند:

انجمن جمعیتی است که به انگیزه خدمتگزاری و پاسداری آستان ولایت امام عصر - ارواحنا فداه - و به الهام از روحانیت شیعه، تأسیس گردیده است و بر این اساس تنها راه اصیل دینی در دوران غیبت آن حضرت را پیوند گرفتن عمیق با فقاہت شیعه دانسته و با اعتقاد به اصالت و ضرورت تلاش فرهنگی و عقیدتی در کنار دیگر ابعاد فعالیت‌های اسلامی در راه اسلام و تشیع، فعالیت‌های خویش را آغاز نموده، در شرایطی خاص به رویارویی بدعت‌گذارانی شتافته که شب‌پره‌وار چون خود، تاب دیدن انوار خورشید عالم‌تاب جهان، حضرت بقیه‌الله - ارواحنا فداه - را نداشتند، آفتاب وجودش را منکر می‌شدند...^۲

در مجله/انتظار، ارگان رسمی انجمن تعریف و هدف انجمن چنین قید شده است:

انجمن حجتیه مهدویه که بنیادی دینی با زیربنای تفکر شیعی است و بیش از یک ربع قرن همت خود را در خدمت به اشاعه فرهنگ و اندیشه تام و تمام اسلامی قرار داده...^۳

◆ مواضع سیاسی و مذهبی انجمن حجتیه

جهت روشن شدن مواضع سیاسی و مذهبی انجمن می‌بایست به چند نکته توجه کرد چراکه بدون توجه به این مؤلفه‌ها فهم عملکرد انجمن مشکل خواهد بود.

الف. مبارزه با بهائیت

یکی از علل تأسیس انجمن چنانچه به آن اشاره شد، مبارزه با فرقه بهائیت بود. انجمن خطر بهائیت را بیش از خطر امپریالیسم و رژیم حاکم بر جامعه می‌دانست و تمام هم و غم خود را

۱. این نشریه جهت پاسخگویی به اشکالات و شبهات وارده بر انجمن، از سوی انجمن منتشر گردید.

۲. نشریه همگام با انقلاب اسلامی در سال‌گی که گذشت، موجود در مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده انجمن حجتیه، کد ۲۸۲۵، ص ۶-۵.

۳. انتظار، نشریه داخلی انجمن، شماره ۵، بهار ۱۳۶۰، ص ۳.

متوجه مبارزه با آن کرد و در این راه چنان قاطع عمل کرد که گاه جهت مبارزه با آن متوسل به مقامات رژیم و ساواک هم می‌شد تا آنها را جهت یاری در مبارزه با بهاییت کمک نمایند. انجمن در این باب بیش از همه افراط نمود و حتی جای علت و معلول را تغییر داد، حال آنکه بهاییت مسئله‌ای فرعی بود و معلول و مسئله اصلی و در واقع علت، استعمار و رژیم حاکم بود و انجمن می‌توانست با حذف علت به وجود معلول هم پایان بخشد.

امام به خوبی این مسئله را درک کرده بود چنانچه هنگامی که در نجف بودند یکی از تاجران مشهدهی طی سفری که برای زیارت به کربلا و عتبات عالیات رفته بود خدمت ایشان رسیده

بود و از ایشان درباره اجازه کمک به انجمن از محل وجوهات شرعی سؤالی پرسیده بود. امام پاسخ داده بود که شاه باید برود. آن تاجر که جواب را متناسب با سؤالش نمی‌دید به تصور اینکه سؤال خود را خوب مطرح نکرده دوباره آن را تکرار کرده بود و امام هم همان جواب قبلی را تکرار کرده بودند. آن هنگام تاجر متوجه شده بود که اصل قضیه بایست حل گردد (برکناری شاه از سلطنت) و بهاییت یک موضوع فرعی است.^۱

یکی از علل تأسیس انجمن، مبارزه با فرقه بهاییت بود. انجمن خطر بهاییت را بیش از خطر امپریالیسم و رژیم حاکم بر جامعه می‌دانست و تمام هم و غم خود را متوجه مبارزه با آن کرد و در این راه چنان قاطع عمل کرد که گاه جهت مبارزه با آن متوسل به مقامات رژیم و ساواک هم می‌شد

در آن زمان که انجمن در مبارزه با

بهاییت به رژیم متوسل می‌شد، بیشتر مناصب کشور در دستان بهایی‌ها بود و آنها هیچ‌گاه به نقد این مسئله و همچنین ریشه بهاییت، یعنی امپریالیسم، نپرداختند. محمدعلی رجایی در

سخنان خود به این اشتباه انجمن اشاره و بیان می‌کند:

آن موقعی که برادران و خواهرانمان زیر شکنجه فریاد می‌کشیدند اینها می‌رفتند که ثابت کنند بهاییت بر حق است یا باطل است و دقیقاً در مقابل مبارزه قرار گرفته بودند.^۱ این در حالی بود که اعتقاد انجمن، به عنوان حربه‌ای در دستان رژیم قرار گرفته بود. رژیم با سرگرم کردن جوانان به بحث‌های انحرافی و فرعی آنها را از مسائل مهم‌تر باز می‌داشت. مسئله مهم ما پیش از پیروزی این بود که چرا اینها به مسئله جنایات رژیم بی‌تفاوت‌اند. ما می‌گفتیم که خوب اینکه رژیم به شما اجازه می‌دهد مبارزه کنید این سرگرمی است و الا خود رژیم، بهایی‌ها را دارد تقویت می‌کند. آن موقع وزیر جنگ، بهایی بود. پزشک مخصوص شاه، بهایی بود. پست‌های حساس را به بهایی‌ها می‌دادند. وزیر آب و برق... به هر حال بهایی‌ها دست بالایی داشتند ما می‌گفتیم که رژیم آنها را تأیید می‌کنند و معلوم است که اینکه به شما اجازه می‌دهند رنگ دارند می‌کنند ما را، نگذارید این‌جوری بشود...^۲

واقعیت این است که رژیم از مبارزه با بهاییت توسط انجمن بهره می‌برد؛ در همین راستا شاه به تقویت انجمن می‌پرداخت و از آن حمایت می‌کرد. چنانچه هنگامی که یکی از روحانیان مبارز دستگیر می‌شود و توسط ساواک مورد بازجویی قرار می‌گیرد، به او می‌گویند که چرا شما مثل آقای حلبی از دین دفاع نمی‌کنید و به دنبال پیروی از امام راه افتاده‌اید حال آنکه حلبی عالمی بزرگوارتر و هدف او مورد عنایت خداوند است.^۳

نکته قابل ذکر اینکه انجمن، حتی در مبارزه با بهاییت هم نمی‌توانست آزادانه عمل کند بلکه آنها تنها در بعد فکری می‌توانستند به مبارزه علیه بهاییت پردازند و اگر از حدود خود خارج

۱. بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده انجمن حجتیه، کد ۲۹۲۳.

۲. مصاحبه با هاشمی رفسنجانی تحت عنوان «زبان گویای انقلاب حجت‌الاسلام رفسنجانی» در مورد انجمن حجتیه، پرونده انجمن حجتیه، شماره کد ۷۱۵.

۳. خاطرات حجت‌الاسلام جعفر شجونی، به کوشش علیرضا اسماعیلی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.

می‌شدند مورد بازخواست قرار می‌گرفتند. ثابتی، مدیر کل اداره سوم ساواک، طی نامه‌ای به مرکز، فعالیت‌های افراد انجمن را در حد معقول مجاز می‌داند نه بیشتر از آن.^۱ در سند دیگری مهرآموز، ریاست سازمان اطلاعات و امنیت بجنورد، طی گزارش خود به ساواک خراسان به تذکرات خود نسبت به صحبت‌های قربانعلی مقدم از اعضای انجمن که پیرامون مبارزه با بهائیت در هیئت مذهبی فاطمیه سخنرانی می‌کرده، اشاره می‌کند.^۲

با توجه به مطالب فوق‌الذکر می‌توان ادعا کرد که سخنان قربانعلی مقدم که مخالف منافع رژیم بود و باعث تذکر ساواک به او شد چیزی نبود جز اشارات او در سخنرانی‌اش به مبارزه سیاسی و اقتصادی با بهائیت. شهید سیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد در سخنرانی خود در ۱۳۶۰ هـ.ش با موضوع «انجمن حجتیه و مجمع احیای تفکرات شیعی» راجع به همین موضوع چنین می‌گوید:

یکی از سرگرمی‌ها هم این بود که بروید با بهائیت مبارزه کنید اما این جمله را هم توضیح بدهم این‌جور نبود که رژیم بگوید که بروید با بهائیت مطلقاً مبارزه کنید... بهائیت سه بعد داشت؛ بعد اقتصادی، بعد سیاسی، بعد فکری. دقت کنید اینها در بعد سیاسی و اقتصادی هم یک قدم اجازه نداشتند مبارزه کنند. رژیم قرص و محکم جلو آنها را می‌گرفت اینها نمی‌توانستند حتی راجع به پپسی‌کولا صحبت کنند که مال ثابت پاسال بود! اینها می‌توانستند راجع به شرکت‌هایی که از نظر اقتصادی در اختیار بهائیت بود حرف بزنند؟ ابداً. اینجا رژیم، چراغ قرمز داده بود... در بعد سیاسی هم می‌توانستند بگویند آقای هویدا چرا تعدادی از وزرای کابینه‌تان بهایی هستند؟ ابداً. می‌گفتند فضولی موقوف! پس کجا مبارزه می‌کردند و رژیم اجازه می‌داد به آنها، فقط در بعد فکری.^۳

۱. بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده انجمن حجتیه، کد ۸۰۰۲، سند شماره ۵.

۲. همان، شماره بازیابی ۱۲۵، اسناد شماره‌های ۷۰ و ۶۹.

۳. سخنرانی هاشمی‌نژاد در سال ۱۳۶۰، موجود در بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۴۵۷.

ب. عدم ورود انجمن در سیاست

دومین نکته قابل بررسی، عدم مداخله انجمن در سیاست بود. این موضوع در تبصره دوم، ذیل ماده دوم اساسنامه انجمن ذکر گردیده است:

انجمن به هیچ‌وجه در امور سیاسی مداخله نخواهد داشت و نیز مسئولیت هر نوع دخالتی را که در زمینه‌های سیاسی از طرف افراد منتسب به انجمن صورت گیرد، به عهده نخواهد داشت. (پیوست شماره ۱)

براساس این اعتقاد، انجمن به هنگام عضوگیری از داوطلبان، تعهدی مبنی بر عدم دخالت در سیاست می‌گرفت و پس از آنکه فردی به تشکیلات راه می‌یافت مدت نه ماه تا یک سال دوره آموزشی می‌دید و در این مدت انجمن، فرد را مورد آزمایش قرار می‌داد تا مبادا در امور سیاسی دخالت کند.^۱

آقای علی‌اکبر پرورش درباره این اعتقاد انجمن می‌گوید:

راه انجمن راهی است که در امور سیاسی دخالت نمی‌کند. تقریباً در بسیاری از شهرستان‌ها از برادران و خواهران نوشته می‌گرفتند که در امور سیاسی دخالت نکنند. البته انجمن شدیداً از درگیر شدن با مسائل سیاسی اجتناب می‌کرد یعنی راستش را این‌طور تشخیص داده بود که به این شیوه بهتر کار می‌کند.^۲

سیدعبدالکریم هاشمی‌نژاد هم در این باره چنین اظهار می‌کند:

بچه‌های پاک مسلمان و صادقی که می‌رفتند با آنها کار می‌کردند اینها به بچه‌ها می‌گفتند به شرطی می‌توانید با انجمن حجتیه کار بکنید که در کارهای سیاسی داخل نشوید. همان وقتی که بچه‌های ما در خیابان‌ها بودند و فریاد می‌زدند، زیر گلوله‌ها بودند، در زندان بودند... اگر اینها احساس می‌کردند که در فعالیت‌های سیاسی است عذر او را

۱. ماهیت ضدانقلابی انجمن حجتیه را بشناسیم، بی‌نا، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۶.

۲. سخنرانی علی‌اکبر پرورش، وزیر آموزش و پرورش در اسفندماه ۱۳۶۱، موجود در بایگانی مرکز اسناد انقلاب

اسلامی، پرونده انجمن حجتیه، کد ۷۱۵.

می‌خواستند...^۱

این مسئله توسط افراد دیگر نیز بیان گردیده است. علی‌اکبر محتشمی‌پور که در سال ۱۳۳۷ به مدت یک سال در مدرسه علوی^۲ تحصیل کرده است درباره عدم دخالت انجمن در سیاست بیان می‌کند:

انجمن حجتیه با هر گونه حرکت سیاسی توسط اعضای خودش مخالف بوده، با هر گونه مبارزه با رژیم شاه مخالف بوده، با هر گونه حرکت انقلابی و یا براندازی باطل در خارج مخالف بوده...^۳

در موردی دیگر چون شهید مفتاح با حلبی در مشهد ملاقات می‌نماید، حلبی پس از آگاهی یافتن از ممنوع‌المنبر شدن مفتاح پس از سخنرانی‌هایش در خوزستان به شدت برآشفته می‌شود و ایشان و همراهانش را به باد انتقاد می‌گیرد که «چرا آخر شما این کار را می‌کنید، چرا کاری را می‌کنید که منبرهایتان را ممنوع کنند، تقصیر خودتان است» او سپس می‌افزاید: «چرا این حرف‌ها را می‌زنید که جلوی‌تان را بگیرند مثل ما ارشاد کنید که نه تنها جلو ما را نمی‌گیرند بلکه

۱. سخنرانی هاشمی‌نژاد در سال ۱۳۶۰، همان.

۲. این مدرسه در سال ۱۳۳۵ هـ.ش به ابتکار یکی از روحانیان قم به نام حاج شیخ علی‌اصغر کرباسچیان معروف به علامه تأسیس شد که انجمن حجتیه کادر تشکیلاتی خود را از این مدرسه انتخاب می‌کرد. این مدرسه دارای فضایی بسیار خشک و غیر قابل انعطاف بود که شاگردان از سنین ۱۲ و ۱۴ سالگی وارد این مدرسه می‌شدند. «علامه، مؤسس مدرسه ضد حرکت‌های سیاسی بود، ضد هر گونه شکل‌گیری حرکت‌های مبارزاتی بود. یک روش بسیار خاصی را در انجماد فکری بچه‌ها داشت». با آمدن دکتر توانا از اعضای فعال انجمن به عنوان دبیر مدرسه علوی به همراه علامه تفکرات انجمن را رسوخ داد و شروع به جذب دانش‌آموزان مستعد کرد. پایگاه انجمن در دهه چهل مدرسه علوی بود. راجع به مدرسه، اساتید، فضای موجود و بعضی از شاگردان این مدرسه رک: مصاحبه با علی‌اکبر محتشمی‌پور، موجود در بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۴۸، شماره کاست ۴۸، جلسه دوم، ص ۱۰-۱.

۳. مصاحبه با علی‌اکبر محتشمی‌پور، موجود در بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره نوار ۴۸، جلسه دوم،

به ما کمک هم می‌کنند»^۱

انجمن به دلیل اعتقاد به این تز از مبارزه سیاسی حتی با عناصر بهایی از جمله هویدا، دکتر ایادی، دکتر ثابتی و امثال هژبر یزدانی اجتناب می‌کرد. چراکه مبارزه با آنها را دخالت در سیاست قلمداد می‌کرد. اقدام حلبی مؤسس انجمن در تألیف کتاب *نقد/بِقاز* در سه جلد آن هم با قطع بزرگ جهت مقابله با کتاب *بِقاز* در همین راستا قابل تبیین است. با توجه به این تفکر انجمن می‌توان به سکوت آنها در مقابل رژیم پی برد.

دلیل دیگر آنها جهت عدم مداخله در سیاست این بود که راه دفاع اسلام و ترویج احکام را در

مبارزه با بهائیت خلاصه کرده بودند و ابزار آن را هم در خود رژیم می‌جستند و بیان می‌کردند که اگر بنا باشد رژیم با ما همکاری کند و جلوی فعالیت‌های ما را نگیرد ما هم نباید وارد سیاست شویم. لذا هر کس وارد انجمن می‌شد، ضد سیاست هم می‌شد. انجمن از سیاسیون و انقلابیون فاصله گرفت به طوری که در مجلس ختمی که در مدرسه مروی برپا شده بود، حلبی طی یک سخنرانی از تمامی مراجع وقت به جز امام نام برد زیرا با شیوه عملکرد امام مخالف بود.^۲

◆

انجمن به هنگام عضوگیری از داوطلبان، تعهدی مبنی بر عدم دخالت در سیاست می‌گرفت و پس از آنکه فردی به تشکیلات راه می‌یافت مدت نه ماه تا یک سال دوره آموزشی می‌دید و در این مدت انجمن، فرد را مورد آزمایش قرار می‌داد تا مبادا در امور سیاسی دخالت کند

امام بر عکس اعتقادات انجمن معتقد به دخالت علما در سیاست بود. چنانچه در سخنان خود

۱. مصاحبه با هادی خامنه‌ای، موجود در بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۶۶۲، ص ۷ و ۵.
 ۲. *خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین ناطق نوری*، به کوشش مرتضی میردار، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی،

به این قضیه اشاره کرد و تز جدایی دین از سیاست را حيله استعمارگران دانست:

اسلام را به مردم معرفی کنید تا نسل جوان تصور نکند که آخوندها در گوشه نجف یا قم دارند احکام حیض و نفاس می‌خوانند و کاری به سیاست ندارند و باید دیانت از سیاست جدا باشد این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده‌اند.^۱

ایشان در جای دیگری از سخنان خود از این تز به عنوان فلج‌کننده حوزه‌ها نام می‌برد و آن را محکوم می‌کند. از مجموعه اظهارات حلبی نیز به جز چند مورد که حاوی اشارات و کنایات، آن هم به طور مبهم، در خصوص مسائل جاری مملکتی باشد، مطلبی مهم و جدی درباره مسائل سیاسی وجود ندارد. این اشارات مبهم گاهی باعث بروز حساسیت‌های ساواک نسبت به او می‌شد؛ مثلاً در یکی از جلسات مذهبی در تاریخ ۳۹/۸/۷ که در یکی از مناطق جنوب شهر شیخ محمود حلبی منبر رفته بود در فرازی از سخنانش به تشریح مقام حضرت ابراهیم و شرح ماجرای بت‌شکنی وی پرداخت و در خلال آن، اشاره‌ای هم به زندان قزل‌قلعه و زندانیان سیاسی داشت که این مسئله واکنش ساواک را در پی داشت و تذکراتی به او داده شد.^۲

در مقطعی دیگر همزمان با شکل‌گیری نهضت انقلابی مردم ایران و سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های حضرت امام خمینی، واقعه دستگیری و زندانی شدن ایشان پیش آمد و علمای شهرهای مختلف کشور برای ابراز همدردی و اعلام حمایت از ایشان، درصدد برآمدند تا به تهران مهاجرت کنند و در محلی مشخص اقامت کنند تا به این وسیله، اعتراض خود را نسبت به عملکرد ناشایست رژیم اعلام کنند. در این زمان شیخ محمود حلبی در شمیران، با آیت‌الله محمدهادی میلانی، ملاقات و عنوان کرد:

ما بین دو راه قرار گرفته‌ایم؛ از نظری هجرت آقایان علمای اعلام به تهران صورت گرفته که وظیفه همگان است، همصدایی و همکاری با آقایان و ما هم خود را موظف به

۱. سیدروح‌الله خمینی، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۲۲.

۲. بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازیابی ۱۰۲۴، شماره سند ۲۵۶.

همبستگی با آنان می‌دانیم و از طرفی هم مبارزه ما با بهاییت ادامه دارد و سازمان امنیت نیز در اختیار آنها است و هر روز به بهانه دخالت در کارهای سیاسی، ما را می‌کوبند و مانع از مدافعات ما از مقام شامخ حضرت ولی‌عصر (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) می‌شوند. اما در عین حال مطیع مصالح روز و نظر مبارک آقایان مراجع می‌باشیم.

آیت‌الله میلانی نیز در پاسخ ابراز داشت:

شما مدافعات و تبلیغات خود را داشته باشید. اگر ان‌شاء‌الله ما پیروز شدیم، شما از ما هستید و اگر العیاذ‌بالله شکست خوردیم، با شما کاری نخواهد داشت.^۱

در گزارش دیگری که در اسناد ساواک مندرج است، اظهار نظر شیخ محمود حلبی در تاریخ ۴۷/۲/۱۲ در مسجد آشتیانی‌ها، واقع در خیابان شهباز (هفده شهریور فعلی) آمده است که در آن تلویحاً به اطاعت مردم از مقام سلطنت تا مدتی از ترس آنان از سرنیزه و زور اشاره کرده است. در این خصوص هم مقامات ساواک به منابع امنیتی و اطلاعاتی خود دستور تحقیق دادند تا در صورت صحت گزارش فوق‌الذکر، از منبر رفتن وی جلوگیری به عمل آورده شود.^۲

مورد دیگر نامه‌ای است که از سوی ثابتی مدیر کل اداره سوم خطاب به رئیس ساواک خراسان در تاریخ ۵۲/۳/۸ به شماره ۳۱۲/۲۰۰۰ نوشته شده است که در آن از گروهی از متعصبان مذهبی و عناصر وابسته به گروه‌های براندازی یاد شده است که تحت عنوان مبارزه با بهاییت و در پوشش جلسات ضدبهایی، اقدام به تشکیل جلسات و محافلی کرده که در آن به طرح مسائل سیاسی پرداخته می‌شود و با تحریک احساسات، عناصر متعصب را در جهت اقدامات خرابکارانه و براندازی سوق می‌دهند. ثابتی در ادامه این نامه از شیخان، رئیس ساواک خراسان خواسته است تا اقدامات ذیل را درباره این افراد انجام دهد:

۱. شناسایی عناصری که در صدد برقراری تحریکات مضر هستند؛

۱. همان، پرونده آیت‌الله محمد مهدی میلانی، شماره بازبایی ۹۸۶، سند شماره ۲۶.

۲. همان، کد ۱۶۱۵.

۲. شناسایی و نفوذ کامل در جلسات و محافل آنان؛

۳. شناسایی و تصمیم‌گیری در مورد روحانیان و عناصر و نیروهای مذهبی که به تحریکات

دامن می‌زنند؛

۴. اطلاع از توسعه نفوذ آنان و تحت تعقیب قرار دادن عاملان آنها، به اتهام اقدام علیه امنیت

داخلی مملکت؛

۵. دستگیری و تحت تعقیب قرار گرفتن افرادی که نیت براندازی و سربازگیری برای

گروه‌های خرابکارانه را دارند؛

۶. افراد فاقد مدرک مهم برای اثبات مجرمیت به کمیسیون حفظ و امنیت اجتماعی منطقه

تحویل شوند، تا زمینه تبعید آنان فراهم شود.^۱

ج. اصل تقیه

انجمن به اصل تقیه معتقد بود و حتی آن را واجب می‌شمرد و در این باب به حدیث «لا دین

لمن لا تقیه له»؛ «کسی که تقیه نمی‌کند، دین ندارد» تمسک می‌جستند. آنها از تقیه تعریفی خاص

ارایه می‌دادند. تقیه از نظر انجمن یعنی اینکه شخص مؤمن در جایی که اظهار حق برای او

خوف و ضرر به جان و مال و آبروی او وارد می‌سازد، تقیه پیشه کند و اظهار حق نکند.^۲ در

این تعریف جایی برای مبارزه و جهاد و همچنین دفاع از دین، هنگامی که در خطر افتد، باقی

نمی‌ماند؛ حال آنکه تقیه برای ایمان است نه برای حفظ جان، چنانچه امام درباره تقیه می‌گوید:

تقیه برای حفظ اسلام و مذهب بود که اگر تقیه نمی‌کردند مذهب را باقی نمی‌گذاشتند.

تقیه مربوط به فروع است، مثلاً وضو را این‌طور یا آن‌طور بگیر اما وقتی که اصول

۱. در راه روشنگری، انجمن حجتیه مهدویه بابلسر، اسفند ۱۳۶۰، موجود در بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی،

کد ۱۰۰۱.

۲. انجمن حجتیه؛ نسلی مایوس از حرکت و انقلاب، ص ۱۱۴.

اسلام، حیثیت اسلام در خطر است، جای تقیه و سکوت نیست.^۱

موضع‌گیری سیاسی انجمن ناشی از این اصل هم بود؛ چنانچه خزعلی در خاطرات خود موضع‌گیری سیاسی انجمن را ناشی از تقیه دانسته است:

موضع‌گیری سیاسی انجمن حجتیه نیز بیشتر از سر تقیه بوده است. این مسئله غیر از شعار جدایی دین از سیاست است. اعضای انجمن حجتیه بر این اعتقاد بوده‌اند که ما قدرت مقابله با حکومت محمدرضا پهلوی را نداریم درست مثل امیرالمؤمنین(ع) که تا جایی که توانست برای جانشینی پیامبر کوشید ولی وقتی دید نمی‌شود بر این خواسته جامه عمل پوشید...^۲

د. اصل مرجعیت

از دیگر ادله انجمن جهت سکوت و عدم شرکت در مبارزات، اعتقاد آنها به مرجعیت بود. آنها بیان می‌کردند که ما مقلد آیت‌الله خویی هستیم و ایشان هم حکمی راجع به مبارزه صادر نکرده‌اند.^۳ در واقع هر کس که انجمن را تأیید می‌نمود انجمن هم متقابلاً آنها را تأیید می‌نمود. بنابراین چون آیات عظام خویی و شریعتمداری آنها را تأیید می‌کردند انجمن هم از آنها به عنوان مرجع پیروی می‌کرد. آنها در مواقع گوناگون بر مرجعیت و افضل بودن تأکید می‌کردند. در سال ۱۳۴۹ هـ که مصادف با وفات آیت‌الله حکیم بود و شاه جهت خارج ساختن مرجعیت از ایران تلگراف تسلیتی به نجف و آیت‌الله خویی زده بود، طاهر احمدزاده اظهار می‌کند:

در آن روز دیدم که عده‌ای در خانه شیخ محمود حلبی نشسته‌اند. صدای زنگ تلفن لحظه‌ای قطع نمی‌شد و از شیخ محمود می‌پرسیدند که مرجع کیست؟ ایشان هم با آب و تاب و روش بیان مخصوص به خود آیت‌الله خویی را معرفی می‌کرد. بعد از مدتی

۱. سیدروح‌الله خمینی، همان، ص ۱۴۷.

۲. خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی، به کوشش حمید کرمی‌پور، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۲، ص ۱۴۶.

۳. بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبایی ۱۰۲۴، شماره سند ۳۵۵.

سکوت، بنده گفتم: آقای حلبی! اینکه فقهش فلان و اصولش فلان است و ... دردی از مردم ایران را دوا نمی‌کند مردم به مرجعی نیاز دارند که پیام اصلی اسلام را درک کرده باشد. یکمرتبه آقای حلبی به طور بی‌سابقه‌ای به من گفت من می‌فهمم که تو طرفدار آقای خمینی هستی و خبر دارم که در نهضت روحانیت از ایشان طرفداری می‌کرده‌ای، و حالا هم منظور تو را درک می‌کنم. اصلاً در خانه من جای این حرف‌های سیاسی نیست...!

هـ. دیدگاه انجمن نسبت به مهدویت و تشکیل حکومت اسلامی قبل از ظهور

در نگاه انجمن، اعتقاد به حضرت صاحب‌الزمان(عج)، در محبت و دوستی ایشان و تبعیت صرف عبادی خلاصه می‌شد. انتظار در این دیدگاه یعنی دست روی دست گذاشتن و امید

اصلاح از سوی امام زمان(عج) داشتن.

اگر هم احیاناً به اصلاح محیط اشاراتی می‌کردند تنها از جهت نفی بهائیت بود.

آنها معتقد بودند که می‌بایست نیروها را بالقوه نگه داشت تا حضرت خود بیاید و

انقلاب جهانی را به ثمر رساند. از نظر انجمن، مسئولیت‌های شیعه صرفاً در

تقلید از مجتهد، غمگین بودن از فراق و جدایی از یار، دعا جهت تعجیل فرج ایشان

و صدقه دادن جهت سلامتی ایشان خلاصه می‌شد.

تقیه از نظر انجمن یعنی اینکه شخص مؤمن در جایی که اظهار حق برای او خوف و ضرر به جان و مال و آبروی او وارد می‌سازد، تقیه پیشه کند و اظهار حق نکند. در این تعریف جایی برای مبارزه و جهاد و همچنین دفاع از دین، هنگامی که در خطر افتد، باقی نمی‌ماند

نشانه‌های ظهور، شیوع گناه و فحشا در میان مردم، ظلم و ستم حکام، گرانی، قحطی و قتل و

۱. «انجمن حجّتیّه در بستر زمان» گفت‌وگو با طاهر احمدزاده، همان، ص ۳۲.

غارت بود. از نگاه انجمن، ظهور امام زمان (عج) واکنشی بود به توسعه ناهنجاری‌های اجتماعی و مظالم حاکمان. انجمن اعتقاد داشت که باید برای ظهور امام عصر، فساد و جنایت‌ها گسترش یابد تا مقدمات ظهور فراهم آید. لذا اصرار داشتند که هر کس قبل از قیام امام، اقدامی جهت اصلاح انجام دهد در ظهور حضرت تأخیر ایجاد کرده است. شعر ذیل مصداق این اعتقاد است:

در دل دوست به هر حيله رهى بايد کرد
طاعت از دست نيايد، گنهى بايد کرد^۱

امام در سخنانی این اعتقاد انجمن را تخطئه و رد می‌کنند:

یک دسته دیگر هم که ترشان این است که بگذارید که معصیت زیاد بشود تا حضرت صاحب بیاید. حضرت صاحب مگر برای چه می‌آید؟ که معصیت را بردارد، ما معصیت می‌کنیم که او بیاید؟ این اعوجاجات را بردارید، این دسته‌بندی‌ها را به خاطر خدا، اگر مسلمانید، و برای خاطر کشورتان، اگر ملی هستید، این دسته‌بندی‌ها را بردارید. در این موجی که الان این ملت را به پیش می‌برد در این موج خودتان را وارد کنید و برخلاف این موج حرکت نکنید که دست و پایتان خواهد شکست.^۲



از دیگر ادله انجمن جهت سکوت و عدم شرکت در مبارزات، اعتقاد آنها به مرجعیت بود. آنها بیان می‌کردند که ما مقلد آیت‌الله خویی هستیم و ایشان هم حکمی راجع به مبارزه صادر نکرده‌اند

راجع به تشکیل حکومت اسلامی قبل از ظهور، انجمن بر اساس برخی از احادیث و ادعیه آن را امری اشتباه تلقی می‌کرد. آنها به حدیث و روایتی تمسک می‌جستند که در آن آمده است: ما خرج و لا یخرج منا اهل البیت الی قیام قائمنا احد لیدفع ظلما او ینعش حقا الا اصطلمته البلیه و کان قیامه زیاده فی مکروهنا و شیعتنا... تا ظهور امام قائم ما زمانش فرا نرسد

۱. خاطرات حجت‌الاسلام حسینی همدانی، ص ۱۰۵؛ ولایتی‌های بی‌ولایت (انجمن حجتیه)، ص ۳۲.

۲. صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۵۳۴.

خروج نکرده و نخواهد کرد احدی از ما، برای دفع ظلم و جور آنها و اقامه حق، جز آنکه مبتلای به قتل و شهادت بشود و هر که قیام کند جز آنکه بر غم و اندوه ما و شیعیان ما بیفزاید کاری از پیش نبرد.

شهید باهنر راجع به برداشت اشتباه انجمن از این حدیث اظهار می‌دارد:

که منظور از قیام‌های قبل از قیام موعود، قیام‌های مدعی مهدویت است، یعنی قیام‌هایی به نام مهدی قبل از ظهورش؛ چنانچه در طول تاریخ هم اتفاق افتاده است. این‌گونه قیام، قیامی طاغوتی است؛ چراکه قیامی دروغ و با هدف به انحراف کشیدن مردم است. آن‌گاه ایشان دلیل می‌آورد که اگر این‌گونه بود که قیام‌های قبل از موعود امام زمان طاغوتی باشد، باید آیات مربوط به جهاد و ضرورت حاکمیت دین خدا بر جامعه و آیاتی که امر به نهی از منکرات، مبارزه با طاغوت و مستکبران می‌کند را نادیده انگاشت و آنها را به زمان ظهور حضرت موعول کرد.^۱

در واقع انجمن هر گونه اقدام به تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت را به معنای قائل شدن به اتمام رسالت برای امام زمان (عج) و برافراشتن پرچم قبل از ظهور می‌داند که به شکست منجر خواهد شد.

◆ رویکرد انجمن حجتیه به انقلاب

الف. انجمن و مبارزه

دیدگاه انجمن گسترش فساد، عدم اعتقاد به تشکیل حکومت اسلامی قبل از ظهور، عدم مداخله در سیاست و عدم مبارزه (به منظور زمینه‌سازی ظهور) بود و این مسائل در قاموس انجمن هیچ جایگاهی نداشت. این تفکرات، سازش با رژیم را به دنبال داشت. انجمن، جهاد و

۱. محمد محمدی اشتهاردی، بای‌گری و بهایی‌گری (مولود مدعیان دروغین نیابت خاص از امام زمان «عج»)، قم، ناصر بی‌تا، ص ۸۰-۷۹؛ به نقل از «سلسله درس‌های مواضع ما»، مواضع تفصیلی حزب جمهوری اسلامی، جلسه ۳۲، جمهوری اسلامی، ۱۳۶۱/۵/۲۳.

مبارزه را در دوران غیبت حرام می‌دانست و به روایات و احادیثی از قبیل «لایکون الجهاد الا مع امام عادل»، «جهاد جز با امام عادل امکان‌پذیر نیست» استناد می‌کردند. آنها بیان می‌کردند که زمینه برای مبارزه آماده نیست. از دلایل دیگر آنها استناد به آیه «لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة»^۱ «خودتان را با دستان خویش به هلاکت نیفکنید» بود؛ چراکه مبارزه با مشیت و درفش کاری منطقی نیست. آقای هاشمی رفسنجانی بر مخالفت انجمنی‌ها با مبارزه صحه گذاشته و اعتقاد به مبارزه را وجه تمایز انقلابیون و انجمنی‌ها ذکر کرده است:

قبل از پیروزی انقلاب، انجمن حجتیه با مبارزه مخالف بود. ما هم به همین دلیل آنها را قبول نداشتیم. برنامه‌های سازنده آنها بسیار محدود بود. به خاطر عدم مبارزه به وضعیت موجود تن می‌دادند... حداکثر مبارزه آنها برای احقاق حق مسلمین، مبارزه با بهایی‌ها بود. این نحو مبارزه در آن روزگاران نه ربطی به اصل مبارزه اسلامی داشت نه به نظر ما صحیح می‌آمد...^۲

ایشان در جای دیگری در همین خصوص اظهار می‌کند:

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، اینها داعیه‌های خاص اسلامی داشتند. اختلاف آنها با ما این بود که می‌گفتند ما مبارزه نمی‌کنیم، مبارزه را بد می‌دانستند. معتقد بودند که حکومت اسلامی خالص در زمان امام زمان می‌تواند شکل بگیرد بنابراین حالا که این حکومت میسر نمی‌شود ما هم مبارزه نمی‌کنیم و به جای آنها سازش کرده... آنها حتی با امام مخالف بودند برای اینکه امام اهل مبارزه بود و آنها نمی‌خواستند آن راه را بروند.^۳

اعتقاد نداشتن به پیامبر به عنوان اسوه مبارزه با طاغوت و ظلم و ستم، خلاصه کردن ولایت

۱. قرآن کریم، ۱۹۵/۲.

۲. هاشمی رفسنجانی مصاحبه‌های سال ۱۳۶۰، زیر نظر محسن هاشمی، تهران، معارف انقلاب، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۷۱.

۳. همان، ص ۱۶۳.

به محبت اهل بیت، بی‌اعتنایی به انحراف جامعه اسلامی از نظام حکومتی اسلام و عدم حساسیت به انحرافات ایدئولوژی و به وجود آمدن فرقه‌ها و مکتب‌های انحرافی و... از دیگر اعتقادات انجمن بود.

ب. تقابل انجمن با انقلاب

با توجه به مبانی فکری و سیاسی انجمن حجتیه آنها نمی‌توانستند با انقلاب همراهی نمایند.



در نگاه انجمن، اعتقاد به حضرت صاحب‌الزمان (عج)، در محبت و دوستی ایشان و تبعیت صرف عبادی خلاصه می‌شد. انتظار در این دیدگاه یعنی دست روی دست گذاشتن و امید اصلاح از سوی امام زمان (عج) داشتن

آنها نه تنها در مبارزه با رژیم قدمی بر نمی‌داشتند، بلکه با جذب بسیاری از نیروها و جوانان، مانع و سدی در برابر انقلابیون گردیدند. حلبی در سخنرانی‌های خود به منکوب کردن مبارزان می‌پرداخت. چنانچه در یکی از سخنرانی‌هایش تحت عنوان نظام، جهاد، حکومت اسلامی، از انقلابیون به چریک، مفسد، خرابکار و... تعبیر می‌کند.^۱

اعضای جدانشده از انجمن هم بر موافق

نبودن انجمن با انقلاب و اعتقاد آنها مبنی بر شکست انقلاب صحه می‌گذارند. آقای پرورش طی سخنانی در اسفند ۱۳۶۱ درباره این امر چنین اظهار می‌کند:

خلاصه این‌طور می‌گفتند که این قیام به شکست منتهی می‌شود و با آن همکاری و همگامی نمی‌توان داشت. این راهی که قاعدتاً ایشان (امام) می‌رود غلط است. این را در سطوح بالا مطرح می‌کردند. به این حرکت و نهضت سر سوزنی اعتقاد نبود.

ایشان در ادامه می‌افزاید:

آنچه خود شاهد بودم و شنیدم خط امام و حرکت امام را در بالا به هیچ عنوان قبول نداشتند و به هیچ عنوان عقیده نداشتند... شدیداً انتقاد داشتند. قبول نداشتند و حتی در برخورد با این قضیه در حقیقت به صورتی می‌خواستند ما را منصرف کنند...^۱

آقای طیب از دیگر اعضای جدانشده از انجمن هم در این باره چنین می‌گوید:

در جریان انقلاب بالتبع عملکرد انجمن متأثر از همین بینش بود از ابتدای این نهضت و از گذشته‌های دور این نهضت، آقای حلبی با ناباوری با آن برخورد می‌کرد و معتقد بود که نمی‌شود با رژیم تا دندان مسلح شاه مبارزه کرد و عقیده داشت کسانی که به این راه کشیده می‌شوند خونشان را هدر می‌دهند و کسانی که افراد را به این راه می‌کشاند مسئول این خون‌ها هستند و معتقد بود که کار صحیح، فعالیت‌های فرهنگی و ایدئولوژیک است نه مبارزه علیه رژیم؛ لذا قبل از پیروزی انقلاب با ناباوری با این مسئله برخورد کرد.^۲

انجمن گاه انقلابیون را هم به باد استهزا و تمسخر می‌گرفت چنانچه می‌گفتند «وزوز پشه را چه به فانتوم» و درباره امام می‌گفتند که امام یک خودکاری در دستش گرفته و یک اعلامیه‌ای نوشته، می‌خواهد آمریکا را شکست بدهد و به این مسئله می‌خندیدند.^۳

آنها شیوه‌های مبارزاتی امام را به صراحت رد می‌کردند و این امر گاه به اهانت هم منجر می‌شد. این مسئله ناشی از جوهره فکری آنها راجع به عدم دخالت در سیاست و اینکه تنها معصوم می‌تواند در عرصه تشکیل حکومت اسلامی در دوره غیبت اقدام کند، بود. آنها معتقد بودند که مبارزات امام نه تنها کارساز نبوده و نیست بلکه مانع از انجام همین کارهای مذهبی

۱. سخنرانی پرورش (وزیر آموزش و پرورش)، موجود در پرونده انجمن حجتیه در بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد شماره ۷۱۵.

۲. صبح آزادگان، شماره ۵۹۲، ص ۱۰.

۳. بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پرونده انجمن حجتیه، کد ۱۰۰۲، ص ۳۴۱-۳۴۰.

هم می‌گردد و لذا رژیم اجازه مبارزه با بهاییت را نخواهد داد، انقلابیون شکنجه و دستگیر خواهند شد و نهایتاً کل مبارزه متوقف خواهد شد. حلبی در جلسات خصوصی و حتی رسمی انجمن علیه امام موضع‌گیری می‌کرد. آقای افتخارزاده جانشین حلبی هم که نفر دوم انجمن تلقی می‌شد مرتباً روی منبر به سمپاشی علیه امام و یارانش می‌پرداخت.

جنتی رضوی در مصاحبه خود پیرامون انجمن بیان می‌کند که انجمن نه تنها با انقلاب موافق نبود که مانع رشد مبارزات هم می‌شد:

در دوران سلطه سلطنتی با انقلاب موافق نبودند و بسیاری از آنان مانع رشد مبارزات ملت و پیشرفت ملت و پیشرفت جریان انقلاب می‌شدند. اینها در شهر کرج و در تمام شهرهای ایران... با ایادی شاه و ساواک یا غیرمستقیم در ارتباط بودند به طوری که رئیس ساواک کرج به عنوان اعتراض [ناخوانا] مانعی دارد که جلسات شما نیز مانند جلسات آقای هنجی، مسئول انجمن حجّیه کرج باشد. حتی کسانی را که در رابطه ما و جلسات ما بودند دستگیر می‌کردند و می‌گفتند که شما به جای شرکت در جلسات جنتی در جلسات دکتر هنجی شرکت کنید.^۱

آنها گاه همراهان امام را به شهربانی معرفی می‌کردند؛ چنانکه حسین انصاریان چون دعوت انجمن حجّیه همدان مبنی بر ایراد سخنرانی را رد می‌کند، آنها به شهربانی رفتند، از او شکایت کردند که ایشان جهت اشاعه افکار خمینی به این شهر آمده است.^۲

انجمن از بردن کلمه امام هم ابا می‌کردند و در ابتدا از امام به عنوان نایب‌الامام نام می‌بردند.^۳ هاشمی‌نژاد که راجع به انجمن حجّیه و مجمع احیای تفکرات شیعی در سال ۱۳۶۰

۱. مصاحبه با حجت‌الاسلام جنتی رضوی پیرامون انجمن حجّیه، موجود در بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد شماره ۷۱۵.

۲. *خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسین انصاریان*، به کوشش محمدرضا دهقانی اشکذری، حمید کرمی‌پور و رحیم نیکبخت، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۶-۱۴۵.

۳. بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبایی ۷۸۴، سند شماره ۲.

سخن می‌گفت بیان می‌کند:

انجمن کوشش می‌کرد که به مردم بقبولاند که لفظ امام را به کار نبرند و بگویند نایب‌الامام؛ اینها از اینکه به رهبر انقلاب امام بگویند می‌ترسیدند به امام زمان برخورد و ناراحت بشود... آنها پا را فراتر از این نهاده و تبلیغ می‌کردند که مقام مرجعیت و رهبری دو مقوله جداگانه است. مرجعیت یعنی مرتبط با احکام و شرایع دینی، وضو، غسل و... و حکومت جدای از این مسائل است و به رهبری باز می‌گردد. آنها به تدریج عکس امام را از در و دیوار کنده و شعارهای امام زمانی و صلوات و... نگاشته و نصب کردند چراکه امام زنده بود و آنها دنبال امام غایبی می‌گشتند که به آنها کاری نداشته باشد.^۱

و یا زمانی که گروهی نوار سخنرانی امام را نزد حلبی می‌برند و به او می‌گویند که نوار را گوش دهد تا مشخص گردد که سخنان او با سخنان امام متفاوت است او نمی‌پذیرد و می‌گوید اگر نوار سخنرانی شریعتمداری بود گوش می‌دادم ولی نوار این سید را گوش نمی‌دهم.^۲ به طور مصداقی نیز این‌گونه موضع‌گیری‌های انجمن را در برابر انقلاب هم شاهد هستیم. چنانکه در جلسه سخنرانی حلبی در نیشابور، پس از قرائت اشعار انقلابی توسط یکی از حضار در جلسه، وی به شدت برافروخته شد و ضمن انتقاد از او بیان کرد که ما نباید با حاکمیت در بیفتیم.^۳

همزمان با قیام پانزده خرداد که نهضت و قیام مردم اوج گرفته بود انجمن از کنار این مسائل بی‌تفاوت گذشت و در پی تشکیل جلسات خود در پاسخگویی به شبهات بهایی‌ها بود. حلبی حتی به امام شدیداً اعتراض می‌کرد و او را مسئول خون‌های به هدر رفته می‌دانست. او طی یک سخنرانی در مدرسه مروی با صراحت بر این سخن خود تأکید کرد. این سخنان با

۱. سخنرانی هاشمی‌نژاد، همان.

۲. عمادالدین باقی، همان، ص ۲۲۶.

۳. انجمن حجتیه؛ نسلی مأیوس از حرکت و انقلاب، ص ۴۹.

مصاحبه شاه در ۱۷ خرداد ۱۳۴۲ هـ.ش بسیار هماهنگ بود. چراکه شاه هم طی مصاحبه‌ای در این روز مسیبان و عاملان خون‌های ریخته‌شده را علما و در رأس آنها امام معرفی کرد و از آنها به عنوان ارتجاع سیاه نام برد. این سخن چندان بر انقلابیون و امام ثقیل آمد که امام طی سخنانی این سخن انجمن را مورد تخطئه قرار داد:

... ترویج تفکر «شاه سایه خداست» و یا «با گوشت و پوست نمی‌توان در مقابل توپ و تانک ایستاد» و اینکه «ما مکلف به جهاد و مبارزه نیستیم» و یا «جواب خون مقتولین را چه کسی می‌دهد» و از همه شکننده‌تر، شعار گمراه‌کننده «حکومت قبل از ظهور امام زمان (علیه‌السلام) باطل است» و هزار «ان قلت» دیگر، مشکلات بزرگ و جانفرسایی بودند که نمی‌شد با نصیحت و مبارزه منفی و تبلیغات جلوی آنها را گرفت...^۱



آنها شیوه‌های مبارزاتی امام را به صراحت رد می‌کردند و این امر گاه به اهانت هم منجر می‌شد. این مسئله ناشی از جوهره فکری آنها راجع به عدم دخالت در سیاست و اینکه تنها معصوم می‌تواند در عرصه تشکیل حکومت اسلامی در دوره غیبت اقدام کند، بود

در نیمه شعبان ۵۷ امام طی پیامی به مردم، عید نیمه شعبان را به خاطر وقایع و حوادث صورت گرفته تحریم کرد و از مردم خواست تا به منظور اعلام همبستگی از چراغانی کردن و جشن گرفتن اجتناب کنند. اما انجمن بدون توجه به فرمان امام، هیئتی را به سرپرستی حسین تاجری نزد برخی علمای قم فرستاد و از آنها کسب اجازه نمود و حلبی حتی با شریعتمداری تماس گرفت و بیان کرد که باید در تقوای امام شک کرد.^۲

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۹.

۲. عمادالدین باقی، همان، ص ۲۲۰؛ به نقل از سخنرانی مهندس طبیب در جلسه نهادها و انجمن‌ها که جهت تبیین

بنابراین انجمن در شهرهای مختلف جشن‌های مفصلی برپا کرد. شکی نیست که برگزاری این جشن‌ها ناشی از اعتقاد راسخ و مودت انجمن به امام زمان بود ولی باید به این نکته توجه داشت که انجمن براساس مقتضیات زمان و مکان عمل نکرده است. آنها می‌توانستند به پیروی از فرمان امام از برگزاری جشن اجتناب کنند چنانچه رژیم هم در مخالفت با امام، مصرف برق را جهت چراغانی اعلام کرده بود.

از این نکته نیز نباید غافل شد که افراد و اعضای انجمن را باید از جریان انجمن جدا کرد چراکه تمام اعضا یکدست نبودند و افرادی هم در تشکیلات بودند که کاملاً در خط امام بودند و حتی در تظاهرات سیاسی هم حضوری فعال داشتند و در عین حال در جلسات اصول عقاید انجمن شرکت می‌کردند.

در جریان انقلاب آن گروهی هم که هم‌خط و هم‌فکر با آقای حلبی نبودند و مقلد امام بودند با اوج‌گیری مبارزه نیرو پیدا کردند. این تیپ تدریجاً فشار آورد بر روی مدیریت انجمن که انجمن می‌بایست در مواضع گذشته خودش تجدیدنظر کند، اصلاح کند نارسایی‌های خودش را و بیاید کاملاً در خط انقلاب قرار بگیرد. انجمن به هر حال سابقه ۲۵ ساله تشکیلاتی دارد لذا آن گروه تلاش کردند که انجمن را در خط انقلاب بیاورند. در داخل خود انجمن هم باز افراد یکدست نیستند چراکه یک گروه کاملاً در خط آقای حلبی هستند و گروهی که در شرف جدا شدن از انجمن هستند مثل آقای خندقی که مؤمن به امام بود و انجمن را ترک کرد...^۱

هاشمی‌نژاد هم طی سخنرانی خود اعضا و افرادی را که با انجمن ارتباط داشتند به سه بخش تقسیم می‌کرد:

۱. کسانی که قبلاً با انجمن ارتباط داشته و به دنبال نهضت، دنباله‌رو امام گشتند و از انجمن جدا شدند.

سوابق و دیدگاه‌های انجمن تشکیل شده بود.

۱. صبح آزادگان، شماره ۵۹۳، ص ۱۰.

۲. افرادی که صادق و خوباند ولی به علت اینکه از خط انجمن بوده‌اند بینش سیاسی و انقلابی ندارند. اینها را می‌شود با صحبت به راه آورد و از آنها استفاده برد؛
 ۳. دسته‌ای که هر چند اقلیت را تشکیل می‌دهند ولی در خط انجمن هستند...^۱

ج. دیدگاه امام درباره انجمن حجتیه

انجمن مدعی است که امام حامی و پشتیبان آنها بوده و حتی اقدامات آنها را مورد تأیید قرار داده است. دلیلی که آنها برای این ادعای خود ارایه می‌کنند جواب امام در استفتای آنها از

ایشان در تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۴۹ / ۵ شعبان ۱۳۹۰ است. در این استفتا، شخصی سؤال می‌نماید که با توجه به اینکه افراد متدین و باایمانی تحت رهبری شیخ محمود حلبی برای مبارزه با بهائیت جلسات منظمی تشکیل می‌دهند و با تدریس مطالب آموزنده، افراد با امام زمان آشنا می‌شوند، به طوری که حتی پانصد نفر از افراد فرقه ضاله بهائیت را

واقع این است که بر اساس تفکرات انجمن، امام این جریان را برای اسلام و انقلاب خطرناک می‌دانستند و ضمن تأیید نکردن آنها در مواضع گوناگون به نقد تفکرات آنها هم پرداخته‌اند

به راه راست هدایت کردند، آیا می‌توان از وجوه شرعیه به آنها کمک کرد. امام در جواب او چنین بیان کرد:

در فرض مذکور هم اقدامات آقایان مورد تقدیر و رضای خداوند متعال است و نیز همکاری و همراهی با آنها مرضی ولی‌عصر(عج) است و هم مجازند مؤمنین از وجوه شرعیه از قبیل زکوات و شرعیات به آنها بدهند. در صورت لزوم مجازند از ثلث سهم

۱. سخنرانی هاشمی‌نژاد، همان.

مبارک امام به آنها کمک کنند...^۱

نکته‌ای را که باید به آن اشاره کرد این است که امام در جواب استفتای فوق‌الذکر و با توجه به توضیحات شخص پرسش‌کننده، کمک به آنها را خالی از اشکال دانسته است؛ حال آنکه ایشان بعدها مواضع سخت و محکمی در برابر جریان انجمن حجتیه اتخاذ کرد. در سال ۱۳۵۰ هـ ش محمدعلی گرامی از مدرسان حوزه علمیه قم طی نامه‌ای به امام پاسخ‌های ایشان را در جواب سؤالاتی که راجع به انجمن از او پرسیده شده است متفاوت می‌داند و می‌افزاید که حق با نامه‌های اخیر ایشان (تخطئه انجمن) بوده چرا که انجمن دست به اقدامات ذیل زده است:

۱. تعهد گرفتن مبنی بر عدم دخالت در سیاست؛
۲. باز کردن کانالی به عنوان مذهب راحت‌تر و سهل‌الوصول‌تر برای جوانان؛
۳. دخالت وسیع در امور روحانیت؛
۴. اخذ سهم امام جهت انجام امور فوق؛
۵. ضربه به روحیه طلاب جوان؛
۶. خیانت به تاریخ اجازه امام؛ چراکه انجمن، تاریخ دو نامه جوابیه امام را حذف و آن را تکثیر کردند.

امام هم در پاسخ نامه آقای گرامی این‌چنین بیان می‌کند: «راجع به شخصی که مرقوم شده بود جلساتش ضررهایی دارد. از وقتی مطلع شده‌ام تأییدی از او نکرده‌ام و ان‌شاءالله تعالی نمی‌کنم»^۲

واقع این است که بر اساس تفکرات انجمن، امام این جریان را برای اسلام و انقلاب خطرناک می‌دانستند و ضمن تأیید نکردن آنها در مواضع گوناگون به نقد تفکرات آنها هم پرداخته‌اند. ایشان طی سخنانی آنها را به باد انتقاد می‌گیرد:

۱. صحیفه امام، ج ۲، ص ۲۹۹.

۲. همان، ص ۳۵۷.

دسته‌ای دیگر از روحانی‌نماهایی که قبل از انقلاب، دین را از سیاست جدا می‌دانستند و سر بر آستانه دربار می‌ساییدند یک‌مرتبه متدین شده و به روحانیون عزیز و شریفی که برای اسلام آن همه زجر و آوارگی و زندان و تبعید کشیدند تهمت وهابیت و بدتر از وهابیت زدند. دیروز مقدس‌نماهای بی‌شعور می‌گفتند دین از سیاست جداست و مبارزه با شاه حرام است؛ امروز می‌گویند مسئولین نظام کمونیست شده‌اند...^۱

در جلسه‌ای که در سال ۱۳۶۰ با حضور چند عضو مرکزی انجمن حجّیه (سجادی، مادرشاهی و تاجری) و چند نفر از منشعبان انجمن با حضور خزعلی و امامی‌کاشانی تشکیل شد، هدف انجمن تبرئه خود بود ولی امامی‌کاشانی بیان کرد که:

من از امام درباره حجّیه پرسیدم امام خودش به من گفت اینها منحرف‌اند و معتقدند که در غیاب امام زمان تشکیل حکومت ممکن نیست و امام گفت اینها اصلاح‌شدنی نیستند و امام گفت که آقای خزعلی هم دیگر حق ندارد سر منبر بگوید که نماینده هست.^۲

با اوج گرفتن اختلاف‌ها میان انجمن و همچنین بین آنها و سران نظام، امام طی سخنانی در روز سه‌شنبه ۲۱ تیر ماه ۱۳۶۲ هـ.ش آنها را محکوم کرد. به دنبال این فرمایشات امام، انجمن در اول مردادماه ۱۳۶۲ با صدور اعلامیه‌ای کلیه جلسات و فعالیت‌های خود را تعطیل اعلام کرد.

۱. همان، ج ۲۱، ص ۲۸۱.

۲. بایگانی مرکز اسناد انقلاب اسلامی، کد ۱۰۰۲، ص ۳۱۷.

(بسم الله الرحمن الرحيم و به توفیق)

1-1
1000
1392

(اساسنامه انجمن عبریه حجتیه مه - دوره)

قدسه یحیی‌نظر فعالیتهای علمی آموزشی و خدمات بلند اجتهادی با الهام از تعالیم مالیه اسلام و مذهب شیعه جعفری جهت پرورش استعداد و تربیت انسانهای لایزال و کاروان و تقید به تقوی و ایمان و اصلاح جهات مادی و معنوی جامعه محلی است. (انجمن عبریه حجتیه مه دوره) بقصد سردرگم و غیر انتفاعی بشرح زیر تأسیس میگردد .

فعلی یکم : اسم موبوع هدف مرکز و مدت و گزارش

ماده اول : اسم موسسه (انجمن عبریه حجتیه مه دوره) است که در این اساسنامه با اعتبار (انجمن) نامیده میشود .

ماده دوم : موضوع و هدف . منظور از تشکیل انجمن احیای امور است که زیاده شرح داده میشود :

تولید زمین اسلام و مذهب جعفری و دفاع علمی از آن با رعایت مقتضیات زمان پژوهشهای مختلف زیر و

۱- تشکیل کنگره‌ها و همایش‌های علمی و دینی در نقاط مختلف کشور با رعایت مقررات عمومی

۲- چاپ و پخش جزوات و نشریه علمی و دینی با رعایت قوانین محلی و کشوری

۳- تأسیس کلاسهای تعلیم و تربیت اخلاقی و ساری اسلامی با رعایت مقررات عمومی

۴- ایجاد کتابخانه و فراخوانه و امکان ورزشی با رعایت قوانین مربوطه

۵- انجام امور عبریه عمومی و مساعدت فرهنگی - اجتماعی اسلامی و عقد تاسیس با مجامع مشابه بین المللی با نیت همکاری و تبادل نظر .

۶- تدارک جلسات آموزشی بنظر تربیت افراد برای تالیفات و مباحثات علمی و ادبی و تخصصی در مسائل اسلامی با رعایت مقررات .

۷- تأسیس هر نوع موسسه فرهنگی نظیر دبستان ، دبیرستان ، مدرسه عالی و غیره و پژوهشگاه با رعایت قوانین

۸- ایجاد هر نوع مراکز درمانی ، بیمارستان و درمانگاه با رعایت مقررات وزارت بهداشتی

۹- تبصره ۱ - موضوع و مدت : انجمن ثابت و تا زمان ظهور حضرت بقیه الله امام زمان ارواحنا بخدا لا یشیر خواهد بود اما بر نامه ۲ ، ۳ با توجه به شرایط زمان و نیاز جامعه میتواند بر اساس هدف

کلی و رعایت مقررات این اساسنامه تغییر و یا تصمیم شود .

تبصره ۲ - انجمن به چه چه در امور سیاسی مداخله نخواهد داشت و نیز مسوولیت هر نوع دخالتی را

که در زمینه های سیاسی از طرف افراد تشکیلاتی یا انجمن صورت گیرد بر عهده نخواهد داشت .

ماده ۳ - مراکز انجمن در تهران است و محدوده پستی شماره برای مکاتبات آن در اختیار میباشد

در صورت اقتضا هیئت موسس میتواند با نیت همکاری و تبادل نظر با انجمن را در تهران

با سایر نقاط هم از داخل یا خارج کشور داخل نماید و افراد نیکوکار را به نمایندگی انجمن برای اجرای

امور ، اساسنامه بعد از تصویب میگردد .

منافقین اصلاح طلب!

جستارهایی پیرامون ریشه‌های فکری مدعیان اصلاح‌طلبی در سه دهه اخیر

(بخش پایانی)

دکتر سید حمید روحانی*

۷. انتقاد از قطع رابطه ایران و امریکا

شیخ عبدالله به منظور از میان بردن قبح ارتباط با امریکا مسائل و موضوعاتی را دستاویز قرار داده است؛ مانند اینکه: چه تفاوتی میان امریکا و دیگر دولت‌های مقتدر مانند انگلیس است؟ چرا با انگلیس، آلمان، فرانسه، چین، روسیه و... رابطه برقرار کرده‌ایم اما با امریکا نباید هیچ‌گونه ارتباطی داشته باشیم؟

باید دانست یکی از تفاوت‌های امریکا با انگلیس این است که امروز انگلیس در سیاست خود

* مورخ انقلاب اسلامی

از استقلال و ابتکار عمل لازم برخوردار نیست و دنباله‌روی سیاست واشنگتن است. امروز انگلیس حتی در میان کشورهای اروپایی، جزء کشورهای دست‌چندم به‌شمار می‌آید و با اقتصادی ورشکسته نمی‌تواند مانند گذشته در جهان آتشافروزی کند لیکن امریکا با همه نیرو و توان به توطئه‌چینی پیدا و پنهان بر ضد انقلاب اسلامی برخاسته است؛ برای براندازی نظام جمهوری اسلامی ایران در کنگره امریکا آشکارا بودجه‌ای در نظر گرفته شده و به تصویب رسیده است و فرستنده‌ای از طرف سیا به‌منظور تبلیغات بر ضد انقلاب اسلامی رسماً آغاز به کار کرده است. امریکا در اطراف و اکناف جهان به کارشکنی و دسیسه‌چینی بر ضد ایران سرگرم است و با تحریم اقتصادی و حضور ناوگان‌هایش در خلیج فارس، ایران را تهدید می‌کند.

امریکا با همه قدرت پشت سر اشغالگران فلسطین ایستاده است و به آن جنایتکاران

خون‌آشام در راه ریختن خون مردم

بی‌گناه فلسطین، تجاوز به دیگر

کشورهای اسلامی و به خطر انداختن

امنیت و صلح منطقه کمک می‌کند و

می‌توان گفت که اگر حمایت بی‌دریغ

امریکا از صهیونیست‌های اشغالگر نباشد

و امریکا از نظر اقتصادی، سیاسی، نظامی

و تکنولوژیک از صهیونیست‌ها پشتیبانی

یکی از تفاوت‌های امریکا با انگلیس
این است که امروز انگلیس در
سیاست خود از استقلال و
ابتکار عمل لازم برخوردار نیست و
دنباله‌روی سیاست واشنگتن است

نکند و به آنها نیرو و توان نبخشد آنان نمی‌توانند حتی برای مدت یک سال به اشغال فلسطین ادامه دهند. انگلیس به رغم اینکه از نظر ماهیت و سیاست با امریکا تفاوتی ندارد به علت ناتوانی‌های اقتصادی و مشکلات گوناگون نمی‌تواند مانند امریکا در عرصه جهانی حضور داشته و خطرآفرین باشد. انگلستان کفتار پیری است که دندان‌های زهرآگینش شکسته و چنگال خون‌آلودش فرسوده شده است و دیگر توان درندگی و سببیت گذشته را ندارد. دیگر

ابرقدرت‌ها نیز نمی‌توانند مانند امریکا در جهان، تجاوزگر، چپاولگر، جنایتکار و آتش‌افروز باشند. تفاوت امریکا با دیگر دولت‌های مقتدر جهان از دید اسلامی این است که امریکا حکم «کافر حربی» را دارد و می‌دانیم که هرگونه داد و ستد، سازش و کنار آمدن با کافر حربی از نظر اسلام ناروا و گناه شمرده می‌شود.

امریکا با دنبال کردن سیاست تجاوزکارانه و ژاندارمی، جهانی را به‌ستوه آورده است. این ابرجنایتکار تحمل هیچ دولت مردمی‌ای را ندارد. دولتی در دنیا وجود ندارد که پایگاه مردمی داشته باشد و امریکا با آن دولت سر خصومت، عداوت و عناد نداشته باشد و در راه واژگونی آن توطئه نکند و در برابر، اگر دولتی خودکامه، ضد مردمی و دیکتاتور باشد امریکا حتی اگر

در روی کار آمدن آن نقشی نداشته باشد،

دست‌کم در استواری آن رژیم، همه

امکانات خود را به‌کار می‌گیرد. هر چه یک

دولت ضد مردمی‌تر، فاشیست‌تر و

قانون شکن‌تر باشد، از پشتیبانی امریکا

بیشتر برخوردار است و هر دولتی که

مردمی و آزادی‌خواه باشد، بیشتر مورد

کینه و نفرت امریکاست. ابرقدرت‌های

دیگر با اینکه دارای خوی استعماری و

انگلیس به رغم اینکه از نظر ماهیت و سیاست با امریکا تفاوتی ندارد به علت ناتوانی‌های اقتصادی و مشکلات گوناگون نمی‌تواند مانند امریکا در عرصه جهانی حضور داشته و خطر آفرین باشد

تجاوزکارانه هستند هرگز همانند امریکا تا این پایه بی‌فرهنگ، بی‌پروا، فزون‌خواه و تجاوزکار نیستند و خصلت ضد خلقی آنان تا این حد ریشه‌ای و عمیق نیست.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، نظام جمهوری اسلامی ایران با همه دولت‌های جهان به جز اشغالگران فلسطین و رژیم آفریقای جنوبی روابط دیپلماتیک برقرار کرد، لیکن این امریکا بود که با توطئه‌های همه‌جانبه، ایران را به دفاع، ناگزیر ساخت. تصرف لانه جاسوسی امریکا، در واقع واکنش طبیعی ملت ایران در برابر توطئه‌های پیدا و پنهان امریکا علیه انقلاب اسلامی و

آرمان‌های مقدس آن بود و ملت ایران جز این چاره‌ای نداشت.

ساده‌اندیشان فریب‌خورده‌ای که باور دارند اگر ایران با دولت امریکا به مذاکره بنشینند و روابط دیپلماتیک برقرار کند، حتماً امریکا از توطئه و کارشکنی بر ضد نظام جمهوری اسلامی ایران دست می‌کشد، خوبست اسناد

منتشرشده لانه جاسوسی را مورد مطالعه قرار دهند تا دریابند در آن روزگاری که امریکا در ایران سفارت داشته و روابط سیاسی میان دو کشور برقرار بوده، این کشور چه نقشه‌ها و دسیسه‌هایی را به منظور براندازی نظام جمهوری اسلامی، دنبال می‌کرده است؛

◆

**دولتی در دنیا وجود ندارد که پایگاه
مردمی داشته باشد و امریکا با آن
دولت سر خصومت، عداوت و عناد
نداشته باشد و در راه واژگونی آن
توطئه نکند**

البته اسنادی که به دست آمده و منتشر شده است دربردارنده همه توطئه‌هایی نیست که امریکا در آن روز بر ضد ایران در دست اقدام و اجرا داشته و از آن روزی که انقلاب اسلامی به پیروزی رسیده است تا به امروز، امریکا حتی برای لحظه‌ای از توطئه و کارشکنی بر ضد ایران باز نایستاده است؛ حضور قلدراغه ناوگان امریکا در خلیج فارس که از آن سر دنیا لشکرکشی کرده گویای این مطلب است و اگر بگذارند مردم ما مخصوصاً جوانان به عمق تحقیق می‌شوند پی ببرند هرگز نمی‌پذیرند که با آن کشور مذاکره شود و رابطه برقرار گردد. راستی با چنین دشمن غدار و جنایتکاری می‌توان رابطه‌ای سالم برقرار کرد و از گزند آن در امان بود؟ آیا می‌توان باور کرد که اگر ایران با امریکا بر سر میز مذاکره بنشینند و روابط سیاسی برقرار کند، امریکا از منافع استعماری‌ای که حدود پنجاه سال در ایران داشته است، دست برمی‌دارد و از غارتگری‌های بی‌حد و مرز خود چشم می‌پوشد و ایران را به حال خویش رها می‌کند؟

شیخ عبدالله می‌گوید: «... آیا اکنون چین با امریکا در حال مذاکره نیست؟ آیا همه کشورهای

بزرگ و کوچکی که با امریکا مذاکره دارند و یا رابطه برقرار کرده‌اند همه‌شان ذلیل شده‌اند؟...»!

اولاً چین، خود ابرقدرتی است که می‌تواند در برابر امریکا خودنمایی کند و دارای بمب اتمی، ماهواره و موشک‌های قاره‌پیما می‌باشد و از رشد اقتصادی بسیار بالایی برخوردار است و در دوران ترقی، پیشرفت و سازندگی سالیان درازی درهای کشورش را به کلی روی امریکا بسته بود. امروز چین می‌تواند در مذاکره با امریکا از موضع قدرت همسان بهره‌گیرد و مغلوب ابرقدرت بودن امریکا واقع نمی‌شود، از این رو مقایسه ایران با چین «قیاسی مع‌الفارق» است؛ ثانیاً کشورهای هم‌سطح ایران که با امریکا رابطه برقرار کرده‌اند ناگزیر شده‌اند از بسیاری از آرمان‌ها و ارزش‌های خود چشم‌پوشند و حتی به ملت خود پشت‌کنند و ماهیت رابطه‌شان را رابطه ضعیف و قوی تشکیل داده است. یک رژیم هرگز نمی‌تواند هم مردمی باشد و هم با امریکا روابطی سالم داشته باشد. همه کشورهای عربی که بر سر میز مذاکره با امریکا نشسته‌اند در گام نخست ناگزیر شدند که از آرمان فلسطین دست‌بکشند و چشم‌پوشند؛ در خاورمیانه رژیمی وجود ندارد که ضمن برقراری رابطه با امریکا به آرمان آزادی فلسطین از چنگ صهیونیست‌ها پایبند مانده باشد و یا دست‌کم بتواند به آزادی فلسطین تمایل نشان دهد؛ اگر این ذلت نیست پس چیست؟ رژیم‌های هم‌سطح ایران در منطقه به دنبال برقراری رابطه با امریکا نه تنها ناگزیر شده‌اند که از آرمان آزادی فلسطین چشم‌پوشند و اشغالگران فلسطین را دست‌کم به صورت دوافکتو به رسمیت بشناسند، بلکه ناگزیرند که با ملت خود نیز به رویارویی برخیزند و به سرکوب مردم خویش دست‌بزنند. در مصر، اردن و دیگر کشورهای منطقه که با امریکا رابطه نزدیک دارند نیز وضع به همین منوال است و می‌توان گفت که اصولاً مصالح‌ملتها با رابطه با امریکا در تضاد است و دولت‌هایی که با امریکا رابطه برقرار می‌کنند ناگزیرند با ملت خود قطع رابطه کنند و مصالح ملی را نادیده بگیرند.

رژیم‌هایی که تا دیروز در صف ملت‌های آزادی‌خواه قرار داشتند پس از نزدیک شدن به امریکا از دیکتاتورترین، خودکامه‌ترین و ضدملی‌ترین رژیم‌ها شده‌اند. با وجود این آیا با



**هر چه یک دولت ضدمردمی‌تر،
فاشیست‌تر و قانون‌شکن‌تر باشد، از
پشتیبانی امریکا بیشتر برخوردار
است و هر دولتی که مردمی
و آزادی‌خواه باشد، بیشتر مورد
کینه و نفرت امریکاست**



شعارهای فریبنده‌ای مانند اینکه «ما امروز یک نظام هستیم» یا «ما در دنیا حرف برای گفتن داریم» می‌توان خود را فریب داد و دلخوش کرد و ترفندهای شیطان بزرگ را نادیده گرفت؟ رژیم‌هایی که تا دیروز مردمی بودند و امروز به تسلیم و سازش و کرنش در برابر امریکا تن در داده‌اند و همه اهداف و آرمان‌های مردمی و ضدصهیونیستی خویش را به‌دست

فراموشی سپرده‌اند، آیا «یک نظام» نبودند و هیچ حرفی برای گفتن نداشتند؟

دیروز در پی آغاز نهضت اسلامی ایران، آن‌گاه که امام زنگ خطر را علیه صهیونیست‌ها به‌صدا درآورد، عوامل و ایادی استعمار با شعار «الکفر مله واحده» به جوسازی و هوچی‌بازی دست زدند و از امام خرده گرفتند که چرا تنها «اسرائیل» را برای اسلام و مستضعفان خطرناک می‌شمارد و می‌گفتند که همه قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها به اصطلاح معروف «سر و ته یک کرباس‌اند!» امروز نیز می‌بینیم که دیر زمانست این زمزمه‌های ناآشنا و مرموز به گوش می‌رسد که «چه تفاوتی میان امریکا و دیگر ابرقدرت‌ها وجود دارد و...؟»

تا دیروز تاجرگرایان، روشنفکرآبان و رفاه‌طلبان پیوسته در گوش‌ها زمزمه می‌کردند که «مبارزه با شاه بی‌نتیجه است، راه به جایی نمی‌برد، برآیندی ندارد، مشت بر سندان کوبیدن است و شاه قدرتمندتر از آن است که بتوان او را سرنگون کرد» و امروز هم همین تلقینات شیطانی را در مورد امریکا دنبال می‌کنند و می‌کوشند که روح نومیدی را درون انسان‌ها بدمند و تخم بی‌عرضگی و بی‌همتی را در دل‌ها بکارند و مبارزه با امریکا را بی‌هوده بنمایانند. تا

دیروز شاه خائن در زیر سایه امریکا بر آن بود که ایران را به «دروازه تمدن» برساند، امروز عناصر خودباخته و نابالغ سیاسی در سایه برقراری رابطه با امریکا می‌خواهند ایران را به رفاه، پیشرفت، ترقی و خودکفایی برسانند و از «انزوا»!! رهایی بخشند!

تا دیروز می‌گفتند قوانین اسلام برای شرایط زمانی و مکانی خاصی بوده است و در جهان امروز نمی‌تواند کارایی داشته باشد؛ امروز می‌گویند منویات و نظریات امام «براساس مقتضیات زمانی و شرایط خاصی بیان شده است» و «در جهان جدید» قابل اجرا نمی‌باشد!

تا دیروز می‌گفتند «از فرق سر تا نوک انگشت پا باید فرنگی شد تا به سعادت و سربلندی رسید» امروز می‌گویند «باید امریکایی شد تا به استقلال و آزادی و تمدن و ترقی دست یافت»!

تا دیروز ادعا داشتند ملت‌ها بدون تکیه بر یکی از ابرقدرت‌ها نمی‌توانند به آزادی برسند، امروز می‌گویند بدون «روابط مستقیم» با امریکا، ایران نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد!

شیخ عبدالله به گونه‌ای سخن می‌راند که گویی ایران بدون امریکا باید امیدى به حیات نداشته باشد؛ در صورتی که فیدل کاسترو در برابر دیدگان او نزدیک پنجاه سال است رویاروی شیطان بزرگ ایستاده و در مقابل توطئه‌ها و ترفندهای گوناگون و رنگارنگ آن شیطان بزرگ قهرمانانه و دلاورانه پایداری و مقاومت

تا دیروز تاجرگرایان، روشنفکر مآبان و رفاه طلبان پیوسته در گوش‌ها زمزمه می‌کردند که «مبارزه با شاه بی‌نتیجه است، راه به جایی نمی‌برد، برآیندی ندارد، مشت بر سندان کوبیدن است و شاه قدرتمندتر از آن است که بتوان او را سرنگون کرد» و امروز هم همین تلقینات شیطانی را در مورد امریکا دنبال می‌کنند

ورزیده است و در عمل ثابت کرده است که «امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند».

امام سالیان طولانی زحمت کشید، رنج برد و خون جگر خورد تا توانست رسوبات آلوده

فکری و استعمارزدگی‌ای را که روشنفکر مآب‌ها، ملی‌گراها و غربزده‌ها در اذهان و اندیشه‌های ملت ایران تزریق کرده بودند، بزداید؛ به توده‌ها هویت ببخشید؛ در دل‌ها امید پدید آورد و ایرانیان را از خودباختگی، وابستگی و ذلت برهاند و به آنان به طور عینی و عملی بباوراند که می‌توانند روی پای خود بایستند و به جهان‌خواران، زورمداران و فزون‌خواهان تودهنی بزنند و استقلال و آزادی خود را بدون کمک دولت‌های خارجی به‌دست آورند و جنگ تحمیلی را که در واقع جنگ سوم جهانی بود (در یک طرف ایران و در طرف دیگر، همه جهان قرار داشت)، به تنهایی پیش ببرند و تجاوزکاران را از خاک ایران بیرون برانند و در راه سازندگی و پیشرفت، گام‌هایی برجسته و استوار بردارند.

از آنجا که استکبار جهانی استقلال ایران را در درازمدت مایه ریشه‌کنی استعمار از منطقه

خاورمیانه و کشورهای نفت‌خیز اسلامی

می‌داند با همه نیرو و توان به صحنه آمده

است که ایران را بار دیگر تحت سلطه

استعماری خود درآورد و ملت‌های

محروم کشورهای اسلامی را که با

الگوگیری از راه و خط امام بیدار شده و

به پا خاسته‌اند، نومید و سرخورده سازد

و به گوش آنان بخواند که راه خمینی به

بن‌بست رسیده است و نمی‌تواند «در

جهان جدید» بردی داشته باشد. از این

رو، می‌بینیم که غرب‌باوران و سلاله

میرزا ملک‌خان یک‌صدا در راه به زیر

سؤال بردن خط امام و ویران کردن راه

او به تلاش برخاسته‌اند و با قلم‌فرسایی، سخن‌پراکنی و جوسازی از کانال روزنامه‌های



تا دیروز شاه خائن در زیر سایه
 امریکا بر آن بود که ایران را به
 «دروازه تمدن» برساند، امروز عناصر
 خودباخته و نابالغ سیاسی در سایه
 برقراری رابطه با امریکا می‌خواهند
 ایران را به رفاه، پیشرفت، ترقی و
 خودکفایی برسانند و از «انزوا»!!
 رهایی بخشند!



رنگارنگ و مشکوک و با شعار آزادی می‌کوشند توده‌ها را از راه امام منحرف کنند و نسل جوان را به پوچی و بی‌هویتی بکشانند.

در این میان می‌بینیم که عناصر ضعیف‌النفس و خودباخته از نسل تقی‌زاده نیز که نه از اسلام و انقلاب اسلامی شناختی دارند، نه

به اندیشه‌ها و آرمان‌های ملت ایران آشنا هستند، نه راه و خط امام را درک می‌کنند

و نه می‌توانند مسائل و جریان‌های سیاسی جهان را دریابند و تحلیل کنند،

روی قدرت‌طلبی، عقده‌گشایی، تسویه حساب‌های بانندی و جناحی و یا

مأموریت، با سازمان‌های جاسوسی و غرب‌باوران فرومایه هم‌صدا شده‌اند و در

راه تخریب آرمان‌های امام و ارزش‌های اسلامی به هر خیانتی دست می‌زنند، با هر گروهکی می‌سازند، به گفتار و نوشتار بی‌پایه و یأس‌آور تمسک می‌جویند و رسوایی دنیا و عقبی را

برای خود فراهم می‌کنند.

شیخ عبدالله نوشته‌ها و گفته‌های دگران‌دیشان و غرب‌باوران بیگانه از خدا و خلق را چنین

تکرار می‌کند:

... توجه داریم که امریکا به لحاظ ساختار قدرت جهانی می‌تواند کشورهای کوچک و

بزرگ، از امارات گرفته تا اروپاییان را به ایجاد مشکل بر علیه ایران تحریک نماید و

توجه داریم که روابط مستقیم ایران و امریکا حتی در ارتباط با کشورهای همجوار با ما

تأثیر مثبت می‌گذارد... از این گذشته حتی کشورهایی که با ما روابط خوب دارند... وقتی

صحنه را از حضور یک رقیب جدی مانند امریکا خالی ببینند می‌توانند با خیال آرام

بسیاری از شرایط را که در حال رقابت نمی‌توانستند، بر ما تحمیل کنند... یک واقعیت

در جهان امروز این است که امریکا بیشترین نفوذ را در سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی مثل سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دارد، علاوه بر آن می‌تواند بر تصمیم‌گیری اقتصادی و سیاسی کشورهای مختلف جهانی حتی ژاپن و کشورهای همسایه ایران در شرق و غرب و شمال تأثیر بگذارد...^۱

راستی می‌توان باور کرد که این سخنان از دهان کسی بیرون آمده است که خداوند قادر و قاهر را باور دارد و او را در سرنوشت انسان‌ها مؤثر می‌داند؟ از این گذشته آیا کسی که در دوران انقلاب اسلامی در عرصه سیاسی ایران حضور داشته، با چشم سر اراده توده‌ها را در

برهم ریختن معادلات سیاسی جهان و واژگونی رژیم دو هزار و پانصد ساله «شاهنشاهی» تماشا کرده و پس از پیروزی انقلاب در میان جامعه ایران زیسته و نیز با چشم سر اراده و پایداری معجزه‌آسای ملت ایران در جنگ تحمیلی و رویارویی با شیطان بزرگ را دیده است می‌تواند چنین سخنانی بر زبان آورد که ریشه در خودباختگی، بی‌هویتی و عدم اعتماد به نفس دارد؟ آیا این‌گونه سخنان نشان از خلأ روحی، فکری، قلبی و ایمانی گوینده ندارد؟ آیا به نظر

امام سالیان طولانی زحمت کشید، رنج برد و خون جگر خورد تا توانست رسوبات آلوده فکری و استعمارزدگی‌ای را که روشن‌فکر مآب‌ها، ملی‌گراها و غربزده‌ها در اذهان و اندیشه‌های ملت ایران تزریق کرده بودند، بزدايد و به توده‌ها هويت ببخشد

نمی‌رسد که گوینده این‌گونه سخنان بر آن است که ملت را به نومیدی، سرخوردگی و تسلیم در برابر امریکا بکشاند؟

باید دانست که هرگونه ارتباط و مذاکره با امریکا نه با موازین عقلی سازگار است، نه با

۱. عبدالله نوری، همان، ص ۱۳۶-۱۳۲.

احکام اسلامی و قوانین قرآنی و نه با راه و خط امام.

از نظر عقلی باید گفت جای تردید نیست، که شیطان بزرگ از دشمنان سرسخت، بی‌رحم و کینه‌توز اسلام و انقلاب اسلامی می‌باشد و در راه براندازی نظام جمهوری اسلامی از هیچ توطئه‌ای پروا نکرده و نمی‌کند. مجلس سنای امریکا رسماً بودجه‌ای برای سرنگونی نظام جمهوری

باید دانست که هرگونه ارتباط و مذاکره با امریکا نه با موازین عقلی سازگار است، نه با احکام اسلامی و قوانین قرآنی و نه با راه و خط امام

اسلامی به تصویب رسانیده و فرستنده‌های گوناگونی در راه تبلیغات مسموم بر ضد انقلاب اسلامی به‌کار انداخته است و پیوسته توطئه‌های خطرناکی در راه ضربه زدن به انقلاب اسلامی و آسیب رسانیدن به ملت مسلمان و قهرمان‌پرور ایران در دست اجرا دارد و اگر پیشنهادی برای مذاکره و کنار آمدن با ایران مطرح می‌کند نیز بر پایه توطئه جهت فریب افکار جهانیان و اغفال مسئولان نظام جمهوری اسلامی می‌باشد. شیطان بزرگ به خوبی دریافته است که طرح شعار صلح و سازش و مذاکره با ایران، مایه فریب عناصر ساده‌اندیش، زودباور و خودباخته خواهد شد و برای گروه‌های مرموز و سرسپرده و هواداران خودفروخته نیز دستاویزی برای جوسازی بر ضد نظام جمهوری اسلامی و به زیر سؤال بردن ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب فراهم خواهد کرد؛ از این رو، گاه و بی‌گاه مسئله مذاکره با ایران را به شکل تاکتیکی از زبان یکی از مقامات بلندپایه یا دون‌پایه امریکا مطرح می‌کند و سازی به دست ساده‌اندیشان و سرسپردگان ایران می‌دهد تا با قلم و زبان زهرآگین خود به خوش‌رقصی برخیزند و به آوازهای اهریمنی شیطان بزرگ لبیک گویند؛ «ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم»^۱

بی‌تردید خردمندان، ژرف‌نگران و اندیشمندان متعهد به چنین دشمن خطرناک و نیرنگ‌بازی که جز توطئه و دسیسه هدفی ندارد و جز با سلطه بر همه منابع سرشار و امکانات فراوان و ارزشمند ایران و در نتیجه ذلت و خواری توده‌های مسلمان و ویرانی این کشور آرام نخواهد گرفت، نزدیک خواهند شد و خود را در معرض خطر قرار خواهند داد. آنان بحق می‌دانند که سران کاخ سفید هرگز با ایران از در سازش و مذاکره درخواهند آمد و بر سر میز مذاکره نخواهند نشست مگر به طمع بازیابی سلطه دیرینه خویش؛ و عقل سالم اجازه نمی‌دهد که انسان با دشمنی که بر جان و مال و ناموس ملتی چشم طمع دارد و تا رسیدن به آن و نیاز استعماری خویش دست از توطئه بر نمی‌دارد، به مذاکره بنشیند یا رابطه برقرار کند.

راستی شیخ عبدالله که چنین دست و دلباز مذاکره و رابطه با شیطان بزرگ را پیشنهاد می‌دهد، آیا به ماهیت رژیم امریکا و پیامدهای آن برای ملت ایران اندیشیده است؟

از نظر موازین اسلامی نیز مذاکره و مراوده با امریکا با شرایط فعلی روا نمی‌باشد و اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد توده‌های مسلمان به ابرقدرت توطئه‌گر و دسیسه‌چینی که با اسلام ناب محمدی و پیروان آن سر دشمنی دارد و این دشمنی را تا مرز فروپاشی نظام جمهوری اسلامی و از میان بردن استقلال کشور دنبال می‌کند، نزدیک شوند و با آن به مذاکره بپردازند. قرآن با صدای رسا اعلام می‌دارد: «و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا»^۱. همچنین قرآن کریم درباره آنان که با نیرنگ و شعار صلح و سازش به صحنه می‌آیند و می‌کوشند مسلمانان را فریب دهند چنین هشدار می‌دهد:

... شما ای باورمندان! از غیر خودتان همراز مگیرید که آنها در تباهی شما کوتاهی نکنند

و ناراحتی شما را دوست دارند، دشمنی از گفتارشان آشکار است و آنچه در درون «بیر

ضد شما» دارند بدتر است. ما این نشانه‌ها را برای شما بیان کرده‌ایم، اگر تعقل کنید...^۲

نیز قرآن انذار می‌دهد که: «... به کسانی که ستمگرند گرایش پیدا نکنید که جهنمی

۱. قرآن کریم، ۱۴۱/۴.

۲. قرآن کریم، ۱۱۸/۳.

می‌شوید...»^۱

چنانکه اشاره رفت میان امریکا و دیگر ابرقدرت‌ها تفاوت‌های زیادی به چشم می‌خورد؛

امریکا در سراسر جهان فتنه و خونریزی و آدمکشی به‌راه انداخته است و در بسیاری از جنایاتی که در اطراف و اکناف جهان روی می‌دهد، به شکل مستقیم و یا به صورت پنهانی دست دارد؛ بسیاری از آشوب‌ها، تجاوزها، آدمکشی‌ها و اعمال تروریستی در جهان ریشه در توطئه‌های امریکا دارد. امریکا با اسلام ناب محمدی(ص) دشمنی آشکار و سرسختانه‌ای دارد و در راه مبارزه با آن هر روز به توطئه‌ای تازه دست می‌زند و به این دلیل با دیگر ستمکارانی که دایره ظلم آنان به یک کشور، یک ملت یا اهالی

شیطان بزرگ به خوبی دریافته است که طرح شعار صلح و سازش و مذاکره با ایران، مایه فریب عناصر ساده‌اندیش، زودباور و خودباخته خواهد شد و برای گروه‌های مرموز و سرسپرده و هواداران خودفروخته نیز دستاویزی برای جوسازی بر ضد نظام جمهوری اسلامی و به زیر سؤال بردن ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب فراهم خواهد کرد

یک شهر یا روستا محدود می‌شود تفاوت دارد. واقعیت این است که بسیاری از شرارت‌ها و تجاوزهایی که در جهان روی می‌دهد ریشه در توطئه‌های امریکا و صهیونیست‌ها دارد و تا ریشه ظلم و ستم کنده نشود، در جهان آرامش و عدالت پدید نمی‌آید.

یک انسان آگاه مسلمان، آن‌گاه که درمی‌یابد دشمن از روی نقشه و نیرنگ از مذاکره دم می‌زند و پیشنهاد «صلح» می‌دهد، فریب نخواهد خورد و به ترفند دشمن تن درنخواهد داد، چنانکه مولای بزرگ شیعیان حضرت امام علی(ع) در برابر «صلح‌طلبی» معاویه و

۱. قرآن کریم، ۱۱۳/۱۱.

عمر و عاص هوشیارانه ایستادند و از روی دسیسه و نقشه آنان پرده برداشتند، لیکن «خوارج» بر آن حضرت شوریدند و ایشان را در برابر توطئه دشمن به تمکین واداشتند؛ این‌گونه نیرنگ‌ها در طول تاریخ بسیار است.

امام با ژرف‌بینی و آینده‌نگری، وظیفه ملت ایران را در برابر امریکا روشن و مشخص کردند، امریکا را «شیطان بزرگ» نامیدند و اعلام کردند که «امریکا در رأس مفسد عالم است». ایشان، روابط ایران با

◆

امریکا در سراسر جهان فتنه و خونریزی و آدمکشی به راه انداخته است و در بسیاری از جنایاتی که در اطراف و اکناف جهان روی می‌دهد، به شکل مستقیم و یا به صورت پنهانی دست دارد

امریکا را «روابط میش با گرگ» و «روابط مظلوم با ظالم» خواندند و صریحاً اعلام کردند: ... ما چه بخواهیم و چه نخواهیم صهیونیست‌ها و امریکا و شوروی در تعقیبمان خواهند بود تا هویت دینی و شرافت مکتبی‌مان را لکه‌دار نمایند.

آری؛ اگر ملت ایران از همه اصول و موازین اسلامی و انقلابی خود عدول کند... آن وقت ممکن است جهان‌خواران، او را به عنوان یک ملت ضعیف و فقیر بی‌فرهنگ به رسمیت بشناسند ولی در همان حدی که آنها آقا باشند، ما نوکر. آنها ابرقدرت باشند ما ضعیف، آنها ولی و قیم باشند ما جیره‌خوار و حافظ منافع آنها. نه یک ایرانی با هویت ایرانی ...^۱

بنابراین با الهام از راه و رهنمود امام ملت ایران تا روزی که در برابر امریکا حکم گوسفند در برابر گرگ و مظلوم در برابر ظالم را دارد، هرگز به مذاکره و روابط مسالمت‌آمیز نمی‌اندیشد؛ مگر اینکه امریکا روزی مانند کفتار پیر انگلستان از زورمندی و درندگی بازماند و زمینگیر شود یا ایران با یاری خداوند و همت دلیرمردان خودساخته و جوانان فروهیده به مرحله‌ای از قدرت و توان برسد که همانند شیر ژبانی در برابر گرگ، سر بلند کند و دندان طمع

۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۹۱-۹۰.

امریکا را در دهانش خرد نماید؛ ان‌شاءالله.

شیخ عبدالله در دفاعیات خود برای ملت سربلند و آزادمنش ایران چرتکه انداخته است که اگر با امریکا روابط سیاسی برقرار نکنند به چه خسارت‌های سنگین مادی و اقتصادی‌ای دچار خواهند شد و چه مشکلاتی را باید تحمل کنند! «الشيطان يعدكم الفقر»^۱ او پنداشته است که ملت ایران در زیر چتر حمایت امریکا می‌خواهد

به «فقرزایی» و حل مشکلات اقتصادی خود بپردازد، غافل از اینکه اولاً اگر ایران نتواند در سایه دوری‌گزینی از امریکا و قطع چنگال آن از منابع و سرمایه ملی خود به خودکفایی برسد، در کنار امریکا هرگز و هیچ‌گاه نخواهد توانست ریشه فقر و تباهی و مشکلات اقتصادی را بسوزاند و به رفاه برسد. ثانیاً اگر قرار بود ملت ایران در پناه امریکا و در زیر

واقعیت این است که بسیاری از شرارت‌ها و تجاوزهایی که در جهان روی می‌دهد ریشه در توطئه‌های امریکا و صهیونیست‌ها دارد و تا ریشه ظلم و ستم کنده نشود، در جهان آرامش و عدالت پدید نمی‌آید

سلطه آن ابرقدرت به حیات ننگین خود ادامه دهد، چرا انقلاب کرد و بساط دودمان پهلوی را برچید؟ بی‌تردید آن دودمان پلید بهتر از دیگران می‌توانست با امریکا کنار بیاید و با آن به اصطلاح «روابط حسنه» و دور از تشنجی داشته باشد! ثالثاً بر فرض محال اگر قرار باشد ایران به بهای از دست دادن ارزش‌ها و آرمان‌های خود به ترقی و پیشرفت برسد، ملت دین‌باور و آزادمنش ایران هرگز چنین پیشرفت و ترقی‌ای را نمی‌پذیرد. پیشرفت و ترقی‌ای که به قیمت از میان رفتن شرافت، حیثیت، انسانیت و عزت انسان تمام شود، هرگز مورد قبول و تأیید ملت شرافتمند و سربلند ایران نیست. رابعاً شیخ عبدالله نوری و «نوری»‌ها اگر به این امید

به انقلاب پیوسته‌اند که می‌پندارند هدف از آن همه جانفشانی، ایثارگری و صدمه جانی و مادی برای این است که قدرت‌طلبانی کنار زده شوند و قدرت‌طلبان دیگری جای آنان بنشینند و در سایه سازش با امریکا با آرامش و آسایش به ریاست و حکومت ادامه دهند، سخت در اشتباه‌اند و باید راه دیگری برگزینند؛ راه انقلاب، راه ملت ایران و راه امام است و راه امام، راه اسلام ناب محمدی است که خواب راحت و آرامش و آسایش را از دشمنان سوگندخورده توده‌ها در درون کاخ‌ها و قصرها سلب می‌کند و تا فروپاشی نظام طاغوت در سراسر جهان و حاکمیت مستضعفان، از ستیز بازنمی‌ایستد. اگر هدف از «تشنج‌زدایی» این است که انقلاب ایران در برابر کاخ‌نشینان جهان‌خوار کوتاه بیاید و دست آنان را برای غارت دسترنج توده‌های مستضعف بازیگدارد و مزاحمتی برای آنان فراهم نکند، این تشنج‌زدایی برخلاف سیره رسول‌الله(ص) است؛ آن بزرگوار پس از سرکوب گردنکشان قریش و بت‌پرستان جزیره‌العرب آسوده نشستند و از ستیز با زورمداران و کاخ‌نشینان دست نکشیدند بلکه بی‌درنگ طی نامه‌هایی به شاهان سفاک اطراف و اکناف جهان آن روز، آنان را به تسلیم فراخواندند و بی‌تردید اگر دیده از جهان فرو نمی‌بستند مبارزه با آن ستمکاران را تا فروپاشی کاخ‌ها دنبال می‌کردند. امروز بزرگ‌ترین رسالت مقدس ملت انقلابی و پیروان راستین اسلام ناب محمدی(ص) این است که آن پیام‌های سرنوشت‌ساز حضرت رسول اکرم(ص) را برای همه زورمداران جهان‌خوار بفرستند و هشدار کوبنده و توفنده امام را بار دیگر در گوش آنان زمزمه کنند که:

... باید تمامی قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها بدانند که ما تا آخرین نفر و تا آخرین منزل و تا آخرین قطره خون برای اعلای کلمه الله ایستاده‌ایم و برخلاف میل تمامی آنان، حکومت نه شرقی و نه غربی را در اکثر کشورهای جهان پایه‌ریزی خواهیم نمود...^۱

۸. هموار کردن راه سازش با امریکا با استناد به پیام امام

۱. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۱۹۹.

شیخ عبدالله به منظور هموار کردن راه سازش و مذاکره با امریکا و بی‌اعتبار کردن خط امام چنین می‌گوید:

... حضرت امام(ره) در پیام خود به مناسبت حج خونین سال ۱۳۶۵ فرمودند: «ما اگر با صدام کنار بیاییم، اگر با امریکا صلح کنیم، هرگز با خاندان آل سعود کنار نخواهیم آمد...»^۱

باید دانست که:

الف. آنچه شیخ عبدالله از زبان امام بازگو کرده است نادرست و دروغ است و تحریف آشکار کلام امام می‌باشد. امام نه چنین سخنی بر زبان رانده است و نه آنچه گفته در سال ۱۳۶۵ بوده است. امام طی نطقی در تاریخ ۱۳۶۶/۶/۱ به مناسبت هفته دولت، با اشاره به فاجعه خونین مکه اظهار داشته است:

... اگر ما از مسئله قدس بگذریم، اگر ما از صدام بگذریم، اگر از همه کسانی که به ما بدی کردند بگذریم نمی‌توانیم (از) مسئله حجاز بگذریم. مسئله حجاز یک باب دیگری است...^۲

در این فراز از سخن امام نه جمله «اگر ما با امریکا صلح کنیم» آمده و نه «هرگز با خاندان آل سعود کنار نخواهیم آمد» مطرح شده است. امام به «مسئله حجاز» اشاره کرده است که توضیح آن از دیگر سخنان امام به دست می‌آید.

ب. امام مسئول اصلی فاجعه خونبار مکه را امریکا می‌دانست و رژیم آل سعود را بیش از «آلت فعل» امریکا نمی‌دید؛ از این رو، در نخستین پیام خود پس از آن فاجعه اعلام کرد: «... ما همه این جنایت‌ها را به حساب امریکا گذاشته‌ایم و به یاری خدا در موقع مناسب به حساب آنان خواهیم رسید...»^۳

با نگاهی به این پیام تاریخی که در تاریخ ۱۳۶۶/۵/۱۲ صادر شده است، آشکار می‌شود که

۱. عبدالله نوری، همان، ص ۱۲۸.

۲. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۳۶۹.

۳. همان، ص ۳۵۱.

امام مجرم اصلی جنایات خونین مکه را شیطان بزرگ می‌داند و به آل سعود جز به عنوان «مأمور دست دوم»، بهایی نمی‌دهد. بخش‌هایی از آن پیام در پی می‌آید:

... سلام خالصانه اینجانب و همه ملت ایران را به همه عزیزی که در کنار خانه خود و حرم امن خدا مورد تهاجم و گستاخی اجیرشدگان شیطان بزرگ یعنی امریکای جنایتکار قرار گرفته‌اند، ابلاغ کنید... شگفت‌آور نیست که دوباره دست کثیف امریکا و اسراییل از آستین ریاکاران و سردمداران کشور عربستان و خائنین حرمین شریفین به‌در آید و قلب بهترین مسلمانان و عزیزان و میهمانان خدا را نشانه رود... چه کسی است نداند که توسل به زور و سرنیزه و لشکرکشی در برابر زائران خانه حق و تهیه آن همه مقدمات و توسل به بهانه‌های پوچ برای درگیری با زنان و مردان و جانبازان و مادران و همسران شهیدان، چیزی جز استیصال و خشم و ضعف امریکا و عجز و ناامیدی سرسپردگان آنان نخواهد بود... حکومت سعودی مطمئن باشد که امریکا لکه ننگی بر دامنش نهاده است که تا قیام قیامت هم با آب زمزم و کوثر پاک نمی‌شود... ما همه این جنایت‌ها را به حساب امریکا گذاشته‌ایم و به یاری خدا در موقع مناسب به حساب آنان خواهیم رسید...^۱

امام در پیام ۱۳۶۶/۶/۲۱ که به مناسبت هشتمین سال جنگ تحمیلی صادر کرد نیز جنایات خونین خانه خدا را «انتقام امریکا و دست‌نشانندگان آن از اسلام و مهبط وحی و محل امن خدا» می‌داند. در این پیام امام می‌خوانیم:

... بارالها! ... تو خود شاهدهی که در این سال ما جانبازان و مهاجران و مجاهدانی داشتیم که به سوی تو و به سوی خانه امن تو که از صدر خلقت تاکنون مأمن هر موجودی بوده است، هجرت کردند و در پیش چشمان حیرت‌زده مسلمانان کشورهای جهان به دست پلید امریکا که از آستین آل سعود به‌در آمده است به خاک و خون کشیده شدند... امریکا و دست‌نشاندهانش در این کشتار سبعانه انتقام از اسلام عزیز و مهبط وحی و

محل امن خدا بازگرفتند...^۱

ج. امام رسماً و شخصاً به مسئولان نظام جمهوری اسلامی ابلاغ کرد که اعمال حج مردم را نمی‌توان معطل گذاشت و باید با مقامات سعودی به گونه‌ای تفاهم کنند تا مردم از انجام اعمال حج بازمانند و در تاریخ ۶۷/۱/۲۲ که هنوز سالی از فاجعه مکه نگذشته بود در دیداری که با سرپرست سازمان حج و اوقاف و امور خیریه داشت اظهار داشت:

امسال ان شاء الله یکصد و پنجاه هزار نفر از ایران به حج می‌روند و

شیخ عبدالله در دفاعیات خود برای ملت سربلند و آزادمنش ایران چرتکه انداخته است که اگر با امریکا روابط سیاسی برقرار نکنند به چه خسارت‌های سنگین مادی و اقتصادی‌ای دچار خواهند شد و چه مشکلاتی را باید تحمل کنند!

«الشیطان یعدکم الفقر»

حجاج به وظیفه خود که برائت از مشرکین و امریکا و اسراییل است عمل می‌کنند. ممکن نیست حجاج ما به حج بروند و دست به تظاهرات علیه استکبار جهانی نزنند. اصولاً برائت از مشرکین از وظایف سیاسی حج است و بدون آن، حج ما، حج نیست. آل سعود بدانند که اگر غیر از این عمل کنند در مقابل تمام مسلمین دنیا ایستاده‌اند و اگر صحیح و درست عمل کنند به نفع خودشان است.^۲

این فراز از کلام امام که «آل سعود... اگر درست عمل کنند به نفع خودشان است» در واقع به معنای بازگذاشتن راه آشتی بوده است و چنانکه اشاره رفت نظر امام این بود که روا نیست مردم مسلمان ایران برای انجام اعمال حج تا واژگونی رژیم سعودی صبر کنند؛ که چه بسا ده‌ها سال به درازا کشیده شود و آنان از اعمال واجب حج باز بمانند و از زیارت خانه خدا

۱. همان، ص ۳۹۱.

۲. همان، ج ۲۱، ص ۲۲.

محروم شوند.

د. بر فرض آنچه شیخ عبدالله به دروغ به امام نسبت داده است، درست باشد و امام آنچه را او روایت کرده است گفته باشد و مسئولان نظام روی مصلحت‌اندیشی به این نتیجه رسیده باشند که باید با رژیم سعودی کنار بیایند و گذشته‌ها را نادیده بگیرند، آیا این مسئله باید دستاویزی شود تا همه ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب و راه و خط امام نادیده گرفته شود و هر فردی به خود رخصت دهد که در راه سازش با امریکا، صهیونیست‌ها و کنار گذاشتن ارزش‌های انقلاب قلم‌فرسایی کند، داد سخن دهد و به سمپاشی و جوسازی دست بزنند؟ آیا اگر فرضاً یک مورد از آرمان‌های امام نادیده گرفته شد، باید دیگر آرمان‌های امام را نیز شتابزده کنار بگذارند یا هر کسی به دلخواه خود هر آنچه را با منافع و مقاصد خود ناسازگار دید به راحتی زیر پا بگذارد و به امام پشت کند! و اگر از او پرسیدند که روی چه مجوزی برخلاف مسیر و مرام امام حرکت کردی فوراً به این جمله تحریف‌شده تمسک کند که امام فرمود «اگر از صدام بگذریم، با امریکا صلح کنیم، با سعودی‌ها کنار نخواهیم آمد»! و از این راه خیانت خود را توجیه نماید؟

در نظامی که رهبر انقلاب، رئیس‌جمهور، مجلس و قانون حاکم است، هرگونه تصمیم‌گیری در امور کشوری و سیاسی از مجاری خرد صورت می‌گیرد و بر اساس موازین قانونی انجام می‌پذیرد؛ هرج و مرج نیست که هر کسی هر کاری که دلش خواست انجام دهد.

۹. ترغیب به شناسایی اسرائیل

بدترین و خیانت‌آمیزترین موضع‌گیری شیخ عبدالله در دفاعیات خود، جریان «ترغیب به شناسایی اسرائیل» است. او برای توجیه این خیانت خود به زشت‌ترین شیوه به پشت هم‌اندازی دست زده و در واقع «به عذر بدتر از گناه» تمسک جسته است. او در مرحله نخست به ستایش از یاسر عرفات برخاسته و چنین گفته است:

...عرفات در خانواده‌ای اصیل و مذهبی پرورش یافت[!] عموی وی مفتی مسجدالاقصی

بود!!!... عرفات در طول قریب به نیم قرن مبارزه با اسرائیل نه تنها ضربه مهلکی بر دستگاه نظام صهیونیست‌ها وارد آورد بلکه بارها تا سر حد مرگ در صحنه‌های نبرد پیش رفت. هم اکنون یاسر عرفات مقبولیت فراوانی در بین فلسطینیان دارد!!!... حال اگر کسی گفت شخصی با چنین سوابقی!!! می‌تواند در مسیر مبارزه با اسرائیل و احقاق آرمان فلسطین صاحب‌نظر باشد و راهی را با توافق اکثریت ملتش برگزیند، باید او را مجرم بدانیم!!!]

این چه منطقی است که همه حق دارند درباره فلسطین و فلسطینی‌ها حرف بزنند و تصمیم بگیرند ولی خود فلسطینی‌ها حق ندارند!!!... در مسئله فلسطین، کسانی مجری پروژه گفت‌وگو با اسرائیلی‌ها هستند که همه آنها ده‌ها سال علیه اسرائیل جنگیده‌اند و اغلب از بنیانگذاران جنبش مسلحانه علیه رژیم اشغالگر قدس هستند!!!]

اگر این چهره‌ها که قهرمان عرصه‌های شرف و جهاد بوده‌اند حق نداشته باشند نسبت به سرنوشت خویش و مردم خویش تصمیم بگیرند، آن‌گاه ما حق داریم که نسبت به سرنوشت آنها تصمیم بگیریم...!

چنانکه می‌بینید در این بخش از دفاعیات حتی یک کلمه به ظاهر منطقی و مستدل دیده نمی‌شود و دریغ از عمری که صرف مطالعه و خواندن و پاسخگویی به این‌گونه سخنان شود، لیکن چه توان کرد که ما در جهانی زندگی می‌کنیم که امپریالیسم خبری و دستگاه‌های تبلیغات صهیونیستی و استکباری، یاهوسرای‌های مثنی فرصت‌طلب، قدرت‌طلب و نان به نرخ روز خور را با آب و تاب فراوان در ابعادی گسترده مطرح می‌کنند و به عنوان سخنانی «بدیع»، علمی و منطقی به خورد ساداندیشان، زودباوران و افراد سطحی‌نگر می‌دهند؛ از این رو ناگزیرم برای رویارویی با جوسازی‌ها و چهره‌سازی‌های دستگاه‌های جاسوسی بین‌المللی به پاسخگویی بپردازم و درباره اظهارات شیخ عبدالله نوری نکته‌هایی را بازگو کنم.

اولاً ناگزیرم پاسخی را که حضرت علی(ع) به حارث بن حوط دادند به شیخ عبدالله یادآور

شوم. حارث به آن حضرت گفت: «آیا گمان می‌بری که من اصحاب جمل (طلحه و زبیر) را گمراه می‌دانم؟!» امام فرمودند: «... تو حق را نشناختی تا اهل حق را بشناسی، باطل را نیز در نیافتی تا باطل‌جویان را تشخیص دهی...»

اگر شیخ عبدالله به معارف اسلام آشنایی داشت، درمی‌یافت که معیار، شخصیت‌ها نیستند بلکه نفس حق معیار است. انسان‌ها هر چند بزرگ و دارای «سوابقی» انقلابی باشند، با حق سنجیده می‌شوند نه اینکه حق با معیار آنها سنجیده شود، که هرگاه افراد تغییر کردند حق را بر محور آنان تغییر دهیم و هر روز به رنگی درآوریم.

اگر ایران نتواند در سایه دوری‌گزینی از امریکا و قطع چنگال آن از منابع و سرمایه ملی خود به خود کفایی برسد، در کنار امریکا هرگز و هیچ‌گاه نخواهد توانست ریشه فقر و تباهی و مشکلات اقتصادی را بسوزاند و به رفاه برسد

اکنون در جامعه ما توجه به این اصل

ضرورتی حیاتی دارد که معیار حق، اسلام، انقلاب و خط اصیل امام است؛ تا بتوان اشخاص را با معیار حق شناخت که کدام فرد در راه است و چه کسی بیراهه می‌رود و چه اندازه انحراف یافته است.

ثانیاً اگر «ملت فلسطین» به یاسر عرفات و باند او محدود می‌شود، پس آن جان برکفانی که «انقلاب سنگ» و «انتفاضه» را تداوم می‌بخشند و هر روز شهیدانی به میدان شهادت تقدیم می‌دارند چه کسانی هستند؟ اگر از دید شیخ عبدالله نوری «خلق فلسطین» در عرفات و باند او خلاصه می‌شود، باید دید آن جان برکفانی که عرصه حیات را بر اشغالگران صهیونیستی تنگ کرده و زندگی را برای آنان تلخ ساخته‌اند اهل چه سرزمینی هستند؟ آیا «خارجی‌اند»! که به سرزمین فلسطین رخنه کرده‌اند؟ یا شیخ عبدالله نوری آنان را به تعبیر فرعون «گروهی اندک»

می‌داند: «ان هولاء لشردمه قلیلون»^۱ یا به تعبیر برخی از گردنکشان گمراه و سران کفر و فساد، آنان مشتی فرومایه‌اند: «هم ارذلنا بادی الرای»^۲ آیا از دید شیخ عبدالله چهره‌های خودفروخته‌ای مانند یاسر عرفات، انورسادات، حسنی مبارک و... می‌توانند نمایندگان ملتشان باشند؟ فراموش نکنیم آنچه را شیخ عبدالله درباره «سوابق» آقای عرفات برشمرده‌اند درباره انورسادات و حسنی مبارک نیز می‌توان گفت.

ثالثاً باید دانست که قضیه فلسطین تنها به فلسطینی‌ها مربوط نمی‌شود بلکه با سرنوشت جهان اسلام پیوند دارد. استکبار جهانی، صهیونیست‌ها را تنها برای اشغال فلسطین به آن سرزمین کوچ نداده است بلکه بر آن است که به دست آن مزدوران، توطئه ذلت، تباهی و نابودی جهان اسلام را پیاده و اجرا کند.



امام مسؤل اصلی فاجعه خونبار مکه را امریکا می‌دانست و رژیم آل سعود را بیش از «آلت فعل» امریکا نمی‌دید؛ از این رو، در نخستین پیام خود پس از آن فاجعه اعلام کرد: «... ما همه این جنایت‌ها را به حساب امریکا گذاشته‌ایم و به یاری خدا در موقع مناسب به حساب آنان خواهیم رسید...»

بنابراین اگر بر فرض محال روزی ملت فلسطین در برابر اشغالگران صهیونیسم سر تسلیم فرود آورد، جهان اسلام هرگز نمی‌تواند استواری رژیم صهیونیستی را در میان کشورهای اسلامی تحمل کند چون این نکته را به درستی باور دارد که تا روزی که صهیونیست‌ها در منطقه حاکم‌اند، فتنه، فساد، جنگ، خون‌ریزی، آشفتگی و نابسامانی در جهان اسلام روز به روز فزونی خواهد یافت و ملت‌های مسلمان را بیش از پیش به ذلت، نکبت و

وابستگی خواهد کشاند.

رابعاً مبارزه با صهیونیست‌ها از آرمان‌ها و اهداف نخستین امام بوده است. امام از آغاز نهضت همراه با مبارزه درون‌مرزی با رژیم شاه و اربابان استعمارگر او، مبارزه برون‌مرزی با اشغالگران فلسطین را نیز دنبال می‌کرد. از این رو، پیروان راستین امام برآن‌اند که مبارزه برون‌مرزی امام را تا پیروزی نهایی و سرنگونی رژیم صهیونیستی و آزادی فلسطین ادامه دهند. لیکن از آنجا که شیخ عبدالله از راه و خط امام بیگانه است، بدون آزر از خلق قهرمان و فداکار فلسطین که امروز در میدان شرف، فضیلت و پیکار و در عرصه جهاد، شهادت و ایثار با خون خود مشعل انقلاب فلسطین را فروزان ساخته‌اند، گستاخانه به ستایش از سازشکاران زیون و شرف‌فروخته فلسطینی برخاسته و درباره آن نابکاران و سرسپردگان به امریکا و صهیونیست‌ها چنین گفته است:

... اگر این چهره‌ها [بخوانید سازشکارها] که قهرمان عرصه‌های شرف و جهاد بوده‌اند [پس قبول دارد که امروز نیستند] حق نداشته باشند نسبت به سرنوشت خویش و مردم خویش تصمیم بگیرند...^۱

اکنون که به دیدگاه لیبرالیستی، زبونا نه و سازشکارانه شیخ عبدالله درباره سازشکاران فلسطینی آگاهی یافتید، مناسب است دیدگاه اسلامی - انقلابی امام نیز آورده شود، تا این واقعیت بهتر آشکار گردد که شیخ عبدالله نوری و «نوری»‌ها از خط و راه امام به کلی بیگانه‌اند و به دروغ خود را «یار امام» و «در خط امام» می‌نمایانند:

... ملت‌های مسلمان باید به فکر نجات فلسطین باشند و مراتب انزجار و تنفر خویش را از سازشکاری و مصالحه رهبران ننگین و خودفروخته‌ای که به نام فلسطین، آرمان مردم سرزمین‌های غصب‌شده و مسلمان این خطه را به تباهی کشیده‌اند به دنیا اعلام و نگذارند این خائنان بر سر میز مذاکره‌ها و رفت و آمدها، حیثیت و اعتبار و شرافت ملت قهرمان فلسطین (را) خدشه‌دار کنند که این انقلابی‌نماهای کم‌شخصیت و خودفروخته به

اسم آزادی قدس، به امریکا و اسرائیل متوسل شده‌اند...^۱

امام در جای دیگری درباره باند سازشکار فلسطینی چنین می‌آورد:

... اگر اینها یک جو غیرت و حمیت اسلامی و عربی داشتند، حاضر به یک چنین معامله

کثیف سیاسی و خودفروشی و وطن‌فروشی نمی‌شدند.

آیا این حرکات برای جهان اسلام شرم‌آور نیست؟ و تماشاچی شدن گناه و جرم

نمی‌باشد؟ ... راستی ما باید بنشینیم تا سران کشورهای اسلامی احساسات یک میلیارد

مسلمان را نادیده بگیرند و صحنه بر آن همه فجایع صهیونیست‌ها بگذارند...^۲

۱۰. به زیر سؤال بردن دادگاه ویژه روحانیت

نامبرده در به اصطلاح «دفاعیات» خود به منظور به زیر سؤال بردن دادگاه ویژه روحانیت

اظهار کرده است:

... ممکن است پرسید که حضرت امام چطور این دادگاه را معین کردند؟ ایشان با

عناوین ثانویه این دادگاه را تشکیل دادند و عناوین ثانویه هم باید مدتش معین باشد و

وقتی که ضرورت اولیه رفع شد باید از بین برود... آنهایی که می‌خواستند این دادگاه

تشکیل شود، آمدند برایش ضرورت ایجاد کردند. من قبلاً هم گفته‌ام که این دادگاه را

برای محکوم کردن حجت‌الاسلام فهیم کرمانی درست کردند. آقای فهیم کسی بود که موی

دماغشان شده بود. او که رئیس کمیسیون اصل نود بود، شورای عالی قضایی را تعقیب

می‌کرد که چرا خلاف قانون عمل می‌کنند، دادستان انقلاب را تعقیب می‌کرد که چرا کار

خلاف قانون می‌کند. می‌خواستند از دست او خلاص شوند. البته به حضرت امام نگفتند

که برای چه این دادگاه را می‌خواهند. افرادی که خودشان در این قضیه درگیر بودند،

احتمالاً به بهانه رسیدگی به پرونده سید مهدی هاشمی این دادگاه را عنوان کردند.

خواستند از این قضیه برای تشکیل این دادگاه استفاده کنند...^۱

بنابر ادعای شیخ عبدالله فلسفه وجودی «دادگاه ویژه روحانیت»، «موی دماغ شدن» حجت‌الاسلام فهیم کرمانی برای «شورای عالی قضایی» و «دادستان انقلاب» بوده است!! و چون مقامات قضایی هیچ راهی برای تحت تعقیب قرار دادن او نداشتند!! و در برابر او کاملاً مستأصل شده بودند!! ناگزیر به «دادگاه

ویژه روحانیت» روی آوردند! و «به حضرت امام نگفتند که برای چه این دادگاه را می‌خواهند!!»، «افرادی که خودشان در این قضیه درگیر بودند، احتمالاً! به بهانه رسیدگی به پرونده سید مهدی هاشمی این دادگاه را عنوان کردند!! بنابراین آقای مهدی هاشمی نیز قربانی توطئه کسانی شد که «می‌خواستند از دست فهیم کرمانی خلاص شوند!» و گرنه مهدی هاشمی نه مشکل حادی

**بدترین و خیانت‌آمیزترین
موضع‌گیری شیخ عبدالله در
دفاعیات خود، جریان «ترغیب به
شناسایی اسراییل» است. او برای
توجیه این خیانت خود به زشت‌ترین
شیوه به پشت هم‌اندازی دست زده
و در واقع «به عذر بدتر از گناه»
تمسک جسته است**

داشت که به تعقیب قانونی و بررسی قضایی نیاز داشته باشد!! و نه جریان او به تشکیل دادگاه ویژه نیازمند بود!! «احتمالاً به بهانه رسیدگی به پرونده سید مهدی هاشمی» که پرونده‌ای پیش‌پاافتاده، جزئی و غیرقابل توجه بود! «این دادگاه را عنوان کردند. خواستند از این قضیه» بی‌ارزش و پیش‌پاافتاده و جزئی! «برای تشکیل این دادگاه استفاده کنند»!!

می‌بینید که تحلیل شیخ عبدالله در مورد فلسفه وجودی دادگاه ویژه روحانیت چقدر منطقی، مستدل، علمی و فیلسوف‌آبانه است که اصولاً به اصطلاح معروف مولای درزش نمی‌رود!! او

آنقدر غرق در بافته‌های ذهنی خود است که حتی متوجه چند پرسش پیش‌پاافتاده نیز در برابر تحلیل به‌ظاهر منطقی خود نشده است:

۱. از آنجا که اتهام آقای فهیم کرمانی دست داشتن در قتل یکی از اهالی کرمان و مسئله مالی بود مقامات قضایی برای تحت تعقیب قرار دادن او چه نیازی به دادگاه ویژه روحانیت داشتند؟ دادگاه ویژه چه معجزه‌ای می‌کرد که دادگاه انقلاب و دادگاه‌های دیگر از آن عاجز بودند؟

۲. مقامات قضایی که «می‌خواستند از دست او خلاص شوند» و آن‌قدر از او وحشت کرده بودند که با شتابزدگی و دست‌پاچگی به تشکیل دادگاه ویژه روحانیت آن هم «احتمالاً به بهانه رسیدگی به پرونده سید مهدی هاشمی» دست زدند، پس از تشکیل این دادگاه چرا بی‌درنگ به تعقیب او نپرداختند و به محاکمه‌اش دست نزدند؟ حکم تشکیل دادگاه ویژه روحانیت در ۱۳۶۶/۳/۲۵ صادر شده است لیکن پرونده آقای فهیم کرمانی در ۱۳۶۷/۱/۶ یعنی درست پس از گذشت ۹ ماه از تشکیل دادگاه ویژه به جریان افتاده است؛ علاوه بر آن محاکمه او در ۱۳۷۱/۸/۱۱ یعنی پس از گذشت ۵ سال از تشکیل دادگاه ویژه صورت گرفته است!

۳. دادگاه ویژه روحانیت برای نخستین‌بار در سال ۱۳۵۸ تشکیل شد و پس از جنجال‌آفرینی‌های منافقان و دیگر مزدوران برای مدتی تعطیل شد، لیکن بار دیگر در سال ۱۳۵۹ آغاز به کار کرد و آقای آذری قمی به عنوان دادستان و آقای شیخ حسن تهرانی به عنوان حاکم شرع دادگاه ویژه روحانیت تعیین شدند. باید دید در آن روز چه کسی یا کسانی «موی دماغ شده بودند!» و با تشکیل این دادگاه می‌خواستند از دست چه کسانی «خلاص» شوند؟!

۴. با در نظر گرفتن اینکه سابقه تشکیل دادگاه ویژه روحانیت به سال‌های ۵۹-۵۸ برمی‌گردد باید دید شیخ عبدالله چرا و روی چه قصد و غرضی آن را به سال ۶۶ محدود می‌کند و انگیزه تشکیل آن را مسائل شخصی، صنفی و جناحی می‌نمایاند؟

۵. باندهای مرموز و بی‌ریشه از قبیل منافقان، سلطنت‌طلبان، ملی‌گرایان و... چرا در سال‌های

۵۸، ۵۹ و ۶۰ در برابر دادگاه ویژه روحانیت همان موضع‌گیری منفی و ناروایی را داشتند که شیخ عبدالله در دفاعیات خود آن را دنبال کرده است؟ چرا باند مهدی هاشمی - بنابر اعتراف او در دادگاه - همه‌ایادی و دستیارانش را برای برچیدن بساط دادگاه ویژه روحانیت به‌کار گرفت و با غوغاسالاری و جوسازی در برهه‌ای توانست آن دادگاه را به تعطیلی بکشاند؟ برای آگاهی از کارشکنی‌ها و جاروجنگال‌های مشکوک و مرموز در

باید دانست که قضیه فلسطین تنها به فلسطینی‌ها مربوط نمی‌شود بلکه با سرنوشت جهان اسلام پیوند دارد. استکبار جهانی، صهیونیست‌ها را تنها برای اشغال فلسطین به آن سرزمین کوچ نداده است بلکه بر آن است که به دست آن مزدوران، توطئه ذلت، تباهی و نابودی جهان اسلام را پیاده و اجرا کند

برابر دادگاه ویژه روحانیت از همان نخستین سال‌ها بلکه نخستین روزهای تشکیل آن دادگاه، برخی از اطلاعات، مصاحبه‌ها و گزارش‌های آن سال‌ها را در اینجا می‌آوریم:

اولین اطلاعیه پیرامون تشکیل دادگاه ویژه روحانیت

حوزه علمیه قم و به طور کلی روحانیت همیشه در معرض شدیدترین حملات از سوی استکبار جهانی بوده است. با تشدید فعالیت این سد استوار اسلام علیه قانون‌شکنی رژیم دست‌نشانده پهلوی که از خرداد ۴۲ اوج بیشتری یافت استعمار از چند موضع علیه این دژ تسخیرناپذیر به فعالیت پرداخت که اهم آن عبارت بود از سرکوب مبارزین، نفوذ عوامل وابسته و منحرف، اشاعه اکاذیب در جهت فاسد جلوه دادن حوزه و تشکیلات و افراد روحانی و...

پس از پیروزی انقلاب با رهبری روحانیت و امامت امام عزیز و دسترسی به مدارک سازمان ضدامنیتی ساواک و اسناد محرمانه رژیم، چهره عوامل نفوذی از قبیل شریعتمداری شناخته شد و روحانی‌نمایان وابسته به دربار یکی پس از دیگری به کیفر اعمال خود رسیدند.

از آنجایی که اسلام، انقلاب و روحانیت با آغاز روش نه شرقی و نه غربی و حفاظت از اجرای صحیح این سیاست، خشم استکبار شرق و غرب را برانگیخته و ضمناً قدرت خویش را در هدایت مسلمین و نفوذ در قلوب آنان آشکار ساخته است، امروز تمامی توان این دشمنان در نفوذ عناصر فرصت‌طلب و مزدور به حریم روحانیت به‌کار گرفته می‌شود.

بدین‌گونه است که در قبال این سیاست شیطنی باید به اقدام متقابل دست زد و راه مقابله با این سیاست ضداسلامی و خطرناک را پیدا کرد.

به یقین دادگاه ویژه روحانیت نقش بسزایی در کنترل حوزه‌های علمیه و جلوگیری از این امر خطیر داشته است. ضرورت وجود چنین مرکزی از سوی مراجع تقلید و خصوصاً امام امت بارها تأکید شده است. یکبار پس از تشکیل و به لحاظ جو مسموم سیاسی که از طرف گروه‌های لیبرال دامن زده می‌شد مصلحت در انحلال آن تشخیص داده شده، ولی با اصرار اکثریت اساتید حوزه و بزرگان روحانی از اوایل سال ۵۹ به عنوان بخشی از دادگاه انقلاب شروع به‌کار نمود. این امر تا پایان تابستان ۶۰ با تحلیل‌ها و پیشنهادات بسیاری روبه‌رو بود و بالاخره پس از مشورت‌های مکرر با بزرگان حوزه و مسئولین قضایی از اوایل مهرماه ۶۰ به عنوان یک دادرسی مستقل زیر نظر دادستانی کل انقلاب به فعالیت خود ادامه داد... مردادماه ۱۳۶۱...

مصاحبه با آقای آذری قمی دادستان دادرسی انقلاب اسلامی ویژه روحانیت

س: علت تشکیل یک دادگاه ویژه جهت رسیدگی به تخلفات روحانیون چیست؟

ج: دو علت داشت:

۱. چون افکار ضدروحانی بسیار رواج داشت و در رأس کار هم بودند مثل بنی‌صدر، و سعی در بهانه‌گیری، منکوب نمودن و به دادگاه کشاندن روحانیون داشتند. لذا به خاطر جلوگیری از این مشکل سعی در تشکیل دادگاه ویژه از افراد شناخته‌شده که بتوانند تشخیص بدهند که غرض‌ورزی در کار است یا خیر به عمل آمد و این دادگاه تشکیل شد.

۲. بزه یک فرد روحانی جنبه فنی دارد؛ مثلاً چیزهایی که برای عموم مردم شاید جرم نباشد ولی برای روحانی ممکن است جرم باشد و شایسته مقام و لباس روحانی نباشد. اینها اموری است که تشخیص آن، جنبه فنی و تخصصی دارد و حتماً باید از خود روحانیت کسانی باشند که رسیدگی کنند تا مثلاً مشخص شود که فلان روحانی درس‌خوانده یا بی‌سواد است و...

س: این دادگاه از چه تاریخی شروع به کار کرده است؟

ج: تشکیل مجدد دادگاه ویژه از فروردین ۵۹ بوده. تاکنون ۱۴۰۰ تا ۱۵۰۰ پرونده مطرح و رسیدگی شده است.

س: حوزه فعالیت و حدود اختیارات این دادگاه تا چه حدی است؟

ج: همان اختیاراتی که به سایر دادگاه‌های انقلاب در قانون مصوب شورای انقلاب داده شده است و توسعه آن توسط شورای عالی قضایی، در اختیار این دادگاه نیز هست. الا اینکه فقط به پرونده روحانیون رسیدگی می‌کند و طبق تصویب شورای عالی قضایی به پرونده روحانیون سراسر کشور رسیدگی می‌کند...

س: عنوان می‌شود که تشکیل دادگاه‌های ویژه، خلاف قانون اساسی است؛ نظر

جناب‌عالی در این مورد چیست؟

ج: در قانون اساسی دادگاه ویژه‌ای به جز دادگاه ارتش پیش‌بینی نشده، همان‌طور که دادگاه‌های انقلاب و کمیته‌ها و... نیز در قانون اساسی پیش‌بینی نشده ولی به ضرورت انقلاب تشکیل شده و تا موقعی که ضرورت ایجاد کند وجود دادگاه انقلاب را در ایران. دادگاه ویژه هم که خود از دادگاه انقلاب‌اند. وجودشان بلامانع است. به تعبیر دیگر همه اینها بر محور ولایت فقیه است. چون فقیه ضرورت امری را تشخیص دهد حتی برخلاف

احکام اولیه احکامی صادر می‌کند و می‌تواند ارگان‌هایی را تشکیل دهد.

اظهارات حجت‌الاسلام والمسلمین تهرانی

درباره نحوه محاکمات در دادگاه ویژه روحانیت و عملکرد آن

دادگاه انقلاب اسلامی مستقر در حوزه علمیه قم ویژه روحانیت از بدو تشکیل تاکنون به ۹۵۶ پرونده رسیدگی کرده است که برای ۱۱۷ فقره آن حکم محکومیت و برای ۸۳۹ پرونده باقیمانده احکام تبرئه و منع تعقیب صادر نموده است.

این مطلب را حجت‌الاسلام والمسلمین تهرانی، رئیس دادگاه انقلاب اسلامی ویژه روحانیت، در یک گفت‌وگوی اختصاصی با خبرنگار واحد مرکزی خبر اعلام کرد. وی همچنین افزود دادگاه ویژه شامل دو قسمت است که یک قسمت آن دادگاه ویژه روحانیت بوده و قسمت دیگر دادگاه انتظامی قضات می‌باشد که وظیفه دادگاه ویژه روحانیت مربوط می‌شود به کارهای خلافی که بعضی از معممین و روحانی‌نمایان مرتکب می‌شوند. لذا اگر معممین در سراسر کشور کار خلافی اعم از اینکه کار ضدانقلابی باشد یا کارهای خلاف شئون روحانیت انجام دهند، وظیفه دادگاه ویژه روحانیت است که به این کارهای خلاف رسیدگی کند و حکم مناسب را صادر نماید...

چنانکه گفتیم دادگاه ویژه روحانیت نخستین‌بار در سال ۱۳۵۸ تشکیل شد، سرانجام با جاروجنجال گروهک‌های ضدانقلاب دادگاه به تعطیلی کشید لیکن در اوایل سال ۱۳۵۹ مجدداً تشکیل شد و رسیدگی به پرونده‌های شماری از روحانی‌نماها و برخی از روحانیان فریب‌خورده را دنبال کرد. این‌بار نیز مخالفان به ویژه باند مهدی هاشمی که از آن دادگاه احساس خطر کرده بودند شروع به جوسازی کردند و آقای منتظری را نیز به موضع‌گیری و مخالفت با دادگاه ویژه روحانیت واداشتند و موجبات تعطیلی آن دادگاه را فراهم نمودند. سرانجام حضرت امام در سال ۱۳۶۶ طی احکامی جداگانه حجج اسلام رازینی و فلاحیان را به سمت حاکم شرع و دادستان ویژه روحانیت منصوب کرد.

در حکم امام به حجت‌الاسلام والمسلمین آقای رازینی آمده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حجت‌الاسلام آقای علی رازینی - دامت افاضاته

نظر به اهمیت و لزوم حفظ شئون روحانیت و حوزه‌های علمیه، جنابعالی را با حفظ سمت، به عنوان حاکم شرع دادگاه ویژه روحانیت منصوب می‌نمایم تا بر طبق موازین شرع مقدس به جرایم روحانی‌نمایان رسیدگی نمایید.

بدیهی است که شورای عالی قضایی در زمینه صدور ابلاغ قضات دادگاه و داسرا و تأمین نیرو و امکانات لازم کمال مساعدت را خواهد نمود.

ضمناً کلیه دادگاه‌ها و داسراها موظف‌اند تا پرونده‌های درخواستی که در حدود اختیارات این دادگاه و داسرا است را ارسال دارند.

جنابعالی با کمال دقت و ظرافت و قاطعیت به وظیفه شرعی‌تان عمل نمایید و خداوند متعال را ناظر و حاضر دانسته، تحت تأثیر هیچ‌کس و هیچ‌چیز قرار نگیرید. از خداوند متعال موفقیت شما و سایر افرادی که در این مأموریت با شما همکاری می‌نمایند را خواستارم والسلام علیکم ورحمه‌الله.

به تاریخ ۱۸ شوال ۱۴۰۷

روح‌الله الموسوی الخمينی^۱

۶. شیخ عبدالله ادعا می‌کند که امام «با عناوین ثانویه این دادگاه را تشکیل دادند و عناوین

ثانویه هم باید مدت‌ش معین باشد و وقتی که ضرورت اولیه رفع شد، باید از بین برود...»^۲

شیخ عبدالله چه سندی در دست دارد که امام دادگاه ویژه روحانیت را به صورت موقت و برای مدتی محدود تشکیل داده است؟ از حکم امام که در بالا آورده شد، به دست می‌آید که این دادگاه از دید امام دایمی و همیشگی می‌باشد زیرا امام درباره فلسفه تشکیل این دادگاه چنین استدلال کرده است: «... نظر به اهمیت و لزوم حفظ شئون روحانیت و حوزه‌های علمیه...»؛

۱. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۲۸۵.

۲. عبدالله نوری، همان، ص ۱۰۰.

بی‌تردید «اهمیت و لزوم حفظ شئون روحانیت» به یک روز محدود نمی‌شود. امام حفظ شئون روحانیت را در این می‌بیند که پرونده افراد خلافکار روحانی در دادگاه ویژه رسیدگی شود و روحانیان یا روحانی‌نماها به وسیله قضات غیرروحانی مورد محاکمه و مجازات قرار نگیرند. بنابراین نمی‌توان پنداشت که این توجه و اهتمام امام به «حفظ شئون روحانیت» برای یک دوره معین و محدودی بوده است.

۷. نامبرده آورده است: «... وقتی که ضرورت اولیه رفع شد، باید از بین برود...»

فرض کنیم که این ادعای شیخ عبدالله درست و مطابق واقع باشد که امام دادگاه ویژه روحانیت را برای مدتی محدود پدید

شیخ عبدالله به خوبی می‌داند که به‌رغم جنجال آفرینی‌ها و خیمه‌شب‌بازی‌های برخی از روزنامه‌نویسان بی‌هویت و دگراندیشان خودباخته و بی‌فضیلت، ملت دین‌باور و قهرمان‌پرور ایران، راه امام را که همانا راه حسین و عاشورا بیان است، با جانفشانی، پایداری و دلاوری دنبال می‌کند

آورده است و آن‌گاه که «ضرورت اولیه رفع شد باید از بین برود» اما نکته درخور بررسی این است که اولاً «ضرورت اولیه» برای تشکیل دادگاه چه بوده است؟ ثانیاً آن ضرورت امروز وجود دارد یا از میان رفته است؟ ثالثاً چه مقامی باید تشخیص دهد که «ضرورت اولیه رفع شده» است یا نه؟ آیا مقام معظم رهبری باید ضرورت یا عدم ضرورت این دادگاه را تشخیص دهد یا شیخ عبدالله نوری آن هم وقتی که در این دادگاه به محاکمه کشیده شد؟

۸. شیخ عبدالله جریانی را که به دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی برمی‌گردد و به شکل آشکار در برابر دید عموم ملت و مقامات و مسئولان کشور پدید آمده و به نام دادگاه ویژه روحانیت آغاز به کار کرده است این‌گونه تحریف می‌کند و واقعیت را خلاف واقع جلوه می‌دهد؛ آیا می‌توان باور کرد که او درباره آن بخش از رویدادهای پشت پرده که مردم از آن مطلع

نیستند و سندی نیز از آن در دسترس نیست بدون کاستی و به دور از تحریف و نادرستی سخن بگوید و حقایق را با مردم در میان بگذارد؟ اینجاست که پیام امام در سال ۱۳۵۷ در مورد تحریف تاریخ، عظمت و اهمیت خود را نشان می‌دهد و ژرفای خطر را گوشزد می‌کند، آنجا که امام هشدار می‌دهد:

... لازم است برای بیداری نسل‌های آینده و جلوگیری از غلط‌نویسی مغرضان، نویسندگان متعهد با دقت تمام به بررسی دقیق تاریخ این نهضت اسلامی بپردازند... تا مطالب اسلامی و نهضت روحانیت سرمشق جوامع و نسل‌های آینده شود.

ما که هنوز در قید حیات هستیم و مسائل جاری ایران را که در پیش چشم همه ما به روشنی اتفاق افتاده است دنبال می‌کنیم، فرصت‌طلبان و منفعت‌پیشگانی را می‌بینیم که با قلم و بیان بدون هراس از هرگونه رسوایی، مسائل دینی و نهضت اسلامی را برخلاف واقع جلوه می‌دهند و به حکم مخالفت با اساس نمی‌خواهند واقعیت را تصدیق کنند و قدرت اسلام را نمی‌توانند ببینند و شکی نیست که این نوشتجات بی‌اساس به اسم تاریخ در نسل‌های آینده آثار بسیار ناگواری دارد. از این جهت روشن شدن مبارزات اصیل اسلامی در ایران از ابتدای انعقاد نطفه‌اش تاکنون و رویدادهایی که در آینده اتفاق می‌افتد از مسائل مهمی است که باید نویسندگان و علمای متفکر و متعهد بدان بپردازند. درست آنچه را امروز برای ما روشن و واضح است، برای نسل‌های آینده مبهم می‌باشد و تاریخ، روشنگر نسل‌های آینده است و امروز قلم‌های مسموم درصدد تحریف واقعیات هستند...^۱

۱۱. نفی ولایت فقیه

نامبرده روی انگیزه نفی ولایت مطلقه فقیه در نظام جمهوری اسلامی چنین زمینه‌چینی می‌کند: ... علمای جامعه‌شناسی که در خصوص انقلاب‌ها نظریه‌پردازی کرده‌اند، براساس

مطالعه انقلاب‌های جهان یک چنین جمع‌بندی دارند که هر انقلابی سه چهره دارد: ۱- ایدئولوگ انقلاب ۲- رهبری انقلاب ۳- مدیران انقلاب... نکته مهم این است که رهبر انقلاب کسی است که انقلاب بی‌نام او شناخته نمی‌شود و اساساً جنبش انقلابی و پیروزی آن بدون او متصور نیست او جزء ذاتی انقلاب است اما آنان که پس از او بر مسند رهبری می‌نشینند مدیران انقلاب هستند...^۱

شگفت‌آور اینکه شیخ عبدالله از یک طرف از آغاز تا پایان دفاعیات خود از احترام و پایبندی

به قانون و اجرای درست آن سخن می‌گوید و از نادیده گرفته شدن قانون، به اصطلاح شکوه می‌کند و از طرف دیگر با تمسک به نظریه‌پردازی‌ها و بافته‌های برخی از جامعه‌شناسان، می‌کوشد که راه را برای نفی رهبری و نادیده گرفتن قانون اساسی جمهوری اسلامی هموار کند؛ درحالی‌که این تحلیل جامعه‌شناختی!! را هیچ‌گاه در دوران قائم‌مقامی آقای منتظری ارایه نمی‌داد.

روزی که صهیونیست‌ها در منطقه حاکم‌اند، فتنه، فساد، جنگ، خون‌ریزی، آشفتگی و نابسامانی در جهان اسلام روز به روز فزونی خواهد یافت و ملت‌های مسلمان را بیش از پیش به ذلت، نکبت و وابستگی خواهد کشاند

نامبرده اگر خود را به قانون اساسی پایبند می‌داند و خواهان اجرای آن است، براساس چه اندیشه و انگیزه‌ای نظریه‌پردازی‌های برخی از جامعه‌شناسان را در مورد رهبری انقلاب پیش می‌کشد و آن را مطرح می‌کند؟ و اگر دیگر به قانون اساسی و نظام جمهوری اسلامی پایبند و باورمند نمی‌باشد، چرا با شهادت و صراحت، که از ویژگی‌های آزاداندیشان خداجو و جوانمردان راستگو می‌باشد، «مافی‌الضمیر» خود را آشکار نمی‌کند و آنچه را در درون دارد بر زبان نمی‌آورد؟

روزنامه‌نویسان بی‌هویت و دگراندیشان خودباخته و بی‌فضیلت، ملت دین‌باور و قهرمان‌پرور ایران، راه امام را که همانا راه حسین و عاشورا بیان است، با جانفشانی، پایداری و دلاوری دنبال می‌کند و با اسلام ناب محمدی، انقلاب اسلامی، «ولایت فقیه» و مقام معظم رهبری پیوندی ناگسستنی دارد و بازیگران مرموز تاریک‌خانه‌های دین‌زدایی، غرب‌باوری و بیگانه‌پرستی هرگز نمی‌توانند با جوسازی و هرزه‌درایی بر ضد منافع ملی واقعی مردم ایران آنها را به پوچی و دریوزگی در برابر شیطان بزرگ بکشانند و مستشاران

شیخ عبدالله به خوبی می‌داند که به‌رغم جنجال‌آفرینی‌ها و خیمه‌شعبازی‌های برخی از

◆

شگفت‌آور اینکه شیخ عبدالله از یک طرف از آغاز تا پایان دفاعیات خود از احترام و پایبندی به قانون و اجرای درست آن سخن می‌گوید و از نادیده گرفته شدن قانون، به اصطلاح شکوه می‌کند و از طرف دیگر با تمسک به نظریه پردازی‌ها و بافته‌های برخی از جامعه‌شناسان، می‌کوشد که راه را برای نفی رهبری و نادیده گرفتن قانون اساسی جمهوری اسلامی هموار کند

نظامی و سرجوخه‌های عربده‌کش امریکایی را بر جان، مال و ناموس ملت ایران چیره سازند و رژیم ننگین کاپیتولاسیون را زنده کنند. اگر ملت ایران از جوسازی‌ها و سمپاشی‌های روزنامه‌نویسان وابسته و ابن‌الوقت تأثیر می‌پذیرفتند، نه تنها هیچ‌گاه انقلاب اسلامی در ایران روی نمی‌داد و نظام دوهزار و پانصدساله برنمی‌افتاد، بلکه اصولاً باید ریشه اسلام از این مرز و بوم کنده می‌شد و رژیم دلخواه صهیونیست‌ها و فراماسون‌ها که رژیم لائیک است در ایران استقرار می‌یافت.

به یاد دارم که در دوران ستمشاهی، رنگین‌نامه‌هایی مانند تهران مصور، سپید و سیاه، این هفته، نگین، رنگین‌کمان، خواندنی‌ها، صبح امروز و... یک سال به طور مداوم بر ضد مسجد، محراب، روضه‌خوانی، سینه‌زنی، عزاداری، حج، زیارت، دعا و نیایش، حضرت امام عصر حجت‌بن‌الحسن‌العسکری(عج) و... قلم‌فرسایی می‌کردند و در راه سست کردن باورهای ملت ایران از هیچ خیانت، دسیسه و ترفندی پروا نمی‌کردند، لیکن آن‌گاه که محرم فرا می‌رسید می‌دیدیم که صدای «یا حسین» از هر کوی و برزن بلند می‌شد، حماسه حسینی جان‌ها را زنده می‌کرد و راه عاشوراییان را بیش از پیش استواری می‌بخشید، پرچم حسینی در سراسر

کشور و بر بام میهن به اهتزاز درمی‌آمد و نشان می‌داد که آن قلم‌فرسایی‌ها و ناروانی‌ها برای بیگانه کردن توده‌ها از اسلام و باورهای اسلامی، بی‌فایده و ناکام بوده و راه به جایی نبرده است؛ چنانکه مقاله‌ها، رساله‌ها، شبنامه‌ها، نمایشنامه‌ها و داستان‌سرایی‌های مرموزانه ماسون‌ها مانند سرهنگ آخوندوف، طالبوف، زین‌العابدین مراغه‌ای، حکمی، احمد کسروی و... در دو سده گذشته نیز نتوانست توطئه اسلام‌زدایی را در ایران به بار نشانند و ملت ایران را از اسلام بیگانه کند.

غرب باوران و روشنفکران نابالغ که امروز راه فراماسون‌های عصر مشروطه را دنبال می‌کنند و بر این باورند که با آن سبک و سیاق قلم‌زنی و سخن‌پراکنی می‌توان انقلاب را زمینگیر کرد و راه بازگشت استبداد و استعمار را هموار ساخت باید بدانند که امروز ملت قهرمان پرور ایران در مکتب امام و اسلام پرورش یافته است

در روز ۲۳ فروردین ۱۳۷۸ آن‌گاه که در مراسم تشییع جنازه شهید مظلوم صیاد شیرازی شعارهای خودجوش «مرگ بر امریکا»، «مرگ بر اسرائیل»، «این سند جنایت امریکاست»، «امریکا در چه فکریه؟ ایران پر از بسیجیه»، «مرگ بر لیبرال، مرگ بر سازشکار»، «امریکا ننگت

باد، منافق ننگت باد» و... در آسمان تهران طنین افکند، برای چندمین بار به اثبات رسید که: الف. نوشته‌های مرموز و مسموم روزنامه‌نویسان و لیبرال‌منشان و جوسازی‌های روشنفکرآب‌های نابالغ برای دور کردن ملت ایران از آرمان‌های انقلاب اسلامی نتوانسته است در میان مردم ایران مؤثر باشد و سازشکاری و خودباختگی را ترویج کند.



از خوی و خصلت کسانی که از اصل خود دور و از مردم جدا می‌شوند این است که از هر چهره، مهره، دسته و قدرتی که بتواند برای آنان در میان دشمنان ملت پایگاهی پدید آورد، حمایت و پشتیبانی می‌کنند و با این شگرد می‌کوشند بی‌پایگی و بی‌آبرویی خود را در میان مردم اصیل و توده‌های انقلابی جبران کنند



ب. خشم و نفرت مردم ایران نسبت به امریکا کاهش نیافته است و «مرگ بر امریکا» هنوز جایگاه والایی در دل مردم دارد.
 ج. باورمندی و وفاداری ملت ایران به انقلاب اسلامی ژرف‌تر و ریشه‌دارتر از آن است که بتوان با غوغاسالاری‌ها و جنجال‌آفرینی‌های بی‌ریشه‌مشتی روزنامه‌نویس بی‌هویت، که بافته‌ها و ساخته‌های زهرآگین روزنامه‌های صهیونیستی و فراماسونری را به فارسی برمی‌گردانند و نشخوار می‌کنند، خوی آزادگی، انقلابی و استقلال‌خواهی ایرانیان

را از میان برد و روح سستی و سازشکاری و تسلیم‌پذیری را در آنان رشد داد و زنجیر سیاه استعمار و استبداد را بر دست و پای مردم بست و آنان را کت‌بسته به امریکا تسلیم کرد. غرب‌باوران و روشنفکران نابالغ که امروز راه فراماسون‌های عصر مشروطه را دنبال می‌کنند و بر این باورند که با آن سبک و سیاق قلم‌زنی و سخن‌پراکنی می‌توان انقلاب را زمینگیر کرد و راه بازگشت استبداد و استعمار را هموار ساخت باید بدانند که امروز ملت قهرمان‌پرور ایران در مکتب امام و اسلام پرورش یافته است و به آن حد از رشد و آگاهی رسیده است که با هیچ

توطئه، دسیسه، ترفند و نیرنگی نمی‌توان آن را به مسلخ کشانید و آزادی و استقلال بی‌مانند در تاریخ ایران را از آن سلب کرد و به نام آزادی، اصلاح‌طلبی و مردم‌سالاری، امریکا و صهیونیست‌ها را بار دیگر بر گرده مردم سوار نمود.

امام سالیان درازی پیش از آنکه روشنفکر مآب‌ها چشم به جهان سیاست باز کنند و راه اهریمنان را به منظور فریب توده‌ها در پیش گیرند، به شاه و در واقع به همه اهریمنانی که در کمین ملت‌ها نشسته‌اند و با شعار «اصلاحات»، «آزادی‌خواهی»، «مردم‌سالاری» و... در راه فریب و اغفال مردم می‌کوشند صریحاً اعلام کردند: «... ملت اسلام زنده است. الان زندگی (را) از سرگرفته است، بارک‌الله فیکم [ای ملت اسلام]. ملت اسلام دیگر بیدار شد، دیگر نمی‌نشیند...»^۱

۱۲. دفاع از ماسون‌ها و غربزده‌ها

از خوی و خصلت کسانی که از اصل خود دور و از مردم جدا می‌شوند این است که از هر چهره، مهره، دسته و قدرتی که بتواند برای آنان در میان دشمنان ملت پایگاهی پدید آورد، حمایت و پشتیبانی می‌کنند و با این شگرد می‌کوشند بی‌پایگی و بی‌آبرویی خود را در میان مردم اصیل و توده‌های انقلابی جبران کنند. آن‌گاه که طبل رسوایی و خیانت منافقان در هر کوی و برزن به صدا درآمد و آنها خود را در میان ملت ایران بی‌آبرو دیدند، بی‌درنگ و آشکارا به دشمنان خلق ایران نزدیک شدند و اگر تا دیروز با دشمنان اسلام و زورمداران، به صورت پنهانی در ارتباط بودند، با مزدوری برای بیگانگان سرشت زشت خود را به نمایش گذاشتند؛ رسماً با دولت امریکا ارتباط برقرار کردند و از اینکه سردمداران کاخ سفید از سازمان حمایت می‌کنند به خود بالیدند. رسماً در خدمت حزب بعث عراق قرار گرفتند و دوشادوش تجاوزکاران با ملت مظلوم و فداکار ایران جنگیدند و از ریختن خون مرزبانانی که از استقلال، تمامیت ارضی و نوامیس کشور دفاع می‌کردند، لذت بردند.

اکنون می‌بینیم که شیخ عبدالله در به اصطلاح «دفاعیات» خود، بی‌پروا به دفاع از کسانی برخاسته که راهشان از مردم جداست و در طول عمر خود همواره در خدمت زورمداران و طاغوتیان بوده‌اند. او از عبدالحسین زرین‌کوب که از چهره‌های فراماسونری است و در خدمت فرهنگ شاهنشاهی قرار داشته است حمایت کرده و او را از «مفاخر» شمرده است!! آیا او با این پشتیبانی بر آن بوده است که در دل فراماسون‌ها نیز «به هر حيله رهي» بیابد و آنان را نیز به پشتیبانی از خود وادارد؟ یا از باب «چراغ از بهر تاریکی نگهدار» با این شیوه بر آن بوده است که در دولت ماسون‌ها، که گمان کرده در پی تهاجمات فرهنگی روزنامه‌نویسان خوش‌خیال و غرب‌باوران ممکن است در آینده در ایران پدید آید، جای پای برای خود تدارک

ببینند؟!

نامبرده از دکتر علی شریعتی نیز به اصطلاح تجلیل کرده و چنین داد سخن داده است: «... مگر همین دو سه سال پیش یک کتاب جنجالی در اثبات مزدور، جاسوس، ساواکی و خائن بودن شریعتی چاپ نشد؟...»^۱

بر من روشن نیست که مقصود او از «یک کتاب جنجالی...» چه کتابی است که «در اثبات مزدور، جاسوس، ساواکی و خائن بودن شریعتی» چاپ شده است؟ اگر به جلد سوم کتاب نهضت/امام خمینی اشاره دارد، باید بگویم که اتهام بی‌پایه‌ای را بر ضد کتاب یادشده مطرح کرده است؛ چرا که در این کتاب دکتر علی شریعتی هرگز «مزدور»، «جاسوس»، «ساواکی» و... خوانده نشده است بلکه ارتباطات و مذاکرات او با ساواک بازگو شده و نامه‌های ۴۰ صفحه‌ای، ۱۲ صفحه‌ای و ۸ صفحه‌ای او به مقامات ساواک در کتاب آمده است و این کار نه از روی دشمنی با شریعتی بلکه براساس رسالت تاریخی‌ای است که نگارنده بر عهده دارد و هرگز نمی‌خواهد مردم را در تاریکی نگاه دارد، واقعیت‌ها را درز بگیرد و تاریخی خنثی، تحریف‌شده و به دور از واقعیت ارایه دهد. البته کسانی که عمری با کتاب‌های تاریخی تحریف‌شده سروکار داشته‌اند و تاریخ نهضت‌ها و حرکت‌های دو سده اخیر را از زبان و قلم ماسون‌های «کذاب» و تحریف‌گری مانند «ناظم‌الاسلام کرمانی»، «احمد کسروی»، «حاج سیاح»، «اسماعیل رایین»، «ابراهیم صفایی» و... شنیده و خوانده‌اند طبیعی است که نمی‌توانند با تاریخی که بر پایه راستی، درستی و واقعیت‌ها به رشته نگارش کشیده شده است سر سازگاری داشته باشند؛ مانند آن «کناس» که در بازار عطرفروشان به بیهوشی دچار شد. بی‌تردید کسانی که مشامشان با بوی گنداب دروغ و تحریف خو گرفته است از بوی عطراگین درستی‌ها و راستی‌ها رنج می‌کشند و آزرده می‌شوند؛ چنانکه آزادی و استقلال بی‌سابقه امروز در ایران برای کسانی که عمری آقابالاسر و ارباب داشته‌اند و در زیر سلطه استعمار و استبداد زیسته و پرورش یافته‌اند، توانفرسا، جانکاه و دردآور است. از این رو می‌بینیم که همه نیرو و توان خویش را به‌کار گرفته‌اند تا شیطان بزرگ را به ایران بازگردانند و به نام «دموکراسی»، «همگرایی»، «نیاز مبرم به ورود به اقتصاد جهانی» و با دستاویز اینکه:

... امریکا بیشترین نفوذ را در سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی مثل سازمان تجارت

جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دارد علاوه بر آن می‌تواند بر

تصمیم‌گیری اقتصادی و سیاسی کشورهای مختلف... تأثیر بگذارد...^۱

می‌کوشند ایران را به تسلیم در برابر امریکا وادارند و رژیم فاشیست، پلیسی و خون‌ریزی مانند رژیم پهلوی را بر ایران حاکم کنند زیرا عناصری که در میان گنداب استبداد و استعمار، زاده شده و زیسته‌اند و سلول‌های مغزی آنان با آلودگی‌ها، پلشتی‌ها و پلیدی‌های دوران ستمشاهی و بیگانه‌پرستی خو گرفته است، طبیعی است که نتوانند در فضای آزاد به آسانی زیست کنند و به راحتی نفس بکشند.

تا خَرَد آنچه را در کار شد	آن یکی دباغ در بازار شد
چونکه در بازار عطاران رسید	ناگهان افتاد بی‌هوش و خمید
...	...
نیم روز اندر میان ره گذر	همچو مردار او فتاد او بی‌خبر
جملگان لاحول گو درمان‌کنان	جمع آمد خلق بر وی آن زمان
و از گلاب آن دیگری بر وی فشاند	آن یکی کف بر دل او می‌براند
از گلاب آمد و این واقعه	او نمی‌دانست کاندر مرتعه
...	...
جُرُبُز و دانا بیامد زود تفت	یک برادر داشت آن دباغ زفت
چون سبب دانی دوا کردن جلیست	گفت من رنجش همی دانم ز چیست
...	...
توی بر توی، بوی آن سرگین سگ	گفت با خود هستش اندر مغز و رگ

۱. همان، ص ۱۳۶.

که بدان او را همی معتاد و خوست
 نیست نیکو و عظتان ما را به فال
 ما کنیم آن دم شما را سنگسار
 در نصیحت خویش را نسرشته‌ایم
 شورش معده‌ست ما را زین بلاغ
 عقل را دارو به افیون می‌کنید
 تا علاجش را نبینند آن کسان
 پس نهاد آن چیز بر بینی او
 داروی مغز پلید آن دیده بود
 مغز زشتش بوی ناخوش را سزید
 خلق گفتند این فسونی بود شگفت
 مرده بود افسون به فریادش رسید
 که ز ناز و غمزه و ابرو بود
 لاجرم با بوی بد خو کردنیست

...
 هم از آن سرگین سگ داروی اوست
 ...
 رنج بیماری است ما را این مقال
 گر بی‌آغازید نُصَحی آشکار
 ما به لعب و لهو فربه گشته‌ایم
 هست قوت ما دروغ و لاف و لاغ
 رنج را صد تو و افزون می‌کنید
 خلق را می‌رانند از وی آن جوان
 سر بگوشش برد همچون رازگو
 کو به کف سرگین سگ ساییده بود
 چونکه بوی آن حدث را واکشید
 ساعتی شد مرد جنبیدن گرفت
 کین بخواند افسون به گوش او دمید
 جنبش اهل فساد آن سو بود
 هر که را مشک نصیحت سود نیست

بازخوانی حقارت رژیم پهلوی و غارت منافع ملی ایران

در خاطرات سفرای امریکا و انگلیس

نقدی بر کتاب *خاطرات دو سفیر به قلم ویلیام سولیوان و سرآنتونی پارسونز*

دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران

◆ اشاره

این مقاله به نقد کتاب *خاطرات دو سفیر به قلم ویلیام سولیوان و سرآنتونی پارسونز*، سفرای امریکا و انگلیس در تهران در زمان آغاز حرکت انقلابی مردم ایران و پیروزی انقلاب اسلامی می‌پردازد. گفتنی است کتاب‌های *خاطرات این دو سفیر قبلاً تحت عناوین اصلی آنها (مأموریت در ایران به قلم سولیوان و عبور و سقوط به قلم آنتونی پارسونز)* توسط آقای محمود طلوعی ترجمه و منتشر شده بود اما پس از گذشت سال‌ها، مترجم محترم تصمیم می‌گیرد این دو کتاب را در یک مجموعه منتشر می‌کند؛ بدین منظور بخش‌هایی از *خاطرات «جیمی کارتر» رئیس‌جمهور، «سایروس ونس» وزیر امور*

خارجه و «زیبگنیو برژینسکی» مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهوری آمریکا را نیز در این مجموعه گردهم می‌آورد و آن را در قالب کتاب حاضر به بازار کتاب عرضه می‌کند. خاطر نشان می‌سازد چاپ سوم این کتاب در سال ۱۳۷۵ و در شمارگان ۲۲۰۰ نسخه توسط نشر علم انتشار یافته است. امید است که نقد حاضر بتواند خوانندگان را با کلیات محتوای این کتاب آشنا سازد.



◆ درباره نویسندگان این اثر

ویلیام سولیوان پیش از آنکه به عنوان سفیر آمریکا در ایران منصوب شود، به مدت ۴ سال عهده‌دار پست سفارت ایالات متحده در فیلیپین بود. وی در این مدت مذاکرات دامنه‌داری را به منظور تجدید نظر در شرایط استفاده از پایگاه‌های نظامی و همچنین انعقاد یک قرارداد بازرگانی جدید با دولت فیلیپین آغاز کرده بود که البته نتوانست به موفقیت چندانی در آنها دست یابد. سولیوان در ژوئن سال ۱۹۷۷ از سوی دولت جیمی کارتر که به تازگی در انتخابات ریاست‌جمهوری پیروز شده بود، به عنوان سفیر آمریکا در ایران منصوب شد و این در حالی بود که او پیش از آن، سابقه فعالیت دیپلماتیک در هیچ کشور اسلامی‌ای را نداشت. وی در زمان حضور خود در ایران از نزدیک شاهد آغاز حرکت انقلابی مردم و در نهایت پیروزی انقلاب اسلامی بود. مأموریت سولیوان در ایران به فاصله چند ماه پس از استقرار نظام جمهوری اسلامی پایان یافت و وی پس از بازگشت به آمریکا به دلیل اختلاف نظر با دولت کارتر، از پذیرش پست دیپلماتیک جدید خودداری ورزید و پس از ۳۲ سال حضور در وزارت امور خارجه این کشور و نزدیک ۱۵ سال فعالیت در سمت سفیر، بازنشسته شد.

سر آنتونی پارسونز در اواخر سال ۱۹۷۳ به عنوان سفیر انگلیس در تهران منصوب شد. وی پیش از آن عهده‌دار مسئولیت معاونت قسمت امور خاورمیانه در وزارت خارجه این کشور بود. پارسونز پس از ورود به ایران با توجه به شرایط سیاسی و اقتصادی موجود، عمده تلاش خود را بر توسعه فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی اتباع و شرکت‌های انگلیسی با ایران



هر یک روز در میان به همراه سولیوان طی ملاقات با محمدرضا، به بررسی تحولات جاری و راهیابی برای خنثی کردن نهضت اسلامی مردم ایران می‌پرداخت. پارسونز در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، تهران را ترک کرد و به لندن رفت. وی سپس به ریاست هیئت نمایندگی انگلیس در سازمان ملل متحد منصوب شد. پارسونز قبل و بعد از این مسئولیت، مشاور خانم مارگارت تاچر در امور خارجی بود و در همین سمت بود که به نخست‌وزیر انگلستان توصیه کرد از پذیرفتن محمدرضا به عنوان پناهنده سیاسی در این کشور خودداری ورزد.

◆ مستبدی در پناه دموکراسی

انقلاب اسلامی بی‌تردید یکی از مهم‌ترین تحولات سیاسی بین‌المللی در عصر حاضر به‌شمار می‌آید که توجه محققان و اندیشمندان بسیاری را به خود معطوف داشته و طی نزدیک به سه دهه گذشته بحث‌های بی‌شماری حول آن صورت گرفته است. برای صاحب‌نظرانی که در این عرصه به تفکر و تأمل پرداخته‌اند، این سؤال محوری مطرح بوده است که چرا و چگونه رژیم پهلوی که به ظاهر در اوج اقتدار و ثبات و پایداری به سر می‌برد و حاکمیت شاه با تکیه بر نیروهای امنیتی و نظامی و نیز با بهره‌گیری از انبوه دلارهای نفتی از «استحکامی پوشالی» برخوردار بود، ناگهان دستخوش چنان تغییر و تحولات سریع و شتابناکی گردید که دور از انتظار تمامی ناظران و سیاستمداران، راه سقوط را در پیش گرفت و در این مسیر، نه تنها رژیم پهلوی که نظام شاهنشاهی نیز به کلی از بیخ و بن برکنده شد و به جای آن نظام نوینی

برخاسته از اندیشه اسلامی مستقر گردید. سؤالی که بلافاصله در کنار این مسئله اصلی، خود را نمایانده است این است که آیا آمریکا و انگلیس به عنوان دو قدرت باسابقه و پرنفوذ در ایران، قادر به تشخیص شکل‌گیری این حرکت و اتخاذ سیاست‌ها و برنامه‌های مناسب در جهت مهار آن در همان مراحل نخستین نبودند؟ آیا پس از ظاهر شدن نشانه‌های اعتراض و تبدیل آن به حرکت‌های سراسری انقلابی، این دو قدرت غربی امکانات لازم را برای مقابله با آن در اختیار نداشتند؟ آیا شاه و رژیم او برای آمریکا و انگلیس از آنچنان ارزش و سودی برخوردار نبودند که برای نجات آنها از سقوط، هر اقدامی به هر قیمتی صورت گیرد؟ در واقع همین‌گونه سؤالات است که در ادامه به نوعی گمانه‌زنی (هر چند نه چندان محققانه) تبدیل می‌شود؛ مانند اینکه «آیا در سقوط و براندازی رژیم شاه، آمریکا و انگلیس دارای نقشی نبودند؟»

به هر حال مجموعه‌ای از این دست فرضیه‌ها و گمانه‌ها را می‌توان در اینجا و آنجا مشاهده کرد و طبعاً چنانچه پاسخ‌های مستدل و منطقی‌ای برای آنها ارایه نگردد، چه بسا که برخی اذهان را به خود مشغول دارد و دچار بدفهمی در مسائل کند. کتاب *خاطرات دو سفیر حاوی* و *اگوئه‌های تاریخی ویلیام سولیوان و سرآنتونی پارسونز- آخرین سفرای آمریکا و انگلیس در ایران در رژیم پهلوی* که از نزدیک شاهد شکل‌گیری حرکت انقلابی مردم در سال ۵۶ و سپس اوج‌گیری آن در سال ۵۷ بوده‌اند- می‌تواند منبع خوبی برای تأمل و یافتن پاسخ سؤالات مزبور باشد. این کتاب که به همراه بخش‌هایی از *خاطرات جیمی کارتر* (رئیس‌جمهور وقت آمریکا)، *سایروس ونس* (وزیر امور خارجه) و *زیبگنیو برژینسکی* (مشاور امنیت ملی دولت کارتر) به چاپ رسیده است، اگرچه تحلیل و تفسیر خاص نامبردگان را به همراه دارد، اما در مجموع حاوی اطلاعات و نکته‌هایی است که بیش از همه، سعی و تلاش همه‌جانبه دولت‌های آمریکا و انگلیس در حفظ رژیم پهلوی را به معرض نمایش می‌گذارد و به تمامی خوانندگان، با هر گرایش و اندیشه‌ای، این نکته را گوشزد می‌کند که آنچه در آن هنگام به این منظور «شدنی» بود، صورت گرفت و در این میان اگر کوتاهی، تقصیر، اشتباه و خطایی به چشم می‌خورد، به دلیل مجموعه شرایط و امکانات موجود در آن زمان، ناگزیر و غیر قابل اجتناب بوده است.

در عین حال، خاطرات سفرای مزبور به دلیل سهم و نقش دولت‌های آنها در استقرار و استمرار رژیم پهلوی و موقعیت خاصی که آنها بدین‌لحاظ در دستگاه حکومتی محمدرضا داشتند، حاوی نکات قابل توجه فراوانی است که می‌تواند گوشه‌هایی از تاریخ کشورمان را به خوبی روشن نماید.

نکته‌ای که ابتدا توجه خواننده این کتاب را به خود جلب می‌کند، نوع رابطه دو کشور آمریکا و انگلیس - به عنوان بزرگ‌ترین مدعیان دموکراسی و حقوق بشر - با رژیم شاه است. فارغ از کارگردانی انگلیس و آمریکا در طراحی و اجرای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که دیکتاتوری و اختناق را بر مردم ایران حاکم ساخت، نوع ارتباط این دو کشور با رژیم پهلوی در دهه منتهی به انقلاب اسلامی، خود به تنهایی حاکی از بی‌توجهی به حقوق انسان‌ها و جوامع نزد دستگاه فکری و سیاسی مستقر در واشنگتن و لندن است. در مقابل، آنچه از نگاه آنها دارای ارزش، اعتبار و اهمیت واقعی است، منافع کلانی است که می‌توان در پرتو چنین روابطی با یک رژیم وابسته و دست‌نشانده، به آن دست یافت. ویلیام سولیوان در مورد علت انتخاب خود به عنوان سفیر آمریکا در تهران به صراحت از قول وزیر امور خارجه ایالات متحده عنوان می‌دارد:

علت انتخاب من به این سمت این بوده است که برای پست سفارت ایران در جستجوی دیپلماتی بوده‌اند که در کشورهایی که با حکومت‌های متمرکز و استبدادی اداره می‌شوند تجربه کافی داشته و بتواند با یک زمامدار مقتدر و خودکامه کار کند.^۱

سرآنتونی پارسونز نیز با اشاره به آگاهی خود از سابقه بد رژیم شاه در مسائل مربوط به حقوق بشر^۲، بر آنچه همتای امریکایی‌اش در این زمینه بیان داشته است، مهر تأیید می‌زند. به‌رغم این همه، ایران تحت حاکمیت استبدادی و سرکوبگر پهلوی، بهشت بازرگانان امریکایی و انگلیسی و بزرگ‌ترین بازار فروش تسلیحات برای این کشورها به حساب می‌آید. به گفته

سولیوان «در سال ۱۹۷۷ سی و پنج هزار امریکایی در ایران زندگی می‌کردند که همه آنها به استثنای قریب دو هزار نفر وابسته به شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی امریکایی بودند»^۱ از سوی دیگر، پارسونز نیز به این مسئله اذعان دارد که عمده فعالیت‌های سفارت این کشور در تهران، معطوف به سازماندهی فعالیت‌های بازرگانی و اقتصادی انگلیسی‌ها در ایران بوده و چه بسا که افراط در این قضیه باعث شده بود تا آن سفارتخانه از پرداختن به امور سیاسی و تأمل در لایه‌های پنهان مسائل سیاسی و اجتماعی ایران غفلت ورزد:

ما بر تعداد پرسنل این قسمت افزودیم و معاون مطلع و مجرب من «جرج چالمرز» سرپرستی امور بازرگانی و اقتصادی و مالی و نفتی را به‌عهده گرفت. به این ترتیب قسمت بازرگانی سفارت به مغز و کانون اصلی فعالیت‌های سفارت انگلیس در ایران تبدیل شد. حتی وابسته‌های نظامی سفارت در ارتش و نیروی هوایی و نیروی دریایی ایران هم بیشتر به کار فروش تجهیزات نظامی انگلیس به ایران یا ترتیب اعزام هیئت‌هایی برای تعلیم استفاده از سلاح‌های خریداری‌شده و مورد سفارش از انگلستان اشتغال داشتند و وظایف سیاسی و اطلاعاتی آنها در درجه دوم اهمیت قرار گرفته بود.^۲

پارسونز تعداد انگلیسی‌های ساکن در ایران را در سال ۱۹۷۵، بین ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر تخمین می‌زند که شرکت‌های پیمانکاری مختلفی را تشکیل داده بودند و در رشته‌های گوناگون از قبیل «ساختمان، نیروگاه‌های برق و تأسیسات نظامی و دریایی، اسکله و کارگاه و مجتمع‌های ساختمانی اشتغال داشتند»^۳ در این حال اگر افزایش درآمدهای نفتی کشور و ریخت‌وپاش‌ها و فسادهای کلان اقتصادی را که البته خانواده سلطنتی در مرکز آن قرار داشتند و شرکت‌ها و پیمانکاری‌های عمدتاً امریکایی و انگلیسی به عنوان عوامل اجرایی پروژه‌های مختلف، در گرداگرد این مرکز مشاهده می‌شدند در نظر داشته باشیم، آن‌گاه می‌توان به دلایل عقب‌ماندگی

۱. همان، ص ۳۵.

۲. همان، ص ۳۰۷-۳۰۶.

۳. همان، ص ۳۰۸-۳۰۷.

کشور، به‌رغم صرف ظاهری میلیاردها دلار در پروژه‌های مختلف، پی برد.

برای بررسی دقیق‌تر این مسئله، خریدهای نظامی و تسلیحاتی شاه را باید قبل از هر موضوع دیگری مورد توجه قرار دهیم، چراکه از نظر محمدرضا مسئله‌ای با اهمیت‌تر از افزودن بر انبوه سلاح‌ها و تجهیزات نظامی نبود. این مسئله بیش از آنکه ریشه در واقعیت‌های ژئوپولیتیک ایران داشته باشد، ناشی از نوعی عقده حقارت و ترس در وجود شاه بود که وی را به گونه‌ای افراطی و غیرمنطقی به سمت خرید و انباشت سلاح‌های مختلف سوق می‌داد. این روحیه شاه به شدت مورد سوءاستفاده آمریکا و انگلیس و همچنین اسرائیل قرار می‌گرفت و طبعاً منافع سیاسی و اقتصادی بیکرانی را برای آنها به همراه داشت. شاید بتوان گفت وجود چنین روحیه‌ای نزد شاه یکی از عواملی بود که دکترین نیکسون در سال ۱۹۷۲ توانست به خوبی بر آن سوار شود و در کنار مجموعه‌ای از عوامل دیگر به کار تبدیل ایران به ژاندارم منطقه بپردازد. بر این اساس، آمریکا تمامی هزینه‌های حفظ منافع خود در این منطقه استراتژیک را بر ایران و نیز تا حدی عربستان سعودی تحمیل کرد و در مقابل، محمدرضا توانست با صرف منابعی که می‌بایست در راه عمران و آبادانی کشور و پایه‌گذاری مبانی توسعه پایدار به کار گرفته می‌شد، در جهت خریدهای کلان نظامی، به تمایلات و خواسته‌های شخصی خود پاسخ گوید. پارسونز واقعیت مزبور را در خاطرات خود با این بیان مورد اشاره قرار می‌دهد:

در جریان بازدید نیکسون از ایران در سال ۱۹۷۲، شاه موفق شد از او برای خرید انواع تسلیحات از آمریکا کارت بلانش بگیرد و بدون هیچ‌گونه کنترل و محدودیتی هر نوع سلاح آمریکایی را به استثنای اسلحه اتمی از آمریکا خریداری کند... با خروج نیروهای انگلیسی از منطقه خلیج فارس در سال ۱۹۷۱ و سلب تعهدات انگلستان برای دفاع از این منطقه، نیکسون تصمیم گرفت این خلأ را با تقویت ایران و سایر کشورهای منطقه پر کند. ایران می‌توانست در اجرای دکترین نیکسون که مبتنی بر تفویض مسئولیت‌های

دفاعی هر منطقه به کشورهای آن منطقه بود، یک نقش اساسی و نمونه ایفا کند.^۱

واقعیت‌های تاریخی حاکی از آن‌اند که این «کارت بلانش» بیش از آنکه به کار ایران بیاید، عاملی در جهت حفظ منافع امریکا بود، چراکه ایران در مدت زمان کوتاهی به بزرگ‌ترین خریدار سلاح‌های امریکایی تبدیل شد، تا جایی که به گفته سایروس ونس وزیر امور خارجه دولت کارتر «ایران به تنهایی خریدار نصف سلاح‌های امریکایی بود که به کشورهای خارجی صادر می‌گردید و ارزش کل آن به هشت میلیارد دلار در سال بالغ می‌شد».^۲

اما آیا این حجم سلاح که سالانه به بهای عقب‌ماندگی بیشتر کشور در زمینه‌های مختلف وارد ایران می‌شد، به‌راستی از کارآیی لازم در جهت مأموریتی که برعهده شاه گذارده شده بود، برخوردار بود؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت واقعیت‌ها حاکی از آن‌اند که این همه، دستاوردی جز آرایش ظاهری ارتش شاهنشاهی نداشت و طبیعتاً چنین ارتشی هرگز قادر به مقابله با تهدیدات جدی نبود. ویلیام سولیوان در خاطرات خود به نکته‌ای اشاره دارد که عدم کارآمدی ارتش شاهنشاهی را به‌رغم ظاهر فریبنده آن به خوبی بیان می‌کند:

من احساس می‌کردم که مستشاران نظامی ما و پرسنل زیر فرمان آنها من‌بعد باید بیشتر از فروش انواع سلاح‌های تازه و انباشتن انبارهای اسلحه ارتش ایران به امکانات جذب این سلاح‌ها در نیروهای مسلح ایران و تربیت کادر فنی ورزیده برای سرویس و نگهداری آنها در افزایش کارآیی ارتش ایران در استفاده مؤثر از این سلاح‌ها بیندیشند.^۳

شکی در این نیست که اتحاد جماهیر شوروی نیز از واقعیت‌های درونی ارتش شاهنشاهی مطلع بود؛ لذا واضح است که اهداف، برنامه‌ها و عملکردهای آنها نه در چارچوب مسائل منطقه‌ای، بلکه در قالب معادلات بین‌المللی آن هنگام قابل تجزیه و تحلیل خواهد بود. در واقع از

۱. همان، ص ۳۱۸.

۲. همان، ص ۴۶۷.

۳. همان، ص ۴۶.

نظر امریکایی‌ها هیچ اشکالی نداشت که شاه بر مبنای دکترین نیکسون و با خریدهای انبوه نظامی پس از آن، تصورات خاصی از خود در ذهن داشته باشد و رفتارهای همسایه شمالی کشورش را نیز بر مبنای همین تصورات واهی، ارزیابی کند. برای مقامات سیاسی و نظامی امریکا پایدار بودن روابط استعماری و سلطه‌گرانه آنها با رژیم پهلوی مهم بود که البته بدین‌منظور وجود چنین روحیات و تصوراتی نزد شاه بسیار هم به کار می‌آمد. جالب این است که در این میان نه تنها هزینه خرید و انباشت اسلحه و تجهیزات برعهده ایران گذاشته می‌شد بلکه کلیه هزینه‌های مربوط به استقرار نیروهای نظامی امریکا در ایران تحت عنوان «مستشاران نظامی» نیز از منابع مالی متعلق به مردم ایران تأمین می‌گردید. البته بدین‌منظور پوشش و توجیهی به کار گرفته شده بود که بی‌شباهت به طنز نیست. سولیوان به هنگام بازگویی ماجرای بازدید خود از یک پایگاه نظامی در تبریز، به این نکته اشاره دارد که به دلیل ممنوعیت ورود خارجی‌ان به محوطه‌های نظامی، به ناچار برای فراهم آوردن امکان بازدید وی از هیئت مستشاری امریکا در این پایگاه، از شخص شاه مجوز دریافت می‌شود؛ این در حالی بود که ده‌ها هزار مستشار نظامی امریکایی، حساس‌ترین مسئولیت‌ها را در مراکز مختلف نظامی کشورمان برعهده داشتند. به گفته سولیوان «برای حل این مشکل، امریکایی‌ها در استخدام نیروهای مسلح ایران بودند و ظاهراً ابواب جمعی نیروهای مسلح ایران به‌شمار می‌آمدند»^۱

اینکه به‌راستی طراح این فکر و برنامه، مقامات امریکایی بودند یا سران نظامی پهلوی، در واقعیت استعماری آن، تفاوتی ایجاد نمی‌کند، به‌ویژه آنکه امریکایی‌ها در هیچ کشور دیگری نتوانسته بودند چنین طرح پرسودی را به نفع خویش تحمیل کنند و به اجرا درآورند:

تفاوت میسیون نظامی امریکا در ایران با هیئت نظامی در سایر کشورهای جهان این بود که پرسنل نظامی امریکا در ایران عملاً جزو نیروهای مسلح ایران به‌شمار می‌آمدند

و در اواخر سلطنت شاه به استثنای شش نفر از افسران ارشد امریکایی، بقیه مستشاران و کارکنان امریکایی نیروهای مسلح ایران، حقوق‌بگیر دولت ایران بودند.^۱ این «مسیون نظامی» گذشته از برعهده داشتن سکان هدایت و حرکت ارتش شاهنشاهی، کلیه خریدهای نظامی ایران را نیز بر مبنای اهداف و برنامه‌های خود تنظیم می‌کرد. البته آنچه سولیوان در این باره بیان می‌کند با اظهارات برخی مسئولان اقتصادی پهلوی تفاوت دارد. به گفته سفیر امریکا «روش کار بر این منوال بود که مقامات ایرانی صورت سفارشات تسلیحاتی خود را با مشورت مستشاران امریکایی تنظیم می‌کردند و هیئت نظامی امریکا ترتیب خرید و تحویل این سلاح‌ها را می‌داد.»^۲ اما سخنان عبدالمجید مجیدی که از سال ۵۱ الی ۵۶ ریاست سازمان برنامه و بودجه را بر عهده داشت، تصویر دیگری را پیش روی ما قرار می‌دهد که البته با توجه به مسئولیت ایشان و اطلاع از جزئی‌ترین مسائل اقتصادی کشور، قاعدتاً باید همخوانی بیشتری با واقعیت داشته باشد. وی درباره خریدهای نظامی ایران و نحوه تصمیم‌گیری در این باره می‌گوید:

آنها اصلاً دست ما نبود. تصمیم گرفته می‌شد... چون دولت ایران برای خرید وسایل نظامی قراردادی با دولت امریکا داشت، [تصمیم‌گیری] با خود وزارت دفاع امریکا بود. یعنی ترتیبی که با موافقت اعلیحضرت انجام می‌شد این بود که آنها خریدهایی می‌کردند که پرداختش مثلاً ظرف پنج یا ده سال بایست انجام بشود.^۳

◆ خیال‌پردازی‌های شاه و سودهای سرشار امریکا

در اینجا جا دارد موضوع مهم دیگری را مورد توجه قرار دهیم که حاکی از چگونگی سوءاستفاده امریکایی‌ها از میل سیری‌ناپذیر و خیال‌پردازانه شاه برای برخورداری از

۱. همان، ص ۷۴.

۲. همان، ص ۴۶.

۳. عبدالمجید مجیدی، خاطرات عبدالمجید مجیدی، تهران، گام نو، ۱۳۸۱، ص ۱۴۶.

سلاح‌های نظامی، به منظور دیکته کردن سیاست‌های خود به محمدرضا است. اگرچه امریکایی‌ها با انجام کودتای ۲۸ مرداد، شاه و دربار و دولت را کاملاً در اختیار داشتند، اما به هر حال وجود چنین تمایلاتی در محمدرضا آنها را در دستیابی به اهدافشان، بسیار کمک می‌کرد. با در نظر داشتن این نکته می‌توان تحلیل دقیق‌تری از ماجرای مخالفت اولیه با فروش ده فروند آواکس به ایران که بسیار مورد توجه و تأکید شاه قرار داشت و سولیوان در خاطرات خود به آن اشاره دارد، ارائه داد. این قضیه در خاطرات سفیر امریکا بدین‌صورت بیان شده است که به دلیل حضور «چند تن از پرحرارت‌ترین» طرفداران حقوق بشر در وزارت امور خارجه، این مسئله از سوی آنان مطرح شد که فروش این نوع هواپیماها به ایران، «در حکم تأیید سیاست اختناق و فشار در ایران و برخلاف وعده‌های انتخاباتی درباره مراعات مسائل مربوط به حقوق بشر در سیاست خارجی امریکا» خواهد بود.^۱ سپس همین ایده و نوع نگاه موجب شد تا برخی سناتورها نیز به‌رغم موافقت مجلس نمایندگان، به مخالفت با فروش هواپیماها بپردازند و بدین‌ترتیب این مسئله متوقف شد؛ اما آیا می‌توان اظهارات سولیوان را درباره دلایل توقف در فروش آواکس‌ها به ایران، پذیرفت؟

تنها با کمی دقت در روند این قضیه و نیز با توجه به برخی وقایع تاریخی می‌توانیم به حقیقت ماجرا دست یابیم. بنا به آنچه سولیوان می‌گوید، در ابتدا کارتر با فروش این هواپیماها به ایران موافقت می‌کند.^۲ سپس به‌رغم برخی مخالفت‌ها، مجلس نمایندگان نیز موافقت خود را در این زمینه ابراز می‌دارد، اما در آخرین مرحله برخی سناتورها به مخالفت برمی‌خیزند و علی‌الظاهر به دلایل بشردوستانه از دستیابی شاه به این هواپیماها جلوگیری به‌عمل می‌آورند؛ به عبارت دیگر درست در زمانی که محمدرضا دست خود را برای گرفتن «آواکس»‌ها دراز کرده بود ناگهان آن را پس می‌کشند. برای آنهایی که با روحیات و شخصیت شاه- در پس

۱. ویلیام سولیوان و سرآنتونی پارسونز، همان، ص ۱۱۱.

۲. همان.

ظاهرسازی‌های قدرت‌مآبانه او - آشنا بودند کاملاً محرز بود که بدین‌طریق خواهند توانست خواسته‌های خود را به سهولت توسط وی به اجرا درآورند، به‌ویژه آنکه در این زمینه تجربیات سنگینی نیز داشتند.

در ماجرای تحمیل امتیاز کاپیتولاسیون به ایران، اگرچه عموماً حسنعلی منصور، نخست‌وزیر وقت، به عنوان متهم اصلی در این زمینه مطرح می‌شود، اما علینقی عالیخانی - وزیر اقتصاد در سال‌های ۴۱ الی ۴۸ - در خاطرات خود پرده از یک واقعیت مهم برمی‌دارد: منصور در مورد این امتیازی که به امریکایی‌ها دادند هیچ تقصیری نداشت. یعنی همه گمان می‌کنند او بود که به امریکایی‌ها این مصونیت را داد. ولی در واقع امریکایی‌ها به شاه فشار آورده بودند که اگر می‌خواهید کمک نظامی ما ادامه پیدا کند می‌بایست این کار را بکنید و او هم در برابر فشار امریکایی‌ها تسلیم شده بود. شاید اگر یک نخست‌وزیر دیگری بود مقاومت می‌کرد. ولی منصور مقاومت نکرد.^۱

آنچه امریکایی‌ها در قالب این طرح دنبال می‌کردند، فقط برخورداری هیئت دیپلماتیک این کشور از حق قضاوت کنسولی در ایران طبق معاهده وین نبود بلکه آنها این امتیاز را برای کل پرسنل نظامی و همچنین اعضای خانواده آنها می‌خواستند که به مرور زمان بالغ بر ده‌ها هزار نفر شدند. در مقابل چنین درخواست غیرمنطقی و بی‌سابقه‌ای، به گفته عالیخانی حتی حسنعلی منصور که خود برکشیده امریکایی‌ها در قالب کانون مترقی به‌شمار می‌رفت و به پشتیبانی همان‌ها، کرسی نخست‌وزیری را اشغال کرده بود نیز چندان روی خوش نشان نداده بود، لذا امریکایی‌ها از طریق «بازی با اسلحه» توانسته بودند به این هدف با عاملیت اصلی شخص شاه دست یابند. البته اینکه در این خیانت بزرگ تاریخی و تحقیر ملی، «هیچ تقصیری» را متوجه منصور ندانیم، با توجه به ماهیت به شدت وابسته وی به امریکا، به هیچ‌وجه تحلیل درستی نیست، زیرا حتی از خود مقاومت منفی نیز بروز نداد که البته از وی چنین انتظاری نیز

۱. علینقی عالیخانی، *خاطرات علینقی عالیخانی*، به کوشش تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران، تهران، آبی، ۱۳۸۲،

نمی‌رفت.

در سال ۱۹۷۷ مقامات کاخ سفید با توجه به این تجربه، در پی حل یکی از معضلات خود به دست شاه بودند، اما آن معضل به یقین نقض حقوق بشر در ایران و حاکمیت اختناق و استبداد و شکنجه در این بخش از جهان نبود. برای آنها در آن مقطع زمانی، افزایش بهای نفت به یک معضل جدی تبدیل شده بود و جلوگیری از سیر صعودی قیمت در چارچوب تصمیمات اوپک- که ایران یکی از اعضای مهم آن به‌شمار می‌آمد- یک مسئله فوری و ضروری بود. سولیوان خود به این مسئله اشاره دارد:

در تابستان سال ۱۹۷۷ هنگامی که اقتصاد امریکا یک دوران بحرانی و تورمی را می‌گذرانید مسئله افزایش قیمت نفت به عنوان یکی از عوامل این تورم مورد بحث قرار گرفته بود. ایران یکی از صادرکنندگان عمده نفت و شاه یکی از پیشگامان افزایش قیمت نفت بود و به همین جهت روش شاه در برابر افزایش مجدد قیمت نفت که قرار بود در سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) مطرح شود موضوع بحث حادی شده بود.^۱

البته در اینکه آیا به راستی محمدرضا «یکی از پیشگامان افزایش قیمت نفت بود» یا خیر، جای بحث زیادی وجود دارد که اینک به آن نمی‌پردازیم، اما از گفته‌های سولیوان کاملاً پیداست که از نظر آنها ایران قادر بود با دخالت در مسائل اوپک دستکم از افزایش مجدد بهای نفت جلوگیری به عمل آورد؛ بدین‌منظور می‌بایست ترتیبی اتخاذ می‌شد تا شاه به صورتی کاملاً جدی دولتمردان خود را برای تحقق این خواسته امریکا به کار می‌گرفت. اگرچه سولیوان می‌گوید:

در پایان این گفت‌وگوها بالاخره من شاه را قانع کردم که بین افزایش قیمت و افزایش بهای صادرات کشورهای صنعتی ارتباط مستقیمی وجود دارد و هر چه کشورهای تولیدکننده نفت بر بهای نفت خود بیفزایند کالاهای مورد نیاز خود را گران‌تر خریداری

خواهند کرد.^۱



اما بدیهی است که روند «قانع شدن» محمدرضا برای انجام این مأموریت از طریق و مسیر دیگری بوده است. در واقع رابطه مستقیم میان بهای نفت و کالاهای صنعتی تولیدی غرب، معادله چندان پیچیده‌ای نیست که نیاز به بحث‌ها و گفت‌وگوهای زیادی داشته باشد و هر ذهن ساده‌ای نیز می‌تواند آن را دریابد. بنابراین باید به عامل «آواکس»‌های مورد درخواست شاه توجه

بیشتری کرد. جالب این است که تقریباً همزمان و هماهنگ با روند «قانع شدن» شاه، مسئله آواکس‌ها نیز به نوعی حل می‌شود. این در حالی بود که رژیم شاه همچنان به عنوان «یک حکومت غیردموکراتیک که اصول حقوق بشر را نقض کرده شناخته شده بود» و حتی زمانی که در اواخر سال ۱۹۷۷ مسئله بازدید شاه از امریکا مطرح شد، عده‌ای «علناً از اینکه رئیس کشوری که اصول حقوق بشر را رعایت نمی‌کند، مهمان رسمی پرزیدنت کارتر است، ابراز انزجار می‌کردند».^۲ بنابراین کاملاً پیداست که پس کشیدن آواکس‌ها و گرو نگهداشتن آنها، به این علت بوده است که شاه مأموریت خود را برای جلوگیری از افزایش قیمت نفت پذیرا شود؛ لذا پس از «قانع شدن» محمدرضا، موانع از سر راه عقد قرارداد در این زمینه به سرعت مرتفع گردید.

اما این تنها امریکا نبود که منافع و مطامع خود را در چارچوب مسائل نظامی ایران دنبال

۱. همان، ص ۱۱۶.

۲. همان، ص ۱۱۸.

می‌کرد. از جمله دولت‌های دیگری که در این زمینه کاملاً فعال بودند، رژیم صهیونیستی بود که علاوه بر حضور در صنایع نظامی ایران و نیز فروش سلاح به آن، از طریق برقراری روابط دوستانه با «ژنرال طوفانیان»^۱ از تمامی قابلیت‌های سرزمینی و مالی ایران نیز در جهت پیشبرد پروژه‌های نظامی خود بهره می‌گرفت، بدون آنکه سود و منفعتی از این طریق نصیب مردم ایران شود؛ به عنوان نمونه سهراب سبجانی در کتاب خود به طرح مشترک موشکی اسرائیل با رژیم پهلوی اشاره می‌کند که اگرچه برای آن از سوی ایران ۳۶۰ میلیون دلار هزینه شد و از سرزمین ما برای آزمایش‌های مربوط به آن نیز استفاده گردید، اما در نهایت هیچ فایده و دستاوردی برای کشورمان دربرنداشت.^۲

به طور کلی صرف هزینه‌های کلان به انحای گوناگون در امور نظامی و تسلیحاتی بدون اینکه تأثیری در بهبود وضعیت اقتصادی و رفاهی عامه مردم داشته باشد، در زمره خطاهای استراتژیک رژیم پهلوی قرار دارد که هر چند نقش شاه و روحیات جاه‌طلبانه وی در این زمینه قابل انکار نیست و البته مورد توجه سفرای امریکا و انگلیس نیز واقع شده است، اما باید گفت آنها از پرداختن به نقش کشورهای متبوع خویش در بنیان‌گذاران این رویه در ایران، طفره رفته و مسئولیت دولت‌های امریکا و انگلیس را در عقب‌ماندگی ایران، پنهان داشته‌اند. خاطرات ابوالحسن ابتهاج - رئیس سازمان برنامه و بودجه طی سال‌های ۳۳ الی ۳۷ - در روشن ساختن نقش بیگانگان در پایه‌گذاری بودجه‌های کشور بر مبنای اولویت‌های نظامی بسیار گویاست:

آن‌گاه با شدت از نظر رئیس مستشاران نظامی امریکا در ایران انتقاد کردم و گفتم هر سال هنگامی که بودجه ارتش برای سال بعد منتشر می‌شود و من با افزایش هزینه مخالفت می‌کنم و نظر خود را به شاه ابراز می‌دارم، شاه جواب می‌دهد مقامات نظامی

۱. همان، ص ۸۱.

۲. سهراب سبجانی، توافق مصلحت‌آمیز، روابط ایران و اسرائیل ۱۹۸۸-۱۹۴۸، ترجمه ع.م. شاپوریان، لس‌آنجلس،

کتاب، ۱۳۷۱، ص ۲۷۲.

امریکا در ایران حتی این افزایش را هم کافی نمی‌دانند.^۱

این اظهارات آقای ابتهاج که مربوط به اواخر دهه ۳۰ است نشان می‌دهد که امریکایی‌ها بلافاصله پس از استحکام پایه‌های سلطه خود بر ایران به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، تشویق و ترویج نظامی‌گری را یکی از ستون‌های اصلی سیاست امریکا در ایران قرار دادند و در مراحل بعدی با ارایه دکترین نیکسون و افزایش همزمان درآمدهای نفتی ایران، بر حجم و گستره فروش ابزارآلات نظامی خود به ایران افزودند تا جایی که آن را به بزرگ‌ترین خریدار کالاهایشان مبدل کردند؛ بنابراین جا داشت سفرای امریکا و انگلیس به نحو مشروح‌تر و موشکافانه‌تری به نقش کشورهای خود در دامن زدن به نارضایتی‌های داخلی ناشی از عملکردهای دیکته‌شده به رژیم پهلوی می‌پرداختند، اما از آنجا که چنین تجزیه و تحلیلی به محکومیت دولت‌های متبوع آنان می‌انجامیده است، ترجیح داده‌اند تا به منظور ریشه‌یابی حرکت‌های اعتراضی جامعه و در نهایت شکل‌گیری جنبش انقلابی در ایران در سال‌های ۵۶ و ۵۷، مسائلی مانند برنامه پنجم توسعه اقتصادی و همچنین اقدامات صورت‌گرفته در سال‌های پایانی عمر رژیم پهلوی برای ایجاد فضای باز سیاسی را به محور اصلی بحث‌های خود مبدل سازند و آثار و تبعات این‌گونه سیاست‌ها را به عنوان مهم‌ترین عوامل زمینه‌ساز انقلاب اسلامی قلمداد نمایند.

هر دو سفیر در این نکته متفق‌القول‌اند که دو برابر شدن حجم پنجمین برنامه پنج‌ساله بر مبنای نظریات شخصی شاه و فارغ از ارزیابی‌های کارشناسانه و در نتیجه سرعت بیش از حد صنعتی شدن کشور، از جمله اشتباهات بارزی بود که تبعات گرانباری برای رژیم پهلوی به دنبال آورد. البته شکی نیست که آثار تورمی این‌گونه برنامه‌ها و سپس افزایش نرخ بیکاری در پی کاهش درآمدهای نفتی و بروز کسر بودجه، نارضایتی‌های گسترده‌ای را در بین مردم به‌وجود آورد، اما تحلیل انقلاب بر مبنای این‌گونه مسائل، قطعاً دور افتادن از واقعیت‌های

۱. ابوالحسن ابتهاج، خاطرات ابوالحسن ابتهاج، لندن، ۱۹۹۱، ص ۴۴۴.

سیاسی و اجتماعی ایران در آن شرایط به حساب می‌آید؛ این اشتباهی بود که هر دو سفیر در زمان آغاز حرکت‌های اعتراضی مردم مرتکب آن شدند و لذا بر مبنای تحلیل غلط خود از شرایط نتوانستند راهکارهای بازدارنده‌ای را در پیش گیرند. سولیوان تحلیل سفارت امریکا را از این‌گونه اعتراضات چنین بیان می‌دارد:

از بررسی‌هایی که خود ما در سفارت درباره حوادث جاری به عمل می‌آوردیم به این نتیجه رسیدیم که شاه دچار مشکلات جدی است و یکی از عوامل عمده این مشکلات برنامه‌های شتابزده او برای صنعتی کردن کشور و عوارض ناشی از آن است.^۱

پارسونز نیز به بیانی دیگر سیاست توسعه اقتصادی شاه و آثار منفی آن را مورد توجه قرار می‌دهد:

اعتقاد من، که در همان موقع هم ابراز نمودم این بود که اگر شاه به جای تأکید و فشار برای صنعتی کردن کشور و توسعه کشاورزی به مسائل اجتماعی و اصلاحات اداری توجه بیشتری معطوف می‌داشت می‌توانست بسیاری از آثار منفی سیاست توسعه اقتصادی خود را خنثی نماید.^۲

طبعاً هنگامی که ریشه نارضایتی‌ها در مشکلات اقتصادی دیده می‌شد، برای رفع این مسائل نیز راه‌حل‌های متناسب با آن جست‌وجو می‌شد. اما این مشکلات در واقع تنها نقش جرقه‌ای را داشتند که انبار باروتی را منفجر کردند. هنگامی که این جرقه زده شد، چشمان شاه و عوامل حکومتی‌اش و نیز سفرای امریکا و انگلیس به این حرکت اولیه و ابعاد آن خیره ماند، غافل از اینکه این جرقه نه تنها خاموش‌شدنی نیست بلکه انباری را مشتعل ساخته است که شعله‌های زبانه‌کشیده آن هر روز بیش از پیش برافروخته‌تر و سوزنده‌تر خواهد شد. این غفلت سفارتخانه‌ها از عمق قضایا از زبان سفرای دو کشور با صراحت تمام بیان شده است. سولیوان خاطرنشان می‌سازد که در ماه‌های نخست آغاز اعتراض‌های مردمی «ما این حوادث

۱. ویلیام سولیوان و سر آنتونی پارسونز، همان، ص ۱۳۴.

۲. همان، ص ۲۸۲.

را مقدمه انقلاب نمی‌دانستیم و بدبینانه‌ترین گزارشی که در این زمینه در ماه مه از طرف قسمت سیاسی سفارت تهیه شد حاکی از این بود که شاه مبارزه سختی در پیش دارد»^۱

آنتونی پارسونز نیز حتی تا قبل از شهریور ۵۷ رژیم شاه را در معرض یک خطر جدی نمی‌بیند: «من هنوز باور نداشتم که شاه در معرض یک خطر جدی قرار گرفته باشد و این بحران روزی به سقوط او بینجامد»^۲

آنچه از دید شاه و دیگران پنهان مانده بود و چه بسا هیچ میلی به دیدن آن نداشتند، تحقیر همه‌جانبه ملت ایران، به‌ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد و در طول بیش از سه دهه بود. حاکمیت یک رژیم دست‌نشانده که مأموریت نخست خود را تأمین منافع امریکا و انگلیس قرار داده بود و ضداسلامی و ضدملی بودن سیاست‌ها و عملکردهایش هر روز آشکارتر و صریح‌تر می‌شد و با استفاده بی‌پروا از ابزار زور و سرکوب و شکنجه، هر صدای مخالفی را در گلو خفه می‌کرد، مسئله‌ای نبود که از چشم مردم پنهان مانده باشد. بنابراین مردم ایران در پی بازیابی هویت مورد هجوم قرارگرفته و استقلال و آزادی به‌یغما رفته خود بودند. این مفاهیم و ارزش‌ها به حدی گرانقدر و تابناک بودند که مظاهر غربی وارداتی هرگز قادر به جایگزینی آنها نبودند. بنابراین هنگامی که حرکت اعتراضی مردم در پی درج مقاله توهین‌آمیز علیه امام و وقایع خونین قم در ۱۹ دی آغاز گردید، نگاه جامعه از ورای مسائلی مانند تورم و بیکاری و امثالهم به آرمان‌ها و اهداف بلندش خیره بود و مصمم بود تا به حل مسائل اساسی و بنیانی کشور بپردازد.

سرآنتونی پارسونز در پایان خاطرات خود به طرح یک سؤال محوری می‌پردازد:

آیا ما می‌توانستیم در سال‌های قبل از انقلاب سیاست هوشمندانه‌تری در ایران در پیش بگیریم و اگر چنین می‌کردیم و خط مشی سیاسی دیگری را در ایران تعقیب می‌نمودیم آیا می‌توانستیم در سیر تحولات ایران اثر بگذاریم و منافع انگلستان را بهتر تأمین

۱. همان، ص ۱۳۵.

۲. همان، ص ۳۴۲.

نماییم؟^۱

پاسخی که وی به این سؤال می‌دهد اگرچه حاوی نکات قابل تأملی نیز هست، اما در نهایت دربردارنده اصل و حاق واقعیت نیست و نشان می‌دهد که این دیپلمات کهنه‌کار انگلیسی به‌رغم گذشت ۶ سال از انقلاب (زمان نگارش خاطرات) و نمایان شدن بسیاری از خواسته‌ها و آرمان‌های مردم ایران، همچنان نتوانسته به عمق مسائل راه یابد، یا آنکه به هر دلیل از بیان یافته‌های خویش طفره رفته است. پارسونز در پاسخ خود، سیاست‌ها، عملکردها، رفتارها و تصمیمات شاه و دربار را به عنوان نقطه مرکزی مسائل و مشکلات کشور مطرح می‌سازد. این البته مسلم است که مردم از شاه و دربار متنفر شده و خواستار رهایی از رژیم پهلوی بودند، اما از نگاه جامعه، این رژیم جز یک دست‌نشانده و عامل اجرایی سیاست‌های بیگانه نبود. زمانی که برای مردم ما آثار و تبعات شوم سلطه آمریکا و انگلیس بر تمامی شئون مملکتشان آشکار گردید، آزادی از زیر بار سنگین و ننگین استعمار به یک هدف اصلی و غیر قابل گذشت تبدیل گردید. پارسونز و همچنین سولیوان در خاطراتشان، هنگام ریشه‌یابی علل شکل‌گیری انقلاب، این مسئله را زیر انبوهی از مسائل جزئی دیگر پنهان می‌سازند. بنابراین اگر بخواهیم پاسخی به سؤال پارسونز بدهیم، باید گفت هوشمندانانه‌ترین سیاستی که واشنگتن و لندن می‌توانستند در دوران پیش از انقلاب در پیش گیرند تا بر سیر تحولات ایران اثر بگذارند، آن بود که «خود از میانه برخیزند». در واقع مشکل مردم ایران حضور استیلاجویانه و چپاولگرانه غربی‌ها در این سرزمین بود که هویت، استقلال و امنیت آنها را به چالش کشیده بود. اما سؤال بزرگ‌تر و اساسی‌تر این است که آیا آمریکا و انگلیس قادر بودند به چنین سیاست هوشمندانانه‌ای روی آورند؟

پارسونز در جایی از خاطرات خود به صریح‌ترین شکل ممکن، چپاول اقتصادی ایران و بی‌اهمیتی کامل رشد و توسعه زیربنایی و پایدار کشور ما را به عنوان اصل و اساس روابط

۱. همان، ص ۴۱۴.

اقتصادی توصیه شده از سوی دولت انگلستان به «بازرگانان انگلیسی و کسانی که دست‌اندرکار تجارت و معاملات مالی با ایران بودند»، مطرح می‌سازد:

اولین کاری که اینجا می‌کنید این است که تا می‌توانید کالاهایتان را بفروشید و فقط در صورتی سرمایه‌گذاری کنید که برای فروش کالاهایتان چاره‌ای جز این کار نداشته باشید. اما اگر مجبور باشید در اینجا سرمایه‌گذاری کنید به میزان حداقل ممکن سرمایه‌گذاری نمایید و صناعی را انتخاب کنید که قطعات و لوازم آن از انگلستان وارد شود. مانند صنایع مونتاژ که در واقع سوار کردن قطعات صادراتی انگلیسی در ایران است. در این محدوده و با توجه به این نکات من معتقدم که ایران یکی از بهترین بازارهایی است که شما می‌توانید برای مصرف کالاهای خود در جهان سوم پیدا کنید.^۱

آیا انگلیسی‌ها حاضر بودند در چارچوب یک سیاست هوشمندانه، به این نحو روابط استعماری و سودجویانه خاتمه دهند و روابط اقتصادی مبتنی بر منافع متقابل را پی‌ریزی و دنبال کنند؟ آیا آقای پارسونز در خاطرات خود، دولت انگلستان را به خاطر تمامی ظلم‌هایی که طی بیش از یک قرن گذشته در حق ملت ایران روا داشته است، محکوم می‌سازد؟ هرگز! وی و هم‌تای امریکایی او پیوسته از غرور و نخوت، استبداد و دیکتاتوری و برنامه‌های اقتصادی سنجیده شاه و مسائلی از این قبیل سخن می‌گویند، اما درباره علت‌العلل این مسائل یا سکوت می‌کنند یا تلاش می‌ورزند به نوعی خود را در این زمینه تبرئه سازند.

◆ حمایت از دیکتاتور در تخریب منافع ملی

مورد دیگری که جا دارد به آن اشاره شود، اقدامات مخرب فرهنگی‌ای است که به قصد اسلام‌زدایی از ایران و جایگزینی اخلاقیات منحط غربی صورت می‌گرفت. نقطه اوج این‌گونه سیاست‌ها در جشن هنر شیراز نمودار شد که به ریاست عالی‌ه فرح دیبا برگزار می‌شد و هر دو سفیر از این واقعه به عنوان یکی از عوامل جدی نارضایتی و اعتراض مردم یاد کرده‌اند.

۱. همان، ص ۲۷۰.

آنتونی پارسونز در این باره خاطرنشان می‌سازد که پس از اجرای یک نمایش مستهجن در شیراز، در یکی از ملاقات‌های خود با شاه ضمن اشاره به آن، انجام چنین نمایشی را به طور تلویحی محکوم می‌کند:

من به خاطر دارم که این موضوع را با شاه در میان گذاشتم و به او گفتم اگر چنین نمایشی به طور مثال در شهر «وینچستر» انگلستان اجرا می‌شد کارگردان و هنرپیشگان آن جان سالم به‌در نمی‌بردند. شاه مدتی خندید و چیزی نگفت.^۱

بدین ترتیب وی سعی دارد مسئولیت تمامی این مسائل را بر دوش شاه و دربار بیندازد و دولت انگلیس را در وقوع چنین مسائلی کاملاً تبرئه کند. اما جا داشت که وی به ریشه‌یابی علل واقعی وقوع چنین مسائلی نیز می‌پرداخت و به عنوان نمونه از کارکردهای دیرینه شبکه‌های فراماسونری و لاتاری و دیگر انجمن‌های استعماری‌ای که برنامه‌های گوناگونی را در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دنبال می‌کردند، سخن به میان می‌آورد. سکوت مطلق آقای پارسونز و همچنین سولیوان راجع به این‌گونه محافل و انجمن‌ها که در دوران پهلوی نقش‌هایی اساسی در حوزه‌های مختلف برعهده داشتند، به معنای آن نیست که مردم ایران نیز در آن هنگام نسبت به آنها بی‌تفاوت بودند. از نگاه مردم، فاجعه‌ای تحت عنوان «جشن هنر شیراز»، صرفاً به دربار پهلوی و فرح دیبا ختم نمی‌شد، بلکه این فاجعه به عنوان ماحصل و برآیند سلطه خارجی بر ایران اسلامی به‌شمار می‌آمد. به همین ترتیب، مسائلی مانند سرکوبگری ساواک، اختناق، سانسور مطبوعات، فقدان آزادی انتخابات، به یغما رفتن پول نفت، نظامی‌گری بی‌رویه، بروز اختلافات طبقاتی در مقیاس شهری و کشوری و... جمله‌ای در یک چارچوب وسیع‌تر از صرف دربار و دولت پهلوی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گرفت. سخنان کارتر در ضیافت شام شب اول ژانویه ۱۹۷۸ بر محور حمایت جدی و همه‌جانبه از شاه، هر چند تعجب برخی سیاستمداران امریکایی را که معتقد به اتخاذ روش‌های حسابگرانه‌تر در این

زمینه بودند، برانگیخت، اما برای مردم ایران که طی نزدیک به سه دهه آثار و تبعات سلطه آمریکا بر کشورشان را با تمام وجود احساس می‌کردند، جز بیان یک حقیقت آشکار نبود. شرح وقایع زمان آغاز و اوج‌گیری حرکت انقلابی مردم از یک‌سو و سیاست‌های اتخاذشده توسط آمریکا و انگلیس در قبال این وقایع و تحولات از سوی دیگر، جبهه متحدی را به نمایش می‌گذارد که همه تلاش خود را بر مهار این حرکت به منظور دفاع از منافع مشترک گذارده است. شاه در پی حفظ مقام و موقعیت خویش است و آمریکا و انگلیس در پی حفظ شاه به خاطر استمرار استیلا و سودجویی خود در ایران. جالب اینجاست که شاه در این مقطع بیش از هر زمان دیگری لازم می‌بیند تا سرسپردگی خود را به حامیانش ابراز دارد و این نکته را به آنها گوشزد کند که هیچ فرد یا رژیم سیاسی دیگری از عهده این نحو خدمتگزاری به اربابان خویش بر نمی‌آید:

در پایان این ملاقات، شاه سؤال غیرمنتظره‌ای را مطرح کرد و گفت آیا دولت انگلستان هنوز از او پشتیبانی می‌کند؟ و در تکمیل این سؤال افزود که امیدوار است ما این واقعیت را دریابیم که استقرار هر رژیم دیگری در ایران از نظر منافع انگلستان کمتر مطلوب خواهد بود. من با اشاره به مضمون پیام نخست‌وزیر انگلستان که در ابتدای ملاقات با شاه تسلیم کرده بودم، اطمینان‌های لازم را به او دادم و گفتم می‌تواند روی این قول من حساب کند که ما نه از انجام تعهدات خود ظفره خواهیم رفت و نه درصد بیمه کردن منافع آینده خود با مخالفان بر خواهیم آمد.^۱

با توجه به سوابق رابطه میان شاه و دولت‌های آمریکا و انگلیس و با توجه به آنچه از این پس روی می‌دهد می‌توان اطمینان داشت که هر دو طرف گفت‌وگو در این جلسه، بنای خود را بر صداقت گذارده‌اند و مکنونات قلبی‌شان را به یکدیگر بیان می‌دارند. جلسات سه‌جانبه شاه، سولیوان و پارسونز که به منزله یک «ستاد عالی حل بحران» عمل می‌کرد، قرینه دیگری بر این واقعیت است که دو کشور مزبور تمامی توانشان را برای حمایت از عامل خود در ایران به کار

۱. همان، ص ۳۴۸.

گرفته بودند. البته سولیوان در تشریح این جلسات سعی کرده است تا ضمن اشاره به اصل تشکیل آن، محتوای آن و به‌ویژه نقش هدایتی خود و سفیر انگلیس را در این مقطع از زمان پوشیده دارد. به گفته وی در این دوره با ابتکار و تمایل شخص شاه، او و پارسونز سفیر انگلیس یک روز در میان با محمدرضا ملاقات می‌کردند، اما از ادامه صحبت او چنین برمی‌آید که این جلسات عمدتاً به صحبت و در واقع سخنرانی شاه درباره نقشه‌ها و برنامه‌هایش برای آینده رژیم و از جمله تصمیم او به حرکت در چارچوب قانون اساسی می‌گذشت. سولیوان خاطرنشان می‌سازد که شاه کمتر نظر او و همتای انگلیسی‌اش را در مورد مسائلی که عنوان می‌کرد می‌پرسید، ضمن آنکه آنها هم دستورالعملی از طرف دولت متبوع خود برای ارایه به شاه نداشتند؛ اما این روایت از جلسات مزبور نمی‌تواند منطبق بر واقعیت باشد، چراکه بعید و غیرمنطقی می‌نماید که شاه در کوران حوادث، هر یک روز در میان سفرای مزبور را به کاخ دعوت کند و صرفاً برای آنها جلسه سخنرانی پیرامون طرح‌ها و برنامه‌های خود تشکیل دهد و این دو سفیر نیز در کمال آرامش و متانت به این سخنرانی تا انتها گوش فرا دهند. بی‌شک اگر شاه توانسته بود بر حرکت انقلابی مردم فائق آید، آن‌گاه ما می‌توانستیم در خاطرات سفرای مزبور از نقش آنها در برنامه‌ریزی و هدایت شاه و اطرافیانش اطلاعات بیشتری دریافت داریم، چراکه در آن هنگام سعی می‌شد تا سهم بیشتری از آن «پیروزی» را به خود اختصاص دهند، اما اینک به دلایل گوناگون، از جمله کم‌رنگ کردن نقش و سهم خود در «شکست»، سولیوان خود را صرفاً در نقش یک شنونده سخنرانی‌های مکرر شاه عنوان می‌دارد. واقعیت جز این نمی‌تواند باشد که جلساتی در این سطح، نه صرفاً برای سخنرانی شاه بلکه به منظور تبادل نظر پیرامون مسائل جاری و راهیابی برای «بحران» تشکیل می‌شد و طبیعتاً آخرین رهنمودها و توصیه‌های امریکا و انگلیس توسط سفرایشان به شاه ارایه می‌گردید.

البته پیداست که سرعت تحولات از یک‌سو و موضع‌گیری‌های مدبرانه و قاطعانه امام خمینی به عنوان رهبر حرکت انقلابی مردم از سوی دیگر، تمامی طرح‌ها و برنامه‌های شاه و حامیانش را در طول این مدت بی‌نتیجه گذارد. تغییر پی‌درپی دولت‌ها، اتخاذ برخی تصمیمات اصلاحی

مثل بازگرداندن تاریخ هجری شمسی، برکناری و دستگیری برخی از مسئولان مثل هویدا، نصیری، مجیدی، نیکپی و دیگران و اعلام آغاز حرکت برای مبارزه با فسادهای اقتصادی درباریان و خانواده سلطنتی، هیچ‌یک کوچک‌ترین تأثیری در اراده رهبری و مردم برای سرنگونی رژیم شاه نداشت، چراکه برای همگان، فساد ذاتی این رژیم محرز بود و حرکاتی از این دست جز یک فریبکاری آشکار به‌شمار نمی‌آمد؛ به عنوان نمونه هنگامی که شریفامامی با شعار «مبارزه با فساد» روی کار آمد، برای همگان بی‌بنیانی و توخالی بودن این شعار و حرکت آشکار شد و نه تنها بر اعتماد مردم به رژیم افزوده نشد، بلکه بدبینی‌ها نسبت به آن اوج گرفت، چراکه شریفامامی خود با قرار داشتن در رأس شبکه فراماسونری، یکی از اصلی‌ترین مهره‌های اشاعه و تعمیق مفاسد و ناهنجاری‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به‌شمار می‌آمد. هوشنگ نهاوندی - رئیس دفتر مخصوص فرح دیبا - در خاطرات خود، شریفامامی را این‌گونه توصیف می‌کند: «او در تحریک و توطئه و همچنین در آمیختن سیاست و کاسبی، مهارتی به نهایت داشت. به او لقب آقای ۵٪ داده بودند.»^۱ اعطای این لقب به خاطر آن بود که وی به دلیل مقام و موقعیت دولتی و به‌ویژه جایگاهی که در شبکه ماسونی کشور داشت از تمامی یا اکثر قراردادهای پیمانکاری، ۵ درصد دریافت می‌داشت. به گفته نهاوندی

در اواخر دهه شصت [میلادی]، با فشار شاه، مسلک‌های گوناگون «ماسونی» در هم ادغام و یگانه شدند و لژ بزرگ ایران را تشکیل دادند، «جعفر شریفامامی» با آنکه تازه به سلک فراماسون‌ها درآمده بود، برخلاف سنت‌های ماسونی به عنوان «استاد اعظم» لژ برگزیده شده و پیاپی نیز به این مقام انتخاب می‌شد.^۲

طبیعی است چنین افرادی هرگز قادر به ایجاد کوچک‌ترین خوشبینی و امیدی در میان مردم نبودند.

۱. هوشنگ نهاوندی، آخرین روزها؛ پایان سلطنت و درگذشت شاه، لس‌آنجلس، ۱۳۸۳، ص ۱۵۲.

۲. همان، ص ۱۵۳.

نکته دیگری که در خاطرات سفرای امریکا و انگلیس جلب توجه می‌کند تلاش آنها برای ارایه یک چهره رئوف و انسانی از شاه و مقاومت وی در برابر سرکوب و کشتار مردم به‌رغم فشار روزافزون نظامیان برای دست زدن به این‌گونه اقدامات است. اما برخلاف این ادعا باید گفت که رژیم پهلوی با برخورداری از حمایت همه‌جانبه امریکا و انگلیس آنچه را که در توان داشت برای سرکوب مردم به کار برد ولی موفقیتی برایش حاصل نشد. در پی درج مقاله موهنی با امضای «رشیدی مطلق»، دستگاه سرکوبگر شاه در روز نوزدهم دی معترضان به این مقاله را در قم به خاک و خون کشید. همین اتفاق در مراسم چهلم شهدای قم در تبریز و پس از آن در یزد و دیگر شهرهای کشور تکرار شد. بنابراین رژیم از دست زدن به روش‌های خشونت‌آمیز هیچ ابایی نداشت، اما آنچه باعث تردید تصمیم‌گیران در منحصر ساختن تمامی اقدامات به این‌گونه روش‌ها بود نتیجه معکوسی بود که از آن حاصل می‌شد. در واقع پس از هر موج سرکوب و کشتار، نفرت بیشتری از رژیم شاه به‌وجود می‌آمد و بخش‌های بیشتری از جامعه پا در میدان مبارزه و انقلاب می‌گذارند. آنچه در این مقوله مورد غفلت سفرای امریکا و انگلیس قرار گرفته است، مفهوم محوری، اساسی و بنیانی «شهادت» است که بدون توجه به آن، هرگونه تحلیل و تفسیری از حرکت انقلابی مردم ایران و پیروزی آن در ۲۲ بهمن ۵۷، ناقص و ابتر و بلکه گمراه‌کننده به نظر می‌رسد. اوج‌گیری روحیه شهادت‌طلبی و فراگیری آن، به‌ویژه در میان قشر جوان و انقلابی، عاملی را وارد صحنه اجتماعی ایران ساخته بود که تمامی محاسبات مبتنی بر کشتار را بر هم می‌زد. دستکم خود شاه به خوبی از این قضیه آگاهی داشت و آن را در محاسباتش برای مواجهه با حرکت انقلابی مردم دخالت می‌داد:

شاه چنین عملی را مثمر‌تر نمی‌دانست و پیش‌بینی می‌کرد که شدت عمل موجب آغاز مرحله دیگری از انقلاب و تبدیل تظاهرات به عملیات تروریستی و خرابکاری و شورش مسلحانه خواهد شد.^۱

با این همه، این بدان معنا نبود که فرماندهان و فرمانداران نظامی تا حد ممکن از اسلحه برای فرو خواباندن اعتراض‌های مردمی بهره‌گیری نکنند. شهادت و جراحت هزاران نفر در طول ۱۴ ماه حاکی از این واقعیت است؛ بنابراین حتی اگر پاره‌ای عوارض ناشی از ابتلای محمدرضا به سرطان را نیز در نوع تصمیم‌گیری‌های وی دخیل بدانیم، اما با نگاهی به سیر وقایع باید گفت از اسلحه تا حد امکان بهره‌گیری به عمل آمد. کما اینکه به گفته پارسونز همزمان با آغاز ماه محرم و برخاستن فریادهای الله اکبر از پشت بام‌ها، تنها در یک شب ۵۰۰ نفر به ضرب گلوله به شهادت رسیدند.^۱ البته در این زمینه وضعیت و ساختار نیروی انسانی بدنه ارتش و نیروهای انتظامی را که پیوندهای عاطفی، دینی و حتی سیاسی با جامعه داشتند نباید از نظر دور داشت. همچنین هوشیاری رهبر انقلاب و هدایت‌کنندگان تظاهرات مردمی به منظور جلوگیری از هرگونه برخورد مسلحانه با نیروهای نظامی و انتظامی که می‌توانست عامل تحریک جدی آنها برای مواجهه خشونت‌آمیز با مردم باشد نیز نقش بسیار مؤثری در بازدارندگی روانی نیروهای مسلح از به‌کارگیری گسترده اسلحه در مواجهه با تظاهرکنندگان داشت.

در عین حال، اعلام حمایت‌های نامحدود و بی‌قیدوشرط دولت کارتر از «هرگونه اقدام» شاه برای مقابله با نهضت انقلابی مردم ایران، نکته‌ای است که نباید از آن چشم پوشید. جیمی کارتر که بزرگ‌ترین قهرمان شعارهای حقوق بشری امریکا به‌شمار می‌آمد و تاکنون هم هیچ‌یک از رؤسای جمهوری امریکا همسان او در شعارهای انتخاباتی خود از حقوق بشر دفاع نکرده‌اند، از همان ابتدا ماهیت این‌گونه شعارهای سیاستمداران امریکایی را برملا ساخت. دعوت از شاه برای مسافرت به واشنگتن در حالی که شهرت او در برپایی یک حاکمیت استبدادی و خفقان‌آمیز، عالمگیر بود و سپس بازدید از شاه در تهران و تعریف و تمجید از او و تأکید بر ثبات و استحکام رژیم پهلوی، نشان از این واقعیت داشت که حقوق انسانی و

۱. همان، ص ۳۹۱.

سیاسی مردم ایران هیچ ارزش و اهمیتی برای رئیس‌جمهور امریکا ندارد. اما آنچه این مسئله را بیش از پیش آشکار ساخت، حمایت دولت کارتر از به‌کارگیری روش‌های سرکوبگرانه برای به تسلیم کشاندن آزادی‌خواهان ایرانی بود. به گفته سولیوان بلافاصله پس از واقعه خونبار ۱۷ شهریور، کارتر طی یک تماس تلفنی حمایت خود را از شاه اعلام می‌دارد:

... به فاصله کمی پس از این تلفن، پرزیدنت کارتر هم به شاه تلفن کرد. از جزییات سخنان رئیس‌جمهور در این مکالمه تلفنی اطلاع ندارم، ولی بعداً به من ابلاغ شد که رئیس‌جمهوری در این گفت‌وگوی تلفنی مراتب پشتیبانی خود را از شاه اعلام کرده... به هر حال تلفن رئیس‌جمهوری امریکا به شاه در آن شرایط مهم‌ترین تقویت روحی برای او به‌شمار می‌رفت...^۱

جالب است که این‌گونه اعلام حمایت‌ها به صورت مستمر ادامه می‌یابد و حتی از آن پس، دولت امریکا شاه را مؤکداً تشویق و تحریک به بهره‌گیری هر چه بیشتر از ابزار سرکوب در قالب تشکیل دولت نظامی یا حتی دست یازیدن به یک عملیات کشتار جمعی تحت عنوان «کودتا» می‌نماید:

پاسخ واشنگتن این بود که به نظر دولت امریکا بقای شاه حایز کمال اهمیت است و امریکا از هر تصمیمی که وی برای تثبیت قدرت و موقعیت خود اتخاذ کند حمایت خواهد کرد. در پاسخ واشنگتن با صراحت به این موضوع اشاره شده بود که اگر شاه برای استقرار نظم و تثبیت حکومت خود استقرار یک دولت نظامی را ضروری تشخیص دهد امریکا آن را تأیید خواهد کرد و از متن پیام چنین مستفاد می‌شود که امریکا از هر اقدامی در جهت پایان بخشیدن به اوضاع بحرانی ایران و سرکوب مخالفان حمایت می‌کند.^۲

محتوای این پیام و حتی تحکم موجود در آن در قالب الفاظ و عبارات خاص برای کشتار

گسترده مردم، آشکارتر از آن است که نیاز به توضیح بیشتری داشته باشد. مسئله‌ای که در اینجا مطرح می‌شود و در خاطرات سفیر امریکا مورد تأکید ویژه قرار گرفته این است که اتفاق نیفتادن چنین کشتاری در ابعاد مورد نظر کاخ سفید به دلیل وجود اختلاف نظر میان سفیر امریکا در تهران با سیاستمداران امریکایی در واشنگتن و سردرگمی شاه و اطرافیانش در این میان بود یا آنکه برای این مسئله باید به دنبال واقعیت‌های دیگری گشت. در این باره باید گفت اگرچه اختلاف نظر میان سولیوان و غالب اعضای دولت کارتر و شخص رئیس‌جمهور امریکا، یک واقعیت است، اما این اختلافات بیش از هر چیز ناشی از تفاوت مشاهدات عینی سولیوان در تهران و تصورات ذهنی کارتر و مشاور امنیت ملی او در کاخ سفید بود؛ به عبارت دیگر، سولیوان شخصاً در بطن قضایا قرار داشت و با جمع‌بندی کلیه مسائل به این نتیجه رسیده بود که یک حرکت گسترده نظامی سرکوبگرانه، نه امکان وقوع دارد و نه در صورت وقوع قادر به فرو خواباندن خشم و نفرت میلیون‌ها ایرانی از حکومت وابسته پهلوی خواهد بود. در این حال برژینسکی با حضور در کاخ سفید بر مبنای تصورات و ذهنیات برگرفته شده از وقایع پیشین، از جمله ماجرای کودتای ۲۸ مرداد، مرتباً خواستار حل قضایا از طریق اعمال خشونت و در نهایت یک کودتای خونین بود. نقطه اوج این ذهنیت‌گرایی برژینسکی و دوری وی از واقعیات عینی، در روز ۲۲ بهمن مشاهده می‌شود که او همچنان در پی امکان‌سنجی برای انجام یک کودتا و نجات رژیم پهلوی از سقوط است و البته با عصبانیت غیر قابل کنترل و فحاشی سولیوان به خود که از نزدیک شاهد قضایا بود، مواجه می‌گردد:

نهایت خشم و عصبانیت من در این مکالمه موقعی بود که گفته شد برژینسکی درباره امکان ترتیب دادن یک کودتا برای استقرار یک رژیم نظامی به جای حکومت در حال سقوط بختیار از من نظر می‌خواهد. این فکر و این سؤال در آن شرایط به قدری سخیف و نامعقول بود که بی‌اختیار مرا به ادای یک کلمه زشت درباره برژینسکی و ادار ساخت و این فحاشی و بددهنی بی‌سابقه، مخاطب من نیوسام را که مرد ملایم و متینی بود

تکان داد.^۱

به هر حال، باید گفت چنین ذهنیاتی در مراحل مختلف حتی اگر با همراهی و تأیید سولیوان نیز مواجه می‌شدند، اساساً کارآمدی لازم را برای به سکوت کشاندن مردم نداشتند. در واقع کسانی که در متن این موج قرار می‌گرفتند، قادر بودند انرژی عظیم نهفته در آن را حس و درک کنند. به همین دلیل سولیوان اگرچه تمامی پیام‌های حمایت‌آمیز مقامات ارشد امریکایی را به شاه ابلاغ می‌کرد- و البته مقامات مزبور مستقیماً نیز در گفت‌وگوی تلفنی با محمدرضا بارها او را از حمایت همه‌جانبه‌شان مطمئن ساختند- اما به هر حال بر مبنای مشاهدات مستقیم خویش، بیش از آنکه به دنبال سرکوب نهضت باشد، در پی منحرف ساختن آن از مسیر اصلی‌اش با بهره‌گیری از طرح‌های سیاسی خاص بود، هر چند که باید گفت او نیز در این زمینه از ذهنیت‌گرایی مصون نمی‌ماند و به طرح ادعایی می‌پردازد که حاکی از عدم شناخت دقیق و عمیق او از رهبری انقلاب و آرمان‌های مردم مسلمان ایران در آن مقطع است:

اگر به پیشنهادات من توجه می‌شد و امکان انتقال آرام و بدون خونریزی قدرت فراهم می‌گردید به منافع امریکا در ایران لطمه زیادی وارد نمی‌آمد و امریکاییان مقیم ایران هم می‌توانستند به کار و زندگی خود ادامه دهند.^۲

البته ناگفته نماند که سولیوان پس از پیروزی انقلاب و در زمان دولت موقت تمام تلاش خود را به کار گرفت تا همچنان حضور امریکا در نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران نیز استمرار یابد و از این طریق امکان تحرک و فعالیت در حساس‌ترین بخش‌های نظام نوپای انقلابی فراهم آید. وی بدین‌منظور به بزرگنمایی خطر اتحاد جماهیر شوروی پرداخت تا از این طریق زمینه‌های لازم را برای اجرای طرح‌هایش فراهم آورد:

درباره سیاست کلی امریکا در ایران من بر این اعتقاد باقی بودم که باید همکاری و اعتماد متقابلی بین گروه حاکم جدید و نیروهای مسلح ایران به‌وجود آورد و رهبران

جدید ایران را قانع کرد که برای مبارزه با خطر کمونیسم به یک ارتش قوی احتیاج دارند.^۱

در نهایت وی موفق می‌گردد تا حضور مستشاران امریکایی در ارتش پس از انقلاب را هر چند با تعدادی کمتر، امکان‌پذیر سازد:

پس از مباحثات بسیار، سرانجام ما در مورد تقلیل تعداد اعضای هیئت نظامی خود در ایران به بیست و پنج نفر به توافق رسیدیم و قرار شد رئیس این هیئت هم نسبت به رئیس فعلی درجه پایین‌تری داشته باشد.^۲

بی‌شک باید حصول این توافق میان سفیر امریکا و دولت موقت را که در آن هنگام مسائل مربوط به ارتش را نیز زیر نظر داشت، بزرگترین موفقیت برای ایالات متحده در شرایط جدید انقلابی به‌شمار آورد. این مسئله گذشته از نکات نظامی خاص خود، بیانگر بسیاری از مسائل در حوزه نگرش‌ها و تصمیم‌گیری‌های دولت موقت نیز می‌تواند باشد. در حالی که جهت‌گیری نهضت انقلابی مردم به سوی حذف سلطه امریکا بر ایران بود موافقت دولت موقت با استمرار حضور مستشاران امریکایی در ارتش بدان معنا بود که به طریق اولی مخالفتی از جانب آن دولت با استمرار حضور امریکایی‌ها در دیگر شئون مملکتی وجود ندارد و بدیهی است چنانچه مخالفتی با این‌گونه نگرش‌ها و تصمیمات دولت موقت به‌عمل نمی‌آمد، امریکایی‌ها به سرعت از زمینه‌های موجود برای تثبیت موقعیت خویش در شرایط جدید نیز بهره می‌گرفتند. در اظهارات سولیوان می‌توان تأسف وی را از اینکه دولت موقت دارای قدرت مطلق در اجرای سیاست‌ها و تصمیماتش نیست، ملاحظه کرد: «بازرگان و اعضای دولت او به حفظ روابط دوستانه با امریکا علاقه‌مند بودند ولی اداره امور کشور عملاً از دست آنها خارج بود.»^۳ نگاهی به اظهارات مهندس بازرگان در مورد مسائل بین‌المللی در آن هنگام نیز حاکی از آن است که ایشان

۱. همان، ص ۲۴۵.

۲. همان، ص ۲۴۶.

۳. همان، ص ۲۴۴.

همسایه شمالی و کمونیست‌ها را بزرگ‌ترین و جدی‌ترین دشمن و خطر برای ایران می‌دانست، لذا حساسیت‌های ایشان در این راستا بود. البته گفتنی است با حضور نیروهای انقلابی و روشن‌بین در ارتش، مستشاران امریکایی امکان حضور بیشتر در موقعیت پیشین خود را نیافتند و بدین‌ترتیب یکی از خطرات جدی‌ای که می‌توانست از طریق شکل دادن و فعال ساختن شبکه کودتا، متوجه انقلاب شود، مرتفع گردید. اگر طرح و نقشه‌های سولیوان آن‌گونه که او طراحی و برنامه‌ریزی کرده بود، پیش می‌رفت چه بسا که امروز از وی نیز به عنوان یک «کرمیت روزولت» دیگر در تاریخ ایران یاد می‌شد و صد البته او می‌توانست به خاطر هوش و درایت سیاسی خود در پی‌ریزی حساب‌شده یک کودتای موفق، به آقای برژینسکی که در اندیشه طرح‌های عجولانه و احمقانه کودتایی بود، فخر بفروشد.

جولان شرکت‌های صهیونیستی در فضای شعارهای ضدصهیونیستی

علیرضا رضوی

◆ مقدمه

سرمایه‌داری و روش‌های زیانکارانه آن به عنوان کهن‌ترین و بلاخیزترین ریشه یهودآزاری^۱ از سوی بسیاری از محققان مطرح بوده و هست که به‌زعم مارکس که خود یهودی بود، این ویژگی به عنوان خصلت یهود^۲ همیشه در تاریخ مطرح بوده است که تبلور عینی آن را باید در نزول‌خواری یهودیان، که تنفر شدیدی را برانگیخته است، ناظر بود.

۱. حمید عنایت، *اسلام و سوسیالیسم در مصر و سه گفتار دیگر*، تهران، موج، ۱۳۵۰، ص ۱۱۱.

۲. اسرابیل شاهاک، *تاریخ یهود، مذهب یهود، بارسنگین سه هزاره*، ترجمه مجید شریف، تهران، چاپخش، ۱۳۷۶، ص

در واقع تمایل یهود نسبت به پول آنقدر زیاد و چشمگیر است^۱ که در بسیاری از موارد بدون ملاحظه دیگران منجر به اتخاذ روش‌هایی می‌شود که پول بیشتر با زحمت اندک و در سریع‌ترین زمان حاصل شود و ربا که از مصادیق بارز آن و مایه تنفر و انزجار تمام انسان‌ها و ادیان بوده است با صدها ترفند به ملل تحت حاکمیت، تممیل شده است.

ورنر سومبارت که یافته‌های تحقیقی خود را در کتابی تحت عنوان *یهودیان و حیات اقتصادی مدرن*^۲ به رشته تحریر درآورده است در تأیید بر این خصوصیت یهودیان می‌نویسد: از قرن پانزدهم به بعد، پیشرفت اقتصادی اروپا با پیشرفت یهود همزمان شد و یهودیان در بنیادگذاری اقتصاد امروزی اروپا سهم بزرگی ادا کردند. به عقیده سومبارت اگر روابط بازرگانی در اروپا



اگر بپذیریم که صهیونیسم، تداوم خواست و دنیاطلبی یهود و سیطره قدرت‌ها بر ممالک اسلامی است، آن‌گاه باید تنها روش مقابله با این رژیم و حامیان آن را، فشار مالی و اقتصادی بر آنها و ناکامی در مطامع اقتصادی دانست

جنبه بین‌المللی یافت و شبکه آن، به تدریج مناطق دیگر جهان را در برگرفت و اگر نظام بازرگانی اروپا از قرن پانزدهم به بعد پیوسته کارآمدتر و پرسودتر و عقلانی‌تر شد و به صورت امروزی خود درآمد و از اینها مهم‌تر اگر روحیه سرمایه‌داری در میان اروپاییان رسوخ کرد، همه تا اندازه زیادی نتیجه کوشش‌ها و البته سودجویی‌های یهودیان بوده است.^۲ وی در جای دیگری می‌گوید: پیدا شدن بورس که به منزله قلب فعالیت‌های اقتصادی امروزی

۱. برای آشنایی بیشتر با روحیات پول‌دوستانه و اساساً نسبت یهود با پول و منافع مادی رک: ژاگ اتلی، *یهودیان، جهان و پول*، ترجمه صیون الیاکمال، نیویورک، روزن، ۲۰۰۳.

۲. این کتاب با ترجمه رحیم قاسمیان توسط نشر ساقی در سال ۱۳۸۴ در تهران منتشر شده است.

۳. حمید عنایت، همان، ص ۱۰۱ - ۱۰۰.

است و رواج انواع برگه‌های بهادر، به ویژه برات و سفته نیز فرآورده نبوغ سوداگرانه یهودی است.^۱

این گرایش فاحش در کلام برخی بزرگان یهود از جمله ابن میمون، یعقوب بن عاشر و یوسف قزو به صورتی مشهود است که از یهودیت به عنوان دینی که جامع اوصاف روحیه سرمایه‌داری است^۲ نام می‌برند و عده‌ای دیگر آن را، دنیادوستی یهود می‌دانند و در سخن عده‌ای همچون لویناس نیز به صورتی طنز نمود می‌یابد که «نمی‌دانم که دنیا به یهودی نیاز دارد یا نه ولی مطمئنم که یهودی به دنیا نیاز دارد».^۳

حضرت امام: بدبختی یک مسلمینی است که اتکا پیدا بکنند یا ارتباط پیدا بکنند، یا پیمان ببندند با یک دولتی که الان دشمن اسلام است و در مقابل اسلام ایستاده است و غصب کرده است فلسطین را

گرایش شدید یهود به پول و سرمایه در ادوار مختلف تاریخی زبانه‌زد جوامع ساکن در آن بوده است و نمونه افراطی آن در رباخواری تا آن حد گسترش می‌یابد که در فرهنگ اروپایی، واژه یهود مترادف با رباخوار است^۴ و در سایر فرهنگ‌نامه‌ها این برابری یهود با رباخواری مرسوم بوده است.^۵

۱. همان، ص ۱۰۲.

۲. همان، ص ۱۰۳-۱۰۲.

۳. شیرین‌دخت دقیقیان، *نردبانی به آسمان*، نیایشگاه در تاریخ و فلسفه یهود، تهران، ویدا، ۱۳۷۹، ص ۵۲.

۴. عبدالله شهبازی، *زرسالاران یهودی و پارسی استعمار بریتانیا و ایران*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های

سیاسی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۰۷.

۵. نظام شرابی، *امریکا و اعراب*، ترجمه عباس عرب، تهران، وزارت ارشاد، ۱۳۷۵، ص ۲۴.

◆ در جستجوی راه

اگر بپذیریم که صهیونیسم، تداوم خواست و دنیاطلبی یهود و سیطره قدرت‌ها بر ممالک اسلامی است، آن‌گاه باید تنها روش مقابله با این رژیم و حامیان آن را، فشار مالی و اقتصادی بر آنها و ناکامی در مطامع اقتصادی دانست. هم‌اکنون مصداق فشار اقتصادی، تحریم اقتصادی است که شریان حیات یهود و صهیونیسم در گرو آن است. در واقع می‌توان با اعمال همه‌جانبه تحریم اقتصادی رژیم صهیونیستی و حامیان آن، اهداف صهیونیسم از حضور در منطقه را ناکام نهاد و ادامه حیات آن را با مشکل مواجه نمود و منطقه را از شر ۶۰ سالگی آن راحت کرد؛ واقعیتی که بارها و بارها ملل مسلمان منطقه و رهبران مبارز بر آن وقوف داشته و تأکید کرده‌اند ولی متأسفانه از سوی دولت‌های عربی و اسلامی نادیده انگاشته شده و به صورت غیرمستقیم با رفع تحریم و عادی‌سازی به آن اجازه حیات داده شده است.

حضرت امام(س) در ادامه طرح نابودی اسرائیل به اشکال مختلف، روش‌های ممکن در محور این رژیم را قبل و پس از پیروزی انقلاب اسلامی بارها بیان می‌کنند.

ایشان در سال ۱۳۵۲ در پیامی به دول اسلامی می‌فرمایند:

دولت‌های ممالک نفت‌خیز اسلامی لازم است از نفت و دیگر امکاناتی که در اختیار دارند به عنوان حربه علیه اسرائیل و استعمارگران استفاده کرده، از فروش نفت به آن دولت‌هایی که به اسرائیل کمک می‌کنند خودداری ورزند.^۱

ضمن آنکه در جایی دیگر ارتباط با صهیونیست‌ها را تقبیح فرموده و بیان می‌کنند:

بدبختی یک مسلمینی است که اتکا پیدا بکنند یا ارتباط پیدا بکنند، یا پیمان ببندند با یک دولتی که الان دشمن اسلام است و در مقابل اسلام ایستاده است و غصب کرده است فلسطین را.^۲

ایشان تسلیم شدن به خواست دولت پושالی اسرائیل و به خطر انداختن اقتصاد مملکت را

۱. فلسطین از دیدگاه حضرت امام(س)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴، ص ۵۳.

۲. همان، ص ۳۰، از بیانات ایشان در ۱۳۴۳/۶/۱۸.

سند ضعف و نوکری و سند خیانت به اسلام و مسلمین دانستند.^۱

این خطاب‌های قراء و محکم در برابر حکومت پهلوی در حالی بیان می‌شد که ایشان از در

اختیار گرفتن بهترین زمین‌های کشور در

قزوین توسط شرکت‌های صهیونیستی

اطلاع داشتند^۲ و می‌دانستند که کالاهای

بسیاری از اسرائیل وارد می‌شود^۳ ضمن

آنکه از عملکرد صهیونیست‌ها در ایران

در مقاطع و وقایع مختلف آگاهی داشتند

و حتی از حضور اسرائیلی‌ها در جریان

کشتار مردم ایران در دوره پهلوی نیز

پرده برداشتند.^۴ حضرت امام(س)، تحریم

**حضرت امام: رابطه با اسرائیل و
عمال آن چه رابطه تجاری و چه
رابطه سیاسی، حرام و مخالفت با
اسلام است؛ باید مسلمین از
استعمال امتعه اسرائیل خودداری
کنند**

اسرائیل و شرکت‌های صهیونیستی را به عنوان یکی از شیوه‌های اجرایی استراتژی نابودی

اسرائیل مهم می‌دانستند و در مقام یک مرجع بیان کردند که: «رابطه با اسرائیل و عمال آن چه

رابطه تجاری و چه رابطه سیاسی، حرام و مخالفت با اسلام است؛ باید مسلمین از استعمال

امتعه اسرائیل خودداری کنند.»^۵ ایشان ضمن تکرار خطر دولت اسرائیل و عمال آن به ملت،

شیوه مقاومت منفی را با احتراز از معامله با آنها گوشزد می‌نمایند^۶ و در قبال کالاهای مهمی

همچون نفت، دولت‌های ممالک نفت‌خیز را ملزم به استفاده از نفت به عنوان یک حربیه، علیه

۱. همان، از بیانات ایشان در نامه به هویدا در ۱۳۴۶/۱/۲۷.

۲. همان، ص ۳۷، از بیانات ایشان در ۱۳۵۷/۳/۱۰.

۳. همان، ص ۳۹، از بیانات ایشان در ۱۳۵۷/۹/۴.

۴. همان، ص ۴۱، از بیانات ایشان در ۱۳۵۷/۱۰/۲۴.

۵. همان، ص ۴۵، از بیانات ایشان در پیام به ملل و دول اسلامی در ۱۳۴۶/۳/۱۸.

۶. همان، ص ۵۰، تلگراف ایشان در مردادماه ۱۳۴۹.

اسرائیل می‌کنند و ملت ایران را در قبال این مهم بدین‌صورت مورد خطاب قرار می‌دهند که:
 ... حرام است که اینها اعتصاب نکنند، پیش‌خدا مؤاخذند، پیش‌ملت مؤاخذند اینها؛
 تماشانشان باید اعتصاب کنند تا یک قطره نفت بیرون نیاید. ملت ایران حاضر است که
 سرما بخورد و نفتش را اسرائیل نبرد که دارد اسلام را به هم می‌زند، دارد مسلمین را
 این‌قدر می‌کشد.^۱

این رویه حضرت امام(س) پس از انقلاب نیز این‌گونه به جهانیان اعلام می‌شود که: «ما کلیه
 روابطمان را با اسرائیل قطع خواهیم کرد، چراکه هیچ حقی برای موجودیت اسرائیل قائل
 نیستیم».^۲

ایشان نزدیک به دو ماه به پیروزی انقلاب اسلامی نیز می‌فرمایند: «ما اسرائیل را طرد
 خواهیم کرد و هیچ رابطه‌ای با او نخواهیم داشت؛ اسرائیل، دولت غاصب است و با ما دشمن».^۳
 این مواضع محکم به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب آن‌قدر برای صهیونیست‌ها غیر قابل تحمل
 بود که حتی اشاعه آن نگاه و تفکر را به حال خود مضر و زیانبار می‌دانستند چه رسد به اینکه
 چنین ایده‌ای محقق شود. از همین رو به اشکال مختلف از ابتدای انقلاب اسلامی کابوس تحریم
 و قطع روابط با سایر کشورهای اسلامی همواره مغل روح و جان صهیونیست‌ها بود و به
 نحو مقتضی سعی در مخدوش کردن ایده حضرت امام داشتند. وقایع مربوط به فروش اسلحه
 به ایران در سال ۶۱، اوج اقدام صهیونیست‌ها در این مسیر بود که با جواب دندان‌شکن امام
 مواجه گردید؛ آنجایی که ایشان می‌فرمایند: «اگر اسرائیل انگشتش را به بحر محیط بزند، نجس
 می‌شود».^۴

۱. همان، ص ۴۰، از بیانات ایشان در ۱۳۰۷/۹/۲۵.

۲. همان، ص ۱۰۳، از بیانات ایشان در مصاحبه با مجله آلمانی/شپینگ، در ۰۷/۱۱/۱۶ کیهان.

۳. همان، ص ۹۸، از بیانات ایشان در مصاحبه با خبرنگار امریکایی در ۱۳۰۷/۹/۱۰.

۴. همان، ص ۱۷۳، از بیانات ایشان در ۱۳۶۱/۳/۱۱.

◆ تحریم در آینه قانون

اگرچه اتحادیه عرب با تأسیس دفتر تحریم و برپایی اجلاس‌های سالانه، سعی در زنده نگه داشتن بحث تحریم در کشورهای عربی و بعضاً اسلامی دارد، ولی متأسفانه بسیاری از

کشورهای عربی در عین مخالفت‌های ظاهری و نداشتن روابط سیاسی، به معامله کالا و فعالیت در عرصه اقتصادی با صهیونیست‌ها و کمپانی‌های صهیونیستی می‌پردازند که نمونه‌های بارز آن در مراکش، قطر، بحرین، امارات، اردن، مصر، موریتانی و... موجود است.

جمهوری اسلامی با ابتدا بر دیدگاه‌های حضرت امام(س) ضمن قطع رابطه و قطع صدور نفت و منع روابط اقتصادی با صهیونیست‌ها از تمام ظرفیت‌های قانونی کشور به منظور نهادینه کردن این ایده نیز استفاده نمود؛ به گونه‌ای که در چند قانون به شرح ذیل، ممنوعیت معامله با شرکت‌های صهیونیستی و حتی مجازات

ماده ۱. عقد هرگونه قرارداد - چه مستقیم و چه از طریق واسطه - با شرکت‌ها یا اشخاص مقیم اسرائیل یا با افراد تبعه اسرائیل یا افرادی که برای اسرائیل یا به نفع آن کشور کار می‌کنند، صرف نظر از محل اقامت آنان، برای کلیه افراد حقیقی یا حقوقی ممنوع می‌باشد؛ به ویژه زمانی که این‌گونه قراردادها در ارتباط با معاملات بازرگانی، عملیات بازرگانی یا هرگونه مبادله‌ای بدون توجه به ماهیت آن منعقد می‌شود

آنها به تصویب نمایندگان مردم رسیده و از سوی دولت به دستگاه‌های مربوطه ابلاغ شده است.

۱. ماده هشتم از قانون حمایت از انقلاب اسلامی مردم فلسطین مصوب ۱۹ اردیبهشت ۱۳۶۹ مجلس شورای اسلامی:

هر نوع برقراری رابطه اقتصادی و تجاری و فرهنگی با کمپانی‌ها و مؤسسات و شرکت‌های

وابسته به صهیونیستها در جهان ممنوع می‌باشد.

تبصره: وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران موظف است ظرف مدت یک سال در حد امکان، لیست کامل شرکت‌ها و مؤسسات و کمپانی‌های صهیونیستی را در سطح جهان شناسایی و به مجلس شورای اسلامی و هیئت دولت ارائه نماید.

۲. قانون واحده اسلامی در مورد تحریم اسرائیل مصوب ۲۹ شهریور ۱۳۷۱ مجلس شورای اسلامی:

این قانون که به عنوان کنوانسیون مصوب پنجمین اجلاس سران کشورهای اسلامی به تاریخ ۱۹۸۷ (۱۳۶۵) در کویت بود، توسط نمایندگان مجلس شورای اسلامی با لحاظ یک شرط که همانا اجرا از سوی تمام کشورها باشد، به تصویب رسید.

ماده ۱. عقد هرگونه قرارداد - چه مستقیم و چه از طریق واسطه- با شرکت‌ها یا اشخاص مقیم اسرائیل یا با افراد تبعه اسرائیل یا افرادی که برای اسرائیل یا به نفع آن کشور کار می‌کنند، صرف‌نظر از محل اقامت آنان،

برای کلیه افراد حقیقی یا حقوقی ممنوع می‌باشد؛ به ویژه زمانی که این‌گونه قراردادها در ارتباط با معاملات بازرگانی، عملیات بازرگانی یا هرگونه مبادله‌ای بدون توجه به ماهیت آن منعقد می‌شود. شرکت‌ها و مؤسسات ملی و خارجی که در اسرائیل دارای منافع، شعب یا نمایندگی هستند نیز باید از انجام هرگونه



ماده ۵. دولت موظف است تمهیدات لازم در جهت جلوگیری از واردات کالاها و انعقاد قرارداد با شرکت‌هایی که سهامداران اصلی آنها بنگاه‌های صهیونیستی می‌باشند را فراهم نماید



معامله با شرکت‌ها و اشخاص فوق‌الذکر خودداری کنند.

ماده ۲. ورود و مبادله و تجارت هرگونه کالا و محصولات و نیز اسکناس و سایر دارایی‌های قابل انتقال اسرائیل در جمهوری اسلامی ایران ممنوع می‌باشد. هرگونه کالا و اجناسی که در

تولید آن حتی بخشی از محصولات اسرائیلی به کار رود، صرف نظر از نوع و میزان مصرف آن و بدون توجه به اینکه این کالاها به طور مستقیم یا غیرمستقیم از اسرائیل وارد شده‌اند، به عنوان یک کالای اسرائیلی محسوب می‌گردد. محصولات و کالاهایی که مجدداً از اسرائیل با کشتی حمل شوند، یا در خارج از اسرائیل به منظور صدور به حساب خود یا یکی از اشخاص یا شرکت‌های مذکور در ماده (۱) ساخته شوند، به عنوان یک کالا یا مال‌التجاره اسرائیلی محسوب می‌شوند.

ماده ۳. در مواردی که توسط مقامات ذیصلاح تصریح می‌گردد، واردکننده، موظف است نسبت به تهیه گواهی مبدأ که در آن مشخصات زیر درج شده، اقدام کند.

الف. مدرکی دال بر تأیید نام کشور تولیدکننده؛

ب. مدرکی دال بر تأیید اینکه از هیچ نوع مواد اسرائیلی در تولید کالاهای مربوطه به هر نسبتی استفاده نشده است.

ماده ۴. دستگاه‌های ذیصلاح با اخذ تدابیر و اقدامات لازم باید از صدور کالاهای تعیین شده در کنفرانس LIAISON OFFICERS به هر کشور خارجی یا کشورهایی که ثابت شده مجدداً به اسرائیل صادر می‌شود، خودداری کنند.

ماده ۵. مفاد مندرج در مواد (۲)، (۳) و (۴) در مورد کالاهایی لازم‌الاجرا است که وارد منطقه تجارت آزاد در جمهوری اسلامی ایران می‌شوند یا از این طریق صادر می‌گردند. این مفاد همچنین در مورد کالاهایی که در قلمروهای جمهوری اسلامی تخلیه شده یا به صورت ترانزیت از این قلمروها با نام اسرائیل یا فرد یا شرکتی عبور می‌نماید که مقیم اسرائیل است یا در آن کشور قرار دارد نیز لازم‌الاجرا است مشروط بر آنکه چنین اقدامی مغایر با مفاد موافقت‌نامه‌های بین‌المللی که آن کشور عضو آنها است، نباشد.

ماده ۶. عرضه کالاها و محصولات منظور در ماده (۲) یا فروش، خرید و اکتساب این‌گونه کالاها ممنوع می‌باشد؛ هر نوع معامله به صورت هبه یا اکتساب ممنوع است.

هر معامله به صورت هبه یا صرفاً معامله، در اجرای مفاد این ماده، به عنوان فروش و یا

خرید محسوب می‌گردد.

ماده ۷. هر فردی که مفاد مواد (۱)، (۲) و (۳) را نقض کند طبق قوانین هر یک از دولت‌های

عضو، به خاطر داد و ستد با اسرائیل مجازات خواهد گردید. در کلیه موارد، کالاهای توقیف‌شده به نفع دولت مربوط ضبط خواهد شد؛ به علاوه وسایل نقلیه مورد استفاده در این معامله پس از شناسایی صاحبان آن، مصادره خواهد گردید.

ماده ۶. وزارت امور خارجه مکلف است گزارش اجرای این قانون را هر دو هفته یک بار به کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی ارائه نماید

ماده ۸. مجازات مصرح در ماده قبل به

استثنای مصادره، در صورتی به حالت تعلیق درخواهد آمد که شخصی (وقتی بیش از یک فرد باشد) که پیشقدم شده و اطلاعاتی در مورد سایر شرکت‌کنندگان در معامله فوق را در اختیار دولت قرار دهد، اطلاعات وی پرده از این معامله بردارد.

ماده ۹. احکام صادره از سوی دادگاه در ارتباط با اعمالی که مغایر مفاد این قانون صورت پذیرفتند به هزینه شخص خاطی چاپ و چنین احکامی به حروف درشت و به مدت سه ماه بر سر در شرکت‌های بازرگانی، کارخانه‌ها و مغازه‌های خاطیان نصب می‌گردد و چنانچه نسبت به تغییر مکان، پنهان کردن یا از بین بردن رأی صادره اقدام گردد، شخص خاطی حداکثر به سه ماه زندان یا پرداخت ۱۰۰ سکه بهار آزادی یا معادل آن و یا هر دو مورد محکوم می‌گردد. ماده ۱۰. به هر شخصی اعم از مقام دولتی یا غیره که در کشف کالاهای تحریم‌شده و یا ایجاد تسهیلاتی به منظور مصادره این کالاها کمک کند، از طریق اداری جایزه‌ای تعلق خواهد گرفت.

ارزش جایزه تعیین‌شده معادل ۲۰ درصد ارزش کالاهای مصادره‌شده می‌باشد مگر اینکه به موجب قوانین محلی جایزه‌ای با درصد بالاتری مقرر شده باشد. چنانچه بیش از یک فرد،

مستحق دریافت جایزه باشد مبلغ جایزه با در نظر گرفتن میزان تلاش هر یک از آنان در عملیات بین آنها تقسیم می‌گردد.

ماده ۱۱. هر نوع عملی که مغایر با مفاد این قانون یا قطعنامه‌های آن صورت پذیرد باید توسط اشخاص مسئول این کار در هر کشور و مطابق با اختیارات قانونی و وظایف محوله به آنان، اثبات گردد.

قانون فوق مشتمل بر ماده واحده منضم به متن قانون واحده اسلامی در مورد تحریم اسرائیل شامل یازده ماده در جلسه علنی روز یکشنبه مورخ بیست و نهم شهریور ماه یکهزار و سیصد و هفتاد و یک مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ ۱۳۷۱/۷/۵ به تأیید شورای نگهبان رسیده است. /ن

رئیس مجلس شورای اسلامی

علی‌اکبر ناطق نوری

۳. ماده پنجم و ششم از قانون الزام دولت به حمایت همه‌جانبه از مردم مظلوم فلسطین، مصوب ۱۵ دیماه ۱۳۸۷ مجلس شورای اسلامی:

ماده ۵. دولت موظف است تمهیدات لازم در جهت جلوگیری از واردات کالاها و انعقاد قرارداد با شرکتهایی که سهامداران اصلی آنها بنگاه‌های صهیونیستی می‌باشند را فراهم نماید.

ماده ۶. وزارت امور خارجه مکلف است گزارش اجرای این قانون را هر دو هفته یکبار به کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس شورای اسلامی ارائه نماید.

۴. اصلاح قانون حمایت از انقلاب اسلامی مردم فلسطین با تأکید بر تحریم کالاهای صهیونیستی (به شرح ذیل):

الف. ممنوعیت تبلیغ کالاها و شرکتهای صهیونیستی از رسانه ملی؛

ب. تشکیل کمیته‌ای مرکب از نمایندگان وزارتخانه‌های امور خارجه، اقتصاد و دارایی،

بازرگانی، اطلاعات، نفت و بانک مرکزی و سازمان صدا و سیما با هدف شناسایی شرکت‌ها و کالاهای صهیونیستی و تهیه فهرستی کامل از این شرکت‌ها و اشخاص حقیقی و حقوقی مرتبط با موضوع قانون.

◆ تحریم صهیونیست‌ها در عمل

بدون شک با وجود استراتژی محکم و غیر قابل تغییر نظام اسلامی ایران در قبال معضل صهیونیسم، نمی‌توان در ظاهری بودن قوانین و یا تغافل از آن حکم داد. ولی سؤالی که مطرح

است آن است که آیا این قوانین که تعداد آن نیز بدون توجه به راهکارهای اجرایی در حال افزایش است، به صورت کامل به اجرا درآمده است؟ در واقع افکار عمومی داخلی با وجود قوانین محکم و صریح، در انتظار اجرای قوانین هستند و طبیعی است که مقامات مسئول باید در این خصوص، پاسخ لازم را به افکار عمومی ارائه نمایند. در عین حال نباید از تلاش صهیونیست‌ها برای رخنه، نفوذ و فعالیت تبلیغاتی در این عرصه غافل بود؛ کما اینکه برخی موارد از جمله درگیر شدن وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات برای راه‌اندازی اپراتور دوم و طرح مسئله قرارداد با شرکت ترکسل، که به



اگرچه هم‌اکنون لیستی مفصل از شرکت‌های صهیونیستی در سایت‌های متعدد، منتشر شده که کشورها را از ارتباط با آنها پرهیز می‌دهند، به رغم اینکه اسناد قابل قبولی در صهیونیستی بودن آن موجود نیست ولی به نظر می‌رسد که می‌بایست یک فعالیت تحقیقاتی از سوی مجری قانون به عنوان مرجع تشخیص در خصوص شرکت‌های مطرح صهیونیستی صورت پذیرد



ارتباطات صهیونیستی نیز معروف بود و دولت و مجلس و رسانه‌ها را در پاییز ۱۳۸۳ به آن مشغول کرد، نباید فراموش کرد؛ همچنین مسئله وزارت راه و ترابری در انعقاد قرارداد با شرکت تاو که به زعم بسیاری از آگاهان، امنیت ملی را نیز تهدید می‌کرد.

اگرچه هم‌اکنون لیستی مفصل از شرکت‌های صهیونیستی در سایت‌های متعدد، منتشر شده که کشورها را از ارتباط با آنها پرهیز می‌دهند، به رغم اینکه اسناد قابل قبولی در صهیونیستی بودن آن موجود نیست ولی به نظر می‌رسد که می‌بایست یک فعالیت تحقیقاتی از سوی مجری قانون به عنوان مرجع تشخیص در خصوص شرکت‌های مطرح صهیونیستی صورت پذیرد تا وابستگی صهیونیستی شرکت‌هایی همچون نستله، کوکاکولا، زیمنس کاترپیلار نیز مانند شرکت شل برای همگان آشکار شود و افکار عمومی با دریافت اطلاعات دقیق از دولت و مسئولان، اجرای قانون را از این مجرا مطالبه نمایند.

اسرای فلسطینی؛ جنایات صهیونیستی

محمد عبدالهادی
ترجمه سید قاسم ذاکری

◆ اشاره

اسارت از مهم‌ترین و در عین حال غریب‌ترین مراحل مقاومت فلسطین است؛ اسارت در چنگال رژیم صهیونیستی که در جنایتکاری و شقاوت روی سفاک‌ترین رژیم‌های تاریخ بشری را سفید کرده است؛ اسارتی که بدون اطلاع و نظارت جهانی سخت‌ترین روزهای زندگی را در بدترین شرایط زیستی برای بیش از ۱۰ هزار زن و کودک و جوان و کهنسال فلسطینی رقم زده است. گزارش آماری و توصیفی حاضر، از جمله جدیدترین و کامل‌ترین گزارش‌های موجود، در خصوص وضعیت اسرای دربند رژیم صهیونیستی است. رؤیت و مطالعه این گزارش را از این جهت به مخاطبان فصلنامه سفارش می‌کنیم که پرونده تبادل اسرای فلسطینی با گیلعاد شلیط پس از نزدیک به یک‌سال کشمکش و میانجیگری مصر و گفت‌وگوهای متعدد، بدون نتیجه پایان یافت و برای چندمین بار حسن‌نیت حماس آشکار و خلف وعده و پیمان‌شکنی

صهیونیست‌ها به جهانیان اثبات گردید.

هم‌اکنون در فضای مقاومت، جریانی به منزله حمایت از اسرای فلسطینی به‌راه افتاده است که ان‌شاءالله به دنبال این اطلاع‌رسانی‌ها با قوت و توان افزون‌تر، مایه‌رهایی و آزادی آنها شود.



مسئله اسرای فلسطینی زندان‌های اشغالگران صهیونیستی، صرفاً موضوع تعداد ایشان نیست که بخواهیم از نظر آمار کمی وضعیت ایشان را بررسی نماییم بلکه مسئله یادشده از این دیدگاه اهمیت بیشتری دارد که در واقع پرونده هر اسیر فلسطینی مشتمل بر مجموعه‌ای است که در ورای هر جزء و بخش پرونده او، ده‌ها داستان انسانی و حقوقی نهفته است و شایسته است در مقابل هر جزء از پرونده برای مدت‌های طولانی تأمل نمود تا چشم جهانیان بر روی جرایم و جنایات صهیونیست‌های اشغالگر و زشتی اعمال تروریستی و نقض مداوم حقوق فلسطینیان باز شود؛ جنایاتی که صهیونیست‌ها چه در زندان‌های صهیونیستی و چه در زندان‌های بزرگ‌تری که برای تمامی فلسطینیان به‌وجود آورده‌اند (یعنی در سرزمین‌های اشغالی) مرتکب می‌شوند.

در راستای تلاش برای پیگیری درد و رنج‌های اسرای فلسطینی، اخیراً دو گزارش مهم تهیه و منتشر شده است؛ یکی گزارش کمیته عالی ملی برای یاری رسانیدن به اسرا و دیگری گزارش موسوم به ورای آفتاب که از طرف سازمان جهانی دوستان بشریت می‌باشد.

در گزارش اول، پرونده آمار و ارقام اسرای فلسطینی در بند بررسی شده است و در گزارش دوم، ماهیت و ابعاد انسانی مشکلات اسرا مورد توجه قرار گرفته است. البته در خلال گزارش اخیر به درد و رنج‌های فلسطینیان اسیر زندان‌های اشغالگران و شیوه‌های مختلف شکنجه که اشغالگران برای انتقام‌گیری از اسرا استفاده می‌کنند پرداخته شده است. ذیلاً به ارایه مهم‌ترین نکات مطرح‌شده در این دو گزارش می‌پردازیم:

◆ گزارش کمیته عالی ملی برای یاری رسانیدن به اسرا برای سال ۲۰۱۰

گزارش صادره از طرف کمیسیون وابسته به وزارت اسرا و آزادشدگان در دولت حماس واقع در نوار غزه (که ریاض‌الاشقر، مسئول رسانه‌ای کمیته ملی، آن را تهیه و تنظیم کرده است) تأکید می‌کند که تعداد اسرا در زندان‌های اشغالگران اسرائیلی به بیش از ۷ هزار اسیر می‌رسد که این افراد در ۲۵ زندان، بازداشتگاه و سایر مراکز نگهداری از زندانیان، به سر می‌برند.

◆ زندان‌ها و اسرا

در خصوص پراکندگی زندانیان در زندان‌های اشغالگران صهیونیست، در گزارش مزبور آمده است که زندانیان فلسطینی عمدتاً به این ترتیب در زندان‌های اسرائیلی پراکنده شده‌اند:

زندان نقب	۱۹۰۵ اسیر	زندان بئرالسبع	۳۶۰ اسیر
زندان مجدو	۱۰۰۰ اسیر	زندان جلبوع	۳۶۲ اسیر
زندان عوفر	۸۶۰ اسیر	زندان شطه	۴۰۰ اسیر
زندان نفحه	۸۷۰ اسیر	زندان بیمارستان الرمله	۴۵ اسیر
زندان ریمون	۵۰۰ اسیر	زندان دلمون	۲۰۰ اسیر
زندان عسقلان	۴۲۰ اسیر	زندان تلموند و هشارون	۳۷ اسیر
زندان هداریم	۱۵۰ اسیر		

بقیه افراد زندانی در دیگر مراکز بازپرسی و بازداشتگاه‌ها به سر می‌برند.

پنج هزار نفر از اسرا محکوم به احکام مختلف شده‌اند به گونه‌ای که ۷۹۰ نفر از ایشان محکوم به زندان ابد برای یک مرتبه و یا حتی چند مرتبه شده‌اند. در این میان ۱۸۰۰ زندانی

بدون هیچ‌گونه حکم قضایی در زندان به سر می‌برند. در حالی که تعداد زندانیان اداری^۱ در ابتدای سال جاری میلادی (۲۰۱۰) کم شده است ولی هنوز ۳۰۰ نفر به عنوان زندانی اداری در بازداشتگاه‌ها به سر می‌برند که از میان این زندانیان تعداد ۹ نفر در قالب قانون مبارزه غیرقانونی محاکمه می‌شوند و تمامی این ۹ نفر از اهالی نوار غزه می‌باشند.



از زمان شروع انتفاضه الاقصی اشغالگران بیش از ۸۵۵ زن فلسطینی را ربوده‌اند. از میان زنان اسیر فقط یک نفر (خانم وفا سمیر که به ۱۳ سال زندان محکوم شده است)



در خصوص پراکندگی جغرافیایی اسرا می‌توان گفت که ۷۶۰ اسیر از اهالی نوار غزه و حدود ۳۹۵ اسیر از اهالی قدس و یا اراضی اشغالی ۴۸ می‌باشند و بقیه نیز که بیشترین تعداد زندانیان فلسطینی را تشکیل می‌دهند، از اهالی کرانه باختری می‌باشند و بالا بودن تعداد زندانیان منطقه مذکور به علت گسترده بودن روند دستگیری‌های روزانه و حضور مستقیم اشغالگران در این منطقه است.

در مورد وضعیت تأهل زندانیان می‌توان گفت که ۴۴۸۰ زندانی، مجرد و ۲۵۰۰ نفر از آنها متأهل هستند.

◆ زنان و کودکان دربند

ریاض‌الاشقر، تنظیم‌کننده گزارش اخیرالذکر، در خصوص وضعیت کودکان و زنان زندان‌های اشغالگران یادآوری می‌کند که تعداد زنان زندانی طی ماه‌های گذشته افزایش یافته و به ۳۷ نفر رسیده است (در حالی که این تعداد در پایان سال ۲۰۰۹ کمتر شده و به ۳۴ زندانی رسیده بود)

۱. یعنی زندانیانی که اتهام جرم و جنایت محرز برایشان ثابت نشده است. (توضیح مترجم)

اما به دنبال دستگیری سه زن در سال جاری میلادی، تعداد زنان زندانی فلسطینی به ۳۷ نفر رسید؛ شایان ذکر است که از زمان شروع انتفاضه الاقصی اشغالگران بیش از ۸۵۵ زن فلسطینی را ربوده‌اند. از میان زنان اسیر فقط یک نفر (خانم وفا سمیر که به ۱۳ سال زندان محکوم شده است) از اهالی نوار غزه است؛ چنانکه ۵ اسیر زن فلسطینی از اهالی قدس، ۴ نفر از اهالی اراضی اشغالی، ۴۸ و ۲۷ نفر باقیمانده نیز از اهالی کرانه باختری می‌باشند.

در مورد وضعیت قضایی و کیفری

اسرای زن فلسطینی گفته می‌شود که ۱۳ نفر از ایشان همچنان در انتظار محاکمه به سر می‌برند و متعاقب آزادی خانم دکتر ماجده فضا، دو زن اسیر فلسطینی همچنان تحت بازداشت اداری می‌باشند. ۲۲ اسیر زن فلسطینی با احکام قضایی گوناگون مواجه شده‌اند و پنج نفرشان محکوم به زندان ابد هستند.

گزارش مربوط به وضعیت زندانیان

فلسطینی روشن می‌سازد که زنان زندانی

نیروهای اشغالگر همچنان در زندان‌های خود بیش از ۳۴۰ کودک و نوجوان را بدون توجه به کمی سن آنها پنهان کرده‌اند و اشغالگران، تمامی موازین و مقررات بین‌المللی ناظر بر دستگیری کودکان را که می‌تواند تنها پناهگاه این کودکان زندانی باشد، به دیوار کوبیده‌اند

در شرایط بسیار دهشتناک و غیر قابل قبولی به سر می‌برند که برخلاف تمامی موازین و معیارهای بین‌المللی است؛ این زنان اسیر از تمامی حقوق خود از جمله حق معالجه محروم می‌باشند. با وجود آنکه ۱۳ اسیر زن فلسطینی از بیماری‌های گوناگون و از جمله سرطان در رنج هستند ولی با مشکلات فراوانی برای معالجه خود مواجه می‌باشند و البته مشکلات ایشان به همین جا ختم نمی‌شود و شامل محرومیت از آموزش و دیدار با اعضای خانواده و ارسال نامه به بستگان و آشنایان نیز می‌شود؛ البته شبیخون‌های گاه و بی‌گاه زندانبانان اشغالگر به سلول‌های ایشان برای بازرسی، در شرایطی که زنان زندانی در سلول‌های خود حجاب ندارند،

نیز بر این مشکلات می‌افزاید.

گزارش کمیته عالی ملی برای یاری رسانیدن به اسرا در خصوص کودکان زندانی آورده است که نیروهای اشغالگر همچنان در زندان‌های خود بیش از ۳۴۰ کودک و نوجوان را بدون توجه به کمی سن آنها پنهان کرده‌اند و اشغالگران، تمامی موازین و مقررات بین‌المللی ناظر بر دستگیری کودکان را که می‌تواند تنها پناهگاه این کودکان زندانی باشد، به دیوار کوبیده‌اند. گزارش یادشده همچنین یادآوری می‌کند که این کودکان در معرض زشت‌ترین روش‌های تحقیر و شکنجه در زندان‌های اشغالگران، مخصوصاً در بازداشتگاه‌های موقت و در خلال بازجویی‌های صهیونیست‌ها قرار دارند.

اشغالگران تعداد زیادی از ایشان را در اتاق‌های کوچک نگهداری می‌کنند و در چنین شرایطی ضمن وارد آوردن فشار بر ایشان آنها را تهدید به زندان‌های طولانی‌مدت، تخریب خانه‌ها و یا دستگیری افراد خانواده‌هایشان می‌نمایند چنان‌که اشغالگران حتی برای یک لحظه از حمله و تعرض به کودکان زندانی به صورت کتک زدن‌های شدید، بستن دست و پای ایشان، استفاده از باتوم برقی، محروم کردن ایشان از خواب، وارد آوردن فشارهای روحی، فحش و ناسزاگویی و... کوتاهی نکرده‌اند؛ دیگر اقداماتی که اشغالگران برای اذیت و آزار کودکان زندانی انجام می‌دهند عبارت‌اند از: کم کردن سهمیه غذای آنها، ندادن لباس‌های مناسب به ایشان، فقدان نظافت و شایع شدن حشرات موذی و نجاست در محیط زندان، محبوس کردن کودکان در اتاق‌های بدون تهویه و نور مناسب و اهمال در امور پزشکی و بهداشتی ایشان، محروم کردن این زندانیان از ملاقات با بستگان و وکلایشان، نبود امکاناتی مثل افراد راهنما و یا متخصصان مسائل روانی در محیط زندان، نگهداری کودکان در کنار بزرگسالان و یا اطفال بزهکار اسرائیلی، لخت کردن کودکان برای تفتیش و بازرسی، بازرسی‌های بی‌مورد از سلول‌های کودکان زندانی و ضبط و مصادره اموال خصوصی ایشان، محروم نمودن کودکان از آموزش و... .

♦ وزرا و نمایندگان مجلس

فلسطین در زندان‌های اشغالگران

در این گزارش آمده است که با وجود آزادی احمد مبارک، نماینده مجلس، بعد از ربه‌شدن ایشان توسط صهیونیست‌ها و چهار سال حبس، اشغالگران همچنان ۱۶ نماینده مجلس، از جمله ۱۳ نماینده وابسته به فراکسیون تغییر و اصلاح (فراکسیون حماس در مجلس قانونگذاری دولت خودگردان)، دو نماینده وابسته به فراکسیون جنبش فتح و یک نماینده وابسته به جبهه خلق برای آزادی فلسطین (منظور احمد سعادت دبیرکل این جنبش است) و دو وزیر کابینه خودگردانی را همچنان در زندان نگاه‌داشته‌اند؛ وزرای زندانی یکی وزیر سابق امور اسرا (وصفی قبه‌ها) می‌باشد که تحت بازداشت اداری است و اشغالگران بازداشت او را پنج مرتبه تمدید کرده‌اند و دیگری عیسی الجعبری (وزیر سابق) از اهالی الخلیل می‌باشد. حسب اطلاعات موثق، به نمایندگان زندانی و ربه‌شده، عمداً

دیگر اقداماتی که اشغالگران برای اذیت و آزار کودکان زندانی انجام می‌دهند عبارت‌اند از: کم کردن سهمیه غذای آنها، ندادن لباس‌های مناسب به ایشان، فقدان نظافت و شایع شدن حشرات موذی و نجاست در محیط زندان، محبوس کردن کودکان در اتاق‌های بدون تهویه و نور مناسب و اهمال در امور پزشکی و بهداشتی ایشان، محروم کردن این زندانیان از ملاقات با بستگان و وکلایشان، نبود امکاناتی مثل افراد راهنما و یا متخصصان مسائل روانی در محیط زندان، نگهداری کودکان در کنار بزرگسالان و یا اطفال بزهکار اسرایلی، لخت کردن کودکان برای تفتیش و بازرسی، بازرسی‌های بی‌مورد از سلول‌های کودکان زندانی و ضبط و مصادره اموال خصوصی ایشان، محروم نمودن کودکان از آموزش و...

توهین می‌شود و این افراد مانند بقیه اسرا از هرگونه حق معالجه و ملاقات محروم هستند و اشغالگران دائماً این نمایندگان زندانی را به زندان‌های مختلف منتقل می‌کنند که در نتیجه این زندانیان دچار رنج فراوانی می‌شوند.

◆ ارقام و اعداد در پرونده اسرا

این گزارش در مورد برخی آمار و ارقام مربوط به پرونده اسرا آورده است که تعداد اسرای قدیمی و پیشکسوت یعنی افرادی که قبل از توافقنامه اسلو دستگیر و زندانی شده‌اند ۳۱۷ نفر است و کمترین مدتی که این افراد در زندان بوده‌اند ۱۵ سال است که از میان ایشان ۱۱۴ نفر در فهرست زندانیان برجسته قرار گرفته‌اند. این زندانیان برجسته شامل افرادی هستند که بیست‌سال به طور پیوسته و مداوم در زندان‌های اشغالگران بوده‌اند و از میان آنها ۱۴ نفر بیش از ربع قرن در زندان‌های اشغالگران بوده‌اند و پس از آنکه اخیراً اسیر احمد فرید شحاده از رام‌الله به ایشان پیوست، تعداد کسانی که بیش از ۳۰ سال است در زندان می‌باشند به سه نفر می‌رسد؛ نائل البرغوثی کسی است که ۳۳ سال در زندان اشغالگران بوده و به‌عنوان برجسته‌ترین و قدیمی‌ترین زندانی فلسطینی مطرح می‌باشد.

این گزارش اضافه می‌کند که ۱۵ اسیر فلسطینی پس از گذراندن مدت محکومیت خود در زندان‌ها از طرف اشغالگران به بهانه داشتن گذرنامه‌های غیرفلسطینی تهدید به تبعید از فلسطین شده‌اند؛ در حالی که اغلب این افراد، دارای هویت و اصالت فلسطینی هستند، سال‌های طولانی در کرانه باختری زندگی کرده‌اند و در این منطقه دارای خانواده و فرزند می‌باشند.

◆ شهدای زندانی

این گزارش در خصوص تعداد شهدای فلسطینی در زندان‌های اسرائیل آورده است که تعداد شهدای جنبش اسرا در زندان اشغالگران از سال ۱۹۶۷ تاکنون به ۱۹۷ شهید می‌رسد که ۵۰

نفر از این شهدا به دلیل اهمال زندانیان در مراقبت‌های پزشکی به شهادت رسیده‌اند، ۷۰ نفر از ایشان زیر شکنجه جان باخته‌اند، ۷۰ نفر بلافاصله پس از دستگیری عمداً کشته شده‌اند و هفت نفر هم بر اثر شلیک مستقیم گلوله اشغالگران جان داده‌اند.

در خصوص پراکندگی جغرافیایی شهدای جنبش زندانیان گفته می‌شود ۶۲ شهید از اهالی نوار غزه، ۱۱۳ شهید از کرانه باختری، ۱۵ شهید از قدس و اراضی اشغالی ۴۸ و هفت شهید از دیگر مناطق بوده‌اند.

◆ ورای آفتاب؛ گزارش پیگیری آلام زندانیان در زندان‌های اشغالگران

در راستای بررسی پرونده اسرای فلسطینی در زندان‌های اشغالگران، سازمان بین‌المللی دوستان بشریت گزارشی را با عنوان ذیل تهیه و آماده کرده است:

ورای آفتاب...فقدان آزادی و حقوق؛ واقعیت اسرای فلسطینی در زندان‌های اشغالگران

اسرائیلی در سال ۲۰۰۹

این گزارش را فواد الخفش (پژوهشگر) و غسان عبید (حقوقدان) تهیه کرده‌اند که طی آن واقعیت اسرای فلسطینی در زندان‌های اشغالگران و رسوایی شیوه‌های شکنجه زندانیان فلسطینی توسط صهیونیست‌ها بررسی شده است؛ این گزارش همچنین به نقض خطرناک و آشکار تمامی موازین و مقررات بین‌المللی

تعداد اسرای قدیمی و پیشکسوت
یعنی افرادی که قبل از توافقنامه
اسلو دستگیر و زندانی شده‌اند ۳۱۷
نفر است و کمترین مدتی که این
افراد در زندان بوده‌اند ۱۵ سال است

در خصوص اسرا توسط اشغالگران اسرائیلی پرداخته است؛ نظر به حجم بالای موارد نقض حقوق زندانیان و جنایتهایی که اشغالگران در حق اسرای فلسطینی مرتکب می‌شوند در این

گزارش که در فوریه ۲۰۱۰ منتشر شده، آمده است سال ۲۰۰۹ از بدترین سال‌هایی بوده که اسرا و زندانیان تجربه کرده‌اند زیرا بر اساس این گزارش، مسئولان زندان‌های اسرائیلی روش‌های تازه‌ای برای شکنجه روحی و جسمی زندانیان فلسطینی اعمال نموده‌اند و هدف اشغالگران از اعمال شیوه‌های تازه شکنجه، فروپاشی روحی و معنوی زندانیان و تبدیل کردن ایشان به موجوداتی بدون روح و احساس بوده است؛ به گونه‌ای که زندانی پس از طی کردن دوران محکومیتش به صورت باری بر دوش جامعه فلسطینی در بیاید.

گزارش مزبور همچنین به بررسی وجه مهمی از مسئله زندانیان می‌پردازد چنانکه به وضعیت زندانیانی توجه کرده است که از طرف مسئولان اشغالگر عمداً در انفرادی افتاده‌اند تا اینکه کسی به مشکلات ایشان توجهی نکند و به تدریج از خاطره‌ها محو شوند. بیشتر این زندانیان از اهالی قدس و اراضی اشغالی ۴۸ بوده‌اند و اشغالگران همواره آزادی آنها را در چارچوب هر گونه توافقنامه مبادله اسرا با طرف فلسطینی رد کرده بودند.

در گزارش و رای آفتاب آمده است که تعداد زندانیان اهل قدس در سال ۲۰۰۹ میلادی بالغ بر ۲۷۳ نفر اعم از زن و مرد بوده است. بنابر گزارش مزبور، ۳۱ نفر از زندانیان اهل قدس از مشکلات حادی در زندان‌های اسرائیلی رنج می‌برند؛ به طور مثال برادران السراحنه (سه برادر از اهالی قدس به نام‌های موسی، خلیل و ابراهیم السراحنه که از سال ۲۰۰۲ در زندان به سر می‌برند) محکوم به حبس ابد شده‌اند؛ علاوه بر آن، دو زندانی انفرادی

این گزارش اضافه می‌کند که ۱۵ اسیر فلسطینی پس از گذراندن مدت محکومیت خود در زندان‌ها از طرف اشغالگران به بهانه داشتن گذرنامه‌های غیرفلسطینی تهدید به تبعید از فلسطین شده‌اند؛ در حالی که اغلب این افراد، دارای هویت و اصالت فلسطینی هستند

نیز از اهالی قدس هستند (عبدالناصر الحلیس که حداقل ۱۳ سال در انفرادی نگه‌داشته می‌شود

و معتز حجازی که ۹ سال است در انفرادی به سر می‌برد) محمد ابوطیر، نماینده مجلس اهل قدس، بیش از ۲۵ سال است که در زندان‌های اشغالگران به سر می‌برد.^۱ در ادامه، تهیه‌کنندگان گزارش، زمان را مغتنم شمرده یاد و خاطره پیرترین زندانی اهل قدس را زنده نگه‌داشته‌اند؛ همچنین خاطره علی حسان عبد ربه شلالده زندانی ۶۱ ساله اهل قدس را که محکوم به ۲۵ سال زندان است گرامی داشته‌اند؛ زندانی مزبور اکنون ۱۹ سال است که در زندان به سر می‌برد. هشت نفر از فرزندان این زندانی، هنگامی که وی در زندان بوده است ازدواج کرده‌اند.

در میان زندانیان اهل قدس اسیر وائل محمود قاسم از محله سلوان در قدس دارای بالاترین و سنگین‌ترین حکم قضایی از طرف صهیونیست‌های اشغالگر است؛ نامبرده به ۳۵ مرتبه حبس ابد به اضافه ۵۰ سال زندان محکوم شده است؛ وی متأهل و دارای چهار فرزند است. در میان زندانیان اهل قدس برادران مشاهره یعنی رمضان عید و فهمی عید مشاهره به یکی از سنگین‌ترین احکام قضایی و مجازات صهیونیستی یعنی هر کدام به بیست مرتبه حبس ابد محکوم شده‌اند.

◆ موارد نقض حقوق زندانیان

این گزارش به برجسته‌ترین و بارزترین موارد نقض حقوق زندانیان و شیوه‌های شکنجه روحی و جسمی‌ای که اشغالگران اسراییلی اخیراً علیه اسرای فلسطینی ابداع کرده‌اند تمرکز نموده است؛ چنانکه گزارش به موارد ذیل اشاره کرده است:

۱. اشکال شکنجه و دستگیری و تشکیل کمیسیون وزارتی اسراییل به منظور سختگیری هر چه بیشتر علیه زندانیان: حکام اشغالگر دستگیری فلسطینیان را به اشکال سنتی متعدد و روش‌های متعارف خاص خود اجرا می‌کنند؛ چنانکه متداول‌ترین اشکال دستگیری فلسطینیان

۱. بر اساس گزارش رسانه‌های منطقه‌ای، محمد ابوطیر اخیراً از زندان آزاد شده اما از طرف اشغالگران تحت فشار برای خروج و تبعید از شهر قدس قرار گرفته است. (توضیح مترجم)

عبارت است از حمله به منازل ایشان، ربودن افراد فلسطینی در خیابان و یا در محل کارشان، دستگیری در ایستگاه‌های بازرسی در مناطق فلسطینی‌نشین خاصه در کرانه باختری که پست‌های بازرسی به وفور یافت می‌شود، دستگیری در گذرگاه‌های موجود میان اراضی اشغالی ۶۷ و ۴۸.

علاوه بر اینها اخیراً فاش شده است که اشغالگران در جنگ اخیر غزه از زندانیان فلسطینی به عنوان سپر انسانی استفاده کرده‌اند. بر اساس این گزارش خطرناک‌ترین اقدام صهیونیست‌ها در سال ۲۰۰۹ تشکیل کمیسیون وزارتی از طرف دولت اسرائیل در مارس گذشته بوده است که خود صهیونیست‌ها هدف از تشکیل این کمیسیون را بررسی و برآورد وضعیت زندانیان فلسطینی به منظور سختگیری بیشتر بر ایشان و انتقام گرفتن از آنها عنوان کرده‌اند؛ این کمیسیون عملاً نیز تصمیم‌ها و اقداماتی در جهت انتقام‌گیری از اسرای فلسطینی اتخاذ نموده است.

۲. بازداشت اداری: بازداشت اداری

نوعی بازداشت مغایر با تمامی اصول و قواعد شناخته‌شده بین‌المللی است؛ به‌گونه‌ای که طی آن فرد بازداشت‌شده برای سال‌های طولانی بدون تفهیم اتهامی خاص و تنها به دلیل وجود یک‌سری

تعداد شهدای جنبش اسرا در زندان اشغالگران از سال ۱۹۶۷ تاکنون به ۱۹۷ شهید می‌رسد

اطلاعات امنیتی محرمانه در خصوص وی در بازداشتگاه نگه‌داشته می‌شود؛ این قبیل پرونده‌ها در بین زندانیان فلسطینی به پرونده سری مشهور است و فرد بازداشت‌شده پس از صدور حکم اداری در حقلش، که محدود به سقف زمانی مشخصی یعنی حداکثر شش ماه است و قابلیت تمدید دوباره دارد، در مقابل دو نوع دادگاه قرار می‌گیرد؛ دادگاه اول، دادگاه تثبیت (تأیید) نامیده می‌شود و دادگاه دوم، دادگاه تجدیدنظر (نظیر دیوان عالی) می‌باشد و این روند ممکن است بدون مشخص بودن مدت زمان نهایی دستگیری و بازداشت، برای موارد متعدد

تکرار بشود.

۳. زندانیان انفرادی: طبق نص صریح ماده ۱۱۹ موافقت‌نامه چهارم ژنو بر غیرقانونی بودن تداوم نگهداری یک اسیر به صورت انفرادی، بیشتر از یک ماه (بدون توجه به خلافتی که انجام داده) تصریح شده است و در ماده مزبور بر ماهیت غیرقانونی استفاده از روش‌ها و مجازات زندان انفرادی برای اسرا بیشتر از مدت زمان مصرح (یک ماه) تأکید شده است با این‌حال اشغالگران اسرائیلی کمترین توجهی به مقررات و اصول بین‌المللی مزبور ندارند بلکه خلاف آن را در حق اسرای فلسطینی روا داشته‌اند و تعداد زیادی از اسرای فلسطینی را برخلاف مقررات شناخته‌شده بین‌المللی و با هدف فروپاشی روحی و معنوی ایشان و منزوی کردن این افراد برای مدت طولانی در انفرادی نگه‌داشته‌اند.

۴. اسرای بیمار: همه افرادی که به عنوان اسیر وارد زندان می‌شوند با معلولیت جسمی از آن خارج می‌شوند و این موضوع یک قاعده کلی است که برای تمامی اسرای زندانی در زندان‌های اشغالگران اسرائیلی عمومیت دارد؛ بر همین اساس شناسایی تعداد واقعی بیماران این زندان‌ها خیلی سخت است چون اغلب زندانیان دچار بیماری‌های گوناگونی می‌باشند به گونه‌ای که هزار مورد بیماری مزمن در زندان‌ها وجود دارد؛ با این حال مجموعه خلاف‌هایی که اشغالگران در این زمینه مرتکب شده‌اند ذیلاً به صورت فهرست‌وار ارائه می‌گردد:

- موارد مکرر اهمال و بی‌توجهی در معالجه بیماران و نیازمندان یا عدم انتقال آنها به بیمارستان مگر پس از اعتراض دوستان آنها.
- فقدان ارایه معالجه لازم به تمامی بیماران زندانی بر اساس میزان بیماری و درد و رنج ایشان.
- نبود پزشکان متخصص نظیر متخصصان چشم‌پزشکی، دندان‌پزشکی، گوش و حلق و بینی و... داخل زندان‌ها.
- نبود پزشک در طول شب در مطب‌های زندان جهت معالجه موارد اضطراری.
- فقدان وجود ناظران و متخصصان مسائل روانی در زندان در شرایطی که موارد

فراوانی از مشکلات حاد روانی که نیازمند نظارت خاص و درمان می‌باشد، در زندان‌ها مشاهده می‌شود.

- فقدان تجهیزات پزشکی کافی برای امداد رسانی به نیازمندان ویژه مخصوصاً نبود اعضای مصنوعی و عینک برای معلولان جسمی و دیگر افراد نیازمند؛ همچنین نبود دستگاه تنفس (دستگاه اکسیژن) و اسپری برای بیماران ریوی و مبتلایان به تنگی نفس و سایر التهابات مزمن دستگاه تنفسی.
- عدم ارابه و عده‌های غذایی بهداشتی و مناسب برای اسرا با توجه به بیماری‌های مزمنی که زندانیان با آن مواجه‌اند (بیماری‌هایی مثل مرض قند، فشار خون، ناراحتی قلبی، بیماری‌های کلیوی و...) علاوه بر اینها در بیشتر موارد به زندانیان غذاهای فاسدشده‌ای داده می‌شود که منجر به مسمومیت غذایی آنها می‌گردد.
- فقدان اتاق‌های درمان یک‌نفره ویژه مبتلایان به بیماری‌های حاد گوارشی و معده مانند التهابات حاد ویروسی دستگاه گوارش که به علت فقدان امکانات و وجود تعداد زیاد زندانیان داخل بازداشتگاه‌ها مشاهده شده است و بیماری ویروسی حاد گوارشی به سرعت در میان سایر زندانیان شایع شده است.
- فقدان اتاق‌های خاص نگهداری از زندانیان حاد روانی به گونه‌ای که نگهداری از چنین افرادی در کنار دیگر زندانیان تهدیدی برای زندگی دیگران محسوب می‌شود.
- انتقال بیماران زندانی به بیمارستان در حالی که دست و پای آنها بسته است و استفاده از کامیون و وسایل نقلیه بدون تهویه و امکانات مناسب به جای آمبولانس برای انتقال آنها به بیمارستان.

۵. نقل و انتقال زندانیان داخل زندان‌ها: اشغالگران هر از گاهی مبادرت به انتقال اسرا از مکانی به مکان دیگر می‌نمایند و هدف از چنین کاری از بین بردن ثبات روحی اسیر فلسطینی است؛ به نحوی که چنین فردی هیچ‌گاه نتواند موفق به بازیافتن ثبات روحی خود در دوران اسارت بشود.

۶. تحمیل جریمه‌های مالی به اسرا: اداره زندان‌های اسرائیل سعی می‌کند به روش‌های مختلف، زندانیان فلسطینی را اذیت و آزار نماید؛ از جمله این روش‌ها تحمیل کردن جریمه‌های مالی به آنهاست. وزارت امور اسرا در دولت خودگردان و یا خانواده‌های اسرا، شماره حسابی را به هر اسیر اختصاص می‌دهند؛ سپس جریان، حزب و یا تشکل سیاسی‌ای که فرد اسیر وابسته به آن است اقدام به واریز مبلغی به حساب وی می‌نماید که هدف از آن، تأمین نیازمندی‌های شخصی اسیر در داخل زندان است. اداره زندان‌های اسرائیل قیمت‌های هنگفتی را برای خرید کالا در زندان تعیین کرده است.

۷. محرومیت از ملاقات: در زندان‌های اسرائیل بیش از ۱۵۰۰ اسیر فلسطینی برای مدت‌های طولانی از دیدن بستگان خود محروم می‌باشند و ۷۷۵ نفر از این اسرا از اهالی نوار غزه می‌باشند که به علت محاصره این منطقه از سال ۲۰۰۶ تاکنون از هرگونه ملاقات محروم شده‌اند؛ البته وضعیت محرومیت از ملاقات شامل حال بقیه زندانیان فلسطینی از جمله اهالی کرانه باختری هم شده است و این زندانیان بدون هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای و صرفاً به بهانه مسائل امنیتی از هرگونه ملاقات و دیدار با بستگان و اهل و عیال خود محروم شده‌اند.

۸. اتهام مبارزه غیرقانونی: طی سال

۲۰۰۹ میلادی ۱۵ مورد بازداشت اهالی نوار غزه به اتهام مبارزه غیرقانونی ثبت شده است و البته این اتهامی است که به تازگی از طرف اشغالگران جعل شده است و بر همین اساس اداره زندان‌ها در اسرائیل نیز اخیراً مبادرت به وضع

در زندان‌های اسرائیل بیش از ۱۵۰۰ اسیر فلسطینی برای مدت‌های طولانی از دیدن بستگان خود محروم می‌باشند

قانونی موسوم به قانون «مبارز غیرقانونی» کرده است که به موجب آن بازداشت برخی اسرا پس از اتمام دوران محکومیتشان دوباره تمدید می‌شود و به این ترتیب اسرا وارد دور تازه‌ای از جنگ روانی می‌شوند. از مخاطرات این تصمیم جدید اسرائیلی‌ها آن است که اسیر فلسطینی

هیچ‌گاه نمی‌تواند دقیقاً زمان آزادی خودش را پیش‌بینی کند و بدین‌ترتیب یک اسیر، همیشه این احساس را خواهد داشت که رنجش تا مدت‌های نامعلومی ادامه خواهد داشت.

قانون «مبارز غیرقانونی» آشکارا در تعارض با تمامی مبانی حقوق بشر و معیارهای محاکمه و دادرسی عادلانه قرار دارد زیرا فرد بازداشت‌شده فلسطینی هیچ‌گاه از امکان دفاع از حق خود در مقابل دادگاهی صالح برخوردار نخواهد شد؛ چنانکه در اتهام اخیر صهیونیستی هیچ‌گونه دادخواستی علیه متهم صادر نمی‌شود و متهم هیچ‌گاه تفهیم اتهام هم نمی‌شود و بازداشتش بدون زمان مشخصی ادامه می‌یابد و در برخی موارد ادامه بازداشت یک زندانی تحت اتهام «مبارز غیرقانونی» بعد از پایان مدت محکومیت وی در زندان‌های اسراییلی و به بهانه قضیه‌ای شروع می‌شود که مربوط به زمان گذشته است و اتفاقاً زندانی به علت همان قضیه محکوم و زندانی شده است.

◆ جداول و ارقام

جدول شماره یک

تقسیم‌بندی وضعیت اسرای اهل قدس بر اساس مدت محکومیت	
۷۳ اسیر	محکوم به حبس ابد
۳۵ اسیر	محکوم به حبس بین ۲۰-۳۳ سال
۲۲ اسیر	محکوم به حبس بین ۱۹-۱۵ سال
۲۵ اسیر	محکوم به حبس بین ۱۴-۱۰ سال
۳۴ اسیر	محکوم به حبس بین ۹-۵ سال
۲۵ اسیر	محکوم به حبس بین ۴-۲ سال
۵۵ اسیر	محکوم به حبس کمتر از دو سال یا بازداشت موقت
۴ اسیر	بازداشت اداری

جدول شماره دو

سن اسرای اهل قدس	
دو اسیر	اسرای بالای ۶۰ سال
۱۰ اسیر	اسرای میان ۵۰-۶۰ سال
۳۵ اسیر	اسرای میان ۴۰-۵۰ سال
۱۰۲ اسیر	اسرای میان ۳۰-۴۰ سال
۱۱۶ اسیر	اسرای میان ۲۰-۳۰ سال
هشت اسیر	اسرای کمتر از ۲۰ سال

جدول شماره سه

اسرای داخل خط سبز بر اساس مدت محکومیت	
۲۱ اسیر	محکوم به حبس ابد و یا بیشتر
۵ اسیر	محکوم به کمتر از حبس ابد و بیشتر از ۳۰ سال زندان
۵ اسیر	محکوم به ۲۰-۳۰ سال زندان
۱۰ اسیر	محکوم به ۱۵-۲۰ سال زندان
۴۶ اسیر	محکوم به ۵-۱۵ سال زندان
۱۱ اسیر	محکوم به حداکثر پنج سال زندان
۱۱ اسیر	بازداشت‌شدگان موقت
۱۰۹ اسیر	مجموع کل زندانیان از میان فلسطینیان داخل خط سبز

جدول شماره چهار

تعداد اسرا	زندان	تعداد اسرا	زندان
۳۶۰	زندان جلبوع	۱۹۰۵	زندان نقب
۴۰۰	زندان شطه	۸۶۰	زندان عوفر
۴۵	بیمارستان الرمله	۱۰۰۰	زندان مجدو
۲۰۰	الدامون	۸۷۰	زندان نفحه
۳۶ (اسیر زن)	تلموند	۵۰۰	زندان ریمون
۱۸۰	مراکز بازداشت و بازجویی	۴۲۰	زندان عسقلان
		۱۵۰	زندان هداریم
		۳۶۰	زندان سبع
مجموعاً = ۷۲۸۶ اسیر زن و مرد			

♦ منابع:

 - آژانس قدس نت www.qudsnet.com/arabic/

- گزارش ماورای آفتاب از طرف سازمان بین‌المللی دوستان بشریت در وین، فوریه ۲۰۱۰.

فعالیت‌های ضدصهیونیستی نواب صفوی

بیژن تقی‌زاده

◆ اشاره

نواب صفوی با انگیزه ارشاد جامعه براساس اندیشه‌های ناب اسلامی و تحقق کامل شعارهای اسلامی در حاکمیت سیاسی دست به اقدامات و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی‌ای زد که در زمان خفقان سیاسی کم‌نظیر بود. مهم‌ترین اقدام وی استعمارستیزی در دو بعد مبارزه با استعمارگران خارجی و عوامل خودفروخته داخلی بود.

در کنار مبارزات و اقدامات مذکور، وی شور و علاقه عمیق و شگفت‌آوری نسبت به جهان اسلام از خود نشان می‌داد؛ این علاقه باعث شد که اتحاد جوامع اسلامی را در دستور کار بین‌المللی خود قرار دهد. از اقدامات و اندیشه‌های وی می‌توان چنین برداشت نمود که اتحاد اسلامی مدنظر شهید نواب، بسیار فراتر از مبارزه با رژیم صهیونیستی می‌باشد؛ به عبارت دیگر مبارزه با رژیم صهیونیستی، بخشی از اهداف کلان وی در ایجاد وحدت جوامع اسلامی بود. اما تا تحقق این مهم با توجه به عشقی که به فلسطین می‌ورزید، مبارزه مسلحانه و روحیه ایثار و شهادت را در راه آزادسازی قدس، توصیه می‌نمود و آن را بر

سایر امور مقدم می‌دانست. لذا یکی از اهداف ایشان از ایجاد وحدت میان مسلمانان جهان، حمایت و پشتیبانی از مردم مظلوم فلسطین بود.

از آنجایی که هدف اصلی این مقاله، بررسی اقدامات و فعالیت‌های شهید نواب‌صفوی در مقابله با رژیم صهیونیستی و راهکارهای مقابله با آن رژیم می‌باشد، لذا بر ایجاد وحدت در میان مسلمانان جهان به عنوان هدف اصلی و عاملی برای حمایت از مردم فلسطین تأکید دارد.

ذکر این نکته برای خوانندگان محترم لازم است که از فعالیت‌های بین‌المللی شهید نواب مخصوصاً در جهت مبارزه با رژیم صهیونیستی و همچنین محاکمه و شهادت ایشان اسنادی در دستگاه‌های امنیتی و نظامی موجود است که متأسفانه تاکنون برای استفاده عموم منتشر نشده است؛ ضمن اینکه هم‌زمان و خانواده ایشان نیز تاکنون اسناد، تصاویر و مکتوبات احتمالی ایشان، به‌ویژه در عرصه مبارزات ضدصهیونیستی را منتشر نکرده‌اند؛^۱ امید است که به یاری خداوند، این مهم محقق گردد.



◆ مقدمه

سخن از روحانی جوان و سردار رشیدی است که نبرد مسلحانه‌اش را با نظام ظلم، فساد، تباهی، آلودگی، بیگانه‌پرستی، شهوت‌بارگی، هرزگی و لامذهبی در سنگینی تاریخ یکتانه پی افکند و از لحظه‌ای که به پاخاست یک دم ننشست؛ او ایستاد و ایستاد تا همچون دیگر بلندقامتان همیشه استوار تاریخ با ما نشستگان زمینگیر و اخلا دیان الی‌الارض وداع گفت.^۲

سیدمجتبی در سال ۱۳۰۳ در محله خانی‌آباد تهران در یک خانواده متدین متولد شد. هنوز دوران طفولیت را پشت سر گذاشته بود که حوادث مهمی زندگی او را تحت تأثیر قرار داد؛ محکومیت سه‌ساله پدرش به دلیل درگیری با علی‌اکبر داور، وزیر عدلیه وقت، باعث شد تا وی تحت سرپرستی دایی خود، سیدمحمود نواب‌صفوی، به زندگی ادامه دهد و عنوان نواب‌صفوی

۱. البته همسر شهید نواب کتابی تحت عنوان *خاطرات نیره‌سادات احتشام رضوی* منتشر کرده‌اند که در خصوص موضوع فلسطین جوابگوی بزرگی کار نیست.

۲. محمدجواد حجتی کرمانی، *آموزگار من: نواب*، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۵، ص ۱۳۵.

را هم از نام خانوادگی او بگیرد. او سپس به هنرستان صنعتی رفت که زیر نظر آلمانی‌ها اداره می‌شد. با توجه به نابسامانی‌های اجتماعی و سیاسی و حضور نیروهای بیگانه و همچنین فقر و تنگدستی در ایران، فعالیت‌های سیاسی سیدمجتبی آغاز گردید.

شهید نواب صفوی که در نجف به تحصیل ادامه می‌داد، از محضر استادانی همچون علامه امینی (صاحب کتاب *الغدیر*)، حاج آقا حسین قمی و علامه محمدحسین کاشف‌الغطاء بهره برد.

او به موازات کار و تحصیل، رویدادها و

تحولات جامعه ایران و مسلمانان را نیز

دنبال می‌کرد؛^۱ یکی از این رویدادها حمله

به اعتقادات دینی و مبانی شریعت اسلام

توسط نویسندگانی چون کسروی بود.

نقطه آشنایی آیت‌الله بروجردی و شهید

نواب صفوی در جریان قتل کسروی بود

که در عین برخی تفاوت دیدگاه‌ها، حمایت

لازم را از جریان ایشان به عمل آوردند.

می‌توان زندگی سیاسی و مبارزاتی

شهید نواب را به شرح ذیل خلاصه نمود؛^۲

نواب صفوی جوانی پرشور، با ایمان و بی‌پاک بود. در تهران متولد شد و در شهر نجف

عراق به تحصیل پرداخت، سپس به ایران بازگشت تا حرکت جهادی را بر ضد خیانت و

استعمار رهبری کند. در ایران، جنبش «فداییان اسلام» را تأسیس نمود؛ فداییان اسلام بر این

باور بودند که قدرت و آمادگی تنها راه پاک‌سازی سرزمین‌های اسلامی از صهیونیسم و

۱. حسن رجبی، *علمای مجاهد*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۵۲۲.

۲. سیدهادی خسروشاهی، *خاطرات فتحی یکن (رهبر جماعت اسلامی لبنان) از شهید نواب صفوی (۱)*، به نقل از

استعمارگران است.

جنبش وی، در قیام بزرگ ملی ایران که از هفت سال پیش جهان را به خود مشغول کرده بود، تأثیر بسزایی داشت. هدف قیام، نابودی خیانتکاران و ملی کردن شرکت‌های نفتی بود. نواب‌صفوی، ریختن خون دست‌نشانندگان کافران استعمارگر را - به عنوان محارب یا مهاجم - مباح می‌دانست. نواب در قبال شاه ایران،

مصدق و دیگران، مواضع جسورانه و مصالحانه‌ای داشت. وی در دوران حکومت دکتر مصدق دو سال در بازداشت بود. مصدق کوشید نواب هر چند شفاهی بیان کند که مخالفی با

نواب صفوی راهگشای نجات فلسطین را روح ایثار و شهادت می‌دانست

کارهای مصدق نخواهد داشت و به این ترتیب آزاد شود ولی نواب‌صفوی سر فرود نیاورد و به فرستاده وی گفت: ساکت! مؤدب باش! ما مردمی هستیم که مرگ را سعادت و زندگی با «از میان روندگان» را ذلت می‌دانیم و به خواست خدا شکست نمی‌خوریم. نواب، در قبال پیمان‌های استعماری، موضع جسورانه‌ای داشت و با قدرت و سرسختی در برابر پیوستن ایران به هرگونه پیمانی مقاومت می‌نمود؛ از این رو، به اتهام مشارکت در ترور حسین علاء، نخست‌وزیر وقت ایران و مسئول امضای قرارداد الحاق به پیمان بغداد - دستگیر شد و دادگاه نظامی شاه، وی و یارانش را به اعدام محکوم کرد؛ این حکم ظالمانه بازتاب گسترده‌ای در کشورهای اسلامی داشت. توده‌های مسلمان که به مجاهدت‌ها و دلاوری‌های نواب‌صفوی ارج می‌نهادند، علیه این حکم تکان‌دهنده قیام کردند و با مخابره هزاران تلگراف از سراسر جهان اسلام، صدور این حکم را محکوم نمودند، زیرا از بین بردن این قهرمان دوران معاصر را خسارتی بزرگ برای اسلام می‌دانستند. سرانجام شاه با نادیده گرفتن مخالفت‌ها، لغو حکم اعدام را نپذیرفت و نواب‌صفوی و جمعی از یاران او را در تیرماه ۱۳۳۴ به شهادت رساند.

با احترام به سایر علما و مراجع تقلید باید گفت که خدمات و اقداماتی که ایشان نسبت به

فعالیت‌های ضدصهیونیستی داشتند، بسیار فراتر از یک جوان طلبه بوده است و به قولی

اقدامات وی آنچنان بود که بلندقامت همیشه استوار تاریخ باقی ماند. وی در راستای عملیاتی نمودن نظریات فقهی علما و مراجع تقلید عصر خود اقدام می‌نمود. لذا می‌توان گفت که شهید نواب، جوانی متفاوت با بسیاری از جوانان و مبارزان بنام آن دوره بوده است.

آقای نواب صفوی با نخست‌وزیر وقت، آقای ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک)، ملاقات کردند و گفتند که مردم آماده حرکت به سوی فلسطین هستند؛ جایی که ارتش شما از مسلمانان مظلوم دفاع نمی‌کند. دستور دهید اسلحه و وسیله حرکت در اختیار مردم گذاشته شود

مقام معظم رهبری تفاوت اقدامات شهید نواب صفوی با سایر شهدای قبل و بعد از انقلاب اسلامی را در وجود اختناق و خفقان در آن رژیم و اقدامات شجاعانه ایشان می‌دانند. ایشان درباره مقام شهید نواب بیان می‌کنند:

فرق نواب با شهدای زمان ما این است که وی در دوران غربت محض قیام کردند و نام حکومت اسلامی و حاکمیت احکام قرآنی را که کمتر به گوش کسی رسیده بود بلند کرد. مرحوم نواب در زمانی حکومت اسلامی را مطرح کرد که هیچ‌یک از بزرگان، علما و دیگران یا به فکر نبودند یا اگر بودند ابراز نمی‌کردند ولی مبارزینی بودند که با رضاخان بر سر قضیه کشف حجاب و در قضایای دیگر مبارزه کردند اما هیچ‌کدام از اینها شعارشان و مکتبشان و هدفشان ایجاد حکومت اسلامی نبود؛ این مرد بی‌نظیر که در آن دوران یک جوان بیست و چندساله بود مسئله حاکمیت اسلام را مطرح کرد و آنچنان با حرارت و شور، این قضیه را به میان آورد که توانست جمعی را به دور خود جمع کند. با همه اختناقی که وجود داشت و با همه ترسی که بود، چه قبل از کودتا و چه

بعد از آن، این علم را برافراشته نگاه داشت و عده‌ای از جوان‌ها از روحانیون، از طلاب، از فضلا حتی فضایی حوزه قم و بعضی از علما را به خودش جذب کرد.^۱ با توجه به تدوین کتاب شهید نواب تحت عنوان *جامعه و حکومت اسلامی*،^۲ می‌توان اقدامات و فعالیت‌های ایشان را به سه دسته تقسیم نمود:

۱. امر به معروف و نهی از منکر و سعی در اجرای احکام اسلام

مبارزه با شهوترانی، ظلم، ستم، خیانت، سرگردانی، بدبختی و نلتی که در آن دوره ایران شایع شده بود، موضوعی بود که باعث شد نواب کتاب خود را در چندین محور به رشته تحریر درآورد و اولین اعلامیه فداییان اسلام در اوایل سال ۱۳۲۴ تحت عنوان *دین و انتقام*^۳ منتشر شود.

۲. استعمارستیزی

به رغم اینکه هدف اولیه و اصلی فداییان اسلام و شهید نواب، مبارزه با رجال خودفروخته ایران بود، اما ریشه بدبختی و ناهنجاری در ملل مسلمان را در حکومت‌های استعمارگر نظیر امریکا، شوروی و انگلیس می‌دانست. اقدام ایشان در مبارزه با استعمار از دو طریق صورت گرفت؛ الف. مبارزه مستقیم با دولت‌های استعمارگر و ب. مبارزه با رجال وابسته و افرادی همچون کسروی که آلت دست استعمار قرار گرفته بودند^۴ و متعاقب آن نجات عموم مسلمین دنیا از ظلم و تجاوز عموم بیگانگان و ستمگران و به تبع آن حمایت و پشتیبانی از ملت مظلوم فلسطین.

۱. شهید حجت‌الاسلام نواب‌صفوی از منظر ولایت، پیام مقام معظم رهبری به همایش پنجاهمین سالگرد شهادت

سیدمجتبی نواب‌صفوی و یارانش، به نقل از <http://www.rasekhoon.net/Article/Show-17711.aspx>

۲. سیدمجتبی نواب‌صفوی، *جامعه و حکومت اسلامی*، قم، هجرت، ۱۳۳۲.

۳. *خاطرات شهید سید محمد واحدی*، تدوین مهناز میزبانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۲۸-۳۷.

۴. حسین رضاپور یدکی، «اندیشه سیاسی و نگرش فداییان اسلام به حکومت اسلامی»، مجموعه مقالات همایش بزرگداشت پنجاهمین سالگرد شهادت نواب‌صفوی، به کوشش رحیم نیکبخت، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی،

۳. اتحاد ملل اسلامی

شهید نواب برای ایجاد وحدت میان مسلمانان جهان بر مبنای معارف نورانی و احکام ضروری اسلام تلاش می‌کرد؛^۱ اتحادی که تمام جوانب سیاسی و نظامی و اقتصادی را در خود جای داده باشد.

در راستای پاسخ به سؤال اصلی، این مقاله بر دو اقدام نواب، یعنی ایجاد وحدت میان مسلمانان جهان و حمایت از مردم فلسطین، می‌پردازد. به نظر می‌رسد همان‌گونه که خواهیم دید، از نظر آن شهید ایجاد وحدت میان ملل مسلمان جهان و حمایت از مردم فلسطین، فرآیندهایی هستند که ارتباط معناداری با یکدیگر دارند و لازم و ملزوم یکدیگر می‌باشند و با توجه به مقتضیات زمان، یکی بدون دیگری قابل تحقق نمی‌باشد؛ بدان معنا که بدون وجود اتحاد میان مسلمانان جهان، حمایت از مردم فلسطین مقدور نیست و حمایت از مردم فلسطین، فصل مشترک ملل مسلمان جهان است و در لوای آزادی فلسطین از رژیم صهیونیستی، مردم مسلمان جهان می‌توانند در کنار یکدیگر به وفاق برسند. لذا در این مجال به بیان دیدگاه‌های آن شهید در رابطه با دو موضوع مذکور پرداخته می‌شود.

◆ مبارزات شهید نواب علیه رژیم صهیونیستی

به دنبال اعلام موجودیت رژیم صهیونیستی در سال ۱۳۲۷، امواج خشم و نفرت نسبت به اسرائیل، جوامع اسلامی را فراگرفت. سازمان‌ها و نهادهای مردمی در سراسر کشورهای اسلامی و عربی تظاهرات گسترده‌ای به راه انداختند و دولت‌هایشان را برای اعزام آنان جهت نبرد با اسرائیل تحت فشار قرار دادند. در یک چنین روزهایی که دنیای اسلام مانند یک زخم‌خورده دست و پا می‌زد، دولتمردان و پادشاه ایران به دستور امریکا، اسرائیل را به

رسمیت شناختند و بیشترین جوش و خروش‌ها از جانب نواب‌صفوی ابراز می‌شد؛ او کراراً تقاضا داشت که ترتیبی داده شود تا داوطلبان ایرانی مسلح شوند و برای مقاومت در برابر امپریالیسم و صهیونیسم در سرزمین فلسطین به آنجا اعزام شوند.

لذا در روزگاری که علمای مجاهد اسلام، مانند آیت‌الله کاشانی و شهید نواب‌صفوی ملت ایران را به نام‌نویسی برای اعزام به فلسطین و دفاع از آن سرزمین فرا می‌خواندند، گروه‌ها و احزاب سیاسی نه تنها از این حرکت حمایت نکردند، حتی اعلامیه‌ای در نکوهش اشغال فلسطین هم ندادند و با ترفندها و توطئه‌هایی کوشیدند که ملت ایران را از مسئولیت دفاع از سرزمین‌های اسلامی باز دارند و با شعار شیطانی- ارتجاعی «چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است» در مقابل احکام اسلامی و اصول انسانی ایستادند و موازین اخلاقی و انسانی را زیر پا گذاشتند؛ از این رو در آن روزگار سیاه و نکبت‌بار گروه‌ها و احزاب ایرانی و روشنفکران دو آتشه‌ای که به اصطلاح برای «حقوق بشر» یقه، چاک می‌دادند با سفرهای پنهانی و گاهی نیمه‌علنی به فلسطین و بهره‌برداری از پذیرایی گرم و سخاوتمندانه صهیونیست‌ها سخت نمک‌گیر شدند و پس از بازگشت، مقاله‌هایی در ستایش از رژیم صهیونیستی و آزادمثنی و ترقی‌خواهی آن رژیم به نگارش درآوردند.^۱

اما شهید نواب‌صفوی و فداییان اسلام نسبت به نام فلسطین عشق می‌ورزیدند و فلسطین را کانون اصلی توحید و سرزمین ابراهیم خلیل می‌دانستند. نواب‌صفوی معتقد بود که باید تمام نیروهای اسلامی را برای پاکسازی فلسطین از لوٹ و وجود ناپاکان بسیج نمود و تحت یک فرماندهی صالح درآورد و سرزمین انبیا و وحی الهی را از بازی‌های سیاسی و رفت‌وآمد شیاطین و سیاست‌بازان برای همیشه پاک و منزه نمود. وی می‌گفت آنجا سرزمین وحی است، در آنجا رسولان خدا آرمیده‌اند. باید آنجا را به عبادت و بندگی خدا اختصاص داد. باید فلسطین را از ظلم و فساد پاک کرد. نواب‌صفوی سخت معتقد بود که هرگز با تکیه بر

۱. سیدحمید روحانی، «دولت مصدق، جبهه ملی و رژیم صهیونیستی»، پانزده خرداد، شماره ۱۲.

ناسیونالیسم عربی که حربه پوسیده‌ای بیش نیست، نمی‌توان فلسطین را نجات داد؛ بلکه باید با شعار اسلامی آنجا را آزاد نمود. وی راهگشای نجات فلسطین را روح ایثار و شهادت می‌دانست.^۱ نواب کینه عمیقی نسبت به صهیونیسم پیدا کرده بود. در حالی که سران کشورهای عربی برای مقابله با اعلام موجودیت اسراییل تعلل می‌کردند و قضیه را به نوعی بین‌العربی می‌دانستند، نواب معتقد بود که با ملی‌گرایی عرب نمی‌توان مسئله فلسطین را حل کرد بلکه باید با شعار امت اسلام آنجا را آزاد نمود.^۲ او صهیونیسم را خطرناک‌ترین دشمن اسلام و بشریت معرفی می‌کرد و معتقد بود که با این قوم موذی و خطرناک باید همان‌گونه رفتار کرد که رسول اکرم اسلام رفتار کرد.^۳

با این طرز تلقی و اندیشه نسبت به مسلمانان فلسطین بود که نواب، روح ایثار و شهادت را راهگشای نجات فلسطین می‌دانست و در این رابطه از هر فرصتی بهره می‌جست که مسلمانان را نسبت به مبارزه با این رژیم تجهیز مسلحانه نماید؛ راهی که مورد قبول دولتمردان ایران و کشورهای عرب نبود. بنابراین هنگامی که جنگ میان اعراب و یهود در فلسطین به خطرناک‌ترین مراحل خود رسیده بود، اخبار دلخراش، هیجانی در مردم مسلمان تهران ایجاد کرد. در آن روز منزل آیت‌الله کاشانی مرکز هیجانات و ثقل انقلاب بود و هرگونه تظاهرات، میتینگ و مخالفت از آنجا آغاز می‌شد؛ البته کارگردان و سرپرست مبارزات هم نواب صفوی و دوستان نزدیک ایشان بودند.

پس از غلیان احساسات مردم علیه یهودی‌های فلسطین، قرار شد که به منظور اعتراض به کشتار بی‌رحمانه مسلمانان فلسطین و اظهار انزجار از اعمال وحشیانه صهیونیست‌ها و اعلام پشتیبانی از اعراب، در مسجد شاه میتینگی برپا شود.

۱. سیدحسین خوشنیت، همان، ص ۳۹.

۲. داود امینی، جمعیت فداییان اسلام و نقش آن در تحولات سیاسی-اجتماعی ایران، تهران، مرکز اسناد انقلاب

اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۱۴.

۳. سیدحسین خوشنیت، همان.

روز جمعه، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۷، مسجد سلطانی ناظر عظیم‌ترین اجتماعی بود که بعد از شهریور بیست تا آن روز برپا شده بود. مسجد مملو از جمعیت بود و عبور و مرور در خیابان‌های اطراف قطع شده و اتوبوس‌های اطراف از کار افتاده بود. در آن ایام ریاست تبلیغات با آقای ابوالقاسم پاینده، مدیر مجله صبا، بود و او هم دستور داد که جریان میتینگ را از رادیو پخش کنند. در آن میتینگ آقای نواب‌صفوی و آیت‌الله کاشانی هم شرکت کرده بودند.^۱ فشار جمعیت در صحن مسجد به قدری بود که زرده‌های آهنی جلوی شبستان شکست. ابتدا عده‌ای از جوانان به صورت دسته‌جمعی سرودی خواندند که بیت اول آن این بود:

ما جوانان ایران‌زمینیم ما فداییان اسلام و دینیم

پس از اجرای سرود، قطعه‌نامه‌ای که مبنی بر اظهار همدردی با اعراب فلسطین صادر شده بود دوباره قرائت گردید، سپس آقای حاج شیخ عباسعلی اسلامی در خصوص حملات وحشیانه یهود و لزوم کمک به مسلمانان فلسطین سخنرانی کردند.

پس از پایان اجتماع، اتوبوس‌هایی در اختیار جمعیت گذارده شد و تا ساعت ۹ شب مردم در خیابان‌های تهران گردش کردند و علیه یهود و به نفع اعراب شعار دادند و از روز بعد هم محل‌هایی برای نام‌نویسی داوطلبان جنگ با یهود در مراکز مختلف شهر افتتاح شد و قریب به ۵ هزار نفر هم نام‌نویسی کردند و اعلامیه ذیل از طرف فداییان اسلام صادر شد:

هوالعزیز

«نصر من الله و فتح قریب»

خون‌های پاک فداییان رشید اسلام در حمایت از برادران مسلمان فلسطین می‌جوشد.
پنج هزار نفر از فداییان رشید اسلام عازم کمک به برادران فلسطین هستند و با کمال

۱. نخستین اقدام فداییان اسلام ترور مجدد کسروی در ۲۰ اسفندماه در جلسه دادگستری بود که به قتل وی انجامید. متعاقب آن، نواب مخفیانه تهران را به قصد نجف ترک کرد. نواب چندی بعد به تهران بازگشت و روابط نزدیکی با آیت‌الله کاشانی که به تازگی از تبعید بازگشته بود، برقرار ساخت.

شتاب از دولت ایران اجازه حرکت سریع به سوی فلسطین می‌خواهند و منتظر پاسخ سریع دولت می‌باشند.

از طرف فداییان اسلام

سیدمجتبی نوابصفوی

چون حرکت ۵ هزار نفر متضمن مخارج و اسلحه بود آقای نوابصفوی با نخست‌وزیر وقت، آقای ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک)، ملاقات کردند و گفتند که مردم آماده حرکت به سوی فلسطین هستند. جایی که ارتش شما از مسلمانان مظلوم دفاع نمی‌کند دستور دهید اسلحه و وسیله حرکت در اختیار مردم گذاشته شود ولی پس از مدتی مذاکره و رفت‌وآمد، دولت با حرکت آنها موافقت نکرد.^۱ پیوند خوردن مخالفت دولت با اعزام داوطلبان به جنگ با اسرائیل و مطرح شدن عبدالحسین هژیر برای پست نخست‌وزیری سبب شد راهپیمایی‌های مردمی بر ضد دولت ادامه یابد.^۲

در آن سوی مرزهای ایران، دولت‌های کشورهای عربی، ساکت بودند اما مسلمانان اقدام به حرکت‌های اعتراض‌آمیز و برگزاری جلساتی علیه رژیم صهیونیستی و در حمایت از مردم فلسطین می‌نمودند.

با پیش آمدن وضع دلخراش و غیر قابل تحمل در سرزمین اسلامی فلسطین، تمام مسلمانان منطقه و مخصوصاً اعرابی که در همسایگی آن سرزمین‌ها بودند به جنب‌وجوش افتادند و آماده یک قیام همگانی بر ضد ستمگران شدند، اما حکومت‌های مزدور و دست‌نشانده آنها و به خصوص حکومت ننگین ملک عبدالله هاشمی در اردن، مانع از هرگونه قیام و نهضتی از جانب مسلمانان شدند و به قدری در مهار کردن و ایجاد اختناق در میان مسلمانان و اعراب پافشاری کردند و وقت‌کشی نمودند که صهیونیست‌ها در سرزمین‌های اشغالی جایگزین شدند.

مسلمانان غیرتمند و علما و بزرگان اسلام نیز در تمام اقطار جهان اسلام از این مصیبت دردآلود رنج می‌بردند تا اینکه برخی از آنها تصمیم به تشکیل انجمنی به نام «مؤتمر اسلامی» یا «مؤتمر قدس» نمودند تا ندای مظلومیت این آوارگان بی‌پناه را به گوش دنیای اسلام برسانند. این انجمن از افراد بانگیزه تمام ممالک اسلامی و غیر اسلامی دعوت به عمل آورد تا از نزدیک حضور یابند و آثار ظلم و بیداد صهیونیسم و امپریالیسم را مشاهده نمایند و در بازگشت به کشور خویش درصدد پیداکردن راه چاره‌ای برای رفع این ظلم برآیند.^۱ مؤتمر قدس در واقع یک «کنگره کار و اقدام» بود؛ خود را از همه کاستی‌ها دور کرد، از انتقادهای دشمنان استفاده کامل به عمل آورد و همه راه‌های نفوذ را بست.^۲

در ۱۱ آذر ۱۳۳۲ نواب‌صفوی نیز در

پاسخ به دعوت شیخ امجد الزهاوی^۳ از علمای معروف بغداد و رئیس انجمن فلسطین در عراق

عرفات: وقتی که به نواب‌صفوی گفتم می‌خواهم مهندس شوم، برگشت و با چشمان نافذ و گیرنده‌اش به من نگاه پرمعنایی کرد و گفت فلسطین زیر چکمه‌های صهیونیسم و امریکا جان می‌دهد و تو تازه به فکر این هستی که مهندس شوی و مرفه باشی. چرا نمی‌جنگی؟ مردی! حرکت کن! تکان بخور! مرد باش! مرد که نمی‌گذارد کشورش زیر چکمه‌های خارجی باشد. شما ذلیل‌ترین اقوام جهان هستید؛ زیرا کوچه‌های شهرتان میدان تاخت‌وتاز بیگانگان است

۱. سیدحسین خوش‌نیت، همان، ص ۱۳۵.

۲. سیدهادی خسروشاهی، یادواره شهید نواب‌صفوی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ص ۱۸۲.
 ۳. سفر به اردن و شرکت در مؤتمر اسلامی را مرحوم آیت‌الله صدر به عنوان تکلیف و وظیفه شرعی بر عهده مرحوم نواب گذاشت؛ رک: خاطرات محمد مهدی عبدخدایی، تدوین سیدمهدی حسینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب

با تحصیل گذرنامه به مقصد بغداد پرواز کرد^۱ تا به اتفاق کلیه زعما و متفکران عالم اسلام در شهر بیت‌المقدس گرد هم آمده و نسبت به اقدامی که برای حفظ و نگاهداری بیت‌المقدس و حمایت از فلسطین از تجاوزات یهود باید به عمل آید، بحث و مذاکره نمایند.^۲ اما از آنجایی که این سفر با حمایت دولت ایران همراه نبود و به تبع آن می‌بایست هزینه‌های سفر از طرف خود افراد شرکت‌کننده در کنفرانس پرداخت می‌شد، لذا نیاز به جمع‌آوری کمک‌های مردمی و کمک‌های اعضای فداییان اسلام بود. آقای عبدخدایی می‌نویسد که مخارج سفر مرحوم نواب به مؤتمر اسلامی هشت هزار تومان برآورد شده بود. تهیه این وجه با تهی‌دستی فداییان اسلام جور در نمی‌آمد. بنابراین سیدعبدالحسین واحدی روی منبر مسجد محمودیه در جمع فداییان اسلام می‌گوید همه می‌دانند که ما این پول را نداریم، هر کس هر قدر قدرت دارد کمک کند تا آقا به اردن بروند و رسالتشان را انجام دهند.^۳

در نهایت کمک‌ها جمع‌آوری شد و شهید نواب به عراق و سپس به اردن سفر کرد. در اولین جلسه مؤتمر اسلامی، نواب صفوی فرصت سخنرانی در حضور رؤسای ممالک، اندیشمندان و علمای اسلام را پیدا کرد.^۴ در این جلسه که متشکل از برجستگان عالم اسلام بود شهید نواب چنان حرارتی از خود بروز می‌دهد که همگی بدون استثنا تحت تأثیر او قرار می‌گیرند. وی بیشتر از همه شرکت‌کنندگان درباره مسئله فلسطین، حساسیت و شور نشان می‌داد. او وقتی در مسجدالاقصی به نماز می‌ایستاد و به سجده می‌افتاد، پنج دقیقه و شاید بیشتر در حال

اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۱۶۳.

۱. آقای حاج ابراهیم صرافان نیز در معیت شهید نواب صفوی بودند؛ ر.ک: *خاطرات محمد مهدی عبدخدایی*، همان، ص ۱۶۴.

۲. احمد گل محمدی، *جمعیت فداییان اسلام به روایت اسناد*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۰۰-۹۹.

۳. *خاطرات محمد مهدی عبدخدایی*، همان، ص ۱۶۳.

۴. داود امینی، *همان*، ص ۳۱۱.

سجده گریه می‌کرد و با تمام وجود در برابر عظمت الهی می‌لرزید.^۱ نواب با نطق‌های آتشین خود به زبان عربی فریاد «بیدارباش» مسلمین جهان را سر می‌دهد. او به رجال و بزرگان مسلمین می‌گوید که وقت خوردن و خوابیدن به سر رسیده و باید برای بیرون راندن بیگانگان از سرزمین‌های اسلامی و نجات روح و فکر جوانان مسلمان و نسل‌های آینده مسلمین از فرهنگ بیگانه فداکاری و جانبازی کرد؛ باید قیام کرد و جنگید تا کیان و عظمت از دست‌رفته را مجدداً بازیافت. نواب صفوی مانند شعله‌ای سوزنده و فروزان در جلسات شش‌روزه کنگره زبانه می‌کشید، روشنایی می‌بخشید و روح می‌دمید. او دولت‌های دست‌نشانده را در ممالک و مخصوصاً در سرزمین‌های عربی تهدید به نابودی کرد و از رجال اسلام خواست که موجبات بیداری ملت‌ها را فراهم نمایند. نواب در رابطه با گرفتاری و آوارگی ملت فلسطین نیز عقیده داشت که آنها باید خودشان نیز با تکیه بر اساس اسلام به پا خیزند و جانبازی نمایند تا حقوق از دست‌رفته را از دشمن خونخوار و مکار بازستانند و می‌افزود که البته بر تمام مسلمانان دنیا واجب است که مردم فلسطین را یاری کنند، چون فلسطین و بیت‌المقدس یک سرزمین الهی و اسلامی است و نباید در زیر سلطه مشتی صهیونیست دنیاپرست قرار گیرد.^۲ آقای عبدخدایی در خاطرات خود از قول شهید نواب می‌گوید:

من فضای مؤتمر را به جای اینکه اسلامی ببینم، عربی دیدم. می‌دیدم که همه سخنران‌ها بر این موضوع تکیه می‌کنند که حمله اسرائیل به سرزمین عربی فلسطین صورت گرفته است، اما وقتی نوبت سخنرانی من فرا رسید، دو رکعت نماز خواندم و توسل جست‌م و گفتم خدایا همه اینها به زبان عربی مسلط هستند، می‌خواهم در این جمع صحبت کنم، از تو یاری می‌خواهم. بعد پشت تریبون رفتم و گفتم: اگر افتخار به عربیت باشد من فرزند بهترین مرد عرب هستم. اگر پیغمبر را از عرب بگیرند، عرب هیچ ندارد. شخصیت عرب به پیامبر اسلام است و من فرزند اویم ... همان خداوند که فرمود: «إنا خلقناکم من نکر و

۱. سیدهای خسروشاهی، همان، ص ۱۸۴.

۲. سیدحسین خوشنیت، همان، ص ۱۳۶.

انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا إِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اتِّقَاکُمْ» (حجرات، ۱۳). حمله به سرزمین اسلامی فلسطین چه سرزمین عرب و چه غیر عرب، حمله به سرزمین اسلام است.^۱

در زمان برگزاری کنگره مزبور بازدید نقاط و قرای سرحدی فلسطین و وضع آوارگان عرب و خرابی‌های وارده از تجاوزات یهود جزء برنامه کنگره بود و در این بازدیدها آقای نواب صفوی از بقیه اعضای کنگره، پرشورتر و پرحرارت‌تر بودند و به هر قریه‌ای که می‌رسیدند در نهایت حماسه و شور، بیاناتی را در باب استرداد فلسطین از چنگ یهود ایراد می‌کردند. رهبر فداییان اسلام حتی زمان ورود به یکی از نقاط سرحدی اردن و اسراییل از خود بی‌خود شد و فریاد الله‌اکبر سرداد و طلب شهادت کرد تا با خالی شدن اولین گلوله، جنگ مقدس آغاز گردد. جراید اردن هم اظهارات و بیانات شهید نواب را با حروف درشت در صفحات اول خود می‌نوشتند و او را شخصیتی توصیف می‌کردند که از غیب الهام می‌گیرد؛ برای ماورای غیب زندگی می‌کند و گویی غیب‌گویی می‌نماید.^۲

آقای عبدخدایی در خاطرات خود به نقل از مفتی اعظم سوریه که بعد از انقلاب اسلامی به ایران آمده بود با بیان اینکه بعد از قرن اول هجری، شهیدی به عظمت نواب در تاریخ وجود ندارد، نقل می‌کند:

روزی که نواب صفوی به بیت‌المقدس آمد نام نواب صفوی را شنیده بودم که در خاورمیانه غوغایی به‌پا کرده است. آن روز شرایط ایران با کشورهای عربی تفاوت می‌کرد. دلم می‌خواست او را ببینم. من از سوریه به اردن رفتم. در یکی از روزهایی که جلسه مؤتمر تمام شده بود به عنوان بازدید از سرحد اردن و اسراییل به مرز بیت‌المقدس رفته بودیم. آن روزها بیت‌المقدس به دو قسمت تقسیم شده بود و مثل امروز نبود که تمام بیت‌المقدس دست صهیونیست‌ها باشد، نیمی از آن دست اردن و

۱. خاطرات محمد مهدی عبدخدایی، همان، ص ۱۷۳.

۲. احمد گل محمدی، همان، ص ۱۰۰.

نیم دیگر دست سربازان اسرائیلی بود. فرمانده نیروهای اردنی، گلوپ پاشای انگلیسی بود. حدوداً چهل نفر از اعضای مؤتمر اسلامی در آنجا بودند. شهید سیدقطب، استاد حسن الهضیبی، دکتر سعید رمضان، استاد محمد محمود صواف و از رجال سیاسی آن روز که مبارزه می‌کرد آقای احمد سوکارنو از این جمله بودند. به مرز و سیم خاردار که رسیدیم نواب صفوی وقتی دید که مسجد مخروبه در جایی که تصرف اسرائیل است وجود دارد، به سرعت روی تخته‌سنگی رفت و گفت دوستان آماده هستید برویم در آن مسجد نماز بخوانیم. چنان با هیجان به زبان عربی فصیح صحبت کرد که همه گفتند لیبیک. نواب صفوی سیم خاردار را با دست، پایین کشید و هر چهل نفر عبور کردیم و ما رفتیم در آن مسجد به امامت نواب صفوی نماز جماعت خواندیم^۱ و برگشتیم. می‌گفت بعد از اینکه دو رکعت نماز تحیت در مسجد خواندیم احمد سوکارنو گفت این پسر پیغمبر (نواب) فکر نکرد اگر یک سرباز اسرائیلی ماشه اسلحه‌اش را می‌چکاند همه ما هم کشته شده بودیم، چون به سرزمین اشغالی قدم گذاشته بودیم. وقتی نواب صفوی حرف او را شنید، لبخندی زد و گفت اتفاقاً آرزویم این بود که اینجا شهید بشویم چون ما نماینده ملت‌های مسلمان منطقه هستیم. دولت‌های مسلمان منطقه مزدورند و ملت‌های مسلمان منطقه را در خواب فرو برده‌اند و هنوز نمی‌دانند در این قسمت از دنیا چه فاجعه‌ای اتفاق افتاده. من دلم می‌خواست همه ما شهید می‌شدیم شاید ملت‌های اسلامی تحریک می‌شدند و با شهادت ما علیه اسرائیل قیام می‌کردند.^۲

البته یکی از مجلات مصری به نام آخر ساعه در شماره ۱۰۰۰ خود می‌نویسد:

پس از پایان کنفرانس کشورهای اسلامی در شهر قدس، نواب صفوی رهبر فداییان اسلام مشهورترین مرد هفته در شهر عمان پایتخت کشور ماورای اردن بود:

۱. البته همسر شهید نواب در خاطرات خود بیان می‌دارد که تقریباً ده، یازده نفر از آقای نواب می‌خواهند که امام

جماعت شوند، آقای نواب هم می‌گویند که من شیعه هستم و به روش امام جعفر صادق(ع) نماز می‌خوانم؛ رک:

خاطرات نیره‌سادات احتشام رضوی، تدوین حجت‌الله طاهری، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳، ص ۹۹.

۲. خاطرات محمد مهدی عبد خدایی، همان، ص ۱۶۹-۱۶۸.

نواب صفوی به مرز ماورای اردن رفت و بر آثاری که از جنگ فلسطین مانده بود گریه کرد و دست به آسمان برداشت و این آیه قرآن را قرائت کرد «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوكم و آخرین من دونهم»^۱.

پس از یک هفته، کنگره اسلامی با تشکیل سه کمیته کاری از جمله کمیته تبلیغات معرفی مسئله فلسطین به مردم^۲ با صدور قطعنامه‌ای در تاریخ ۱۸ آذرماه به کار خود پایان داد و اعضای کنگره به عمان آمدند و پس از ملاقات با ملک حسین پادشاه اردن و صرف ناهار با ایشان به کشورهای خود بازگشتند.^۳ نکته قابل توجه در این کنگره آن بود که حتی برای یک خبرنگار خارجی هم کارت ورود به کنگره صادر نشد؛ زیرا خبرگزاری‌های خارجی همواره کوشیده‌اند نتایج کارهای اسلامی را وارونه جلوه دهند و حقایق را تحریف کنند. کوشش آنها در این مورد به جایی نرسید و تا آنجا که اسناد وزارت خارجه انگلیس گویاست، آنها نه ماه تمام نتوانستند از محتوای متن قطعنامه‌های این کنگره آگاه شوند و نگران آن بودند که نقشه‌های آنان در کل منطقه شکست بخورد.^۴

ملک حسین، پادشاه اردن، جز عوام‌فریبی و ایجاد محبوبیت برای خودش در میان مردم هدف دیگری نداشت. نواب از این فرصت استفاده کرد و با چنان هیبت و صلابتی با شاه حسین برخورد می‌کند که آن پادشاه را متحیر و متعجب می‌سازد. او در ملاقات خود با شاه حسین به وی می‌گوید:

من هرگز با هیچ پادشاهی ملاقات ننموده‌ام اما چون تو سید هستی و از فرزند رسول خدا می‌باشی برای نصیحت آمدم و سپس به او می‌گویدی پسرعمو اگر شد که روی

۱. سیدحسین خوش‌رنیت، همان، ص ۱۳۷. معنی آیه: آماده سازید هر آنچه که در امکان خود دارید برای تهیه نیروها و وسایل نبرد تا ایجاد ترس نماید در دل دشمنان شما و هر کس که در این رابطه است.

۲. سیدهادی خسروشاهی، همان، ص ۱۹۶.

۳. احمد گل‌محمدی، همان، ص ۱۰۰.

۴. سیدهادی خسروشاهی، همان، ص ۱۸۲.

پشت‌بام‌های خانه‌های مردم خودتان گندم کاشته و رفع احتیاج از بیگانه را از مملکت خویش بنمایی، بهتر از آن است که دست‌گذاری و احتیاج به سوی دشمنان اسلام و مسلمانان برای اداره مملکت خود دراز نمایی.^۱

البته در اثنای پایان کنفرانس نواب وارد لبنان شد و از آنجا به جنوب لبنان که شیعه‌نشین و هم‌مرز با سرزمین اشغالی می‌باشد، رفت و برای مردم مظلوم آنجا سخنرانی‌هایی کرد. ایشان در این سخنرانی‌ها تنها راه مبارزه بر ضد صهیونیسم غاصب را ایستادگی و مقاومت مستمر در برابر آنها بر طبق دستورات اسلام می‌دانست.^۲

زمانی که نواب صفوی در کنفرانس اسلامی بود، اخوان‌المسلمین مصر از ایشان دعوت می‌کند که به مصر مسافرت نماید، اما بضاعت مالی نواب اجازه نمی‌دهد و ایشان به عراق باز می‌گردد.^۳ در عراق رهبر فداییان اسلام ضمن زیارت، با علمای برجسته مقیم عراق از جمله علامه امینی و آیت‌الله حکیم دیدار نمود.^۴ علامه امینی از قضیه بضاعت مالی نواب و عدم قبول دعوت اخوان‌المسلمین مطلع گردید. وی هزینه سفر آقای نواب را تهیه کرد و از ایشان خواست که به مصر برود. بنابراین نواب به دعوت اخوان‌المسلمین از عراق به مصر عزیمت می‌کند.^۵ هدف از سفر به مصر تقویت مواضع اخوان‌المسلمین و به تبع آن جهان اسلام و التیام اخوان‌المسلمین و دولت مصر بود.^۶

اخوان‌المسلمین در مصر استقبال خوبی از نواب کرد. وی در مصر چندین سخنرانی ایراد کرد. در دانشگاه الازهر سخنرانی مهیجی کرد و از ژنرال نجیب پاشا خواست که مشکل کانال

۱. سیدحسین خوش‌نیت، همان، ص ۱۲۷.

۲. همان، ص ۱۳۹.

۳. نیره‌سادات احتشام رضوی، همان، ص ۱۰۰.

۴. احمد گل‌محمدی، همان، ص ۱۰۰.

۵. نیره‌سادات احتشام رضوی، همان، ص ۱۰۱.

۶. احمد گل‌محمدی، همان، ص ۱۰۱.

سوئز را حل کند و این کانال را ملی اعلام نماید. یکی دیگر از سخنرانی‌های نواب، در دانشگاه قاهره بود. در این سخنرانی وی از نیروهای مردمی و جوانان، جهت نجات فلسطین دعوت کرد. در آن موقع صدای نیرومند «الله اکبر» و «العزه لاسلام» در فضای قاهره پیچید. عده‌ای از افراد پلیس و وابستگان حکومت کوشیدند تا جلوی سخنرانی نواب صفوی را بگیرند، ولی جوانان اخوان المسلمین به رغم حمایت پلیس مصر از اخلاگران، آنان را سر جای خود نشانندند.^۱ البته در مدتی که نواب در مصر بود، افراد زیادی تحت تأثیر ایشان، شیعه شدند و به او پیشنهاد کردند که در آنجا بماند و رهبری آنان را بر عهده گیرد.^۲

یکی دیگر از کسانی که تحت تأثیر شهید نواب قرار داشت، یاسر عرفات بود. نواب در رابطه با یاسر عرفات بیان داشت:

بعد از وقایع دانشگاه قاهره، جوانی به دیدن من آمد که خود را یاسر عرفات و از مردم فلسطین معرفی کرد؛ از او پرسیدم در اینجا چه می‌کنی؟ گفت درس می‌خوانم تا مهندس شوم و من او را تشویق نمودم تا در اولین فرصت اسلحه به دست گرفته و برای نفع دشمنان سرزمین خود با سایر جوانان فلسطینی قیام کند.

این دیدار در کلام یاسر عرفات به گونه دیگری بود. یاسر عرفات گفته بود:

وقتی که به نواب صفوی گفتم می‌خواهم مهندس شوم، برگشت و با چشمان نافذ و گیرنده‌اش به من نگاه پرمعنایی کرد و گفت فلسطین زیر چکمه‌های صهیونیسم و امریکا جان می‌دهد و تو تازه به فکر این هستی که مهندس شوی و مرفه باشی. چرا نمی‌جنگی؟ مردی! حرکت کن! تکان بخور! مرد باش! مرد که نمی‌گذارد کشورش زیر چکمه‌های خارجی باشد. شما ذلیل‌ترین اقوام جهان هستید؛ زیرا کوچه‌های شهرتان میدان تاخت و تاز بیگانگان است. آزاد زندگی کنید، مستقل زندگی کنید. بجنگید. مرگ شرافتمندانه از زندگی ننگین بهتر است. این ننگ است که یک فلسطینی در دانشگاه

قاهره درس بخواند در حالی که فلسطین توسط صهیونیسم اشغال شده باشد و این برای یک مسلمان که همیشه باید در بستر زمان، آماده شهادت باشد، عار است. برگرد، برگرد بجنگ و نبرد کن! یا کشورت را آزاد کن یا بمیر! مردن شرفش از این زندگی بهتر است.^۱

لذا همان‌گونه که عرفات می‌گوید سخنان شهید نواب، تحولی در عرفات به وجود آورد که خود باعث شکل‌گیری جنبش‌هایی همانند جنبش فتح گردید.

◆ وحدت میان مسلمانان جهان

شهید نواب همزمان با مبارزات مسلحانه و اقدامات بیدارگرانه در مقابل رژیم صهیونیستی، در پی راه حل بنیادی و اساسی برای رفع این بحران در سرزمین‌های اسلامی بود. تنها راه حل ایشان (بعد از مبارزه مسلحانه و مواجهه با رژیم صهیونیستی)، وحدت جوامع مسلمانان بود. ایشان این موضوع را به خوبی می‌دانست که تشکیل رژیم صهیونیستی، ناشی از تفرقه و چنددستگی در جوامع مسلمانان است و کشتارها و جنایاتی که بعد از اشغال صورت می‌گیرد نیز از آسیب مذکور نشئت می‌گیرد؛ لذا ایشان بر این باور بودند که تا زمانی که جوامع مسلمان در تفرقه به سر می‌برند، هیچ راه حلی نه برای فلسطین و نه برای نجات جوامع مسلمان از استعمارزدگی وجود ندارد.

شهید نواب صفوی همواره بر این باور بود که فساد در جوامع اسلامی، طرحی بوده است که بیگانگان آن را برای جوامع اسلامی در نظر گرفته‌اند. با ذلت و زبونی جوامع اسلامی، بیگانگان و ستمگران می‌توانند بر این جوامع مسلط شوند، منابع این جوامع را از ببرند و تفرقه و دودستگی را بر آنها مسلط سازند و تا آن حد پیش بروند که سرزمین‌های مسلمانان را از آنها جدا سازند به نحوی که آنها حتی توان و یارای اعتراض هم نداشته باشند. ایشان بیان

۱. سیدحسین خوش‌نیت، همان، ص ۱۴۵.

می‌داشتند که از دیرباز به مال و جان و ناموس و دین مسلمانان از طرف کفار و اجانب هجوم شده است و هجوم به مال با دستبرد به معادن زیرزمینی و غیره شروع گردیده و هجوم به دین و ناموس مسلمانان هم با تعطیل عمدی احکام و دستورات اسلام، یعنی با کنارگذاشتن قوانین اجتماعی و قضایی، سیاسی و اقتصادی اسلام و وضع قانون در برابر آن به عمل آمده است.^۱ لذا نواب به فکر افتاد که ضابطه و مواد و اصولی برای اتحاد ملل اسلامی تهیه و به سفرای ممالک اسلامی پیشنهاد کند. ایشان پس از تهیه برنامه مزبور با آقای فرید خانی، سفیر سوریه، ملاقات‌هایی صورت داد و او این برنامه را بسیار پسندید و آن را برای اتخاذ تصمیم به سوریه فرستاد و برای نزدیک شدن به مقصود با سفرای دیگر ممالک اسلامی هم ملاقات‌هایی کردند ولی محدودیت‌های بعدی و همچنین تفرقه و چندپارگی در جهان اسلام مانع از اجرای این نقشه گردید. به هر حال، پیشنهاد ایشان برای عبور از بحران آشفتگی در وحدت جوامع اسلامی به شرح ذیل است:

الف. تشکیل جامعه واحد اسلامی و جامه عمل پوشاندن به فرامین اسلامی؛

ب. قرار گرفتن مسلمانان مخلص در رأس امور؛

ج. ایجاد وحدت میان جوامع مسلمان در برابر سایر قدرت‌ها؛ ایشان بر این باور بودند که با تقویت این وحدت است که می‌توان به پیمان‌های امنیتی و سیاسی نیز دست یافت؛ در این صورت است که مجد و عظمت اسلام را می‌توان مشاهده و متصور نمود. لذا تلاش برای نزدیکی بین مسلمانان و از بین بردن مرزهای تفرقه‌برانگیز قومی و مذهبی میان مسلمانان و جوامع اسلامی از اصول راهبردی فداییان اسلام بود. این سازمان خود را ملزم می‌دانست که منافع مردم ایران را از منافع سایر ملل جهان اسلام جدا نداند.^۲

۱. سیدهادی خسروشاهی، *فداییان اسلام: تاریخ عملکرد، اندیشه، تهران، اطلاعات*، ۱۳۷۵، ص ۸۹؛ همچنین رک:

خاطرات شهید سیدمحمد واحدی، ص ۹۶.

۲. *امان‌الله شفاپی*، *جمعیت فداییان اسلام و مسائل جهان اسلام*، به نقل از

شهید نواب بر این باور بود که بیگانگان دنیاپرست از عظمت بی‌نظیر مادی و معنوی مسلمین که در سایه تعالیم عالی و احکام مقدس اسلام ایجاد شده بود رشک و رنج می‌بردند تا در قرون وسطی نقشه جنگ‌های صلیبی را طرح نمودند و مسیحیان بیچاره را به جنگ با مسلمین برانگیختند. آنها معتقد هستند تا اشعه

درخشان قرآن بر ممالک اسلامی می‌تابد زوال مسلمین محال و شکست دشمنانشان قطعی است و از این رو به جنگ خائانه غیرمستقیم و عمیق برای ربودن حقایق اسلامی از میان ما شروع نمودند.^۱ با ربودن حقایق اسلامی، نابسامانی‌های اجتماعی شکل می‌گیرند و مشکلات جوامع اسلامی شروع می‌شوند.

نواب صفوی با باور اینکه تنها راه سربلندی مسلمانان، وحدت اسلامی و اتحاد و یکپارچگی ایشان می‌باشد، مبارزه با رژیم صهیونیستی را بخشی از اهداف وحدت‌طلبانه مسلمانان می‌دانست

اما سؤالی که برای ایشان مطرح است این است که «راه حل این مشکل چیست؟» نواب صفوی در جواب این سؤال که مسلمانان در برابر مشکلات بزرگ خویش مانند مسئله فلسطین و نابسامانی‌های داخلی کشورهای اسلامی باید چه واکنشی نشان دهند و چگونه این مشکلات را حل کنند پاسخ می‌دهد که تنها راه حل مشکلات مسلمانان فقط عمل به اسلام است، ولی تا زمانی که مسلمانان مخلص در رأس امور قرار نگیرند و به احکام اسلام عمل نگرند، استعمارگران و یا عمال آنها بر مردم حکومت می‌کنند و این اهداف تحقق نخواهد یافت لذا هنگامی که قدرت در دست استعمارگران باشد تفرقه و دودستگی نیز در میان مسلمانان به وجود می‌آید. یگانگی و وحدت جهان اسلام فقط در سایه عمل به اسلام و فعالیت در جهت

۱. کیهان، شماره ۳۳۰۴، مورخ ۱۳۳۳/۳/۲۴ به نقل از سیدحسین خوش‌نیت، همان، ص ۱۳۴.

صلاح مسلمانان امکان‌پذیر خواهد بود.^۱

ایشان بر این باور بودند که باید پیش از اینکه غرب از خواب امروزش بیدار شود شروع به یک نهضت بزرگ علمی و اخلاقی نمود و به اتکای عقل دو نهضت را آغاز کرد؛ یکی نهضت اتحاد اسلامی (اتحاد و اسلامی) بر اصول مسلم و دیگری نهضت عملی و عالی انسانی بر مبنای معارف و اخلاق اسلام در برابر اروپای وحشی و گمراه.^۲

البته او وحدت میان مسلمانان را کافی نمی‌دانست و قائل به تشکیل اتحادیه دفاعی اسلامی بود. نواب دریافته بود که مقابله با دولت اسرائیل که از حمایت شدید انگلیس و امریکا برخوردار بود، از عهده یک دولت و یا یک سازمان به تنهایی بر نمی‌آید و چاره کار، این است که تمام سازمان‌های انقلابی اسلامی به همراه دولت‌های عربی دست به دست هم دهند و تحت فرماندهی سازمان واحدی، علیه اسرائیل عمل کنند؛ به طور مثال وی در واکنش به پیمان سنتو بیانیه‌ای صادر نمود و در آن بیانیه، ضمن دعوت مسلمانان به وحدت، پیشنهاد تشکیل اتحادیه دفاعی و نظامی مستقل (اسلامی) را داد. در آن بیانیه آمده بود:

... مسلمان صادق دارای قوی‌ترین نیروهای شکست‌ناپذیر اراده و فعالیت بوده. همیشه ممکن است عده قلیلی مسلمان راستگو از نظر نیروی اراده و فعالیت، اگر مقتضیات دیگر فراهم باشد ارکان قوی‌ترین حکومت‌های ظالم و متکبر دنیا را بلرزانند و دماغش را به خاک مذلت بمالند، پس اگر مسلمین، جهان را به حال خود بگذارند که به سوی خدا و حقایق و تعالیم اسلام بازگشت نموده، دامن خویش را از معاصی و شهوات و رنگ‌های هوس‌انگیز که قلوبشان را تیره و ایمانشان را ضعیف نموده، پاک کنند و یک اتحادیه مستقل دفاعی تحت رهبری رجالی مسلمان و لایق که از روی سوابق اعمالشان ایشان را شناخته، مؤمن به آنها باشند تشکیل دهند و بدانند که به پای خود قائلند... از

۱. سیدحسین خوش‌نیت، همان، ص ۱۳۳.

۲. خاطرات شهید سیدمحمد واحدی، همان، ص ۷۴.

خود و از استقلال خود و نوامیس و عظمت اسلام و مسلمین دفاع می‌کنند.^۱

در این راستا، ایشان در کتاب خود با عنوان جامعه و حکومت اسلامی در قالب محورهای توصیه به وزارت خارجه پیشنهاد نمود:

بایستی نمایندگان صالحی (با همان وزرای مختار، چنانچه صالح و لایق باشند)، برای تشکیل انجمن اتحاد و شورایی میان ملل و حکومت‌های اسلامی انتخاب شده و در تمام مراکز اسلامی حتی در اقصی نقاط دنیای اسلام که وطن مسلمین است، تشکیل دوایری صالح دهند و در برافراشتن پرچم عظمت اسلام و اجرای احکام ضروری اجتماعی اسلام و جلوگیری از منکرات و مفساد خانمان‌سوزی که در سراسر ممالک اسلامی پراکنده شده و ارواح نورانی و خون‌های پاک مسلمین را آلوده و مسموم نموده است و در پشتیبانی هم، به یاری خدای توانا، مشاوره و اتفاق کنند و به اتفاق هم، نتایج صالح آن را در سراسر ممالک اسلامی به یاری خدای محمد(ص) به موقع اجرا گذارند.^۲

در راستای اقدام عملی به منظور ایجاد وحدت میان ملت‌های مسلمان جهان، ایشان برنامه‌ای را در چند بند تدوین کردند که به مواد این برنامه اشاره می‌گردد:

۱. ایجاد انجمن شورایی بین ملل و حکومت‌های اسلامی که نمایندگانی از طرف حکومت و ملت از طرف آنها در مرکز این انجمن برای همیشه حاضر باشند.
۲. احکام این انجمن جنبه عمومی داشته باشد و در تمام ممالک اسلامی اجرا گردد.
۳. احکام ضروری اسلام که در هیچ یک از مذاهب و فرق مختلفه اسلام مورد اختلاف نیست طبق دستور این انجمن در تمام ممالک اسلامی اجرا شود.
۴. طبق دستور این انجمن از کلیه مخالفان و مفساد جلوگیری شود.
۵. انجمن از حقوق و حدود افراد مسلمان دفاع کند.
۶. تعالیم عالیه اسلام در تمام ممالک اسلامی از روی معارف و علوم عالی قرآن با بنیاد

۱. سیدحسین خوش‌نیت، همان، ص ۱۵۵.

۲. سیدمجتبی نواب‌صفوی، همان، ص ۸۲؛ سیدهادی خسرو شاهی، فداییان اسلام؛ تاریخ عملکرد، اندیشه، ص ۲۶۵.

فرهنگی اسلامی اجرا گردد.

۷. هیچ یک از^۱ ملل اسلامی در انجام وظایف خصوصی فرق و مذاهب مختلف اسلامی دخالت نکنند.

۸. مباحثات و مکالمات میان ملل اسلامی و مسلمانان تحت نظر این انجمن هیچ‌گاه از صورت دلیل و منطق و احترام متقابل بر مبنای اخوت و محبت تجاوز نکنند.

۹. انجمن پایگاه صنعتی و نظامی عصر جدید بین ملت‌های اسلامی باشد و در صنایع همکاری ملل اسلامی را تقویت کند.^۲

نواب با این اقدامات، چند هدف را دنبال می‌کرد:

۱. کسب اعتبار بین‌المللی برای شیعیان ایران؛

۲. وحدت اسلامی؛

۳. جهانی کردن مذهب تشیع.

سفر ایشان به عراق، اردن، سوریه و مصر را می‌توان به عنوان اقدام عملی ایشان در این زمینه برشمرد. نواب صفوی در تمام سخنرانی‌های خود در سرزمین‌های عربی، مسلمانان عرب را از هرگونه اختلاف مذهبی برحذر می‌داشت و یادآوری می‌کرد که برای رودررویی با این دشمنان بزرگ فقط و فقط باید متحد و برادر بود و چنانچه دشمن احساس کند که مسلمانان در میان خود نفاق و دوئیت دارند، نهایت سوءاستفاده را می‌نماید و ضربات کاری را وارد خواهد ساخت.^۳ ایشان همواره به مسلمانان جهان تأکید می‌کردند که ما مسلمانان، ایمان و اعتقاد تزلزل‌ناپذیری داریم که بی‌شک اسلام پیروز خواهد گشت و دول و ملل اسلامی از قیود خانمان‌برانداز تمدن کنونی آزاد می‌گردند و نهضتی به وسیله ملل مسلمان برپا می‌گردد، رسالت پیشوای اسلام را صورت تحقق می‌بخشد، سیادت و فرمانروایی و مجد و عظمت صدر

۱. اصل: تمام.

۲. سیدحسین خوش‌نیت، همان، ص ۱۴۸.

۳. خوش‌نیت، همان، ص ۱۳۹.

اسلام را تجدید می‌کند و پرچم مقدس این آیین را برتر از همه برخواهند داشت. ما برای اثبات این پیش‌بینی روشن و ایمان ثابت خویش چند دلیل در دست داریم؛ دلیل سمعی ما، گفتار خدای متعال است که می‌فرماید «والله متم نوره ولو كره الكافرون»، «یابی الله الا ان یتم نوره»، «هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین كله» و... هرگز در صحت این آیات تردید نداریم و ایمان کامل داریم که حق و درست بوده و به زودی گفتار حق و فرمایشات الهی به عالی‌ترین مراحل رسیده و پرچم حق ما برافراشته خواهد گشت... و دلیل تاریخی، کلیه تغییرات و حوادث تاریخی از زمان پیدایش اسلام به بعد است که نشان می‌دهد نیرومندترین و فعال‌ترین پیشامدی که در عالم انسانیت رخ داده است طلوع خورشید درخشان این آیین مبین بوده و با وجود مشکلات و موانعی که در برابر پیشرفت آن عرض اندام نموده و زحمات طاقت‌فرسایی که ملل اسلامی را احاطه کرده است همچنان نور ایمان در قلوب پیروان این دین، متجلی است.^۱ بنابراین ایشان با باور اینکه تنها راه سربلندی مسلمانان، وحدت اسلامی و اتحاد و یکپارچگی ایشان می‌باشد، مبارزه با رژیم صهیونیستی را بخشی از اهداف وحدت‌طلبانه مسلمانان می‌دانست. ایشان معتقد بود که در صورت تحقق وحدت اسلامی است که رژیم صهیونیستی، سرزمین‌های اشغالی را باز پس می‌دهد و فتنه استعمارگران و عوامل آنها، نقش بر آب می‌گردد.

◆ نتیجه‌گیری

زندگی سیاسی شهید نواب‌صفوی حول سه محور، اجرای حاکمیت اسلامی در دوران اختناق، مبارزه با استعمارگران و عوامل وابسته به آنها و اتحاد ملل اسلامی حرکت می‌نمود؛ از سه محور مذکور، دو محور اول در زمره فعالیت‌های مبارزاتی و محور آخر (اتحاد ملل اسلامی)، فعالیت‌های ارشادی و ترغیبی محسوب می‌شود و از نظر ایشان بدون وجود اتحاد ملل اسلامی،

محور مبارزه با استعمارگران و به تبع آن مبارزه با رژیم صهیونیستی قابل تحقق نیست. شهید نواب به فلسطین عشق می‌ورزید و فلسطین را کانون اصلی توحید، سرزمین ابراهیم خلیل و سرزمین وحی می‌دانست؛ سرزمینی که رسولان خدا در آن آرمیده‌اند. وی معتقد بود که باید سرزمین انبیا را از بازی‌های سیاسی و شیاطین پاک کرد. به‌رغم پیگیری شهید نواب برای حل بنیادی مسئله مسلمانان جهان از طریق وحدت جوامع اسلامی، ایشان بر این باور بودند که تا زمان وحدت نباید از مبارزه علیه رژیم صهیونیستی دست کشید. وی صهیونیسم را خطرناک‌ترین دشمن اسلام و بشریت معرفی می‌کرد و معتقد بود که تنها راهگشای کنونی نجات فلسطین، روح ایثار و شهادت می‌باشد. در این راستا وی از هر فرصتی برای رسانیدن پیام شهادت‌طلبی و روحیه ایثار به مسلمانان جهان برای آزادی فلسطین استفاده می‌کرد.

همگام با نهضت امام؛ از پانزده خرداد تا انقلاب اسلامی

گفت‌وگو با محمد کیارشی رایزن فرهنگی ایران در وین

◆ اشاره

این حقیقت دارد که روایت‌های تاریخی، توصیف‌کننده روابط علی بسیاری از رخدادهایی است که در تحولات هر جامعه تأثیرات بنیادی دارد ولی ممکن است مورخ به هر دلیلی در ثبت و ضبط وقایع از آن غفلت کند و این غفلت، نسل‌های آینده را از آگاهی یافتن از بعضی رخدادها محروم سازد. تاریخ ایران حداقل در دوران معاصر از چنین نقصانی رنج می‌برد و بسیاری از روابط علی رخدادها به انگیزه‌های متفاوت، یا در سینه راویان آن مکتوم مانده است و یا به طور کلی روایت تاریخی به حساب نمی‌آید. اگر گفته شود که بخش قابل توجهی از تاریخ دوران معاصر ایران هنوز به نگارش در نیامده است به خطا نرفته‌ایم. بازخوانی این روایت‌ها از سینه راویان آنها و در کنار هم قراردادن آنها برای فهم دقیق تاریخ، بخشی از تلاش‌های میمون و مبارک مورخان دردمند و حقیقت‌جو در فهم تاریخ است. در راستای این هدف مقدس، بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر بخشی از وظایف خود را روی شناسایی

راویان روایت‌های ناگفته و نانوشته متمرکز ساخته و تلاش می‌کند با فراهم ساختن زمینه‌های لازم، این روایت‌ها را مکتوب کند و در اختیار محققان قرار دهد. در جهت این اهداف، تاکنون گفت‌وگوهای چندی با تعدادی از مبارزان دوران معاصر صورت پذیرفته است که بخشی از آنها در شماره‌های گذشته فصلنامه *پانزده خرداد* منتشر شده است. در این شماره بخشی از گفت‌وگوی انجام‌شده با آقای محمد کیارشی، یکی از مبارزان تاریخ معاصر ایران در حوزه انقلاب اسلامی، در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد. روایت‌های آقای کیارشی در نوع خود جالب و راهگشاست و بی‌تردید قسمتی از ناگفته‌های نهضت امام خمینی (س) و فعالیت‌های جریان‌های سیاسی داخل و خارج از کشور را روشن می‌کند. این گفت‌وگو توسط آقای دکتر سیدحمید روحانی در تاریخ دوم فروردین ۱۳۸۹ در شهر وین انجام پذیرفته است. آقای کیارشی در حال حاضر رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در وین می‌باشد. با تشکر از ایشان که وقت خود را در اختیار بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر قرار دادند و حاضر شدند بخشی از خاطراتشان انتشار یابد و با تشکر از آقای دکتر روحانی که زحمت انجام این گفت‌وگو را متقبل شدند و آن را در اختیار فصلنامه قرار دادند. توجه خوانندگان را به این گفت‌وگو جلب می‌نماییم.



◆ جناب آقای کیارشی! از اینکه اظهار لطف کردید و در این گفت‌وگو شرکت فرمودید سپاسگزاریم. برای شروع خواهش می‌کنم مختصری از زندگینامه خود را برای آشنایی خوانندگان با جنابعالی بیان فرمایید.

■ بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. من محمد کیارشی هستم. در ۱۳۲۱/۱۰/۹ به دنیا آمدم. در شناسنامه من نوشته شده است که در ایران متولد شده‌ام ولی خانواده‌ام می‌گویند که در کاظمین عراق متولد شده‌ام. نام پدرم عبدالوهاب و نام مادرم بتول است. بزرگ‌شده خوزستان هستم و بیشتر در اهواز و آبادان زندگی کرده‌ام و بعد از پایان تحصیلات دبیرستان برای ادامه تحصیل به خارج از کشور آمدم. من در سن ۹ یا ۱۰ سالگی پدرم را از دست دادم و بعد از آن مادرم

ما را با سختی بزرگ کرد و پسرعمویم که شوهر خواهر بزرگ من هم بود لطف کرد و من را برای ادامه تحصیل به آلمان اعزام کرد. پس از رفتن به آلمان، یک سال در شهر هامبورگ بودم در آنجا هم کار می‌کردم و هم زبان می‌خواندم و بعد هم از شهر آخن آلمان برایم پذیرش آمد و به آنجا رفتم و در رشته شیمی تحصیل کردم و لیسانسم را گرفتم.

◆ چه کارهایی می‌کردید؟

■ آن موقع اسکتی از مرکز اسلامی هامبورگ ساخته شده بود. مرحوم حجت‌الاسلام محققى به دستور آیت‌الله‌العظمی بروجردی پایه این مرکز را در آنجا ریختند. در آن زمانی که من وارد هامبورگ شدم ایشان به ایران تشریف برده بودند که یک مقدار پول تهیه بکنند و این مسجد را بسازند. مسجد هم با مشکلات زیادی ساخته شد و با مخالفت‌های زیادی روبه‌رو شد؛ مخصوصاً با مخالفت کلیسا ولی در یکی از بهترین مکان‌های هامبورگ ساخته شد. هنگامی که ایشان به ایران تشریف برده بودند که پول تهیه کنند و برگردند و مسجد را بسازند متأسفانه به رحمت خدا رفتند و بعد از ایشان آقای بهشتی تشریف آوردند. من در حدود ۶-۵ ماهی بود که به هامبورگ وارد شده بودم که مرحوم بهشتی وارد این شهر شدند و من در همان روزهای اول خدمت ایشان رسیدم و افتخار این را داشتم که در خدمتشان باشم و ایشان زمام مرکز را به دست گرفتند. قبل از اینکه ایشان تشریف بیاورند ما هفته‌ای یکبار شب‌های جمعه جلسه قرآن داشتیم و در حدود ۸-۷ نفر و حداکثر ۱۵ نفر در این جلسات شرکت می‌کردند؛ دور هم جمع می‌شدیم و هر کسی چند آیه از سوره‌های قرآن می‌خواند و بعد از آن، نماز جماعت می‌خواندیم و جلسه تمام می‌شد. در آن زمان بر سر اینکه جلسه در منزل چه کسی برگزار شود اختلاف وجود داشت و چنین اختلافاتی زیاد خوشایند نبود. در همین جلسات کوچکی که مخفیانه برگزار می‌شد چنین مسائلی وجود داشت تا اینکه آقای بهشتی تشریف آوردند و محلی را اجاره کردند و این جلسات ۸-۷ نفره به جلسات ۴۰۰-۳۰۰ نفره تبدیل شد و دیگر در منزل آقای بهشتی جای سوزن انداختن نبود. ایشان در همان روزهای اول ما را به دو

دسته تقسیم کرد و می‌گفت یک دسته باید ثابت بکند که خدایی وجود ندارد و هر استدلالی هم که می‌تواند بیاورد و یک دسته هم باید با استدلال ثابت بکند که خدا وجود دارد. این جلسات رونق بسیار خاصی گرفته بود و همان‌طور که عرض کردم جداً جای سوزن انداختن نبود به طوری که حدود ۶ ماه بعد از آمدن ایشان این جلسات عظمت خاصی پیدا کرده بود و وقتی که من می‌خواستم از ایشان خداحافظی بکنم (برای اینکه برایم از شهر آخن پذیرش آمده بود که بروم آنجا تحصیل بکنم) مجبور بودم وسط جلسه بروم و خداحافظی بکنم تا بتوانم به قطار برسم. خودم را به سختی از بین جمعیتی که در آنجا نشسته بودند به آقای بهشتی رساندم و از ایشان خداحافظی کردم. در آن زمان که من وارد اروپا شدم انجمن اسلامی وجود نداشت. یک انجمن بیشتر وجود نداشت و آن هم کنفدراسیون دانشجویان ایرانی بود. هر کس که وارد کنفدراسیون می‌شد به یکی از شاخه‌های کمونیستی و سوسیالیستی و امثالهم گرایش پیدا می‌کرد به همین دلیل بعد از مدتی دیدم که در این انجمن جای من نیست. دانشجویان عربی که در شهر آخن بودند روزهای جمعه در اتاقی که در حدود ۵ متر در ۶ متر بود نماز جماعت می‌خواندند. من هم به آنجا می‌رفتم و نماز جماعت می‌خواندم و در آنجا با یکی از ایرانی‌ها آشنا شدم و بعد از او با ایرانی‌های دیگر آشنا شدم. بعد از مدت کوتاهی همین خواهران و برادران عرب، مسجدی را در شهر آخن ساختند به نام مسجد بلال که تحت نظر شخصیتی بود که تازه از سوریه فرار کرده بود و به خارج از کشور آمده بود به نام آقای حسام عطار. حسام عطار یکی از شخصیت‌های مسلمان و از حزب اخوان‌المسلمین بود و هست و هنوز هم در آنجا زندگی می‌کند و این حرکت را هم ایشان در آنجا به وجود آورد. ایشان در زمان حافظ اسد فرار کرده بود و به آنجا آمده بود. گویا خواهرش هم یکی از اعضای کابینه حافظ اسد بود. انجمن ما در آنجا شروع به کار کرد. اول در منازل اعضا، انجمن را تشکیل می‌دادیم و انجمن ما کم و بیش مخفیانه بود برای اینکه در آن زمان مسائل اسلامی به این نحو مطرح نبود؛ ما کتابی نداشتیم و از شخصیت‌های اسلامی‌ای که بعداً حضور پیدا کردند در آن زمان کسی حضور نداشت مثلاً شریعتی نبود و کسانی که در ایران مبارزه می‌کردند در واقع آن

موقع همه‌شان کمونیست بودند. هنوز سازمان مجاهدین خلق اسلامی پایه‌ریزی نشده بود و هر چه بود متعلق به کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها بود و کتاب علمی‌ای راجع به مسائل اسلامی وجود نداشت. یک کتاب تفسیر نوین داشتیم که از آن زیاد استفاده می‌کردیم و یک مقدار هم سخنرانی‌های مرحوم بازرگان بود که به صورت جزوه منتشر شده بود و ما آنها را تهیه می‌کردیم و می‌خواندیم. خودمان دور هم جمع می‌شدیم و مطالبی را می‌فهمیدیم و درک می‌کردیم. بعداً تصمیم گرفتیم که از کنفدراسیون خارج شویم و انجمن‌های اسلامی را تشکیل دهیم.

◆ شما در کنفدراسیون فعالیت سیاسی هم داشتید؟

■ بله. در کنفدراسیون فقط فعالیت سیاسی داشتیم؛ البته در آن زمان هنوز تظاهرات علیه شاه و این‌طور مسائل مطرح نبود. بیشتر فعالیت‌ها مربوط می‌شد به مقالاتی که آورده می‌شد و اخباری که از ایران راجع به مبارزات گروه‌های مارکسیستی و امثالهم می‌رسید. در درون کنفدراسیون هر کسی متعلق به یکی از شاخه‌های کمونیستی بود و هر کدام از آنها هر بار مقاله‌ای می‌آورد که همه‌اش تقویت تفکر مارکسیستی - کمونیستی بود؛ مثلاً یک نفر مائوئیست بود، یک نفر استالینیست بود، یک نفر مارکسیست - لنینیست بود و هر گروهی برای خودش تشکل خاصی داشت.

◆ اعضای حزب توده هم در کنفدراسیون حضور داشتند؟

■ نخیر؛ حزب توده حزب منفوری بود که در آن زمان در بین کمونیست‌ها حضور نداشت؛ اگر کسی می‌فهمید که یک نفر توده‌ای است این مطلب را مثل یک اهانت یا فحش مطرح می‌کرد. ما هم بعد از مدتی دیدیم که آنجا به درد ما نمی‌خورد و از آنجا خارج شدیم و هفته‌ای یک‌بار جلسات را در منزل یکی از بچه‌ها برگزار می‌کردیم و تصمیم گرفتیم که انجمن‌ها را بیرون تشکیل دهیم؛ این مسئله به سال‌های ۱۹۶۴، ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ مربوط می‌شود.

◇ یعنی سال‌های ۱۳۴۳، ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵.

■ بله.

◇ زمانی که حضرت امام در ایران قیام کردند و قضیه ۱۵ خرداد به وجود آمد دانشجویان ایرانی در کنفدراسیون چه واکنشی نشان دادند؟

■ من در ایران بودم. در آن زمان هنوز به خارج از کشور نیامده بودم.

◇ دانشجو بودید؟

■ خیر؛ من بعد از اینکه دیپلم گرفتم همان پسرعمویم که من را به خارج از کشور فرستاد از من خواست که به گمرک آبادان یا به شرکت نفت بروم و استخدام شوم. بعد از اینکه نتوانستیم این کارها را انجام بدهیم و چند سال گذشت او من را به تهران فرستاد و گفت اگر توانستی خودت تنهایی گذرنامه بگیری تو را به خارج از کشور می‌فرستم. من به تهران رفتم و این اولین سفری بود که به تنهایی انجام می‌دادم. در حدود ۶-۷ ماه در تهران بودم و با مشکلات بسیار زیادی روبه‌رو شدم چون تهران را نمی‌شناختم و در آنجا در آن زمان باید یک سرهنگ یا مقامی بالاتر از آن یا یک وکیل مجلس و یا یک قاضی دادگستری مرا ضمانت می‌کرد تا بتوانم مجوز بگیرم و به من گذرنامه بدهند. من مدت‌های مدیدی جلوی مجلس شورای ملی می‌رفتم تا با وکیل آبادان یا خرمشهر دیدار کنم و از آنها بخواهم که به من کمک بکنند اما موفق نشدم؛ تا اینکه بالاخره توانستم با وکیل اهواز تماس بگیرم و ایشان آقای مرتضوی نام داشت که با خانواده ما آشنایی داشت. ایشان لطف کرد و یک ضمانت‌نامه برای من نوشت و من با آن ضمانت‌نامه توانستم به اداره گذرنامه بروم و گذرنامه بگیرم و از ایران خارج شوم. این مسئله در حدود یک سال به طول انجامید و من خیلی اذیت شدم.

◇ از جریان ۱۵ خرداد چه چیزی به یاد می‌آورید؟

■ در ۱۵ خرداد من در اهواز بودم. یادم می‌آید که در آن زمان ما در حسینیه بودیم و اطمینانی وجود نداشت که روحانی‌ای که در آنجا صحبت می‌کند روحانی درباری است یا واقعاً

یک روحانی است که از امام حمایت می‌کند. من یادم می‌آید وقتی یک روحانی راجع به این مطالب، جدی صحبت می‌کرد ما گروه‌گروه دنبال این روحانی راه می‌افتادیم و به دنبال او از حسینیه می‌رفتیم عباسیه و از عباسیه می‌رفتیم به مسجد که ببینیم او در سخنرانی بعدی‌اش چه مطالبی را مطرح می‌کند. مسئله ۱۵ خرداد در خوزستان و اهواز زیاد شبیه آنچه در قم و تهران اتفاق افتاده بود نبود. بعد از آن هم تبلیغات زیادی در این خصوص صورت گرفت. من یادم می‌آید که در سینماها قرآن سوخته را نشان می‌دادند و می‌گفتند که مسلمان‌ها این کار را کرده‌اند و قرآن را هم سوزانده‌اند و تبلیغات زیادی صورت می‌گرفت ولی آنهایی که باید می‌دانستند که قضیه چیست همه مطالب را می‌دانستند و تبلیغات روی آنها اثر نمی‌کرد ولی من چون در بین محصلان و دانشجویان، دوستانی داشتم می‌دیدم که این تبلیغات روی آنها تأثیرات سوئی دارد.

◆ چه سالی از ایران خارج شدید؟

■ سال ۱۳۴۳ بود و چند ماهی از خروج من از ایران گذشته بود که منصور را ترور کردند. یادم می‌آید که من تازه از ایران خارج شده بودم و چون این اتفاق جلوی مجلس افتاده بود به همه می‌گفتم که من هر روز جلوی این مجلس ایستاده بودم که شاید بتوانم با وکیلی صحبت کنم و وکیلی بتواند کاری برایم انجام دهد.

◆ در کنفدراسیون راجع به امام هم صحبتی می‌شد؟

■ اصولاً در کنفدراسیون راجع به دین اسلام، قرآن و به خصوص آیت‌الله‌العظمی بروجردی حرف‌هایی زده می‌شد و اهانت‌هایی صورت می‌گرفت و بیشتر، این مسئله باعث شد که ما از آنجا خارج شویم چون می‌دیدیم که در آنجا جز درگیری با آنها کار دیگری نداریم و به رغم اینکه این اهانت‌ها را می‌کردند گاهی خود کمونیست‌ها در صحبت‌هایشان به حضرت عباس قسم می‌خوردند؛ همان کسی که می‌گفت کمونیست است و به دین و هیچ چیزی اعتقاد ندارد در فرهنگش این بود که به خدا و به حضرت عباس قسم بخورد اما بعضی‌ها هم این‌طور بودند که

وقتی می‌خواستیم با آنها خداحافظی بکنیم هیچ‌وقت نمی‌گفتند خداحافظ و به جای آن جمله دیگری را به کار می‌بردند که آن را به یاد نمی‌آورم. اینها باعث شد که من از کنفدراسیون بیرون بیایم و بعد هم که آقای بهشتی آمدند.

◆ آقای بهشتی چه سالی آمدند؟

■ سال ۱۳۴۳ بود که ایشان به خارج از کشور تشریف آوردند.

◆ انجمن را شما تشکیل دادید یا آقای بهشتی؟

■ انجمن را ما تشکیل دادیم ولی بعداً آقای بنی‌صدر و قطب‌زاده و حبیبی و خود آقای بهشتی آمدند. بعداً با ارتباطاتی که با آقای [ابراهیم] یزدی و کسانی که در امریکا بودند پیدا کردیم تصمیم گرفتیم که انجمن‌های اسلامی را تشکیل دهیم. انجمن‌های اسلامی را در شهرها تشکیل دادیم و بعد تصمیم گرفتیم که اتحادیه انجمن‌های اسلامی را در شهرهای کشورهای اروپایی تشکیل دهیم. در آن زمان اساسنامه‌ای هم نوشته بودیم که هر سه نفر می‌توانند یک انجمن تشکیل دهند و حداقل نیرو برای یک انجمن سه نفر بود چون در آن زمان نیروی مسلمان در خارج از کشور زیاد نبود و بیشتر کسانی هم که بودند در کنفدراسیون بودند و داشتند از دست می‌رفتند. این است که در درجه اول به کمک مرحوم بهشتی و بعد هم آقایانی که عرض کردم (حبیبی، قطب‌زاده و بنی‌صدر) انجمن‌های اسلامی تشکیل شد و بعد از آن هم اتحادیه انجمن‌های اسلامی تشکیل شد و در یک سال دو یا سه‌بار نشست داشتیم و این نشست‌ها، نشست‌های اولیه ما بود که استارتش به این وسیله زده شد. بعد از اینکه این استارت زده شد کسی که بیشتر از همه به این انجمن‌ها سر می‌زد و پایه‌های این انجمن‌ها را تقویت می‌کرد مرحوم بهشتی بود. ایشان به ما سر می‌زدند و به سؤالات بچه‌ها جواب می‌دادند و مشکلات آنها را از نظر سیاسی و به‌خصوص از نظر اسلامی حل می‌کردند. ایشان در مدت بسیار کوتاهی شاید یک سال هم نشده بود که زبان آلمانی را طوری یاد گرفته بودند که یک‌بار در یکی از سفرهایشان به اتریش با کاردینال اعظم اینجا که قرار بود پاپ اعظم شود مصاحبه

رادیویی داشتند. این اولین دور مذاکرات اسلام و مسیحیت بود که از آن زمان آغاز شد و این مذاکره به زبان آلمانی و بدون مترجم صورت گرفت. بعد، آقای بهشتی به شهر آخن و جاهای دیگر تشریف بردند و گفتند از مسلمان‌ها و غیرمسلمان‌ها دعوت عمومی بکنید و همه دانشجویها را دعوت بکنید، من به همه دانشجویها جواب می‌دهم هر سؤالی که داشته باشند. ایشان با سرعت زبان آلمانی را یاد گرفتند و وارد کل این جریانات شدند.

◆ چنین کنفرانسی تشکیل شد؟

■ بله؛ در شهر آخن ما کنفرانسی تشکیل دادیم که کمونیست‌ها به آن آمده بودند و در آنجا مسخره می‌کردند ولی آقای بهشتی با کمال متانت و اخلاق خوش و بزرگواری رفتار کردند. آنها راجع به مسائل اسلامی مثلاً راجع به ازدواج با چهار زن و این‌طور مطالب حرف‌های رکیکی می‌زدند و آقای بهشتی با کمال متانت به همه اینها جواب می‌داد. انجمن‌های اسلامی از آن زمان رشد کرد و روزبه‌روز تقویت شد و این اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا تبدیل شد به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در کل دنیا و جهانی شد و انجمن‌های اسلامی در امریکا، کانادا، فیلیپین، هند و اقیانوسیه به ما گرویدند و یک اتحادیه جهانی به وجود آمد. از همان روزهای اول، اتحادیه انجمن‌های اسلامی در اروپا قبله همکاری‌های خودش را در نجف انتخاب کرد. ما هر سال خدمت امام راحل پیام می‌دادیم و ایشان هم به ما پیام می‌دادند و با پیام امام به اتحادیه انجمن‌های اسلامی بود که انقلاب اسلامی ایران آغاز شد؛ پیام ۱۳ ماده‌ای امام به ما روی کلیه منابر خوانده شد و در سه میلیون نسخه در ایران چاپ شد. در آن ۱۳ ماده بود که امام تکلیف تمام آحاد ملت و گروه‌های مختلف جامعه اعم از دانشجویان، کارگران، کسبه، بازاریان و محصلان را معین کرده بودند. وقتی با این پیام، جنبش آغاز شد آقای بهشتی دوباره به ایران رفتند. مرحوم بهشتی در سال ۱۹۷۰ به ایران برگشتند و در سال ۱۹۷۸ (یعنی ۸ سال بعد از اینکه به ایران برگشتند و یک سال قبل از اینکه انقلاب به پیروزی برسد) دوباره به آلمان آمدند. قبل از اینکه ایشان به آخن بیایند به من

زنگ زدند و فرمودند بچه‌ها را جمع کنید! پرسیدم چه کسانی؟ گفتند بچه‌های هیئت‌مدیره اتحادیه انجمن‌های اسلامی را جمع کنید من می‌خواهم ببایم! ایشان به آخن تشریف آوردند و من به بچه‌ها زنگ زدم و ایشان به منزل آمدند و قبل از اینکه بچه‌ها برسند من در خانه در خدمتشان بودم. چند موضوع مطرح شد و من خیلی اظهار نگرانی کردم و گفتم حاج آقا! ببینید این شاه چقدر دارد مردم را می‌کشد و چقدر دارد آنها را تکه‌پاره می‌کند! همان‌طور که داشتم با ناراحتی شدید این مطالب را مطرح می‌کردم گفت صبر کن! صبر کن! اگر می‌خواهی مطالبی که می‌گویی باعث شود که موتور درون‌ات برای مبارزه و استقامت بیشتر، در مقابل شاه تقویت شود خوب است ولی اگر احساس ناامیدی در تو به‌وجود آید و اینها را طوری ناامیدانه بگویی که احساس ناامیدی ایجاد بشود بد است! مواظب باش که چطور داری صحبت می‌کنی! من از ایشان تشکر کردم و گفتم نه حاج آقا! می‌بینید که ما داریم هنوز می‌جنگیم و اینجا داریم اعتصاب می‌کنیم و تظاهرات برپا می‌کنیم. گفت بله؛ ولی طوری صحبت بکن که احساس ناامیدی به‌وجود نیاید.

◆ انجمن اسلامی چه فعالیت‌هایی داشت؟

■ ما ۶-۵ سال اول را فقط برای تقویت ایدئولوژیک و آشنایی بیشتر و عمیق با اسلام گذاشته بودیم؛ همان‌طور که عرض کردم ما در مقابل گروه‌های مارکسیستی، کتاب‌های اصیل اسلامی که راجع به تجزیه و تحلیل‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی باشد نداشتیم. گروه اول سازمان مجاهدین خلق راجع به نهضت حسینی و مسائل اقتصادی کتاب‌هایی نوشته بودند که بعداً با تحولی که در سازمان مجاهدین خلق به‌وجود آمد و آنها در واقع کمونیست شدند و آن کودتایی که در آن سازمان به‌وجود آمد یک ضربه بسیار شدید به ما مسلمانان زده شد چون تنها گروه اسلامی که در آن زمان با شاه مبارزه می‌کرد و ما در مقابل دیگر گروه‌های کمونیستی سینه سپر می‌کردیم همین گروه بود؛ چون بین ما جنگ بود ما به عنوان مسلمان داشتیم عرض اندام می‌کردیم هم از نظر فکری هم از نظر محتوایی و هم از نظر مبارزاتی

چیزی عرضه می‌کردیم تا بتوانیم بچه‌های دیگر را جذب نماییم. کمونیست‌ها دایم می‌گفتند مبارزه مال ماست و ایدئولوژی و طرز تفکر مبارزاتی را فقط کمونیست‌ها دارند و اسلام یک دین تخدیرکننده است و اجازه مبارزه نمی‌دهد. با این مسائلی که به‌وجود آمده بود ما یک قدرتی گرفته بودیم ولی از نظر محتوایی زیاد قدرتی نداشتیم.

◆ امام در سال ۱۳۴۸ یعنی ۱۹۶۹ در نجف مسئله حکومت اسلامی را مطرح کردند؛ این مسئله در میان انجمن اسلامی دانشجویان چه بازتابی داشت؟

■ بازتاب بسیار زیادی داشت. ما اعلامیه‌های ایشان را گرفتیم و از طرف اتحادیه اسلامی دانشجویان به صورت کتاب در آوردیم و روی جلد آن نوشتیم حکومت اسلامی و آن را به عنوان نظریات امام در همه‌جای دنیا پخش کردیم و به امریکا و کانادا فرستادیم. اعضای اتحادیه انجمن‌های اسلامی آنها را حتی به ایران هم فرستادند و این یکی از افتخارات ما بود که در مقابل سیستم حکومتی‌ای که مارکسیسم مطرح می‌کرد اینها را مطرح می‌کردیم و حتی نامه امام علی (ع) به مالک اشتر را به عنوان مانیفست حکومت اسلامی در مقابل مانیفست مارکسیسم و کمونیسم مطرح می‌کردیم و می‌گفتیم که بیایید مقایسه کنید و دنیا بیاید ببیند که چه کسی چه چیزی می‌گوید تازه این مربوط به ۱۴۰۰ سال قبل است ولی مارکسیسم به قول شما مدرن است؛ ببینید کدام صحیح‌تر است! در آن زمان ما تقویت شده بودیم. ما سعی کرده بودیم که در سال‌های اول، کمتر کار سیاسی انجام دهیم و بیشتر سعی کنیم از لحاظ فرهنگی و ایدئولوژیک خودمان را تقویت کنیم که وقتی بچه‌های خودمان وارد صحنه‌های مبارزاتی با کمونیست‌ها در دانشگاه‌ها و جاهای دیگر می‌شوند نه تنها جذب نشوند بلکه در بحث و مجادله توان ایستادگی در برابر آنها را داشته باشند. این بود که چند سال اول را به صورت کم و بیش مخفیانه فعالیت می‌کردیم و کار سیاسی هم انجام نمی‌دادیم. تظاهراتی علیه شاه نبود بلکه کارها بیشتر فرهنگی بود. بعد یک‌دفعه وارد این جریان شدیم و شروع کردیم به تظاهرات و اعتصاب غذا و درگیری با گروه‌های کمونیستی و تمام این مطالب در صحنه دانشگاه انجام

می‌گرفت و بین گروه‌های اسلامی و گروه‌های کمونیستی برای جذب نیروهای جدیدی که به خارج از کشور می‌آمدند جنگ برپا بود. در انجمن‌ها برنامه‌ریزی صورت می‌گرفت و گروه‌های مختلف تشکیل می‌شد که به کسانی که تازه وارد بودند خدمت بکنند، برای دانشجویان پذیرش و اتاق بگیرند و مشکلات آنها را حل بکنند حتی کلاس‌های زبان و درس‌های دیگر برگزار می‌شد؛ مثلاً من خودم چون رشته‌ام شیمی بود کلاس شیمی و زبان آلمانی را در مرکز اسلامی شهر آخن که مکان انجمن ما شده بود برگزار می‌کردم و سعی می‌کردیم به این طریق این بچه‌ها را جذب کنیم. به جایی رسیده بودیم که اتاقی را اجاره می‌کردیم و در آن تختخواب می‌گذاشتیم که اگر جوان‌ها آمدند و جا نداشتند آنها را سریعاً به اینجا بیاوریم تا کمونیست‌ها نتوانند آنها را ببرند و ما در اطراف آنها باشیم و آنها را وارد انجمن خودمان بکنیم؛ چنین درگیری‌هایی بین انجمن‌های اسلامی ما و گروه‌های کمونیستی در همه شهرهای اروپا و در همه‌جا وجود داشت. در این مدت انجمن اسلامی شهر آخن که پایه‌گذار انجمن‌های اسلامی در اروپا بود انجمنی بسیار قوی شد به طوری که در بعضی موارد ۱۷-۱۶ نفر از انجمن ما به شهرهای دیگر می‌رفتند تا تحصیل کنند ولی باز هم انجمن ما قوی‌ترین انجمن باقی می‌ماند و ما حتی از کمونیست‌ها دعوت می‌کردیم که بیایند و حرف اسلام را گوش بکنند و ایدئولوژی اسلام را با طرز تفکر کمونیستی خودشان مقایسه کنند؛ هم در مورد اقتصاد و هم در مورد مسائل سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و ... و الحمدلله انجمن اسلامی قدرت بسیار زیادی پیدا کرد.

❖ سفر مجدد شهید بهشتی به اروپا براساس چه انگیزه‌ای بود؟

■ من به آقای بهشتی گفتم حاج آقا! شما الان می‌خواهید بچه‌ها را جمع بکنید چه چیزی می‌خواهید به آنها بگویید؟ موضوع چیست؟ گفت هیچی! آمده‌ام با شما دوباره آشنا شوم. گفتم حاج آقا! شما ما را بزرگ کردید شما سرپرست ما بوده‌اید در اینجا شما پایه‌گذار بوده‌اید شما من را نمی‌شناسید؟ گفت من تا هشت سال پیش که اروپا بودم شما را می‌شناختم. هشت سال از آن زمان گذشته است من نمی‌دانم که شما چه تغییری کرده‌اید! من نمی‌دانم شما چه شده‌اید!

آن زمان هم، زمان تغییرات فکری و ایدئولوژیک بود. بعد در مورد مسائل مختلف سؤال کرد و من برایش شرح دادم. بعد گفتم حاج آقا! وقتی شما من را شناختید می‌خواهید چه کار کنید؟ گفت از من می‌پرسند که اتحادیه انجمن‌های اسلامی چیست. من باید بدانم شما چه کسی هستید. گفتم حاج آقا! شما نمی‌دانید که ما کی هستیم؟ گفت من تا هشت سال پیش شما را می‌شناختم. الان پیام امام به اتحادیه انجمن‌های اسلامی در سه میلیون نسخه در ایران تکثیر شده و روی منابر خوانده می‌شود و انقلاب به پا کرده؛ من باید بدانم این اتحادیه انجمن‌های اسلامی چه کسانی هستند لذا آمده‌ام تا دوباره از نزدیک با شما آشنا شوم. گفتم حاج آقا! موضوع چیست؟ گفت آمده‌ام نیرو بگیرم! گفتم نیرو برای چی؟ برای کی؟ گفت برای بعد از انقلاب! گفتم حاج آقا! مگر قرار است در ایران انقلاب شود؟ گفت بله که انقلاب می‌شود! این مطلب را که خدمتان عرض می‌کنم مربوط به قریب به یک سال قبل از پیروزی انقلاب است؛ می‌خواهم خدمتان عرض کنم که دیدگاه ایشان چگونه بود. ما اصلاً فکر این را نمی‌کردیم که انقلابی در ایران رخ دهد. ما این مسئله را در خواب هم نمی‌دیدیم ولی ایشان می‌گفت من آمده‌ام برای بعد از انقلاب نیرو بگیرم! آن شب بچه‌ها به آنجا آمدند و ایشان اطلاعات دقیقی از وضعیت داخلی انجمن‌ها گرفتند و به ما هم که دلمان به خاطر این همه کشتاری که صورت گرفته بود پردرد بود روحیه و اطمینان دادند که نهایت این مبارزه جز پیروزی چیزی نخواهد بود که بعد هم از اینجا حرکت کردند و به کشورهای دیگر رفتند و با بچه‌های انجمن‌های جاهای دیگر هم از نزدیک آشنا شدند و آن انجمن‌ها را ارزیابی کردند. بعد از آنجا به آمریکا رفتند و بعد از اینکه انجمن‌های اسلامی را در آمریکا و کانادا دیدند دوباره از همین راه برگشتند و به ایران رفتند.

◆ چه کسانی از مؤسسان و بنیانگذاران انجمن‌های اسلامی تا آخر ماندند؟

■ انجمن‌های اسلامی در اوج خودشان بودند که انقلاب به پا شد یعنی ما در انجمن‌های اسلامی چهار مشاور داشتیم که آقای بهشتی، آقای حبیبی، قطب‌زاده و بنی‌صدر بودند. به

مرور انجمن‌های اسلامی قدرت و توسعه پیدا می‌کرد و نیروهای ما روزه‌روز بیشتر می‌شدند. خودتان می‌دانید که بنی‌صدر جزء کسانی بود که جبهه ملی را هدایت می‌کرد و مسئولیت جبهه ملی خارج از کشور را به عهده داشت از طرف دیگر در جبهه ملی گروه‌ها و احزاب مختلفی بودند؛ نهضت آزادی هم جزء جبهه ملی بود. آقای قطب‌زاده هم نماینده نهضت آزادی خارج از کشور بود و آقای حبیبی هم تشریف داشتند که نمی‌دانم در آن زمان جزء نهضت بودند یا نه ولی از نظر فکری سه مسلمانی که ما در خارج از کشور در جبهه ملی می‌شناختیم اینها بودند که با ما همکاری می‌کردند تا اینکه بین قطب‌زاده و بنی‌صدر اختلاف افتاد. قطب‌زاده به بنی‌صدر می‌گفت در جبهه ملی جز نهضت آزادی افراد مسلمانی نداریم که معتقد به اسلام باشند. چرا ما برای جبهه ملی فعالیت می‌کنیم؟ جبهه ملی را هم در خارج از کشور داریم ادامه می‌دهیم چرا این فعالیت را فقط برای نهضت آزادی نکنیم که مسلمان هم هست؟ بنی‌صدر معتقد بود که جبهه ملی را باید نگه داشت و لازم است بماند و قطب‌زاده خودش را جدا کرد. میان این دو نفر اختلاف ایجاد شد. این اختلاف متأسفانه عیناً در میان بسیاری از اعضای انجمن‌های اسلامی به‌وجود آمد تا جایی که عده‌ای بودند که طرفدار قطب‌زاده بودند و عده‌ای هم طرفدار بنی‌صدر بودند و عده‌ای هم مثل ما نظرشان فقط انجمن‌های دانشجویان بود، بدون نفوذ سیاسی. البته من این را به خاطر دارم که ما بعد از اینکه دیدیم این نفوذ دارد صورت می‌گیرد و آنها دارند از اتحادیه انجمن‌های اسلامی برای خودشان و احزابشان یارگیری می‌کنند از آنها تقاضا کردیم که اگر می‌شود هیچ دخالت حزبی‌ای در اتحادیه انجمن‌های دانشجویان نکنند و اجازه دهند که این حرکت یک حرکت دانشجویی باقی بماند. همه به ما قول دادند که این کار انجام بگیرد جز آقای حبیبی که گفت: من فکر نمی‌کنم که بتوانم این کار را انجام بدهم بنابراین خودم را کنار می‌کشم. ایشان مردانه خودش را کنار کشید ولی بنی‌صدر و قطب‌زاده قول دادند و هیچ کدامشان هم به قولشان عمل نکردند و نه تنها به یارگیری خودشان ادامه دادند بلکه درگیری‌های خودشان را نیز به درون اتحادیه منتقل کردند.

در این بین سر و کله یک نفر دیگر پیدا شده بود آن هم آقای سروش بود که ایشان هم

روزهای اول زندگی‌اش در آنجا را می‌گذرانند ولی او هیچ‌گونه دخالتی در مسائل سیاسی نمی‌کرد و اصلاً کار سیاسی نمی‌کرد و اعتقادی به کار سیاسی نداشت. ایشان در آن زمان به عنوان یک ایدئولوگ و کسی که دارای فکر است (چون پوپریست هم هست و خیلی به پوپر اعتقاد دارد) همان مسئله ابطال‌پذیری پوپر را بیشتر در رابطه با مسائل کمونیستی مطرح می‌کرد و سعی می‌کرد که از طریق طرز تفکر پوپر، کمونیسم را رد کند و آن را به عنوان نوعی طرز فکر غیرعلمی مطرح کند؛ همان‌طور که پوپر آن را مطرح می‌کرد. چون کمونیست‌ها معتقد بودند که طرز تفکرشان صددرصد علمی است. ما گروهی را در اروپا تشکیل دادیم که من هم عضو آن بودم و ده نفر بودیم. قرار شد که آقای سروش بیاید و این ایده و طرز تفکر را به ما منتقل بکند و ما را وارد این جریان بکند و ما ده نفر بعداً به انجمن‌های مختلف برویم و بچه‌ها را در این درگیری دایمی که بین اسلام و مارکسیسم به‌وجود آمده بود از نظر فکری تقویت کنیم و آقای سروش هم دو، سه هفته به آلمان آمدند و ما کلاس‌ها را در شهر آخن برگزار می‌کردیم.

◇ غیر از شما چه کسانی بودند؟

■ بچه‌های انجمن‌های اسلامی؛ مثلاً خانم طباطبایی بود، آقای صادق طباطبایی بود، بچه‌های دیگر بودند که الان دقیق یادم نمی‌آید. ما در سالن غذاخوری دانشگاه با کمونیست‌ها هر روز درگیری داشتیم. نزدیک ظهر که می‌شد ما میز کتاب‌های اسلامی می‌گذاشتیم و آنها هم میز کتاب‌های کمونیستی.

◇ این قضیه به چه سالی مربوط می‌شود؟

■ این مربوط به ۲-۳ سال قبل از انقلاب است و هر چه به انقلاب نزدیک‌تر می‌شدیم این مسائل هم بیشتر به اوج خودش می‌رسید. در زمانی که اوج تظاهرات و کشتارها در ایران اتفاق می‌افتاد من مسئول این شدم که به انگلستان بروم و در آنجا تظاهرات و اعتصاب غذا برپا کنیم. آقای سروش هم آنجا بود. ما بچه‌های انجمن‌ها را جمع کردیم و برای تظاهرات و

اعتصاب غذای چندروزه که می‌خواستیم در آنجا انجام دهیم آنها را دو دسته کردیم ولی آقای سروش به دارودسته‌اش امر به معروف و نهی از منکر و ... درس می‌داد. ما هم به آنجا رفته بودیم و می‌گفتیم الان زمان مبارزه است! ملت ایران به خیابان‌ها ریخته‌اند و دارند لت و پار می‌شوند الان باید وارد جریان شد و دنیا را روشن کرد! باید تظاهرات و اعتصاب غذا و روشنگری کرد! اما آنها به این امر معتقد نبودند و ما را هم مسخره می‌کردند که در لندن اعتصاب غذا و تظاهرات می‌کنیم. بین ما و آقای سروش و دارودسته‌اش همیشه اختلاف نظر وجود داشت. زمانی که ما در کلیسا اعتصاب غذا کرده بودیم به آقای سروش می‌گفتم بیا دو کلمه برای اینها سخنرانی کن! می‌گفت این‌طور چیزها در قاموس ما نیست. من این کار را نمی‌کنم. می‌گفتم بیا من برایت نقاب می‌گذارم! در تظاهرات انگلستان برای کسانی که می‌ترسیدند تظاهرات کنند نقاب درست کرده بودیم ولی او حاضر نمی‌شد سخنرانی کند و من دوباره باید با ایران تماس می‌گرفتم. همان موقع که ما در لندن اعتصاب غذا می‌کردیم در پاریس، آلمان، رم و اسپانیا هم اعتصاب غذا داشتیم و تمام بچه‌ها را در سراسر دنیا بسیج کرده بودیم که همه اعتصاب غذا و تظاهرات کنند و همه این کار را با هم انجام می‌دادیم که یک کار همگانی باشد. قطب‌زاده را می‌فرستادند می‌آمد و اطلاعاتی را که از ایران گرفته بود پخش می‌کرد و می‌گفت که چه اتفاقاتی در ایران افتاده است و سخنرانی هم می‌کرد. بنی‌صدر و دیگران هم به رم و پاریس می‌رفتند اما آقای سروش حاضر نبود سخنرانی کند. آقای خرازی هم در آنجا بودند و تنها کسی که به من کمک می‌کرد همسر آقای کمال خرازی بود که در نوشتن اعلامیه‌ها و چاپ آنها خیلی برای ما زحمت کشید. ما گروهی تشکیل داده بودیم و با آن گروه یک هفته تمام تا صبح عکس شریعتی را می‌کشیدیم و عکس شهدا را بزرگ می‌کردیم و اعلامیه‌ها را به زبان انگلیسی و فارسی می‌نوشتیم که وقتی تظاهرات و اعتصاب غذا برپا می‌شود در جاهای مختلف نصب شود.

◇ در سال ۵۴ من به هامبورگ رفتم و مدتی در آنجا بودم و از روزنامه‌های خارجی مثل *لوموند* و *گاردین* و ... استفاده کردم که بینم درباره ۱۵ خرداد چه نوشته‌اند. آن مدتی که در آنجا بودم احساس می‌کردم که در میان دانشجویان مقداری بی‌بندوباری وجود دارد؛ مسئله حجاب را خیلی رعایت نمی‌کردند؛ به نامحرم دست می‌دادند، از ذبح غیراسلامی استفاده می‌کردند و بعضی از آنها حتی نماز هم نمی‌خواندند.

■ ذبح اسلامی در آن زمان در خارج از کشور وجود نداشت ما نامه‌ای برای امام نوشتیم و پرسیدیم که با توجه به مشکلاتی که برای ذبح اسلامی وجود دارد چه کار باید بکنیم. امام زیر استفسار ما نوشته بودند غیرممکن نیست! یعنی باید انجام بگیرد. ما در آن زمان شروع کردیم به صحبت کردن با قصابی‌ها و مقامات آلمانی و توانستیم مجوز بگیریم و ذبح شرعی انجام دهیم. دیگر از آن زمان ذبح شرعی آغاز شد. انجمن‌های اسلامی یک عده اعضا داشتند و تعداد بسیار زیادی سمپات داشتند. ما هفته‌ای یکبار شب‌های جمعه جلسه داشتیم و می‌دیدیم که در انجمن اسلامی ما چهل نفر نشسته‌اند. آنها به انجمن ما می‌آمدند و ما در سالن‌های دانشگاه مخصوصاً سالن غذاخوری اعلامیه می‌زدیم که موضوع این هفته انجمن اسلامی چیست. خیلی از کسانی که علاقه‌مند بودند حتی کمونیست‌ها، می‌آمدند ببینند که ما راجع به این موضوع چه می‌گوییم مخصوصاً اگر موضوعاتی بود که به آنها هم ارتباط داشت. خیلی‌ها با ما صحبت می‌کردند و دوست بودند ولی هنوز مثل ما عضو انجمن اسلامی نبودند. کسانی که عضو می‌شدند باید این مسائل را رعایت می‌کردند. روزهای اولی که ما به اینجا آمده بودیم تقریباً هیچ‌کس حجاب نداشت. کم بودند کسانی که باحجاب بودند حتی در خیابان‌های آنجا آدم باحجاب نمی‌دیدیم حتی در میان ترک‌ها و عرب‌ها خیلی کم آدم باحجاب دیده می‌شد. به مرور این مسئله تقویت شد به‌ویژه از زمان انقلاب اسلامی ایران به بعد. شما کدام دختر ایرانی‌ای را می‌شناسید که در آن زمان برای تحصیل به خارج از کشور آمده باشد و باحجاب بوده باشد؟ ما افراد را جذب می‌کردیم آنها به انجمن‌های ما می‌آمدند بعد به مرور باحجاب می‌شدند و به مرور بهتر می‌شدند. این است که در آن سال‌هایی که ما شروع به این کار کردیم از هر نظر با هزار و یک مشکل روبه‌رو بودیم. اصلاً زمینه اسلامی وجود نداشت. برای چه بچه‌ها به

عضویت کنفدراسیون درمی آمدند؟ برای اینکه نه انجمنی وجود داشت و نه طرز تفکر اسلامی ای حاکم بود. خدا در آن زمان به ما چند نفر رحم کرد که قرآن می خواندیم، مسلمان بودیم، دوستان اسلامی داشتیم و برای قرآن خواندن فعالیت می کردیم. تمام فعالیت ما قبل از آمدن مرحوم بهشتی خواندن قرآن در آخر هفته و برگزاری نماز جماعت بود و در آن نماز، دانشجویی که امام جماعت شده بود دعا می کرد خدایا زندانیان سیاسی ما را آزاد کن! همه به همدیگر نگاه می کردند که او چه تفکر سیاسی ای دارد و فردا پدرمان را در می آورند. من این مطالب را آنجا می دیدم. ما افراد سمپاتی داشتیم که به مرور می آمدند و کسی نمی دانست که چه کسی عضو است و چه کسی نیست ولی ما خودمان متوجه این جریان بودیم که هسته اصلی همچنان محکم و پایرجا باشد و سعی کنیم اینها را جذب کنیم و از اول سعی ما بر این بود که هر کس با هر ظاهر و باطنی که داشت از کمونیست ها جدا باشد و به محیط ما بیاید. آنها هم می آمدند و کسانی که باید با حجاب می شدند، شدند و کسانی که باید نماز می خواندند، نماز خوان شدند، خود کمونیست ها برای اینکه با بچه مسلمان ها دوست شوند وقتی می دیدند یک نفر از آنها نماز خوان شده است چندبار با او نماز می خواندند که بتوانند او را جذب کنند و به سوی خود بکشانند یعنی همه حرف ما جذب نیرو بود که دانشجویان به سمت کمونیست ها نروند و به سوی ما بیایند و جذب ما شوند. ما سعی می کردیم که تا جایی که می توانیم جذب کنیم و اگر شما یک عده را این جور دیدید مسلماً سمپات بودند و مطمئناً جزء اعضای انجمن نبودند برای اینکه اگر اساسنامه انجمن را بخوانید برای عضو شدن و وارد شدن به انجمن همه این شرایط وجود دارد. ما زمانی آنها را عضو می کردیم که از مسلمان بودنشان اطمینان حاصل می کردیم.

◆ به نظر شما چرا آقای سروش از دخالت در مسائل سیاسی خودداری می کرد؟ ایشان سابقه انجمن حجتیه دارد. آیا اعتقادی به سیاست نداشت یا از بیم اینکه برایش در ایران مشکلی ایجاد شود این کار را می کرد؟

■ من فکر می کنم که هر دوی اینها باشد. اولاً اعتقادی به این امر نبود که انقلابی بخواهد رخ

دهد که آینده‌ای برای خودش در آن تصور کند و بعد هم اعتقادی به کار سیاسی نداشت. ما حتی درگیر هم شده بودیم. ایشان می‌خواست علیه شریعتی مطالبی را پخش بکند چون خودش را از شریعتی، بنی‌صدر و دیگران بالاتر می‌دید. صد برابر قوی‌تر از آن کیش شخصیتی که در بنی‌صدر سراغ دارید در سروش وجود دارد. سروش، خدا را هم بنده نبود. سروش اصلاً هیچ‌کس را بالاتر از خودش قبول نداشت و الان هم ندارد. یکی از درگیری‌های بسیار شدید ما در درون اتحادیه انجمن‌های اسلامی درگیری‌ای بود که بین این دو قطب کیش شخصیت، بنی‌صدر از یک طرف و سروش از طرف دیگر، وجود داشت. سمینارهای ما همیشه با درگیری پایان پیدا می‌کرد و درگیری‌ها هم شدید بود. سروش از یک طرف خودش را بالا می‌دید و با فلسفه وارد می‌شد و به بنی‌صدر حمله می‌کرد و بنی‌صدر هم به او حمله می‌کرد. ما یک ارگان داشتیم به نام اسلام؛ مکتب مبارز و سالی چند نسخه از آن را چاپ می‌کردیم. ما مقالاتی را از بنی‌صدر، سروش، شریعتی و یا کسان دیگر چاپ می‌کردیم. وقتی مقاله‌ای از سروش در آنجا چاپ می‌شد بنی‌صدر با این مطلب برخورد می‌کرد. بنی‌صدر که برخورد می‌کرد سروش باید حتماً او را می‌کوبید! وای به حال ما اگر یکبار مقاله یکی از آنها را زودتر چاپ می‌کردیم و مقاله یکی را دیرتر! در آن صورت باید با یکی از آنها درگیر می‌شدیم. هر دوی اینها خودشان را یک مقام والا و یک قطب می‌دانستند و این به دلیل کیش شخصیتی بود که در این دو نفر مخصوصاً در سروش بود. اولین کتابی که سروش چاپ کرد کتاب *نهاد ناآرام جهان* بود. خیلی قبل از انقلاب بود که برای اولین بار این کتاب چاپ شد و ما هم زیاد به آن مراجعه می‌کردیم چون در آن زمان کتابی نداشتیم تا اینکه شریعتی‌ای به‌وجود آمد و بعد با آیت‌الله مطهری آشنا شدیم و درس‌ها، کتاب‌ها و سخنرانی‌هایش را که در حسینیه ارشاد انجام می‌داد شناختیم؛ اینها بود که به ما کمک جان داد و ما وارد جریان شدیم. در این بین آقای سروش به عنوان کسی که ادعای فیلسوف بودن می‌کرد وارد جریان شد ولی نمی‌توانست ببیند که شخصیتی مثل مطهری وجود داشته باشد که از او بالاتر باشد؛ نمی‌توانست ببیند که شخصیتی مثل شریعتی وجود دارد.

◆ اختلاف ایشان با شریعتی در چه بود؟

■ اشکال می‌گرفت. می‌گفت این حرف‌هایی که می‌زند در فلان مورد بی‌خود است؛ باید این‌جوری باشد. در مورد بنی‌صدر یا آقای مطهری هم همین‌جور. ایشان خودش را همیشه بالاتر از دیگران می‌دانست. خودش را یک چیز متفاوت می‌دانست و روزبه‌روز این کیش شخصیتش تقویت می‌شد و بیشتر می‌شد و در مورد مسائل سیاسی ایشان اعتقاد داشت که فقط با فکر و این‌جور مطالب باید وارد جریان شد نه با مسائل سیاسی؛ مسائل سیاسی بی‌ارزش است و کاری هم از پیش نمی‌برد.

◆ موضع‌گیری‌های اخیر آقای سروش علیه بعضی از احکام الهی را بر چه مبنایی می‌توان توجیه کرد؟

■ قبلاً درباره این صحبت کرده بودیم که چه خطری در طرز تفکر التقاطی وجود دارد. این موضوع خیلی پیچیده است. اگر یک نفر باشد که بگوید من این فکر را کلاً قبول ندارم و یک چیز جدیدی بگوید می‌شود فهمید چه می‌خواهد بگوید و با او گفت‌وگو کرد. هر جا ضعفی وجود داشته باشد دشمن از آنجا وارد می‌شود. کسانی که زمینه جذب شدن را داشته باشند جذبشان می‌کنند آنها کارشان را انجام می‌دهند الان ما ایرانی‌های زیادی را داریم که در اینجا ماندنی شده‌اند و دیگر بر نمی‌گردند. مسلمان‌های زیادی را داریم که دیگر مسلمان نیستند و دارند به غرب خدمت می‌کنند. ما در ایران برایشان زحمت کشیده‌ایم اما الان به غرب آمده‌اند و شده‌اند خدمتگزار اینها و به جامعه اینها کمک می‌کنند. اگر به آنها بگویید برگرد به ایران، می‌گویند نه من در اینجا راحت‌ترم و در اینجا می‌مانند بعضی‌ها را هم می‌بینید که هر بلایی که سرشان بیاید حاضر نیستند در غرب بمانند و می‌گویند من باید به مملکت برگردم و در آنجا خدمت کنم. الان شما چقدر در داخل کشور نیرو دارید که چون امکاناتی در داخل کشور نیست به خارج از کشور می‌آیند؟ اول که به خارج از کشور می‌آیند با این هدف می‌آیند که چیز بیشتری یاد بگیرند چون به رشته خودشان علاقه دارند ولی غرب زمینه جذب اینها را ایجاد می‌کند و آنها را جذب می‌کند. الان دارند خرج می‌کنند؛ برای همه افکار اعم از سیاسی و

غیرسیاسی دارند پول می‌دهند چون می‌بینند که طرف جوان است و اول زندگی‌اش است و یک پتانسیل بسیار قوی و بالقوه دارد و برای خدمات بزرگ و ارزنده و پیش بردن جامعه آماده است. می‌گویند من خرجت را می‌دهم و تو را به کانادا و امریکا می‌برم و در دانشگاه می‌گذارم و او هم شروع می‌کند به کار کردن. به نسبت خدماتی که آن جوان‌ها می‌توانند بدهند مبلغ بسیار کمی برایشان خرج می‌کنند و بعد هم بزرگ‌ترین خدمات را از آنها می‌گیرند. شما به پیشرفت‌های علمی امریکا نگاه بکنید! ببینید در ناسا و جاهای دیگر چقدر ایرانی وجود دارد! رؤسای بیمارستان‌های مختلف اینجا ایرانی هستند؛ اینها پتانسیل و قدرت است. آنها برای آینده‌شان از اینها استفاده می‌کنند. از اینها به عنوان ابزار برای پیشبرد کارشان استفاده می‌کنند. ما هنوز این توانمندی‌ها را نداریم. تجربه لازم را برای این مطالب نداریم چون ما را عقب نگه‌داشته‌اند. زمینه‌های لازم برای پیشرفت علمی در گذشته نبوده است. ما الان در این چند سال بعد از انقلاب داریم جهشی عمل می‌کنیم. قبل از آن فاصله‌ها با غرب خیلی زیاد بود. انسان‌ها خودشان یک مقدار ضعف دارند. اگر تربیت خانوادگی و تربیت اجتماعی آن‌طور که باید و شاید نباشد این مشکلات به‌وجود می‌آید و گرنه آقای سروش یا کسان دیگری را که طرز تفکرشان از سروش هم بدتر است چه کسی خراب کرده است؟ اینها از کجا آمده‌اند و چطوری چنین طرز تفکری دارند؟ مسئله جدایی دین از سیاست یک برنامه غربی بوده است و در زمان خودش ممکن بود که در غرب درست بوده باشد اما آن هم جدایی مسیحیت از سیاست بود نه جدایی اسلام از سیاست. آن هم مسیحیت آن زمان نه مسیحیت خود حضرت مسیح(ع)؛ مسیحیت کلیسای دوران سیاه قرون وسطی. حق هم بوده است که این جدایی صورت بگیرد و علم پیشرفت بکند چون جلوی علم را گرفته بود. مسیحیت کلیسا از زمین تا آسمان با دین حضرت مسیح فرق می‌کند، از زمین تا آسمان با دین اسلام فرق می‌کند ولی این را تعمیم دادند. اینها چیزهایی است که تلقین شده بعد هم می‌آیند و زرق و برق غرب را می‌بینند. زمینه‌های این دویست سال گذشته غرب از کجا آمده است؟ این ثروتی که در اینجا وجود دارد به چه وسیله‌ای به دست آمده است؟ بعد از انقلاب کبیر فرانسه، این کشور چه جنایتی در دنیا کرد!

چه بردگی‌ای به وجود آورد! چه غارت‌هایی کرد! چه تکه‌پاره‌هایی را از آسیا، آفریقا و امریکای شمالی و جنوبی و دنیا به وجود آورد! و از این توانمندی به خاطر اینکه دین و ارزش‌های خدایی و الهی در آن نبود سوءاستفاده کرد. با ملت‌های دنیا چه کرد و چه غارت‌هایی کرد! اینها که دیگر برای آقایان مطرح نیست! آنها فقط زرق و برق امروز را می‌بینند. برنمی‌گردند نگاه کنند که هر جا اسلام پا گذاشت، چه با شمشیر و چه بدون آن، چه بهشتی به وجود آورد و باعث چه ترقی و پیشرفتی شد! چه علم و دانشگاهی به وجود آورد! چه پیشرفت اقتصادی‌ای به وجود آورد! غرب بعد از انقلابش که دین و ارزش‌های خدایی را از سیاست جدا کرد هر کجا که پا گذاشت چه جنایاتی که نکرد! چه کشتارهایی که نکرد! چه بردگی‌هایی که نکرد! و هنوز هم این مسائل ادامه دارد منتها به اسم و با ظاهری دیگر. امروزه دیگر لشکرکشی‌ها جواب نمی‌دهد دیگر ایجاد مستعمره و مسائلی که در هند و ایران و آفریقا وجود داشته جواب نمی‌دهد. ظاهرش را تغییر داده‌اند ولی همان سیاست را دنبال می‌کنند به نحوی دیگر دارند از بین می‌برند و می‌کشند. این زرق و برق را می‌بینند ولی واقعیات پشت پرده را نمی‌بینند. می‌توان گفت آنچه آقای سروش را به این روز نشانده، همین زرق و برق، خودباختگی در برابر غرب و خودخواهی و خودپرستی‌ای بود که به آن اشاره کردم.

◆ جناب آقای کیارشی! از جنابعالی که وقت خودتان را در اختیار فصلنامه قرار دادید تشکر می‌کنیم.

گزارش

موضوع: دستگیرشدگان وقایع خردادماه ۱۳۴۲

محترماً بعرض میرساند.

بطوریکه استحضار دارند در جریان وقایع اخیر خردادماه ۱۳۴۲ قبل از اعلام فرمانداری نظامی تعداد ۳۵۲ نفر که در تظاهرات و اخلاص در نظم عمومی شرکت داشتند بوسیله مامورین انتظامی دستگیر و بساواک اعزام و باتهام اقدام بر ضد امنیت داخلی مملکت با صدور قرار بازپرس نظامی در زندان‌های موقت شهربانی کل کشور. قزل قلعه. پادگان عشرت‌آباد. پادگان بیسیم بازداشت گردیدند.

اینک نتیجه اقدامات معموله درباره زندانیان مورد بحث را از جهت استحضار معروض‌میدارد.
 (۱)- دربدو دستگیری چون تعدادی از افراد دستگیر شده سنشان بین ۱۴ و ۱۷ سال بود. لذا کمیسیونی از نمایندگان ساواک. اداره اطلاعات شهربانی کل کشور و زندان موقت شهربانی تشکیل گردید و طبق صورتجلسه متشکله ۵۰ نفر آنان که سنشان بحد قانونی نرسیده بود با اخذ تعهد از زندان آزاد گردیدند.

(۲)- از بقیه افراد زندانی تا این تاریخ بازجوئی‌های لازمه بعمل آمده است اینک بمنظور تعیین تکلیف متهمین مورد نظر ذیلاً پیشنهاد میگردد.

الف. افرادی که فاقد سابقه قبلی بوده و ضمن بازجوئی اظهاراتشان مقرون بحقیقت بوده و بازجویان مربوطه نیز نظرشان دال بر بیگناهی آنان باشد با اخذ تعهدی مبنی بر اینکه در آتیه مبادرت باعملی که برخلاف مصالح عالییه باشد ننمایند نسبت باآزادی آنان اقدام مقتضی معمول گردد.

ب. در مورد بقیه افرادی که سوابق قبلی داشته فعلاً در بازداشت بمانند و نسبت بتکمیل پرونده آنان چنانچه مقصر تشخیص داده شدند پرونده آنان جهت هرگونه اقدام قانونی بدادستانی ارتش احاله گردد و در غیر این صورت اقدامات لازم در مورد آزادی آنان بعمل آید. علیهذا مراتب از جهت استحضار معروض صدور هرگونه دستوری منوط باوامر عالی است.



سخت وزیر

سازمان اطلاعات و مستشاران

گزارش

موضوع: دستگیر شدگان وقایع خرداد ماه ۱۳۴۲

موضوع: دستگیر شدگان وقایع خرداد ماه ۱۳۴۲

محترماً بعرض میرساند .

بطوریکه استحضار دارند در جریان وقایع اخیر خرداد ماه ۱۳۴۲ قبل از اعلام فرمانداری نظامی تعداد ۳۵۲ نفر که در تظاهرات و اخلاف در نظام عمومی شرکت داشتند برسیا مامورین انتظامی دستگیر و بساواک اعزام و با اتهام اقدام برضد امنیت داخلی مملکت با صدور قرار بازپرس نظامی در زندان های موقت شهربانی کل کشور قزل قلعه . پادگان عشرت آباد . پادگان بیسیم بازداشت گردیدند .

اینکه نتیجه اقدامات معموله در باره زندانیان مورد بحث را از جهت استحضار معروض میدارد .

۱- درید و دستگیری چون تعدادی از افراد دستگیر شده نشان بین ۱۴ و ۱۷ سال بود لذا کمیسیونی از نمایندگان ساواک . اداره اطلاعات شهربانی کل کشور زند ان موقت شهربانی تشکیل گردید و طبق صورتجلسه متشکله . ۵ نفر آنان که نشان حسن تانونی نرسیده بود با اخذ تعهد از زندان آزاد گردیدند .

۲- از بقیه افراد زندانی تا این تاریخ بازجویی های لازمه بعمل آمده است اینک بمنظور تعیین تکلیف متهمین مورد نظر ذیلا پیشنهاد میگردد .

الف . افرادی که فاقد سابقه قبلی بوده و ضمن بازجویی اظهاراتشان مقرون بحقیقت بوده و بازجویان مربوطه نیز نظرشان دال بر بیگناهی آنان باشد با اخذ تعهدی مبنی بر اینکه در آتیۀ مبادرت با اعمالی که برخلاف مصالح عالییه باشد ننمایند نسبت با آزادی آنان اقدام مقتضی معمول گردد .

ب . در مورد بقیه افرادی که سوابق قبلی داشته فعلاً در بازداشت بمانند و نسبت بتکمیل پرونده آنان اقدام چنانچه مقصر تشخیص داده شدند پرونده آنان جهت هرگونه اقدام تانونی بداد ستانی ارتش احاله گردد و در غیر این صورت اقدامات لازم در مورد آزادی آنان بعمل آید .

علیهذا مراتب از جهت استحضار معروض شد و هرگونه دستوری منوط با امر عالی است .

مستشار سازمان

تاریخ ۱۳۴۲/۴/۱۴
موضوع: دستگیر شدگان
موضوع: دستگیر شدگان
موضوع: دستگیر شدگان

موضوع: دستگیر شدگان
موضوع: دستگیر شدگان
موضوع: دستگیر شدگان

پرسش و پاسخ

با کاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت

◊ آقای عبدالوهاب تیموری از رامهرمز سؤال کرده‌اند: «اسلام امریکایی» چه تعریفی دارد و امروز مصداق آن چه کسانی هستند؟

ﷺ اسلام امریکایی، آیین به‌ظاهر اسلامی است که با منافع غارتگرانه زورمداران و جهانخواران هیچ‌گونه مغایرت و تضادی ندارد و در برابر، با حقوق توده‌های مستضعف و محروم و ستمدیدگان جامعه در تضاد است؛ امام خمینی(س) شاخص‌های دقیق چنین اسلامی را به‌درستی در فرمایشات خود تبیین فرموده‌اند و به نظر می‌رسد دقیق‌تر از این شاخص‌ها برای فهم ماهیت اسلام امریکایی و اسلام ناب محمدی شاخص دیگری نباشد. امام در پیامی به

ملت ایران در آستانه شرکت در انتخابات سومین دوره مجلس شورای اسلامی می‌فرمایند: مردم شجاع ایران با دقت تمام به نمایندگانی رأی دهند که متعبد به اسلام و وفادار به مردم باشند و در خدمت به آنان احساس مسئولیت کنند و طعم تلخ فقر را چشیده باشند، و در قول و عمل مدافع اسلام پابرهنگان زمین، اسلام مستضعفین، اسلام رنجدیدگان تاریخ، اسلام عارفان مبارزه‌جو، اسلام پاکتینتان عارف، و در یک کلمه، مدافع اسلام ناب محمدی «صلی‌الله علیه و آله و سلم» باشند. و افرادی را که طرفدار اسلام سرمایه‌داری، اسلام مستکبرین، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام منافقین، اسلام راحت‌طلبان، اسلام فرصت‌طلبان و در یک کلمه، اسلام امریکایی هستند طرد نموده و به مردم معرفی نمایند.^۱

با شاخص‌های مذکور به راحتی می‌توان مدافعان اسلام امریکایی در جهان را تشخیص داد؛ جریان‌هایی مانند آیین سیاه و کفرآمیز و ساخته دست استعمار و هابیت، بابیه و بهاییه که نه تنها با آز و نیاز استعماری امریکا، انگلیس، رژیم صهیونیستی و... تضادی ندارند بلکه مجری سیاست شوم و خانمانسوز آنان در جهان اسلام بوده و هستند، منافقینی که در دامن امریکا به کشتار ملت ایران و ملت عراق پرداختند، سکولارها و لیبرال‌های غربگرای که از بدو پیدایش، حامی منافع دولت‌های غربی بوده و هستند و به کمتر از تسلیم ایران در برابر شیطان بزرگ رضایت نمی‌دهند، مقدس‌آبان که از دین فقط زهد و دنیاگریزی و گوشه‌نشینی و به انتظار ظهور منجی بودن را تبلیغ می‌کنند و دست به سیاه و سفید نمی‌زنند، حجتیه‌ای‌ها که دین را از سیاست جدا می‌دانند و با وجود این در راه نفوذ و رخنه در پست‌های کلیدی نظام جمهوری اسلامی سر از پا نمی‌شناسند و پیوسته در تلاش‌اند که با توطئه و ترفندها راه امام را بی‌رهو سازند و انقلاب اسلامی را به مسلخ بکشانند و بسیاری از جریان‌های شبیه به اینها، مصداق مسلم اسلام امریکایی می‌باشند. همان‌طور که در تاریخ معاصر دیده‌ایم امروز بزرگ‌ترین مسئولیت و مأموریت پیروان این فرقه‌ها، نگهبانی از منافع غارتگرانه و بی‌حد و مرز ابرقدرتها

و اجرای سیاست ضداسلامی آنان در منطقه و جهان است و اگر قرار باشد استعمار سامان اجتماعی جوامع انقلابی دنیای اسلام را بر هم بریزد با کمک این عناصر اقدام خواهد کرد.

کشتار بیش از ۶۰۰ تن از زائران بیت‌الله‌الحرام به جرم اعلام برائت از مشرکین و سردادن شعار مرگ بر امریکا و مرگ بر اسرائیل، پرورش مزدوران و حیره‌خوارانی به نام طالبان و القاعده و تبدیل عراق و افغانستان به حمام خون به دست آنان و همدستی با سازمان سیا و موساد در راه ریودن دانشمندان ایرانی، از نمونه‌های آشکار جنایت‌ها و خیانت‌های نابخشودنی حزب صهیونیستی وهابیت است که از پیروان اسلام امریکایی می‌باشد.

همچنین تشویق مردم مسلمان به رفاه‌طلبی و زندگی تجملاتی و ترویج و تأیید اینکه مالکیت در اسلام محدود نیست، از آثار شوم اسلامی امریکایی است.

کسانی که «جنگ فقیر و غنی» را در اسلام رد می‌کنند؛

کسانی که از «عقب‌نشینی» و «گفت‌وگوی تمدن‌ها» دم می‌زنند؛

کسانی که مذاکره و سازش با امریکا را کلید حل تمام مشکلات ایران می‌دانند؛

کسانی که مردم را از منزوی شدن در سطح جهانی (جهان استکباری) می‌ترسانند؛

کسانی که مسئله فلسطین را مسئله ایران نمی‌دانند؛

کسانی که تز استعماری-ارتجاعی «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است» را ترویج و تأیید می‌کنند و توصیه الهی و اسلامی «الجار ثم الدار» را زیر پا می‌گذارند؛

کسانی که برای دستیابی به مقام و منصب و یا حفظ آن از هیچ خیانتی پروا ندارند و حاضرند که کشور را به حمام خون تبدیل کنند و آتش جنگ داخلی را شعله‌ور سازند؛

کسانی که منافقانه دم از امام می‌زنند، نان امام را می‌خورند و آتش دشمنان امام را هم می‌زنند و کسانی که از رهنمودهای مقام معظم رهبری سرپیچی می‌کنند و با اصل ولایت‌فقیه به ستیز برمی‌خیزند و...

دانسته یا ندانسته دنباله‌رو اسلام امریکایی هستند.

❖ آقای سیدمحمد موسوی، از تهران پرسیده‌اند: بعضی از افراد این روزها از اینکه یاران امام به زیر سؤال می‌روند و یا مورد انتقاد قرار می‌گیرند، اظهار نگرانی می‌کنند... راستی کدامیک بیشتر دارای حرمت هستند؛ راه امام یا یاران امام؟

باید دانست یاران امام - اگر یاران نایار و وادادگان بیمار نباشند - مورد احترام و محبت علاقه‌مندان به امام هستند. ملتی که به امام عشق می‌ورزد، حرمت یاران امام را نیز پاس می‌دارد، لیکن کسانی که از خط امام جدا شده و به بیراهه رفته‌اند و با شیوه‌ای منافقانه و ریاکارانه دم از امام می‌زنند و بر آن اند که با ادعای پیروی از خط امام، خط امام را بکوبند و راه امام را بی‌رهر و سازند، از منافقانی هستند که خطر آنان برای اسلام، انقلاب اسلامی و استقلال ایران، از خطر شیطان بزرگ و صهیونیسم بین‌المللی بیشتر است و رویارویی با آنها از وظایف مهم و برجسته ملت ایران و پیروان راستین راه امام است و شکستن حرمت و شخصیت آنان، در واقع پاسداری از حرمت امام است.

یاران راستین امام، همانند خود امام، امروز مورد بغض و کینه و خصومت استکبار جهانی هستند. رسانه‌های غربی و دستگاه تبلیغاتی استعماری بر ضد آنان به شدت جوسازی و سمپاشی می‌کنند و بر آنان می‌تازند. اما کسانی که مورد پشتیبانی بوق‌های تبلیغاتی امریکا، انگلیس، رژیم صهیونیستی و دیگر فزون‌خواهان و جنایتکاران بین‌المللی قرار دارند، نمی‌توانند از یاران امام باشند.

یاران امام از پشتیبانی هم‌جنس‌بازان، تجزیه‌طلبان، سلطنت‌طلبان، منافقین، کمونیست‌ها و بهایی‌ها برخوردار نیستند. یاران امام برای دستیابی به قدرت و مقام و حفظ آن «قیصریه را به آتش نمی‌کشند». یاران امام مانند خود امام اعدام تروریست‌هایی را که دستشان به خون ملت ایران آغشته است به عنوان اقدامی که ضد حقوق بشر امریکایی است معرفی نمی‌کنند و برای آنها اعلامیه نمی‌دهند. یاران امام مثل خود امام شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی را معیار انقلابی بودن و در خط رهبری بودن می‌دانند و به جای جمهوری اسلامی، جمهوری

رضاخانی را تبلیغ نمی‌کنند. یاران امام همچنان شعار آزادی قدس و محو اسراییل را شعار بنیادی انقلاب اسلامی و ملت ایران می‌دانند و می‌فهمند که آزادی از چنگال ابرقدرت‌ها در جهان اسلام منوط به آزادی قدس است و منافقانه شعار نه غزه، نه لبنان را جایگزین شعار مرگ بر اسراییل نمی‌کنند. یاران امام کسانی هستند که می‌فهمند اگر یک لحظه از ولایت‌فقیه جدا شوند به این مملکت و انقلاب آسیب می‌رسد چون امام فرموده‌اند: «پشتیبان ولایت‌فقیه باشید تا به مملکت شما آسیبی نرسد».

شاخص‌های زیادی از زبان مبارک خود حضرت امام مطرح شده است که می‌تواند مبنای سنجش مدعیان دروغین و راستین پیرو خط امام باشد و شما می‌توانید برای استخراج این شاخص‌ها به صحیفه / امام مراجعه فرمایید.

♦ آقای ف. جعفری از تهران نوشته‌اند شما نوشته‌اید: روشنفکران ایران سال‌هاست که از کنار تمایلات ملت ایران گذر کرده و آرمان‌ها، آرزوها، بینش‌ها، گرایش‌ها و حکومت‌هایی را برای ایران تجویز کرده و می‌کنند که ملت ایران تمایلی به آنها ندارد. از آنجا که میان اسلام‌گرایان، جزء معدود کسانی هستید که می‌شود با شما گفت‌وگو کرد، با توجه به مطلب بالا، می‌توانم بپرسم اگر چنان است که حضرت‌تعالی مدعی هستید، چرا سیستم سیاسی از برگزاری یک انتخابات آزاد، سالم و منصفانه هراس دارد؟!

خداوند محترم! جناب آقای جعفری! اولاً نمی‌دانیم شما از کجا به هراس سیستم سیاسی برای برگزاری انتخابات آزاد، سالم و منصفانه پی برده‌اید در حالی که هراس، امری روانی است و در حوزه روانشناسی اجتماعی، هراس حکومت‌ها را باید در رفتار آنها مشاهده کرد در حالی که اقدامات نظام جمهوری اسلامی در انتخابات که مبتنی بر مشارکت حداکثری مردم است نشان از عدم هراس از حضور مردم در صحنه دارد نه هراس از آن!

مستحضر هستید که حکومت‌هایی که از مردم هراس دارند دوست ندارند در همایش‌های عمومی مثل انتخابات که نوعی تأیید عمومی نظام هم هست، از حضور حداکثری مردم در صحنه استفاده نمایند؛ در حالی که اگر انصاف داشته باشیم می‌بینیم همیشه در جمهوری

اسلامی دعوت به مشارکت از ناحیه نظام دعوت حداکثری است نه بیرون کردن مردم از صحنه! بنابراین ما متوجه نشدیم که مکانیسم سنجش هراس حکومت توسط جنابعالی مبتنی بر چه شاخص‌هایی بود.

ثانیاً ما نمی‌دانیم مراد شما از برگزاری یک انتخابات آزاد، سالم و منصفانه چیست چون اینها واژه‌هایی هستند که مورد استفاده همه قرار می‌گیرند و حتی بسته‌ترین حکومت‌ها هم مدعی آنها هستند! پس ما تا برای فهم این مفاهیم با جنابعالی هم‌زبانی نداشته باشیم پاسخ‌هایی بی‌معنا به سؤالتان خواهیم داد؛ یعنی نه شما پاسخ ما را خواهید پذیرفت و نه ما می‌دانیم نقطه عزیمت سؤال شما کجاست! بنابراین بیاییم و مکانیسم این سؤال و پاسخ‌های احتمالی به آن را بررسی کنیم؛ یعنی شاخص هم‌زبانی ما برای فهم یک انتخابات آزاد، سالم و منصفانه را مشخص نماییم. چون جنابعالی پرسشگر این سؤال هستید مشخص فرمایید شما به کدام انتخابات، آزاد، سالم و منصفانه می‌گویید.

جواب‌های احتمالی شما!

۱. انتخاباتی که مبتنی بر قوانین جاری و پذیرفته‌شده جامعه باشد بدون کمترین تخلفی از قوانین جاری؛

۲. انتخاباتی که مبتنی بر آرمان‌های من روشنفکر باشد نه آنچه قانون یا مردم می‌گویند؛

۳. انتخاباتی که مبتنی بر خواسته‌ها و انگیزه‌های گروه‌های سیاسی و احزاب باشد و درصد بیشتری از مشارکت این جریان‌ها را فراهم سازد حتی اگر خلاف قوانین باشد؛

۴. انتخاباتی که...

قبول فرمایید به عدد انفاس خلاق می‌توان برای یک انتخابات به تعبیر شما آزاد، سالم و منصفانه شاخص درست کرد اما به شرطی که حد یقف این شاخص‌ها مشخص باشد وگرنه اصلاً نمی‌توان انتخاباتی برگزار کرد که جریان، گروه و فردی که به هر دلیلی در آن آرای مردم را جلب نکرده است مدعی نباشد که این انتخابات آزاد، سالم و منصفانه نبوده است! تصدیق می‌فرمایید که چنین انتخاباتی حتی در دموکرات‌ترین کشورهایی که به دموکراسی آن

معتقد هستیم بیشتر به خواب و خیال و رؤیا شبیه است تا واقعیت!

چون انتخابات طرف برنده و بازنده دارد و بازنده‌ها همیشه تصور می‌کنند اگر آزادی، عدالت، سلامت و انصاف رعایت می‌شد، برنده اصلی انتخابات بودند، پس همیشه افرادی در جامعه هستند که می‌گویند آزادی، سلامت، عدالت و انصاف در مورد آنها و جریان‌ها وابسته به آنها رعایت نشده است.

به نظر حضرتعالی ملاک تشخیص درستی و نادرستی این ادعاها چیست؟

شما از سه واژه گرانقدر آزادی، سلامت و انصاف برای فهم مشروعیت یک نظام سیاسی در برگزاری انتخابات استفاده کردید. اکنون برای من به عنوان دانشجوی سیاست این سؤال مطرح است که چه مکانیسمی آزادی، سلامت و انصاف را در نظام‌های سیاسی تعریف می‌کند؟ ما برای فهم این مسئله که آیا نظام سیاسی جمهوری اسلامی در پرسشگری‌های عمومی (که انتخابات، بخشی از این پرسشگری‌هاست) رعایت آزادی، سلامت و انصاف را کرده است باید به چه معیارها و ملاک‌هایی رجوع کنیم؟ ادعاهای چه کسانی و چه جریان‌های ملاک داوری است؟

مخالفان، موافقان، اصحاب قدرت، اصحاب ثروت، نخبگان، مردم، رادیوهای بیگانه، شبکه‌های اینترنتی، دولت‌های بیگانه، مجامع بین‌المللی، احزاب سیاسی و گروه‌های ذی‌نفوذ، گروه‌های فشار، روحانیت، حوزه‌های علمیه، رهبری نظام، قانون، و یا...؟ امیدوارم دوست نداشته باشید این بحث را در یک فضای ذهنی و نظری صرف ادامه دهیم چون در چنین فضایی هر کسی پایبند آرمان‌های خود است و اگر مبنایی برای بحث نباشد نمی‌توانیم به نتایج درستی برسیم.

صورت اسامی روحانیونی که در وقایع جریان اخیر دستگیر و در حال حاضر بازداشت میباشند

ردیف	نام	شهرت	نام پدر	تاریخ بازداشت
۱-	روح‌اله	الموسوی الخمینی	مصطفی	۴۲/۳/۱۵
۲-	حسن	طباطبائی قمی	حاج آقا حسین	۴۲/۳/۱۶
۳-	بهاء‌الدین	محلّاتی	محمدجعفر	۴۲/۳/۱۵
۴-	مجیدالدین	مصباحی	سیدجمال	۴۲/۳/۱۵
۵-	جلال‌الدین	آیت‌اله زاده	شیخ جعفر	۴۲/۳/۱۵
۶-	محمدهاشم	دست‌غیب	سیدعبدالحسین	۴۲/۳/۱۵
۷-	مجدالدین	محلّاتی	بهاء‌الدین	۴۲/۳/۱۵
۸-	عبدالحسین	دست‌غیب	میرزا محمدتقی	۴۲/۳/۱۸
۹-	مرتضی	مطهری	محمدحسین	۴۲/۳/۱۵
۱۰-	ناصر	مکارم شیرازی	علی‌اکبر	۴۲/۳/۱۵
۱۱-	عباسعلی	اسلامی	حسین	۴۲/۳/۱۵
۱۲-	محمدتقی	فلسفی	محمدرضا	۴۲/۳/۱۵
۱۳-	ماشاء‌اله	شریفی	ضرغام	۴۲/۳/۱۸
۱۴-	حسین	اشرف الواعظین	حبیب‌اله	۴۲/۳/۱۵

خیابانی و محله‌ها

صورت‌اسامی روحانیونی که در تاریخ جریان اخیر دستگیر و در حال حاضر بازداشت میباشند

ردیف	نام	شهرت	نام پدر	تاریخ بازداشت
۱ -	روح اله	الموسوی الخنینی	مصطفی	۴۲/۳/۱۵
۲ -	حسن	طباطبائی قی	حاج آقا حسین	۴۲/۳/۱۶
۳ -	بهاء الدین	محلانی	محمد جعفر	۴۲/۳/۱۵
۴ -	مجید الدین	مصباحی	سید جمال	۴۲/۳/۱۵
۵ -	جلال الدین	آیت اله زاده	شیخ جعفر	۴۲/۳/۱۵
۶ -	محمد هاشم	دست فیب	سید محمد الحسین	۴۲/۳/۱۵
۷ -	مجید الدین	محلانی	بهاء الدین	۴۲/۳/۱۵
۸ -	عبد الحسین	دست فیب	میرزا محمد تقی	۴۲/۳/۱۸
۹ -	مرتضی	مطهری	محمد حسین	۴۲/۳/۱۵
۱۰ -	ناصر	مکارم شیرازی	علی اکبر	۴۲/۳/۱۵
۱۱ -	عباسعلی	اسلامی	حسین	۴۲/۳/۱۵
۱۲ -	محمد تقی	قلسنی	محمد رضا	۴۲/۳/۱۵
۱۳ -	ماتنا اله	شرفی	شرفام	۴۲/۳/۱۸
۱۴ -	حسین	اشرف الواعظین	حبیب اله	۴۲/۳/۱۵

خیابانی و محله‌ها

صورت اسامی روحانیونی که در وقایع جریان اخیر دستگیر
و با تبدیل قرار از زندان آزاد شده‌اند

ردیف	نام	شهرت	نام پدر	تاریخ بازداشت
۱-	سید محمد تقی	واحدی	سید محمدرضا	۴۲/۳/۱۵
۲-	محمدحسن	بکائی	محمدابراهیم	۴۲/۳/۱۸
۳-	محمود	رائی اخلاصی (وحدت)	ابراهیم	۴۲/۳/۱۸
۴-	عیسی	سلیم پوراهر	عبدالسعید	۴۲/۳/۱۸
۵-	محمد صادق	صادقی(خلخالی)	یداله	۴۲/۳/۱۸
۶-	سید جواد	الیاسی	حاج سیدعبدالسلام	۴۲/۳/۱۸
۷-	علی	دربان(موحدی)	مهدی	۴۲/۳/۱۸
۸-	محمد علی	شرعی	غلامحسین	۴۲/۳/۱۸
۹-	سید احمد	حسینی	محمد	۴۲/۳/۱۸
۱۰-	سید عبدالکریم	هاشم‌نژاد	سید حسن	۴۲/۳/۱۵
۱۱-	سید حسین یا سید محمد	موسوی نسب	سیدعلی	۴۲/۳/۱۵
۱۲-	حاج سید علی اصغر	اعتمادزاده	علی اصغر	۴۲/۳/۱۵
۱۳-	حاج فرج‌اله	واعظی	عبدالباقی	۴۲/۳/۱۵
۱۴-	حاج شیخ عبدالرحیم	حاج کنی	حاج شیخ آقابزرگ	۴۲/۳/۱۵
۱۵-	شیخ عبدالنبی	حاجی کنی	حاج شیخ آقا بزرگ	۴۲/۳/۱۵
۱۶-	شیخ عبدالعلی	حاجی کنی	حاج شیخ آقا بزرگ	۴۲/۳/۱۵
۱۷-	سید محمدمرتضی	مرتضوی	سید حسن	۴۲/۳/۱۵
۱۸-	سید مصطفی	قمی طباطبائی	سید جواد	۴۲/۳/۱۵
۱۹-	حسین	غفاری آذرشهری	عباس	۴۲/۳/۱۵
۲۰-	شیخ مرتضی	طاهری	سید رضا	۴۲/۳/۱۵

۴۲/۳/۱۵	آقائی	تکه	علی اکبر	۲۱-
۴۲/۳/۱۵	علی اکبر	تقه الاسلامی	باب اله	۲۲-
۴۲/۳/۱۵	احمد	کروبی	مهدی	۲۳-

سین سوزانه

صورت اسامی روحانیون که در تاریخ جهان اخیر دستگیر و یا تبدیل قرار گرفته اند آزاد شده اند

ردیف	نام	شهرت	نام پدر	تاریخ بازداشت
۱-	سید محمد تقی	واحدی	سید محمد رضا	۴۲/۳/۱۵
۲-	محمد حسن	بگانی	محمد ابراهیم	۴۲/۳/۱۸
۳-	محمد	رئی اخلاصی (وحدت)	ابراهیم	۴۲/۳/۱۸
۴-	حمصی	سلیم پوزاهر	عبدالمعید	۴۲/۳/۱۸
۵-	محمد صادق	صادق (خلخال)	بداله	۴۲/۳/۱۸
۶-	سید جواد	الیاس	حاج سید عبدالسلام	۴۲/۳/۱۸
۷-	علی	دریان (موجدی)	مهدی	۴۲/۳/۱۸
۸-	محمد علی	شرعی	غلامحسین	۴۲/۳/۱۸
۹-	سید احمد	حسینی	محمد	۴۲/۳/۱۸
۱۰-	سید عبدالکریم	هاشم نژاد	سید حسن	۴۲/۳/۱۵
۱۱-	سید حسین یا سید محمد	موسوی نسب	سید علی	۴۲/۳/۱۵
۱۲-	حاج سید علی اصغر	استادزاده	علی اصغر	۴۲/۳/۱۵
۱۳-	حاج فرج اله	واغلی	عبدالباقی	۴۲/۳/۱۵
۱۴-	حاج شیخ عبدالرحیم	حاج کنی	حاج شیخ آقا بزرگ	۴۲/۳/۱۵
۱۵-	شیخ عبدالنسی	حاجی کنی	حاج شیخ آقا بزرگ	۴۲/۳/۱۵
۱۶-	شیخ عبدالملکی	حاجی کنی	حاج شیخ آقا بزرگ	۴۲/۳/۱۵
۱۷-	سید محمد مرتضی	مرتضوی	سید حسن	۴۲/۳/۱۵
۱۸-	سید مصطفی	قی طباطبائی	سید جواد	۴۲/۳/۱۵
۱۹-	حسین	غفاری آذرشهری	عباس	۴۲/۳/۱۵
۲۰-	شیخ مرتضی	طاهری	سید رضا	۴۲/۳/۱۵
۲۱-	علی اکبر	تکه	آقائی	۴۲/۳/۱۵
۲۲-	باب اله	تقه الاسلامی	علی اکبر	۴۲/۳/۱۵
۲۳-	مهدی		احمد	۴۲/۳/۱۵

سین سوزانه